

ويرایش جدید

الحج

فیه شرح روضۃ الشہید

كتاب الحج

کامل ترین شرح فارسی بر شرح لمعه

همراه با متن کامل شرح لمعه

شیخ حسن قاروبی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفكر

في شرح روضة الشهيد



سر شناسه: قارویی تبریزی، حسن، ۱۳۳۶، شارح
عنوان قراربندی: التضييد فی شرح روضه الشهيد، فارسی، عربی
عنوان: التضييد، شرح فارسی لمعه، با متن کامل کتاب لمعه
تکرار نام پدید آور: تالیف حسن قارویی تبریزی
مشخصات نشر: قم: حسن قارویی تبریزی، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ج.

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۱۴۳-۱

بها: - ریال (دوره):

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۱۹۹-۷

(جلدینهم):

وضعیت فهرست نویسی: فنیها

یادداشت: کتابخانه:

یادداشت: منبرجات ج. ۱۰. الطهاره. ج. ۲-۳. الصلاه. ج. ۴. الزکاه. ج. ۵. الصوم و الاعتکاف. ج. ۶-۷. الحج. ج. ۸. الجهاد. ج. ۹. القضاء....

موضوع: شهید اول، محمد ابن مکی، -۷۸۶ ۷۳۴ ق.، اللعه دمشقیه - نقد و تفسیر

موضوع: شهیدثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱، ۹۶۶ ق.، الروضه البهیة فی شرح اللعه دمشقیه - نقد و تفسیر.

موضوع: فقه جعفری.

شناسه افزوده: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱ - ۹۶۶ ق.، الروضه البهیة فی شرح اللعه دمشقیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۴۲۳۹، ۸۰. ۹ ل ۳ / ۱۸۲ / ۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۳۴۲

شماره مدرک: ۳۹۲۴۳۸۱

التضييد (جلد نهم)

مؤلف: شیخ حسن قارویی

قطع: وزیري ۴۰۸ صفحه

نوبت چاپ: اول تابستان ۹۵

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ کلهها

ناشر: مؤلف

«کلیه حقوق محفوظ می باشد»

شابک جلد نهم: ۹۷۸-۶۰۰-۰۴-۵۱۹۹-۷ دوره: ۱-۵۱۴۳-۰۴-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: کتابفروشی حسینی

قم. خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه همکف بالا، پلاک ۸۸

تلفن: ۳۷۷۳۳۴۰۵ - ۰۲۵، فکس: ۳۷۸۳۷۶۹۶ - ۰۲۵، همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۷۵۴۶

قیمت: ۱۵۵۰۰ تومان

فهرست

فهرست	۵
مقدمه	۹
فصل اول	۱۳
وجوب حج	۱۳
شرایط وجوب حج	۲۰
شرایط صحت و مباشرت حج	۲۷
حج بیچه غیر ممیز	۲۹
شرط صحت حج عبد و زوجه	۳۴
شرط هفتم از شرایط وجوب حج	۶۰
داشتن مخارج عیال	۶۰
کسی که معذور است از حج	۶۲
رجوع به کفایت شرط است یا نه ؟	۶۸
مسأله شرط بودن مَحْرَم برای زن	۷۲
احکام حج	۷۸
استحباب پیاده رفتن به حج	۸۰
کسی که قبل از اكمال حج بمیرد	۸۶
حج مسلمانی که کافر شود	۱۱۴
حج سنی که شیعه شود	۱۲۱
حج سببی - حج نذری و غیره	۱۲۹

نذر حج پیاده	۱۴۶
نیابت در حج	۱۶۶
۱- شرایط نایب	۱۶۶
۲- شرایط صحت نیابت	۱۷۷
احکام نیابت	۱۸۱
نایب گرفتن نایب، شخص دیگر را	۲۰۵
دو نیابت در یک سال	۲۰۹
نیابت در اعمال حج	۲۱۶
فاسد شدن حج نایب	۲۲۴
مستحبات نیابت	۲۳۷
شرایط صحت استیجار	۲۴۲
وصیت به حج	۲۵۰
فصل دوم	۲۹۵
اقسام حج	۲۹۵
حج تمتّع	۲۹۵
حج قرآن و افراد و فرقیان با حج تمتّع	۳۰۶
فرق حج تمتّع با قرآن و افراد	۳۰۸
شرایط صحت انواع حج	۳۲۲
شرایط صحت حج تمتّع	۳۲۸
شرایط حج افراد و قرآن	۳۴۰
شرایط حج قرآن	۳۵۱
چند مسأله	۳۵۳
مسأله اول: عدول از حج افراد به عمره تمتّع	۳۵۳
مسأله دوم: تقدیم طواف وسعی در افراد و قرآن	۳۶۹

مسأله سوم: احرام مکی از میقات دیگر.....	۳۷۹
کسی که دو منزل دارد	۳۸۰
کسی که مجاور مکه شود.....	۳۸۵
مسأله ای درباره قربانی حج	۳۹۱
مساله چهارم: جمع بین حج و عمره به یک نیت	۳۹۵
إدخال عمره در حج و به عکس	۳۹۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد بن عبدالله ﷺ المعصومين، واللّعة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

مجلدی که در دست شماست مشتمل شرح بر قسمت اول از کتاب الحج می باشد.

از محصلین و طلاب علوم دینی تقاضا دارم ما را در مظان استجابت دعا، از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حسن قاروبی

كِتَابُ الْحَجَّ

فصل اول

(كتاب الحج وفيه فصول: الأول في شرائطه وأسبابه):

(يجب الحج على المستطيع) بما سيأتي (من الرجال والنساء والخنثى على الفور) بإجماع الفرقة المحقة، وتأخيرها كبيرة موبقة. والمراد بالفورية ووجوب المبادرة إليه في أول عام الاستطاعة مع الإمكان. وإلا فليما يليه، وهكذا...

ولو توقف على مقدمات من سفر وغيره وجب الفور بها على وجه يدركه كذلك. ولو تعددت الرفقة في العام الواحد وجب السير مع أولائها، فإن أخر عنها وأدركه مع التالية، وإلا كان كمؤخره عمدا في استقراره.

وجوب حج

(وفيه فصول): الأول في شرائطه: توضيح: حج در لغت به معنای مطلق قصد می باشد و در اصطلاح شرع مقدس اسلام، قصد تشرف به مکه معظمه و زیارت خانه خدا در زمان معین و انجام اعمالی است که با ترتیب خاص و شرایط مخصوصی بنحوی که خداوند متعال دستور فرموده، می باشد.

کلمه - حج - به فتح حاء در یک لغت آمده و به کسر حاء در لغت دیگر، ولی بعضی گفته‌اند که به فتح آن مصدر است (یعنی قصد زیارت) و بکسر، اسم مصدر است که نتیجه آن قصد باشد یعنی زیارت مقصود، و آنچه به مقتضای آیه شریفه بر مردم واجب است - حج البیت - یعنی زیارت قصد شده، نه تنها قصد زیارت پس حج (به فتح حاء) مقدمه و پیش قراول حج (به کسر حاء) است، که نه قصد تنها کافی است و نه زیارت بی قصد و بی حساب.

مصتّف مسائل حج را در هفت فصل بیان می‌کند: فصل اول در بیان شرایط حج (چه شرایط وجوب و چه شرایط صحت آن) و بیان اسباب حج یعنی اموری که حج را واجب می‌کنند مثل نذرو عهد و قسم و نیابت از کسی.

يجب الحج على المستطيع.. توضیح: کسی که مستطیع باشد (یعنی توانایی حج دارد توانایی مالی و بدنی و راهی به تفصیلی که بعداً بیان خواهد شد) چه مرد و چه زن و چه خنثی، واجب است حج برود و وجوب آن فوری است به اجماع علمای شیعه، و تأخیر آن از سالی که براو واجب شده، گناه کبیره (کمرشکن) هلاک کننده است هر چند در سال بعد بجا آورد.

و مقصود از فوری بودن آن این است که کسی که در موسم حج مستطیع باشد باید همان سال اول استطاعت برود و اگر در آن سال ممکن نشد باید در سال بعد برود و هکذا در سال‌های بعد.

و اگر چنانچه حج او مقدماتی لازم دارد از قبیل سفر و غیر آن، باید فوراً اقدام به آن مقدمات کند بطوری که به حج آن سال برسد و اگر در آن سال ممکن نشد برای سال بعد برسد.

و اگر چنانچه در یک سال، چند قافله برای حج بود باید با اولین کاروان برود و اگر عمداً با آن نرود و با کاروان دوم رفت چنانچه به حج برسد اشکالی ندارد، و اگر به حج

نرسید همچون کسی که عمداً حجش را از آن سال استطاعت تأخیر انداخته، خواهد بود دراینکه وجوب حج به عهده‌اش باقی است هرچند استطاعت او از بین برود پس به هر زحمتی که هست باید در سال بعد به حج برود. در حالی که اگر با اولین کاروان می‌رفت و احیاناً به واسطه پیش آمدی در سفر، به حج آن سال نرسد اگر استطاعت او از بین برود، وجوب حج هم از عهده‌اش ساقط می‌شود و واجب نیست در سال بعد به حج برود.

ترجمه و شرح عبارت: **يجب الحج**.. یعنی واجب می‌شود عمل حج بر کسی که استطاعت پیدا کرده بماسیاتی متعلق است به -المستطيع- یعنی کسی که مستطیع شده به چیزی که بیانش بعد از این بزودی خواهد آمد (از توانایی مالی و بدنی و راهی) **من الرجال**.. یعنی کسی که مستطیع است از مردان و زنان و خنثی‌ها **على الفور** یعنی وجوب آن، فوری است به اتفاق جماعت فقهاء محقه یعنی شیعه، و تأخیر آن (از سال اول استطاعت) گناه کبیره هلاک کننده است (و هلاک کننده بودن آن کنایه از شدت عذاب آن گناه در روز قیامت، و در دنیا هم مورد بازخواست قرار می‌گیرد پس کسی که حج را تأخیر بیندازد بمانند کسی است که هلاک شده).

والمراد بالفورية.. یعنی مقصود از فوری بودن وجوب حج، این است که باید شتاب کند به سوی حج در اولین سال استطاعت در صورت امکان، و اگر (در آن سال) ممکن نشد باید در سال بعد برود و هکذا (اگر در آن سال هم ممکن نشد، در سال سوم برود) **ولو توقف**.. یعنی و اگر عمل حج، موقوف بر مقدماتی از قبیل سفر و غیر آن، باشد باید شتاب کند به سوی تحصیل مقدمات بطوری که حج را درک کند در سال اول استطاعت در صورت امکان، و گرنه در سال بعد و غیره مثل تهیه وسائل سفر **ولو تعددت**.. یعنی اگر چند قافله در یک سال بود باید با اولین قافله برود پس اگر تأخیر انداخت از آن قافله و حج را با قافله بعدی درک کرد (اشکالی نیست) و گرنه (اگر با

قافله دوم، حج را درک نکنند) هرآینه بمانند کسی که عمداً حج را تأخیر انداخته خواهد بود دراینکه وجوب حج برعهده او مستقراست (هرچند استطاعت او از بین برود پس به هرزحمتی که هست باید در سال بعد برود) فان أَخْرَعْنَهَا.. کلمه - ان - شرطیه، جوابش محذوف است چنانکه درچند سطرپیش دربین پرانتز ذکرش کردیم وآن مثل جمله - اشکالی نیست - .

(مرة) واحدة (بأصل الشرع، وقد يجب بالنذر وشبهه) من العهد واليمين، (والاستئجار، والإفساد) فيتعدد بحسب وجود السبب.

(ويستحب تكراره) لمن أداه واجبا، (ولفاقد الشرائط) متكلفا، (ولا يجزئ) ما فعله مع فقد الشرائط عن حجة الإسلام بعد حصولها (كالفقير) يحج ثم يستطيع، (والعبد) يحج (بإذن مولاه) ثم يعتق ويستطيع فيجب الحج ثانيا.

(مرة) واحدة (بأصل الشرع.. توضيح: برهر مكلفی در مدت عمر خود، عمل حج را بجا آوردن، در اصل شرع یک مرتبه واجب است و این حج اول را «حجة الاسلام» می نامند یعنی حجی که یکی از ارکان پنجگانه اسلام است، زیرا در بسیاری از روایات آمده است که: «بنی الاسلام علی خمسة اشياء: علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولاية».

ترجمه و شرح عبارت: بأصل الشرع این تعبیر در مقابل سببی است که از طرف مکلف باشد مثل نذر و غیر آن که بعد از این ذکر کرده، که وقتی مکلف مثلاً نذر حج می کند گرچه شرعاً واجب می شود حج ولكن وجوب آن مستقیماً به اصل شرع نیست بلکه به سبب نذری است که از طرف خود مکلف بوده، بخلاف حجة الاسلام که وجوب آن به اصل شرع است.

وقد يجب بالنذر.. یعنی گاهی حج واجب می شود به واسطه (اسبابی مثل) نذر و شبه آن یعنی عهد و قسم، و اجیر شدن (برای نیابت از کسی مثل آنکه کسی نیابت کند که حجی را از طرف کس دیگری انجام دهد، خواه بر آن دیگری واجب باشد یا نباشد، حج بر نائب واجب می شود) و باطل کردن حج (و اینها همان اسباب حج است که شارح در عنوان فصل اشاره به آن نمود) پس حج، متعدد می شود بحسب وجود سبب آن و الافساد یعنی باطل کردن حج، سبب وجوب حج دیگر است. فرق نمی کند حجی که باطلش کرده حج واجب باشد یا مستحب زیرا حج مستحب به

واسطه شروع کردن آن واجب می شود و باید تا آخر تماشا کند و جایز نیست باطلش کند پس اگر باطلش کند، حج دیگر بر او واجب می شود.

ویستحب تکراره... توضیح: بر کسی که حج واجبش (حجة الاسلام) را بجا آورده، مستحب است بار دیگر حج برود و بر کسی که شرایط وجوب حج در او نیست (مثل کسی که مستطیع نیست یعنی توشه راه و مرکب سواری ندارد) مستحب است با تحمل مشقت (به گدایی کردن توشه و مرکب) حج برود ولی اگر چنانچه سال های بعد شرایط استطاعت در او حاصل شود، آن حجی که مستحبا بجا آورده کفایت از حج واجب (حجة الاسلام) نمی کند، زیرا حج او قبل از وجوب بوده (و این مثل این است که نماز را قبل از دخول وقت بخواند و یا زکات را قبل از وجوب آن بدهد) پس باید دوباره به حج برود تا حجة الاسلام را بجا آورد چون شرط وجوب حاصل شده.

ترجمه و شرح عبارت: **ویستحب تکراره...** کلمه - تکراره - در تمام نسخه های چاپی که ملاحظه شد، جزو عبارت متن مصنف قرار داده شده، ولی در یک نسخه خطی مصحح، آن کلمه جزو عبارت شارح است که بنابراین نسخه خطیه، شارح خواسته مطلب دیگری را اضافه بر آنچه مصنف فرموده بیان کند، توضیح اینکه در نسخه مذکور عبارت مصنف چنین است - **ویستحب لفاقد الشرايط** - یعنی برای کسی که فاقد شرایط وجوب حج است مستحب است حج برود با تکلف و زحمت. و شارح برای کسی که حج واجبش را بجا آورده، استحباب تکرار حج را بیان نموده و اما بنابر نسخه های چاپی، عبارت متن مصنف چنین است: **ویستحب تکراره و لفاقد الشرايط**.

ولا یجزی.. یعنی کفایت نمی کند حجی که با نبود شرایط وجوب بجا آورده، از حجة الاسلام (که حج واجب اوست) در وقت حصول شرایط وجوب **عن حجة الاسلام** متعلق است به - **لا یجزی** - در عبارت مصنف **کالفقیه..** یعنی (مثال کسی که

فاقد شرایط است) مثل فقیر (و مقصود از فقیر در اینجا فقیر اصطلاحی نیست بلکه مقصود کسی است که شرط استطاعت یعنی توشه راه و وسیله سواری ندارد) حج برود (با تکلف و زحمت به اینکه گدایی کند مرکب و یا توشه) سپس مستطیع شود (در سال دیگر) و مثل عبد، حج برود (با زحمت در وقتی که مستطیع نبوده) با اجازه مولایش، سپس آزاد شود (که آزاد بودن یکی از شرایط وجوب حج است) و مستطیع گردد، پس (بر فقیر و بر عبد بعد از استطاعتشان) واجب می شود بار دوم حج برود (که حجة الاسلام بجا آورد و حجی که قبلاً بجا آورده کفایت نمی کند) باذن مولا چون شرط صحت حج از عبد، این است که مولایش اجازه دهد چنانکه بعداً مصنف خواهد فرمود.

(وشرط وجوبه: البلوغ، والعقل، والحرية، والزاد، والراحلة) بما يناسبه - قوة و ضعفا، لا شرفا و ضعة - فيما تفتقر إلى قطع المسافة وإن سهل المشي وكان معتادا له أو للسؤال.

شرایط وجوب حج

(وشرط وجوبه: البلوغ، والعقل... توضیح: شرایط حج بر سه قسم است، شرط وجوب، شرط صحت، شرط مباشرت. اکنون قسم اول یعنی شرایط وجوب حج را بیان می‌کند:

حج بر کسی واجب است که شرایط زیر را دارا باشد:

۱. بالغ باشد پس بر بچه نابالغ چه متمیز و چه غیر متمیز، واجب نیست.
 ۲. عاقل باشد پس بر دیوانه حج واجب نیست.
 ۳. آزاد باشد پس بر عبد (برده) حج واجب نیست هر چند مولایش اجازه به او بدهد. آری اگر به اجازه مولا حج کند، صحیح است ولی کفایت از حجة الاسلام نمی‌کند چنانکه مسأله‌اش گذشت.
 ۴. استطاعت و توانایی مالی داشته باشد یعنی توشه راه و مرکب سواری یا مقدار مالی که بتواند با آن مال، توشه و مرکب مناسب حال مزاجی اش تهیه کند داشته باشد برای رفت و برگشت سفر.
- البته این شرط چهارم برای کسانی است که از شهر مکه دورند و اما برای اهل مکه و یا کسانی که نزدیک به مکه اند، استطاعت مالی شرط نمی‌باشد بلکه آنها همین مقدار که توانایی پیاده رفتن داشته باشند، مستطیع می‌باشند و حج بر آنها واجب است.

و در تشخیص اینکه چه کسانی نزدیک و چه کسانی دور از مکه محسوب می‌شوند باید رجوع به عرف کرد.

۵. توانایی بدنی داشته باشد یعنی سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را بجا آورد، پس اگر شخصی از جهت پیری یا مرض، توانایی رفتن نداشته باشد حج بر او واجب نیست.

۶. توانایی راهی داشته باشد یعنی در راه مانعی از رفتن نباشد پس اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا آبروی او از بین برود و یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست.

۷. توانایی زمانی یعنی وسعت وقت داشته باشد به این معنی که بایستی برای مکلف مدت کافی باشد که بتواند در این مدت به مکه رفته، اعمال را در آنجا انجام دهد پس اگر مکلف وقتی دارای مال شود که پس از آن به اعمال حج نخواهد رسید، بر چنین کسی حج واجب نخواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **وشرط وجوبه...** یعنی شرط وجوب حج (چند چیز است که عبارتند از): ۱. بلوغ ۲. عقل ۳. آزادی ۴ و ۵. توشه و مرکب سواری (یعنی استطاعت مالی) **الزاد والراحلة** معلوم باشد که شرط نیست عین زاد و راحله وجود داشته باشد بلکه اگر چنانچه مالی داشته باشد که بتواند با آن مال، زاد و راحله تهیه کند (چه به خریدن و چه به کرایه کردن) واجب می‌شود حج بر او، و فرقی نیست بین اینکه آن مال، پول نقد باشد یا اینکه ملک باشد مانند قطعه زمین که آن را بفروشد و زاد و راحله تهیه نماید.

بما يناسبه قوة وضعفا کلمه ما مصدریه است و آن جمله متعلق است هم به زاد و هم به راحله یعنی توشه و مرکب بحسب مناسب حال مزاجی او از نظر قوت وضعف مزاج، شرط می‌باشد.

و مقصود از توشه: غذای خوردنی و آشامیدنی و سایر چیزهایی که مسافر احتیاج به آن دارد برای خود یا حیوان سواری اش از قبیل ظروف و علف حیوان و تمام ضروریات سفر.

و در غذا و توشه خود، باید قوّت و ضعف مزاجش را در نظر بگیرد یعنی اگر کسی مزاجش ضعیف باشد بطوری که اکتفا به خوردن نان خالی مثلاً نمی تواند بکند و احتیاج به گوشت دارد، حج براو آن وقتی واجب است که توانایی مالی بر تهیه گوشت در راه داشته باشد.

و کسی که مزاجش قوی است و اکتفا به خوردن نان خالی مثلاً می تواند بکند، حج براو واجب می شود.

و مقصود از مرکب سواری: هر چیزی است که بر آن سوار می شوند حتی مثل کشتی در راه دریائی، و در این هم باید قوت و ضعف مزاج انسان را در نظر گرفت یعنی اگر مزاجش ضعیف باشد بطوری که با ماشین باید سفر کنند، حج براو آن وقتی واجب است که توانایی مالی بر تهیه ماشین داشته باشد.

و اما کسی که مزاجش قوی است بطوری که با شتر هم می تواند بدون زحمت و مشقت، سفر کند، اگر او توانایی مالی بر تهیه شتر داشته باشد حج براو واجب است. **لاشرفاً و ضعهً** یعنی (چنانکه دانسته شد، در شرط بودن زاد و راحله، باید مناسبت با حال مزاجی شخص از نظر قوت و ضعف را در نظر گرفت) نه حال اجتماعی او از نظر بالا بودن مقام و پایین بودن مقام (یعنی حال او در شرافت مقام و پایین بودن آن، اعتباری ندارد پس اگر کسی شأنش از نظر موقعیت اجتماعی این باشد که با هواپیما سفر کند بطوری که با ماشین رفتن، نقص شأن اوست، اگر چنانچه توانایی مالی بر تهیه ماشین داشته باشد و از نظر مزاجی قوت رفتن با ماشین را دارد حج براو واجب می شود گرچه شأنش، سفر با هواپیما است).

فیما یفتقر الی المسافه (این جمله متعلق است به - الراحله -) یعنی مرکب سواری در جایی شرط است که احتیاج به پیمودن راه هست (یعنی برای کسانی که دور از مکه‌اند و اما برای اهل مکه و نزدیک به مکه که بدون مرکب سواری، بدون زحمت و مشقت می‌توانند به مکه بیایند، داشتن مرکب برای آنها شرط وجوب نیست پس حج بر آنها واجب است گرچه مرکب نداشته باشند، پس برای کسانی که دورند از مکه و احتیاج به پیمودن راه دارند، برای اینها داشتن مرکب سواری، شرط وجوب است و اگر نداشته باشند حج بر آنها واجب نیست) هر چند پیاده رفتن برای او آسان باشد و عادت به پیاده روی داشته باشد (بطوری که پیاده رفتن با سواره رفتن برای او یکسان باشد و یا چه بسا پیاده رفتن برای او آسانتر باشد، خلاصه اینکه برای کسی که دور از مکه است آسان بودن و عادی بودن پیاده روی برای او حج را واجب نمی‌کند بلکه در عین حال، داشتن مرکب سواری، شرط وجوب است و بدون آن واجب نیست) **وان سهل** .. - ان - و صلیه است **معتاداً له** ضمیر به - مشی - بر می‌گردد **أو للسؤال** عطف است بر - له - و تقدیر عبارت چنین است: **وان کان معتاداً للسؤال** یعنی اگرچه (گدایی کردن برای او آسان باشد و) عادت به گدایی کردن در راه داشته باشد (که از مردم در بین راه گدایی مرکب کند و به این و آن بگوید مرا هم سوار کنید و از مرکب مردم استفاده کند که به این نحوه خودش را به مکه برساند ولی باز حج بر او با این حال واجب نیست بلکه وجود مرکب برای او شرط وجوب است).

ناگفته نماند: از توضیح ما معلوم گردید که - اولسؤال - مربوط به راحله است یعنی گدایی کردن راحله، اما از حاشیه محقق آقا جمال خوانساری استفاده می‌شود که ایشان آن را متعلق به - زاد - دانسته‌اند که مقصود این می‌شود که: وجود توشه شرط وجوب حج است گرچه او عادت به گدایی کردن داشته باشد و گدایی برای او آسان

باشد که در راه از مردم، غذا و توشه سفرگدایی نماید و به آن نحوه خود را به مکه برساند. با این حال باز حج براو واجب نمی شود.

و شاید هم - اول السّؤال - متعلق به هر دو (یعنی زاد و راحله) باشد.

ویستثنی له من جملة ماله، داره و ثیابه و خادمه و دابته، و کتب علمه اللائقة بحاله، كما يكفاه عنها قفمة، (هالتمکن من الحسنة بالصحة، و تخلیة الطريق، و سعة الوقت.

ویستثنی له من جملة ماله... توضیح: چنانکه ما در شرح زاد و راحله گفتیم شرط وجوب حج این نیست که عین زاد و راحله موجود باشد و نیز شرط نیست پول نقد آنها موجود باشد بلکه آنکه شرط وجوب است این است که در بین اموالش مالی داشته باشد که بتواند آن را بفروشد و زاد و راحله تهیه نماید.

حالا شارح در اینجا می فرماید که در بین اموالش، چند چیز استثنا شده است که واجب نیست آنها را برای تهیه زاد و راحله حج بفروشد و آن چند چیز عبارتند از خانه‌ای که محل سکونت انسان وزن و بچه‌اش می باشد، لباس، نوکر، حیوان سواری، کتاب‌های علمی.

همه اینها در صورتی که لایق بحال و شأن او بوده باشد، از مؤنه سال شمردن می شود و از اموال او استثنا شده‌اند پس فروختن آنها برای حج واجب نیست و یا اگر پول آنها را داشته باشد حج بر او واجب نیست بلکه آن پول را برای تهیه خانه و یا لوازم خانه و یا نوکر و کتب علمی صرف کند و بعد از آن اگر اضافه‌ای داشته باشد که برای زاد و راحله کافی باشد با شرایط دیگر، مستطیع است و حج بر او واجب می شود.

ترجمه و شرح عبارت: ویستثنی.. یعنی استثنا می شود برای او از مجموع اموالش، چند چیز (که احتیاج به آن دارد در ضروریات معاش و زندگی اش و آنها عبارتند از: خانه، لباس، نوکر، اسب سواری، کتاب‌های علمی او و دابته یعنی اسب سواری او) پس با داشتن آن، حج بر او واجب نیست یعنی نمی شود گفت که اگر آن اسب صلاحیت برای سواری در راه حج دارد، جزو راه حله برای او محسوب است و اگر صلاحیت برای سفر حج ندارد باید بفروشد و غیر آن را که صلاحیت برای سفر داشته باشد بخرد. اللایقة بحاله.. (این جمله صفت است برای همه آن چند چیز) یعنی

همه آنها از نظر مقدار و کیفیت، مناسب و لایق شأن او باشد یعنی فقط به مقدار لایق شأنش جزء مونه محسوب است و از اموالش استثنا می‌باشد و بیش از آن نه، پس بنابراین اگر مثلاً لایق شأن او یک خانه باشد و او دو خانه داشته باشد باید خانه دوم را بفروشد و به حج برود و یا اگر پول دو خانه داشته باشد باید یک خانه بخرد و با بقیه پول به حج برود.

این مثال از نظر کمیت و مقدار بود و اما از نظر کیفیت و چگونگی مثل اینکه لایق شأن او یک خانه کوچک است پس اگر خانه او بزرگ باشد باید آن را تبدیل کند به خانه کوچک و با باقی پول در صورتی که با آن استطاعت حاصل شود به حج برود. و همچنین در باقی مثال‌ها یعنی در خادم و لباس و کتاب باید، مناسبت شأن او از نظر مقدار و چگونگی را در نظر گرفت.

عیناً و قیمةً یعنی این چند چیز مذکور، استثنا شده‌اند چه عین آنها و چه قیمت آنها (یعنی اگر عین آنها را دارد، خود آنها مستثنی هستند و واجب نیست بفروشد برای حج، و اگر عین آنها را ندارد بلکه پول آنها را دارد، پول آنها مستثنی است یعنی با داشتن پول آنها، مستطیع نیست تا واجب باشد پول آن را خرج تهیه زاد و راحله برای حج کند بلکه آن پول را صرف کند برای خرید خانه و یا لباس و کتب علمی).

والتّمكن من المسیر.. یعنی (شرط دیگر وجوب حج) امکان رفتن به حج، به اینکه سالم باشد (از نظر مزاجی و مریض نباشد) و راه مکه باز باشد و وسعت وقت (به اندازه‌ای که بتواند خود را به مکه برساند و اعمال حج بجا آورد) داشته باشد.

(وشرط صحتہ الإسلام) فلا یصح من الکافر وإن وجب علیه.

(وشرط مباشرته مع الإسلام) وما فی حکمه (التمییز) فیباشر أفعاله الممیز بإذن الولی.

شرایط صحت و مباشرت حج

(وشرط صحتہ الإسلام)... توضیح: شرط صحت حج، مسلمان بودن است پس حج از شخص کافر، صحیح نیست هرچند براو واجب می باشد (یعنی برکافر واجب است حج در صورتی که مستطیع شود، زیرا چنانکه مکرر دانسته شده بر کافر، واجبات دین واجب است و مکلف به فروع است و خطابات شامل او هم می باشد و باید مانع را که کفر باشد از خودش برطرف سازد تا عمل از او صحیح واقع شود پس اگر حج را در حال کفر بجا آورد صحیح نیست مانند بقیه عبادات که بجا آورد هر چند کافری باشد که معتقد وجوب آن بوده و با تمام شرایط معتبره با قصد قربت بجا آورد باز صحیح نیست، زیرا اسلام شرط صحت آن می باشد).

وشرط مباشرته، مع الاسلام... توضیح: شرط مباشرت حج، (که خود شخصاً می خواهد حج بجا آورد) علاوه بر مسلمان بودن، این است که قوه تمیز (و جداسازی) داشته باشد یعنی آن کسی می تواند افعال حج را خودش بجا آورد که قوه تشخیص و جداسازی ارکان و اجزاء حج و شرایط آن را داشته باشد پس بنابراین چون حج بر بچه ممیز که قوه تمیز دارد مستحب می باشد اگر بخواهد حج بجا آورد می تواند (در صورتی که ولی او اجازه حج دهد) خودش افعال حج را بجا آورد و لازم نیست ولی او اعمال حج را براو جاری سازد بخلاف بچه غیر ممیز که بعد از این مسأله اش را بیان نموده که اگر ولی او مثل پدر بخواهد او را حج بدهد که برای پدر

مستحب است، باید پدر مباشرت در کارهای حج بچه داشته باشد و اعمال حج را بر او جاری سازد).

ترجمه و شرح عبارت: و شرط مباشرته... یعنی شرط اینکه صحیح باشد خودش کارهای حج را انجام دهد (دو چیز است که آن عبارت است از): علاوه بر اسلام - و چیزی که در حکم اسلام است - اینکه تمییز داشته باشد (که ارکان و اجزاء حج را از شرایط آن تشخیص بدهد) پس بنابراین، بچه ممیز (اگر بخواهد حج کند که برای او مستحب است) صحیح است خودش انجام دهد افعال حج را البته به اجازه ولیّ اش و مافی حکمه شارح این جمله را اضافه کرده تا حج بچه و دیوانه هم داخل شود، زیرا بعضی از فقهاء معتقدند که شرط تحقق اسلام و اطلاق مسلمان بر انسان این است که شخص، مکلف باشد پس غیر مکلف مثل بچه و دیوانه هر چند معترف به احکام اسلام باشند، در حقیقت مسلمان نیستند بلکه در حکم مسلمانند التمییز این خبر است برای - شرط - أفعاله منصوب خوانده شود که مفعول یباشرمی باشد و فاعل آن، الممیز است باذن الولی چون در حج مستحبی پسر نابالغ، اجازه ولیّ او شرط می باشد. و مقصود از ولیّ در اینجا گفته اند آن کسی است که ولایت دارد تصرف در مال بچه یا مجنون کند مثل پدر و جدّ و وصی پدر و جد، و حاکم شرع و امین حاکم و وکیل حاکم.

(وَيُحْرَمُ الْوَلِيُّ عَنْ غَيْرِ الْمَمِيزِ) إِنْ أَرَادَ الْحَجَّ بِهِ (نَدْبًا) طِفْلًا كَانَ أَوْ مَجْنُونًا، مُحَرَّمًا كَانَ الْوَلِيُّ، أَمْ مُحَلًّا، لِأَنَّهُ يَجْعَلُهُمَا مُحَرَّمِينَ بِفَعْلِهِ، لَا نَائِبًا عَنْهُمَا، فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْرَمْتُ بِهِذَا - إِلَى آخِرِ النِّيَّةِ - وَيَكُونُ الْمَوْلَى عَلَيْهِ حَاضِرًا مُوَاجِهًا لَهُ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّلْبِيَةِ إِنْ أَحْسَنَهَا وَإِلَّا لَبَّى عَنْهُ، وَيَلْبِسُهُ ثَوْبِي الْإِحْرَامِ، وَيَجْنِبُهُ تَرْوُكَهُ. وَإِذَا طَافَ بِهِ أَوْ قَعَّ بِهِ صُورَةَ الْوُضُوءِ وَحَمَلَهُ وَلَوْ عَلَى الْمَشْيِ، أَوْ سَاقَ بِهِ أَوْ قَادَ بِهِ، أَوْ اسْتَنَابَ فِيهِ، وَيَصْلِي عَنْهُ رَكَعَتَيْهِ إِنْ نَقَصَ سَنَهُ عَنْ سِتٍّ، وَلَوْ أَمَرَهُ بِصُورَةِ الصَّلَاةِ فَحَسَنَ، وَكَذَا الْقَوْلُ فِي سَائِرِ الْأَفْعَالِ، فَإِذَا فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ فَلَهُ أَجْرُ حَجَّةٍ.

حج بچه غير مميز

(وَيُحْرَمُ الْوَلِيُّ عَنْ غَيْرِ... توضیح: از آنجا که بر ولی بچه غير مميز و دیوانه، مستحب است آنها را حج بدهد و از طرفی چون بچه و دیوانه قوه تمییز ندارند و قصد حقیقی از آنها ممکن نیست فلذا ولی اگر بخواهد آنها را حج بدهد باید خودش مباشرت در کارهای حج آنها نماید و اعمال حج را بر آنها جاری سازد به این کیفیت که ابتدا از طرف بچه و یا دیوانه احرام ببندد به این معنی که نیت إحرام او را بکند (به این صورت که بگوید: خدایا به این بچه یا دیوانه، احرام می بندم) و به این کار، بچه را مُحَرَّم قرار می دهد سپس بچه را امر کند به گفتن تلبیه (به این معنی که جمله «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» تا آخر را به او تلقین کند که بچه بگوید) اگر بچه بتواند بگوید و اگر نتواند، خود ولی از طرف او بگوید. سپس دو لباس احرام را به بچه بپوشاند و از چیزهایی که در حال إحرام باید ترک شود پرهیزش دهد و وقتی خواست او را طواف دهد صورت وضویی به او بدهد (چون وضوی حقیقی از او ممکن نیست، زیرا نمی تواند نیت کند) و سپس او را وادارد به طواف که خود بچه طواف کند یا اینکه او را طواف دهد به اینکه بچه را از عقبش براند یا اینکه دست او را بگیرد و بکشد و

طواف دهد. و اگر به هیچکدام از اینها نشد، نایب بگیرد برای بچه در طواف، و دو رکعت نماز طواف را در صورتی که بچه کمتر از شش سال داشته باشد خود ولی به جای او بخواند، و اگر چنانچه بچه را امر کند به اینکه صورت نمازی بجا آورد بهتر است. و همچنین در سایر کارهای حج امر کند تا بچه بجا آورد در صورتی که بچه بتواند انجام دهد و اگر نتواند خود ولی به نیابت از بچه انجام دهد. و وقتی این کارها را ولی بر بچه جاری کرد، ثواب یک حج به ولی می دهند.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيُحْرَمُ الْوَلِيُّ**.. یعنی احرام ببندد ولی از جانب غیر ممیز، اگر بخواهد او را حج مستحبی بدهد (و مقصود از احرام ولی از جانب غیر ممیز این نیست که ولی به نیابت از او برای خودش احرام ببندد بلکه مقصود این است که به غیر ممیز احرام ببندد پس در حقیقت ولی، او را مُحَرَّم قرار می دهد نه اینکه از جانب آنها مُحَرَّم می شود چنانکه به زودی از کلام شارح استفاده می شود) اَوَاد ضَمِيرِ مُقَدَّرِ فَاعِلِي بِرَمِي گَرَدَدَ بِه وَلِيَّ بِه ضَمِيرِ بِرَمِي گَرَدَدَ بِه - غیر ممیز - طِفْلَا کَانَ او مَجْنُونًا یعنی غیر ممیز چه بچه باشد یا دیوانه مُحَرَّمَا کَانَ الْوَلِيُّ اُمَّ مَحَلًا.. یعنی نیز فرقی نیست که خود ولی مُحَرَّم بوده باشد (برای حج خودش) یا مُحَل (یعنی از احرام درآمده باشد) لِأَنَّهُ يَجْعَلُهُمَا مُحَرَّمِينَ... این جمله علت است برای - مُحَرَّمَا کَانَ - که در واقع دفع یک اشکالی می کند و آن اینکه چه بسا بذهن می آید که وقتی خود ولی برای حج خودش مُحَرَّم باشد چگونه صحیح است احرام دیگری ببندد برای حج بچه.

جواب می دهد به اینکه: ولی به آن کارش، خود بچه یا دیوانه را مُحَرَّم قرار می دهد چون نیت احرام را به این صورت می کند که: خدایا من به این بچه یا دیوانه احرام می بندم و آنها را مُحَرَّم قرار می دهم.

پس به این کار آنها را مُحَرَّم می کند نه اینکه احرام دیگری برای خودش به نیابت از آنها می بندد تا اینکه دو احرام برای خودش شود، پس اشکالی نیست که خودش

محرم بوده باشد برای حج خودش و در همان حال، نیت احرام بچه را هم بکند که بچه را مُحَرَّم کند.

ترجمه و شرح عبارت: **لانه يجعلهما..** یعنی زیرا ولی، قرار می دهد بچه یا دیوانه را مُحَرَّم، به سبب کارش (یعنی به سبب نیتی که می کند) نه اینکه (خودش را محرم قرار می دهد به سبب اینکه) نایب از آنها باشد **فيقول اللهم..** (این جمله عطف است بر عبارت مصتَف: - ويحرم الولي - یعنی ولی از طرف غیر ممیز، احرام ببندد و چنین نیت کند: «اللهم اني احرمت بهذا» یعنی خدایا من احرام می بندم به این (بچه یا دیوانه) تا آخر نیت (که تفصیل نیت احرام در بحث های آینده خواهد آمد) **ويكون المولى عليه..** یعنی مولى عليه (که بچه و یا دیوانه است) باید در وقت احرام، حاضر و روبروی ولی بوده باشد (تا اینکه اشاره بکلمه - هذا - که در نیت است صحیح باشد) **ويأمره بالتلبية..** یعنی ولی، امر کند مولى عليه را به گفتن تلبیه (چون چنانکه در بحث احرام خواهد آمد باید همراه با نیت احرام، تنبیه گفته شود یعنی این جمله را بگوید: «لبیک اللهم لبیک، لبیک إنَّ الحمد والنعمة والملك لك، لاشریک لك لبیک» ان احسنها یعنی اگر بچه، بتواند تلبیه را بگوید (یاد بدهد که خود بچه بگوید) و گرنه، خود ولی، عوض بچه تلبیه بگوید **ويلبسه..** یعنی بپوشاند بچه را دو جامه احرام **ويُجَنِّبه تروكه** یعنی پرهیز دهد او را از تروک احرام (یعنی از چیزهایی که ترک آنها در حال احرام، لازم است و تروک احرام، سی چیز است چنانکه در فصلش خواهد آمد).

و اذا طاف به.. (چنانکه در بحث طواف خواهد آمد یکی از شرایط صحت طواف، وضو داشتن است، پس بنابراین:;) وقتی که ولی خواست بچه را طواف بدهد، صورت و ضویبی به بچه بدهد و او را وادارد (بر طواف که خود بچه طواف کند) هر چند واداشتن بر راه رفتن باشد (یعنی بچه را امر به طواف کند و به آن وادارد هر چند بعنوان راه رفتن

باشد یعنی یک وقت بچه را امر به طواف می‌کند و می‌گوید طواف کن در صورتی که بچه معنای طواف را می‌فهمد تا خودش طواف کند. و یک وقت بچه را امر می‌کند به راه رفتن و می‌گوید راه برو (در صورتی که بچه معنای طواف را نمی‌فهمد) خلاصه اینکه لااقل او را وادارد به راه رفتن که سرر عنوان است به این عنوان او را حرکت دهد برای طواف، زیرا بچه بدون تحریک ولی، حرکت برای طواف نمی‌کند و این مقدار که صورت طواف باشد کفایت می‌کند و دیگر لازم نیست ملاحظه سایر کیفیات طواف را برای بچه بکند، همانطوری که صورت وضو دادن برای بچه کفایت می‌کند و لازم نیست سایر خصوصیات و کیفیات وضو را برای او ملاحظه کند، زیرا بچه بدون تحریک ولی، حرکت برای طواف نمی‌کند) اوساق به عطف است برای - حمله - یعنی و یا اینکه براند بچه را و این به دوجور می‌شود:

۱. اینکه عقب بچه را بگیرد و طوافش دهد.

۲. اینکه سوار بر مرکبش کند و حیوان را براند.

أوقاد به یعنی یا اینکه بکشد بچه را و این هم به دوجور می‌شود:

۱. اینکه دست بچه را بگیرد و بکشد و طوافش دهد.

۲. اینکه سوار بر مرکبش کند و افسار مرکب را بگیرد و دورش بدهد.

او استتاب فیه یعنی و یا نایب بگیرد در طواف (برای بچه و یا اینکه خود ولی به نیابت از بچه، طواف کند) ویصلی عنه رکعتیه.. یعنی ولی بخواند دو رکعت نماز طواف را عوض بچه در صورتی که سن بچه کمتر از شش سال باشد (و اما اگر سن بچه شش سال و بیشتر باشد، امر کند خود بچه نماز را بخواند، چون در این صورت، قدرت بر انجام نماز کاملاً دارد و لذا در کتاب الصلوة گذشت که فقهاء گفته‌اند مستحب است بچه شش ساله را تمرین بر نماز دهند) ولو أمره بصورة.. یعنی و اگر بچه (کمتر از شش ساله) را امر کند به اینکه صورت نمازی را بجا آورد (گرچه بدون نیت باشد)

نیکوست و کذا القول فی سائر الافعال یعنی و همچنین گفته می شود در سائر افعال حج (مثل سعی بین صفا و مروه، بردن به موقف عرفات و مشعرو منی، پس در اینها هر عملی را که بچه خودش بتواند انجام دهد امر کند او را که خودش انجام دهد و گرنه، ولی از جانب او بجا آورد) فاذا فعل به ذلک.. یعنی وقتی که ولی آن افعال را بر بچه جاری ساخت (و او را حج داد) برای پدر است ثواب یک حج (و توفیق برای آینده بچه هر چند طفل شیرخواره باشد مانند اذان و اقامه گفتن در گوش طفل که در توفیق او تأثیر دارد).

(وشرط صحته من العبد إذن المولى) وإن تشبث بالحرية كالمدير والمبعض فلو فعله بدون إذنه لغا. ولو أذن له فله. الرجوع قبل التلبس، لا بعده. (وشرطه صحة النّديب من المرأة إذن الزوج)، أما الواجب فلا. ويظهر من إطلاقه، أن الولد لا يتوقف حجه مندوبا على إذن الأب أو الأبوين وهو قول الشيخ رحمته الله ومال إليه المصنف في «الدروس» وهو حسن إن لم يستلزم السفر المشتمل على الخطر، وإلا فاشتراط إذنهما أحسن.

شرط صحت حج عبد و زوجه

(وشرط صحته من العبد.. توضیح: چنانکه سابقاً دانسته شد مستحب است بر عبد اینکه با تکلف وزحمت به حج برود. حالا در اینجا می فرماید که شرط صحت آن حج از عبد این است که مولایش به او اجازه دهد هر چند عبد در آستانه آزادی بوده باشد مثل عبدی که مولایش به او گفته بعد از من تو آزادی، و یا مثل عبدی که مقداری از او آزاد شده است.

پس اگر عبد بدون اجازه مولایش حج برود باطل و لغواست.

و در صورتی که مولی اجازه اش داده باشد اگر چنانچه عبد شروع به اعمال حج نموده باشد، مولی نمی تواند از اجازه اش برگردد و پس بگیرد ولی اگر عبد هنوز شروع به اعمال نکرده باشد مولی می تواند اجازه اش را پس بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: وشرط.. یعنی شرط صحت حج از عبد (بلکه مطلق برده چه عبد باشد و چه امه) اینکه مولی اجازه دهد هر چند عبد چنگ زده باشد به آزادی (یعنی در آستانه آزاد شدن باشد) مثل عبد مدبر (که مولی به او گفته: انت حُرّ دَبَر وفاتی) و عبدی که بعضش آزاد شده فلو فعله بدون.. یعنی پس اگر عبد حج را بجا آورد بدون اذن مولی، لغو و بیهوده است حشش ولو اذن.. یعنی اگر چنانچه مولی

اجازه داده باشد به عبد، می تواند برگردد از اجازه اش قبل از شروع عبد به اعمال، نه بعد از آن.

وشرط صحة الندب.. توضیح: زن اگر بخواهد حج مستحبی انجام دهد، اجازه شوهر لازم است پس بدون اجازه او حج مستحبی زن باطل است ولی در حج واجب زن، اجازه شوهر لازم نیست.

سپس شارح می فرماید: از اینکه مصتف اذن مولی برای عبد و اذن زوج برای زن را بیان کرد ولی درباره اذن پدر برای پسر بالغ چیزی ذکر نفرمود، استفاده می شود که در حج مستحبی پسر بالغ، اجازه پدر و یا پدر و مادر لازم نیست و شیخ طوسی هم همین قول را اختیار کرده.

شارح می فرماید: نظر ما این است که باید تفصیل بدهیم در آن مسأله به اینکه اگر سفر پسر خطری نباشد به این معنی که احتمال خطر بر پسر نباشد (و خطر از جهت اهلیت نداشتن پسر برای سفر، و نوجوان بودن او مثلاً، هر چند بالغ است) در این صورت اجازه پدر و مادر شرط نیست. اما اگر احتمال خطر بر او باشد بهتر است که اجازه پدر و مادر شرط باشد چون پدر و مادر از نظر اینکه مهربانند بر پسر، مصالح او را بهتر می دانند از خود او پس آنها یا جلوگیری می کنند از رفتن او و یا تدبیری برای او می کنند که خطری بر او نباشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وشرط...** یعنی شرط صحت حج مندوب (یعنی مستحبی) از زن، اجازه شوهر است اما در حج واجب او، شرط نیست اجازه شوهر.

ویظهر من... یعنی از اطلاق مصتف (یعنی از اینکه مصتف راجع به حج پسر چیزی نفرموده) ظاهر می شود اینکه پسر بالغ، حج مستحبی او توقف بر اجازه پدر یا پدر و مادر ندارد و این قول شیخ طوسی می باشد و مصتف هم میل کرده به این قول در کتاب «دروس» **صحة الندب** در بعضی از نسخه های کتاب، صحت با ضمیر می باشد

واین غلط است از نظر ادبیات عرب زیرا کلمه - النّذب - بعد از آن باید صفت آن ضمیر باشد و حال آنکه برای ضمیر صفت آورده نمی شود چنانکه در ادبیات گفته اند که - الضمائر لا یوصّف ولا یوصّف به - و نیز ضمیر صحتّه مضاف الیه است و برای مضاف الیه صفت آورده نمی شود اذن **الاب و الالبوین** اینکه این مطلب را بطور تردید با کلمه - او - بیان کرده اشاره است به اینکه در این مسأله دو قول است: بعضی اجازه پدر تنها را شرط دانسته اند، و بعضی دیگر اجازه پدر و مادر را شرط کرده اند و **هو حسن**.. (این نظر شارح است:) یعنی شرط نبودن اجازه پدر و مادر، نیکوست بشرط اینکه حج پسر، مستلزم سفری که خطری است نباشد (و مقصود از خطر چنانکه گفتیم خطر بر خود پسر است نه خطر راه چون خطر راه، مسقط است حجاب حج است همچنانکه مسقط وجوب آن نیز هست، زیرا یکی از شرایط وجوب حج، امن بودن راه است چنانکه گذشت) و **الافا شتر اطا**.. یعنی و اگر حج پسر خطری باشد، می گوئیم که اشتراط اذن پدر و مادر، بهتر است (بلکه اگر رفتن او در این صورت موجب اذیت و ناراحتی پدر و مادر باشد، اشتراط اجازه آنها حتمی است نه اینکه بهتر باشد).

(ولو أعتق العبد) المتلبس بالحج بإذن المولى، (أو بلغ الصبي، أو أفاق المجنون) بعد تلبسهما به صحيحا (قبل أحد الموقفين صح وأجزأ عن حجة الإسلام) على المشهور، ويجدان نية الوجوب بعد ذلك. أما العبد المكلف فبتلبسه به ينوي الوجوب بباقي أفعاله، فالإجزاء فيه أوضح.

ويشترط استطاعتهم له سابقا ولاحقا، لأن الكمال الحاصل أحد الشرائط، فالإجزاء من جهته. ويشكل ذلك في العبد إن أحلنا ملكه. وربما قيل: بعدم اشتراطها فيه للسابق، أما اللاحق فيعتبر قطعاً.

(ولو أعتق العبد).. توضیح: یکی از مسائلی که سابقاً گذشت این بود که عبدی که آزاد نشده مستحب است با تکلف و زحمت به حج برود با اجازه مولایش و اگر بعد از آزاد شدن، خودش مستطیع شد و شرایط دیگر هم جمع بود باید دوباره به حج برود که حجة الاسلام (حج واجب) او می باشد، چون آن حج مستحبی کفایت از حج واجبش نمی کند.

حالا در اینجا یک فرعی را در رابطه با آن مسأله بیان می کند و آن اینکه اگر عبد بعد از آنکه شروع به حج مستحبی با اجازه مولایش نمود، مولایش او را آزاد کند قبل از وقوف در مشعرو یا وقوف در عرفات (که دو عمل از اعمال حج می باشند) گفته اند حش صحیح و همین کفایت از حجة الاسلام (که حج واجب اوست) می کند یعنی اگر بعداً مستطیع شود حج بر او واجب نمی شود.

و همچنین در بجه ممیزی که بطور صحیح، وارد حج مستحبی شده (یعنی باذن ولی اش بوده) اگر چنانچه قبل از وقوف به مشعرو یا عرفات، بالغ گردد. این حش صحیح و کفایت از حجة الاسلام می کند، در حالی که اگر بالغ نشده بود آن حج مستحبی کفایت از حجة الاسلام نمی کرد به این معنی که بعد از بلوغ اگر مستطیع

می‌شد و شرایط دیگر هم جمع بود حج دیگری که حجة الاسلام باشد بایستی بجا آورد.

و همچنین در دیوانه‌ای که بطور صحیح، وارد حج مستحبی شده مثل اینکه قبل از دیوانه شدن، احرام بسته بوده و سپس دیوانه شده، اگر چنانچه قبل از وقوف به مشعرویا عرفات، دوباره سلامتی یابد آن حجتش صحیح و کفایت از حجة الاسلام او می‌کند.

سپس شارح می‌فرماید که: بچه و دیوانه بعد از بلوغ و سلامتی از جنون در اثناء حج بایستی نیت استحباب را تبدیل به نیت وجوب، در باقی اعمال کنند اما در عبدی که بالغ بوده از آنجا که به مجرد شروع در حج مستحبی باید بقیه افعال حج را به قصد وجوب بجا آورد (زیرا گفته‌اند عبد گرچه عمل حج مستحبی را به نیت استحباب شروع می‌کند اما وقتی شروع کرد اتمام آن براو واجب است و بایستی باقی افعال حج را به نیت وجوب بجا آورد) فلذا بعد از آزاد شدنش در اثناء حج، واجب نیست تجدید نیت کند، زیرا نیت وجوب داشته پس کفایت آن حج از حج واجب (حجة الاسلام) جهتش در عبد روشن است بخلاف بچه و دیوانه که آنها چون مکلف نبودند، به مجرد شروع در عمل مستحبی لازم نبوده به قصد وجوب، باقی افعال را بجا آورند فلذا بعد از بلوغ و سلامتی از جنون در اثنای حج، وقتی که نیت خود را تجدید به نیت وجوب می‌کنند، مورد اشکال می‌شود که چگونه کفایت از حج واجب می‌کند با اینکه مقداری از اعمال را (که عمره تمتع باشد) به نیت استحباب بجا آورده‌اند. بدین جهت در صبی و مجنون، مجزی بودن حج مستحبی در مسأله مورد بحث، خیلی روشن نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَوْ اَعْتَقَ**.. یعنی اگر آزاد شد عبد - بعد از آنکه شروع به حج (مستحبی) کرده بود به اجازه مولایش - و یا اگر بالغ شود بچه ممیز و یا دیوانه سلامتی

یابد بعد از آنکه وارد حج شده بودند بطور صحیح (و معنای صحت را در توضیح سابق ذکر کردیم) قبل از یکی از دو موقف (مشعر و عرفات) **صبح و اجزاء**.. جواب - لو.. می باشد یعنی حج آنها صحیح و کفایت از حجة الاسلام می کند بنابراین مشهور و **یجددان نية الوجوب**.. یعنی صبی و دیوانه بایستی نیتشان را به نیت وجوب برگردانند، بعد از بلوغ و سلامتی از جنون و اما عبد مکلف (لازم نیست تجدید نیت کند زیرا وی) به وارد شدنش در حج، نیت وجوب در باقی افعال می کند (چون عبد وقتی که به اذن مولایش وارد حج مستحبی شد و احرام را به نیت استحباب بست، اتمام حج بر او واجب است فلذا بایستی بعد از احرام، باقی کارهای حج را به نیت وجوب بجا آورد پس عبد، نیت وجوب دارد و احتیاجی نیست به اینکه بعد از آزاد شدن در اثناء حج، نیت خود را تجدید کند بخلاف صبی و مجنون، آنها قبل از بلوغ و افاقه، نیت استحباب داشتند و بایستی بعد از بلوغ و افاقه، نیت خود را به وجوب برگردانند) **یجددان النية**.. در اینکه مقصود از تجدید نیت در اینجا چیست؟ شارح در کتاب «مسالك» چند احتمال ذکر کرده و ما دو احتمالش را در اینجا ذکر می کنیم: یکی اینکه مقصود این باشد که در باقی افعال حج، نیت وجوب کند، دوم اینکه مقصود این است که نیت احرام را تجدید کند برای حج واجب (حجة الاسلام) به این معنی که قبلاً نیت احرام برای حج مستحبی بوده و حالا در اثناء، آن را برگرداند به نیت احرام برای حج واجب یعنی نیت کند که از الان احرام برای حجة الاسلام است **فالاجزاء فيه اوضح** یعنی پس مجزی بودن حج مستحبی، در عبد، واضحه تر است (از مجزی بودن حج در صبی و مجنون، زیرا عبد از همان موقع شروع در عمل، نیت وجوب داشته بخلاف صبی و مجنون که قبل از بلوغ و افاقه، نیت استحباب داشتند و مقداری از افعال حج را بطور مستحب بجا آورده اند فلذا مورد اشکال می شود که چگونه مجزی از حج واجب (حجة الاسلام) می شود).

ویشترط استطاعتهم له... توضیح: شارح می‌فرماید که در مسأله مذکوره، تنها آزادی و بلوغ و افاقه از جنون، کافی نیست در اجزاء حج بلکه آن وقتی مجزی است که قبل از آزادی عبد و قبل از بلوغ بچه و عاقل شدن دیوانه، استطاعت مالی داشته باشند و همچنین بعد از آزادی و بلوغ و عقل، مستطیع باشند، زیرا آزادی و بلوغ و عقل، بعضی از شرایط حج است و باید بقیه شرایط هم جمع باشد که یکی استطاعت است.

سپس شارح اشکال کرده به اینکه شرط بودن استطاعت قبلی در عبد، محل اشکال است، زیرا عبد قبل از آزادی، مالک چیزی نیست و هرچه دارد مال مولایش می‌باشد فلذا استطاعت قبل از آزادی، برای او امکان ندارد، بدین جهت بعضی از فقهاء، فقط استطاعت بعدی را در مسأله مذکوره شرط دانسته‌اند نه استطاعت قبلی.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط... یعنی شرط است (در مجزی بودن از حجة الاسلام) استطاعت آنها حج را (از جهت توشه و مرکب و غیر آن) هم قبلاً و هم بعداً (یعنی قبل از برطرف شدن مانع و بعد از برطرف شدن آن) زیرا کمالی که حاصل شده (یعنی عقل و بلوغ در دیوانه و بچه) یکی از شرایط وجوب حج است (و باید باقی شرایط هم حاصل شود تا حج واجب گردد و استطاعت از آن شرایط است) فالاجزاء من جهته... گویا این جواب است از سؤال مقدرو آن اینکه: فقهاء این شرط را ذکر نکرده‌اند و فقط بطور مطلق فرموده‌اند آن حج، مجزی است از حجة الاسلام پس اگر استطاعت قبلی و بعدی شرط بود هرآینه آن را ذکر می‌کردند. جواب می‌دهد که فقهاء در مقام بیان اجزاء نظربه همه شرایط نبودند بلکه آنها در مقام بیان اجزاء از نظریک شرط بوده‌اند که آن شرط کمال باشد یعنی آنها می‌خواهند بگویند که وقتی قبل از موقوفین به حد کمال رسید، از نظر این جهت، اشکالی نیست که حج مجزی از حجة

الاسلام باشد پس منافات ندارد که اجزاء، شرط دیگری داشته باشد که آن استطاعت باشد که اگر استطاعت نبود، حج از این نظر، مجزی از حجة الاسلام نباشد.

پس ترجمه عبارت این است که: اجزاء آن حج (که مصنّف و مشهور حکم به آن نموده‌اند) از نظر کمال (یعنی بلوغ و عقل) است (و این یک شرط از شرایط وجوب حج است و باید باقی شرایط هم جمع شود تا حج مجزی باشد).

و (شارح می‌فرماید): شرط بودن استطاعت قبلی، قابل اشکال است در عبد در صورتی که ما مالک بودن عبد را محال بدانیم (یعنی وقتی که عبد در حال عبدیت هرچه دارد مال مولایش می‌باشد و ممکن نیست خودش مالک باشد چگونه می‌توانیم استطاعت مالی در حال عبودیت را برای او شرط بدانیم) و (روی این اشکال) چه بسا بعضی از فقهاء شرط ندانسته‌اند استطاعت را در عبد برای زمان سابق (یعنی قبل از آزادی اش) و اما زمان لاحق (یعنی بعد از آزادی) پس استطاعت شرط است در آن قطعاً.

(ويكفي البذل) للزاد والراحلة (في تحقق الوجوب) على المبذول له. (ولا يشترط صيغة خاصة) للبذل من هبة، وغيرها من الأمور اللازمة، بل يكفي مجردة بأي صيغة اتفقت.

(ويكفي البذل) للزاد والراحلة... توضيح: اگر انسان توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و کسی خرج حج اواز توشه راه و مرکب - در رفتن و برگشتن را بذل نماید (مثلاً بگوید حج برو و من توشه و مرکب تو را در سفر حج می‌دهم) در این صورت بر انسان حج واجب می‌شود.

و شرط نیست بذل بصیغه خاصی که سبب تملیک گردد بوده باشد از قبیل هبه (بخشش) و صلح و مانند آن از صیغه‌هایی که بذل را لازم می‌نماید (که دیگر بذل کننده نمی‌تواند رجوع از بذلش کند) بلکه بذل به هر صیغه‌ای باشد (حتی به نحو تعهد که بگوید تو با من به حج بیا و توشه راه و مرکب تو به عهده من است و یا به نحو اباحه باشد که توشه و مرکب به او بدهد و بگوید حج برو، ولی تملیک به او نکند) کافی است در اینکه بر شخص مبذول له، حج واجب می‌گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویکفی..** یعنی کفایت می‌کند بذل کردن کسی توشه و مرکب را، در تعلق وجوب حج بر شخصی که به او بذل شده است (یعنی همینکه کسی بر انسان بذل توشه و مرکب سواری کند، بر انسان حج واجب می‌شود و چنانکه از کلام شارح در بحث‌های بعدی استفاده می‌شود، پذیرفتن آن بذل بر انسان واجب است و نباید رد نماید و اگر آن را نپذیرد، حج بعهد او آمده بطوری که اگر بمیرد باید از مال او قضا کنند) و شرط نیست صیغه خاصی برای بذل (یعنی شرط نیست بذل را به عبارت خاصی که سبب تملیک گردد جاری سازد) مثل هبه و غیر هبه (مثل صلح که کسی با انسان، توشه و مرکب سواری را مصالحه کند) **من الامور اللازمة** (این جمله بیان می‌کند - غیرها - را) یعنی از عقده‌هایی که بذل را لازم می‌سازد (بطوری که نتواند باذل از بذلش برگردد).

فایده: گفته‌اند عقود و معاملات دو قسمند، عقود لازم و عقود جایز.

عقد لازم: آن است که هیچ یک از طرفین معامله، حق بهم زدن آن را نداشته باشند مگر در موارد معینی که بیان کرده‌اند.

عقد جائز: آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد آن را فسخ کند مثل وکالت که هرگاه وکیل بخواهد وکالت خود را ادامه ندهد استعفا می‌دهد و موکل هر زمان بخواهد وکیل خود را عزل نماید.

و عقد از نظر جواز و لزوم، سه قسم است:

۱. عقدی که از هر دو طرف لازم باشد مثل بیع، اجاره، صلح، حواله، نکاح، صدقه.

۲. عقدی که نسبت به یک طرف، لازم باشد مثل رهن که نسبت به راهن لازم است و نسبت به مرتهن جائز است (یعنی مرتهن می‌تواند هر وقت بخواهد آن را برهم بزند و طلبش بدون وثیقه بماند ولی راهن نمی‌تواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید و یا بنحوی از انحاء از آن بری شود، رهن را مسترد دارد) و مثل طلاق خلعی نسبت به زوج نه زوجه.

۳. عقدی که از هر دو طرف جائز باشد مثل شرکت و مضاربه و ودیعه.

ناگفته نماند که هبه (بخشش) در صورتی لازم می‌شود که هبه معوضه باشد (مثل اینکه بگوید مثلاً زاد و راحله حج تو را به تو تملیک می‌کنم بشرط اینکه شما در مقابل آن به من چیزی ببخشی) و نیز اگر بخشش به خویشان باشد لازم می‌شود.

بل یکفی مجرده.. یعنی (شرط نیست بذل بصیغه خاصی باشد) بلکه کافی است بذل خالی به هر صیغه و عبارتی که اتفاق افتد (مثل اینکه به نحو تعهد و یا اباحه باشد، مثلاً بگوید حج کن و زاد و راحله رفت و برگشت توبه عهده من باشد و یا

بگوید: بذل می‌کنم به تو زاد و راحله حج تو را و یا بگوید: این زاد و راحله را بگیر و یا آن حج برو- که این اباحه است).

سواء وثق بالبادل أم لا، لإطلاق النص، ولزوم تعليق الواجب بالجائز يندفع، بأن الممتنع منه إنما هو الواجب المطلق، لا المشروط كما لو ذهب المال قبل الإكمال، أو منع من السير ونحوه من الأمور الجائزة المسقطة للوجوب الثابت إجماعاً. واشترط في «الدروس» التملك، أو الوثوق به، وآخرون التملك، أو وجوب بذله بنذر وشبهه، والإطلاق يدفعه. نعم، يشترط بذل عين الزاد والراحلة، فلو بذل له أثمانهما لم يجب القبول وقوفاً فيما خالف الأصل على موضع اليقين.

سواء وثق بالبادل أم لا توضیح: شارح می فرماید فرقی نیست - در تحقق وجوب به بذل بادل - بین اینکه بادل مورد اطمینان باشد که از بذل خود دست نخواهد کشید و یا اینکه مورد اطمینان نباشد بلکه احتمال آن باشد که در رفتن یا برگشتن از بذل خود دست خواهد کشید. پس در هر دو صورت بر انسان حج واجب خواهد شد چون روایتی که در این باب آمده است مطلق می باشد و اطلاقش شامل هر دو صورت می باشد.

و این فرق نبودن بین آن دو صورت، در مقابل قول مصنف است در کتاب «دروس» که بعد از این قولش را نقل می کند به اینکه ایشان شرط کرده اند در تحقق وجوب حج به بذل، اینکه بادل مورد اطمینان باشد و در غیر این صورت، حج بر انسان واجب نخواهد بود. و دلیلش را بعد از این ذکر می کنیم.

بعضی از فقهاء در اینجا در تحقق وجوب حج بر مبذول له، شرایطی شرط نموده اند و آن اینکه بعضی مانند مصنف شرط کرده که بذل به صیغه خاصی باشد (مانند هبه و صلح که سبب تملیک می باشند به عقد لازم که دیگر نمی تواند از بذلش برگردد) و یا اگر بصیغه خاصی نباشد باید اطمینان به بذل او داشته باشد و در غیر این دو صورت، حج بر مبذول له بمجرد بذل بادل واجب نمی شود. و خلاصه اینکه باید

بذل او حتمی باشد به واسطه صیغه عقد لازم و یا به واسطه اطمینان داشتن به بذل او.

و دلیلش این است که اگر آن شرط (یعنی به صیغه خاص بودن و یا اطمینان داشتن) را معتبر نکنیم، معلوم است که بذل، امر جایزی است به این معنی که بر باذل واجب نیست وفاء به آن کند و می تواند از بذلش دست بردارد و برگردد پس اگر بگوئیم بمجرد بذل باذل (ولو به صیغه خاص نباشد و یا اطمینان به بذلش نباشد) حج بر مبذول له واجب می شود لازم می آید که واجب، معلق بر امر جایزی شده باشد یعنی مقدمه واجب، امر جایز باشد، بدین جهت بایستی در بذل شرط بدانیم صیغه خاص و یا داشتن اطمینان به بذل او را تا اینکه بذل از جایز بودن بیرون آید. و از اینجا است که بعضی دیگر از فقهاء شرط کرده اند که بذل به واسطه نذرو یا عهد و قسم، واجب شده باشد بر باذل، در این صورت است که بر مبذول له، حج واجب می شود نه در غیر آن، بجهت همان دلیل مذکور.

شارح می فرماید که هیچکدام از این شرط ها لازم نیست، زیرا روایت مطلق است و اطلاق آن دفع می کند تقیید به شرط را.

سپس در جواب آن دلیلی که بعضی فقهاء ذکر کردند می فرماید: اینکه گفتید اگر شرایط مذکوره را معتبر نکنیم لازم می آید تعلیق واجب به امر جایزی گوئیم این اشکال را در واجب مطلق مثل نماز، قبول داریم ولی در واجب مشروط مثل حج، اشکالی نیست و اساساً در واجب مشروط، وجوب معلق به امر جایز است که تا وقتی آن امر، استمرار دارد وجوب هم باقی است و هر وقت آن امر منتفی شد وجوب هم از بین خواهد رفت.

توضیح آن اینکه: فقهاء واجب را بر حسب اعتبارات مختلفه به چندین قسم تقسیم کرده اند، مثلاً به اعتبار مکلف: آن را به واجب عینی و کفایی، و باعتبار

تکلیف: به واجب تعیینی و تخییری، و به اعتبار وقت و زمان: بواجب مضیق و موسع و غیر ذلک تقسیم کرده‌اند، ولی تقسیمی که با بحث ما ارتباط دارد تقسیمی است که به اعتبار مقدمات آن شده:

واجب را به اعتبار مقدماتش: به واجب مطلق و واجب مشروط تقسیم کرده‌اند. واجب مطلق: آن واجبی است که وجوب و تعلقش بر مکلف موقوف به حصول شرایط خاصی نیست مثل نماز. واجب مشروط: آن واجبی است که وجوبش موقوف به حصول شرایط خاصی است مثل حج.

بیان آن اینکه: درست است که در تمام واجبات (چه مطلق و چه مشروط) شرایط عمومی از قبیل بلوغ، عقل، قدرت، علم، باید باشد و لکن واجب مطلق مثل صلوٰه، وجوبش بر مکلف، منوط بر حصول شرط مخصوصی نیست بلکه همینکه شرایط عمومی مذکور، حاصل شد، فوراً بر مکلف تعلق می‌گیرد برعکس واجب مشروط (مثل حج یا زکات و مانند اینها) که تنها با حصول شرایط عمومی، بر ذمه مکلف تعلق نمی‌گیرد بلکه علاوه بر آن شرایط عامه، تعلق آن بر عهده مکلف موقوف بر حصول شرایط خاصی از قبیل استطاعت و تمکن مالی می‌باشد.

خلاصه اینکه: اگر واجب، وجوبش موقوف بر شرطی باشد (که واجب بدون تحقق آن شرط، واجب نیست) آن را واجب مشروط گویند، زیرا که وجوب آن مشروط به تحقق مقدمه‌اش می‌باشد مثل حج نسبت به استطاعت.

و اگر واجب وجوبش موقوف بر شرطی نباشد بلکه وجودش موقوف بر شرط باشد که یعنی واجب بدون تحقق آن شرط، واجب هست اما صحیح نیست بدون آن مثل نماز نسبت به وضو که بعد از دخول وقت، نماز واجب است خواه وضو متحقق باشد و خواه نه و لکن بدون وضو صحیح نیست.

پس از این مطلب، گوئیم: در واجب مطلق نمی‌شود واجب معلق به امر جایز باشد (و به عبارت دیگر مقدمه واجب مطلق نمی‌شود جایز باشد بلکه باید واجب باشد) مثلاً نماز که واجب مطلق است معلق به وضو می‌باشد یعنی وضو مقدمه آن و شرط صحت نماز می‌باشد اگر چنانچه وضو را واجب ندانیم لازم می‌آید تعلیق واجب (یعنی نماز) بر جایز (یعنی وضو) و این ممکن نیست یعنی نمی‌شود نمازی که واجب است، مقدمه‌اش که شرط آن می‌باشد جایز باشد، چون لازم می‌آید تکلیف **مالایطاق**، زیرا که حصول واجب در حال نبود مقدمه‌اش ممتنع است. و از اینجاست که در بحث مقدمه واجب مطلق، یکی از دلایل‌هایی که برای مقدمه واجب ذکر کرده‌اند همین است که گفته‌اند اگر مقدمه واجب را واجب ندانیم، لازم می‌آید تعلیق واجب بر جایز، و این ممکن نیست چنانکه دانستی.

ولی در واجب مشروط، تعلیق واجب بر امر جایز، اشکال ندارد چنانکه در تعریف آن دانستی که وجوبش مشروط به وجود شرط و ادامه آن شرط است و اشکالی ندارد که آن شرط از امور جایزه‌ای باشد که امکان از بین رفتن آن هست که در نتیجه به نبود آن شرط، مشروط هم (که خود واجب باشد) از بین می‌رود پس در مورد بحث، اشکال ندارد که وجوب حج، معلق بر بذل باشد گرچه اطمینان به آن بذل نباشد و هر وقت باذل دست از بذلش برداشت، وجوب حج هم ساقط می‌شود همانطوری که اگر مال حاجی در بین راه تلف شود و یا اگر راه بسته شود، وجوب حج از او ساقط می‌شود در حالی که قبل از تلف مال و بسته شدن راه، حج بر او واجب بود.

ترجمه و شرح عبارت: **سواء وثق بالباذل...** یعنی (در تعلق وجوب حج بر مبذول له) فرق نمی‌کند چه اینکه اطمینان به بذل کننده داشته باشد (که از بذلش بر نمی‌گردد) یا اطمینان نداشته باشد، و دلیل آن، اطلاق روایت است (در مورد بذل یعنی در روایت تقیید نشده وجوب حج به صورت اطمینان به باذل).

(بعضی از فقهاء، بذل خالی را موجب تعلق وجوب بر مبذول له نمی دانند بلکه شرایطی در آن شرط کرده اند مثل مصتف در کتاب «دروس» که در صورت اطمینان نداشتن به بذل کننده، شرط کرده که بذل بصورت تملیک باشد مثل هبه و غیره به تا اینکه بذل بر بذل کننده لازم باشد بطوری که نتواند برگردد - و فرموده: اگر بذل بصورت تملیک نشد شرط کرده در تعلق وجوب حج، اینکه اطمینان به بذل او داشته باشد. و بعضی از فقهاء شرط کرده اند تملیک را و یا اینکه بذل به سبب نذرو شبه آن بر بذل کننده واجب بوده باشد. و خلاصه اینکه در صورتی حج را بر مبذول له واجب دانسته اند که بذل بر بذل کننده لازم بوده باشد به واسطه عقد لازم و یا به واسطه نذرو شبه آن.

و چنانکه بتفصیل شرح دادیم دلیل آنها این بود که چون بذل امر جایزی است یعنی می تواند وفاء به آن نکند، پس اگر چنانکه بذل خالی را موجب تعلق وجوب حج بر مبذول له بدانیم لازم می آید واجب، معلق بر امر جایز باشد و این ممتنع است. شارح چنانکه دانسته شد همانند مصتف در این کتاب، بذل خالی را موجب تعلق وجوب بر مبذول له می داند به هر صیغه ای که بذل واقع شود، و فرق نگذاشته بین اطمینان به باذل و عدم اطمینان به او، فلذا از دلیل فقهاء که لزوم تعلیق واجب بر امر جایز است جواب می دهد به اینکه: و لزوم تعلیق.. یعنی و لازم آمدن تعلیق واجب به امر جایز، دفع می شود به اینکه: آنکه از تعلیق مذکور، ممکن نیست همانا واجب مطلق است (یعنی واجب مطلق است که نمی شود مقدمه اش امر جایز باشد و خود واجب بر وجوبش باقی باشد مثل نماز که بگوئیم مقدمه شرطی آن یعنی وضو، جایز باشد در حالی که صحت صلوٰة موقوف به وضوء است و اگر وضوء امر جایز باشد که بتواند آن را نیاورد، لازم می آید تکلیف به نماز، تکلیف مالا یطاق باشد، زیرا انجام نماز در حال نبود وضو، ممتنع است چنانکه در دلیل قائلین به وجوب مقدمه واجب،

در علم اصول ذکر کرده‌اند. رجوع کنید به کتاب معالم الاصول و سایر کتب اصول در بحث مقدمه واجب) منه ضمیر به تعلیق بر می‌گردد.

لا المشروط یعنی اما در واجب مشروط، آن تعلیق ممتنع نمی‌باشد (و اساساً معنای واجب مشروط همین است که وجوبش معلق به امر جایز است) مثل اینکه در حج (که وجوبش مشروط به استطاعت مالی و استمرار آن است تا آخر اعمال حج) اگر چنانچه مال او قبل از تمام کردن اعمال حج از بین برود و یا او را منع کنند از رفتن به حج (یعنی راه بسته شود مثلاً) و مانند آن شرایط، از چیزهایی که جایز هستند (که یعنی امکان حاصل نشدن آنها و یا عدم استمرار آنها هست) که مسقط وجوب خواهند شد (به اجماع فقهاء، چون وقتی شرط از بین برود مشروط که وجوب حج باشد نیز از بین می‌رود) در حالی که وجوب حج، ثابت بود برای شخص (و در عین حال معلق بود بر آن امور جایزه) **قبل الاکمال** یعنی اِکمال اعمال حج اجماعاً قید است برای - **المُسْقِطَة** - یعنی مسقط وجوب بودن آن امور جایزه، مورد اتفاق بین فقهاء و **اشترط**.. (این اشترط را دوبار سابقاً توضیح دادیم و حالا فقط ترجمه عبارت می‌نمائیم؛ یعنی مصتّف در کتاب «دروس»، شرط کرده (در وجوب حج) اینکه تملیک کند (بذل را به مبذول له، اگر اطمینان به باذل نداشته باشد) و یا شرط کرده داشتن اطمینان به باذل را (اگر تملیک نکند) و **آخرون** یعنی وعده دیگر از فقهاء شرط کرده‌اند تملیک و یا وجوب بذل او به سبب نذر و شبه نذر (یعنی گفته‌اند یا باید تملیک کند و یا اگر تملیک نکند باید بذل او به واسطه نذر و قسم و عهد، بر بذل کننده واجب شده باشد) و **الاطلاق یدفعه** (این جواب شارح است از اشترط مصتّف و بعض فقهاء) یعنی اطلاق روایات، دفع می‌کند اشترط مذکور را (یعنی از اینکه در روایات بذل، درباره اشترط مذکور چیزی ذکر نکرده و مطلق می‌باشند استفاده می‌کنیم شرط نبودن آن را).

نعم یُشترط بذل عین... توضیح: می‌فرماید: آری ما در بذل، یک چیز را شرط می‌دانیم و آن اینکه باید عین زاد و راحله را بذل نماید، در این صورت است که بمجرد بذل آن، وجوب حج تعلق می‌گیرد بر مبذول له و باید زاد و راحله را بپذیرد و نمی‌تواند رد نماید، بنابراین اگر پول زاد و راحله را بذل نماید، حج بر او واجب نمی‌شود پس واجب نیست آن پول را بپذیرد بلکه می‌تواند رد نماید.

و دلیل آن این است که اصل اولی، واجب نبودن حج است (و این اصل برائت است) و خارج شدن از این اصل، دلیل می‌خواهد و ما آن مقدار دلیلی که داریم در جایی است که بذل عین زاد و راحله باشد، در این صورت که مورد یقین است و برخلاف آن اصل، وجوب حج را قبول می‌کنیم ولی در بذل پول زاد و راحله روایت نداریم و لذا توقف می‌کنیم و حکم به وجوب حج نمی‌کنیم.

ترجمه و شرح عبارت: نعم.. یعنی (آن شرایطی را که مصنف و بعضی فقهاء معتبر کرده‌اند ما قبول نکردیم) آری (یک شرطی ما در اینجا معتبر می‌دانیم در تعلق وجوب به سبب بذل و آن اینکه:) شرط است خود توشه و مرکب سواری را بذل کرده باشد (تا وجوب حج بر مبذول له تعلق گیرد) بنابراین اگر بذل کند به مبذول له، پول توشه و مرکب را واجب نمی‌شود (حج بر او پس واجب نیست) قبول کند آن بذل را به دلیل اینکه (اصل، واجب نبودن حج است مگر اینکه دلیل بر وجوب آن باشد و ما دلیلی که بطور یقین در اینجا داریم، فقط در مورد بذل عین زاد و راحله است و در غیر آن شک داریم پس) توقف می‌کنیم در جایی که خلاف اصل است، بر مورد یقین (که بذل عین زاد و راحله باشد و به غیر این مورد تجاوز نمی‌کنیم و اصل برائت که اصل عدم وجوب حج باشد جاری می‌کنیم).

ولا يمنع الدين وعدم المستثنیات الوجوب بالبذل. نعم، لو بذل له ما يكمل الاستطاعة اشترط زيادة الجميع عن ذلك، وكذا لو وهب مالا مطلقا. أما لو شرط الحج به فكالْمَبْذُول، فيجب عليه القبول، إن كان عين الزاد والراحلة - خلافا للدروس - ولا يجب لو كان مالا غيرهما، لأن قبول الهبة اكتساب وهو غير واجب له. وبذلك يظهر الفرق بين البذل والهبة، فإنه إباحة يكفي فيها الإيقاع.

ولا يمنع الدين وعدم المستثنیات... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: گفته شد در بذل عین زاد و راحله، حج بر انسان واجب می شود، حال اگر قرض داشته باشد و یا مستثنیات حج از قبیل خانه و خادم و لباس و کتب علمی که لایق شأن اوست و احتیاج به آنها دارد نداشته باشد آیا با این حال، باز هم به بذل باذل، حج بر انسان واجب می شود؟ یا اینکه حج واجب نمی شود و باید آن مال را برای اداء قرض و یا تهیه آن مستثنیات، مصرف نماید.

شارح می فرماید: با آن حال، باز هم حج به سبب بذل دیگری، بر انسان واجب می شود و داشتن قرض و یا نداشتن مستثنیات مذکوره، مانع از وجوب حج به واسطه بذل نمی شود.

آری چنانچه خود انسان یک مقدار مال داشته باشد و به بذل دیگری، آن مال تکمیل شود و به حد استطاعت برسد (مثل اینکه خود انسان مالی داشته باشد برای تهیه توشه و یک کسی مرکب به او بذل نماید)، در این صورت آن وقتی حج براو واجب می شود که مجموع آن مالی که خود دارد و آن مالی که بذل شده روی هم رفته زیاده از قرض و مستثنیات بیاید یعنی اگر قرض داشت باید قرض را از مجموع آنچه دارد ادا نماید و پس از آن، اگر اضافه ای ماند بقدر استطاعت، حج واجب می شود و اگر بقدر استطاعت نبود، حج واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یمنع**.. یعنی قرض داشتن و نداشتن مستثنیات حج (خانه، خادم، اسب سواری و غیره) مانع از وجوب حج به سبب بذل نمی شود **الوجوب** بنصب خوانده شود که مفعول - لایمنع - می باشد **نعم لو بذل**.. یعنی آری اگر بذل شود به مبذول له، مقداری که تکمیل کند استطاعت را، در این صورت شرط است (در وجوب حج بر مبذول له) اینکه زیاد بیاید مجموع (آن مقداری که خود داشته و مالی که به او بذل شده) از قرض و مستثنیات.

و کذا لو وهب مالا... توضیح: آنچه تا حالا بحث شد درباره بذل بود و اکنون بحث در هبه است که می فرماید: اگر مالی را کسی به انسان هبه نماید و به اندازه استطاعت حج بوده باشد آیا همانند بذل است که بمجرد آن، حج بر انسان واجب می شود و باید آن را قبول کند، یا نه؟ می فرماید: در اینجا باید تفصیل بدهیم به اینکه: اگر هبه، مطلق بود یعنی شرط نکند بر انسان که با آن مال، به حج برود، در این صورت واجب نیست انسان آن مال را قبول نماید تا استطاعت حاصل شود، چون به قبول کردن آن، ملک انسان می شود و این یک نوع اکتساب است و بر انسان واجب نیست اکتساب کند برای اینکه مستطیع شود برای حج.

و اما اگر هبه مشروط بود به این معنی که واهب، شرط کند بر انسان که این مال را به توهبه می کنم بشرط اینکه با آن به حج بروی، در این صورت دوفرض است اگر چنانچه آن مال، عین زاد و راحله باشد، بر انسان واجب است آن را قبول کند همانند بذل و اما اگر آن مال، عین زاد و راحله نباشد بلکه مثلاً پول باشد در این فرض قبول آن واجب نیست چون قبول آن نوعی از اکتساب است و اکتساب جهت مستطیع شدن واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **و کذا لو وهب**.. یعنی و همچنین (واجب نیست قبول) اگر ببخشد مالی را به انسان **مطلقا** یعنی بدون اینکه شرط کند که با آن مال به حج برود

(فرق نمی‌کند چه آن مال، عین زاد و راحله باشد یا پول آنها و یا مال دیگر باشد) اما اگر شرط کند که حج برود با آن مال پس (در این صورت) همانند مال بذل شده خواهد بود که واجب است بر او آن را قبول کند در صورتی که آن مال، عین زاد و راحله بوده باشد (و گویا دلیل آن این است که در این صورت، آنچه می‌دهد بذل است به صورت هبه و سابقاً گفته شد که بذل به هر صیغه‌ای باشد (چه به صیغه هبه و چه غیر هبه) باید قبول کند و نمی‌تواند ردّش نماید و شرطش هم این بود که عین زاد و راحله بذل شده باشد و این شرط، فرض آن است که در اینجا موجود است پس واجب است قبول هبه بنماید) **خلافاً للدرّوس** یعنی مصتّف در کتاب «درّوس» مخالفت کرده و در همین صورت (یعنی هبه عین زاد و راحله) نیز قبول را واجب ندانسته همانطوری که در غیر عین زاد و راحله قبول واجب نمی‌باشد، چنانکه در صورت بعدی گفته می‌شود.

و گویا دلیل ایشان این است که وقتی بذل بصورت هبه شد، شرط کردن اینکه با آن مال به حج برود، آن هبه را از هبه بودن خارج نمی‌کند و هبه چون عقد است احتیاج به قبول دارد تا تملیک حاصل گردد و اگر بخواهد قبول کند یک نوع اکتساب خواهد بود و اکتساب بجهت اینکه خود را مستطیع کند برای حج، واجب نمی‌باشد پس در نتیجه قبول هبه واجب نمی‌باشد.

فایده: در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه سابقاً از مصتّف در کتاب «درّوس» نقل شد که بذل اگر بصورت تملیک (که هبه هم از انواع تملیک است) بود، حج برانسان واجب می‌شود و در اینجا از کتاب «درّوس» نقل کرده که قبول هبه برای حج واجب نیست و این دو کلام چگونه با هم سازش پیدا می‌کنند؟

در جواب گوئیم که مطلب سابق در یک مقام است و مطلب دوم در مقام دیگر می‌باشد توضیحش اینکه در اینجا بحث در دو مقام است: در مقام اول بحث در این

است که آیا وقتی کسی مالی را به انسان هبه کند، بمجرد هبه، وجوب حج به انسان تعلق می‌گیرد یا نه؟ مصتف نظرش در این مقام این بود که وجوب حج تعلق می‌گیرد که سابقاً از ایشان نقل شد.

وبعد از این، در مقام دوم بحث می‌شود در اینکه آیا قبول آن هبه، بر انسان واجب است که وقتی قبول کرد، وجوب حجبی که تعلق گرفته، مستقر می‌گردد یا اینکه قبول آن هبه واجب نیست و می‌تواند آن را رد نماید که وجوب حج استقرار پیدا نمی‌کند. مصتف نظرش در این مقام این است که قبول هبه واجب نیست بدلیلی که توضیح دادیم.

ولا یجب لوکان.. (این عطف است بر - فیجب -) یعنی و واجب نیست قبول هبه کند در صورتی که مال، غیر عین زاد و راحله باشد (مثلاً پول آن باشد) زیرا (هبه، عقد است و عقد احتیاج به قبول دارد تا تملیک حاصل گردد و اگر بخواهد قبول کند) قبول هبه (نوعی از) اکتساب است و اکتساب هم واجب نیست بجهت حج (زیرا وجوب حج، شرطش وجود استطاعت است و تحصیل شرط واجب مشروط، واجب نیست).

و بذلک یظهر الفرق... می‌فرماید: از آنچه الآن ذکر کردیم که قبول هبه اکتساب است و اکتساب بجهت حج واجب نیست، روشن می‌شود در اینجا فرق بین بذل که قبولش واجب است و بین هبه که قبولش در غیر زاد و راحله واجب نمی‌باشد.

توضیح فرق اینکه: هبه عقد است و در عقد دو چیز لازم است یکی ایجاب از شخص، و دیگر قبول طرف مقابل، و تا قبول حاصل نشود آن عقد سبب تملیک مال نمی‌شود پس وقتی که در هبه، ایجاب از واهب واقع شود (که بگوید بخشیدم این مال را به تو) آن مال، ملک انسان نمی‌شود قبل از قبول، و به قبول کردن آن مالک می‌گردد و این قبول کردن نوعی اکتساب به حساب می‌آید و گفته‌اند اکتساب کردن جهت

اینکه مستطیع شود برای حج، بر انسان واجب نیست فلذا واجب نیست آن مال را جهت حج قبول نماید.

ولی بذل چنین نیست زیرا بذل، عقد نیست که احتیاج به قبول داشته باشد تا اکتساب باشد بلکه بذل ایقاع است و ایقاع (چنانکه بعداً خواهیم گفت) به واسطه قصد ایجاد یک نفر حاصل می‌شود بدون اینکه شخص دیگر آن را قبول کند پس بذل چون اباحه مال است همینکه باذل آن را قصد کرد، استطاعت برای مبذول له حاصل می‌شود و حج بر او واجب می‌گردد پس در حصول استطاعت به سبب بذل، شرط نیست قبول کردن آن. گرچه وقتی که استطاعت حاصل شد، پذیرفتن آن بذل واجب است و نباید رد نماید.

ترجمه و شرح عبارت: و بذلک.. یعنی به آنچه ذکر کردیم (که قبول هبه اکتساب است و اکتساب بجهت حج واجب نیست) معلوم می‌شود فرق بین بذل (در عین زاد و راحله که فرمود قبول آن واجب است ولی شرط تعلق وجوب حج نمی‌باشد) و بین هبه (در غیر عین زاد و راحله که فرمود قبول آن واجب نیست، و توضیح فرق این است که چنانکه گفته شد هبه احتیاج به قبول دارد و قبول نوعی از اکتساب است و اکتساب هم بجهت حج واجب نیست بخلاف بذل) زیرا بذل (عقد نمی‌باشد تا احتیاج به قبول باشد بلکه آن) اباحه مال است که کافی است در آن، واقع ساختن بذل (از طرف باذل و بمجرد ایقاع بذل، مال برای مبذول له مباح می‌گردد و مستطیع می‌شود و این اکتساب نمی‌باشد) فانه ضمیر به بذل بر می‌گردد فیها در اباحه الایقاع ایقاع (یعنی ایجاد) در مقابل عقد است و فرق آنها این است که اگر ترتب اثر بر جمله انشائی، بستگی به صادر شدن جمله دیگری از شخص دیگر باشد آن را عقد گویند (مثل عقد بیع که ترتب ملکیت بر جمله بعث از فروشنده، منوط است به صدور جمله - اشتریت - از خریدار) و اگر این جور نباشد آن را ایقاع گویند پس ایقاع بوسیله

قصد انشاء یک نفر بدون آنکه موافقت شخص دیگری را لازم داشته باشد حاصل می‌گردد.

ولا فرق بین بذل الواجب لیحج بنفسه، أو لیصحبه فیه فینفق علیه، (فلو حج به بعض إخوانه أجزاءً عن الفرض)، لتحقق شرط الوجوب.

ولا فرق بین بذل... مطلب دیگری است توضیحش اینکه می‌فرماید: در بذل فرقی نیست بین اینکه مقدار لازم (یعنی زاد و راحله) را بذل کند که خود مبذول له به حج برود (یعنی بگوید این زاد و راحله را بگیر و با آن حج برو) یا اینکه پیشنهاد کند که مبذول له را با خود ببرد (مثل اینکه بگوید با ما برای حج بیا و خرج سفر تو را می‌دهم).

و در هر صورت وقتی که بذل کرد به انسان و انسان حج کرد، حج واجب او یعنی حجة الاسلام محسوب است یعنی اگر در سال‌های بعد خود انسان مالی پیدا کند و مستطیع شود واجب نیست بار دیگر حج بجا آورد، زیرا به واسطه بذل، استطاعت که شرط وجوب حج است حاصل شده پس حجتی که بجا آورده حج واجب او می‌شود. ترجمه و شرح عبارت: **ولا فرق...** یعنی فرقی نیست (در وجوب حج بر انسان، به سبب بذل دیگری) بین اینکه باذل بذل کند مقدار لازم (از زاد و راحله) را تا انسان خودش حج برود یا اینکه (باذل بذلش به این نحو باشد که به انسان پیشنهاد کند که همراهی باذل کند در حج و باذل خرج انسان را بدهد پس اگر انسان را بعضی از برادران دینی اش حج دهد (به بذل کردن به یکی از دو طریق مذکور) آن حج کفایت از حج واجب (حجة الاسلام) می‌کند چون شرط وجوب حج بر انسان حاصل می‌شود (به واسطه بذل، و آن شرط، استطاعت می‌باشد) **الواجب** در اینکه مقصود از این کلمه چیست؟ عبارات محشین مختلف است، بعضی گفته‌اند یعنی بذل چیزی که قبول آن واجب می‌باشد، و بعضی گفته‌اند یعنی بذل حج واجب. و به نظر نگارنده احتمال سومی هست و آن اینکه واجب در اینجا به معنای - لازم - است یعنی بذل آنچه لازم است (در تحقق وجوب یعنی بذل چیزی که در تحقق وجوب حج، لازم است) که آن

زاد و راحله باشد لیصحبہ فاعل آن، مبذول له است و ضمیر ظاهر بر می گردد به باذل
فیه در حج فینفق ضمیر مقدر بر می گردد به باذل علیہ بر مبذول له حج به بعض
اخوانه ضمیر - به - بر می گردد به مبذول له، و - بعض اخوانه - فاعل حج می باشد که
همان باذل است یعنی بعضی برادران او بذل کند و او را به حج ببرد.

(ویشترط) مع ذلك كله (وجود ما يُمون به عياله الواجب النفقة، إلى حين رجوعه) والمراد بها هنا ما يعم الكسوة ونحوها، حيث يحتاجون إليها، ويعتبر فيها القصد بحسب حالهم.

شرط هفتم از شرایط وجوب حج

داشتن مخارج عیال

(ویشترط) مع ذلك... توضیح: سابقاً مصنف شش شرط برای وجوب حج ذکر نمود و حالا در اینجا شرط هفتم ذکر می‌کند و آن اینکه: باید انسان علاوه بر هزینه حج، مبلغی مال، جهت مخارج کسانی که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه داشته باشد از زمان رفتن تا وقت برگشتن از مکه.

و مقصود از آن مخارج، تنها خوراک نیست بلکه حتی پوشاک و مانند آن در صورتی که احتیاج به آن دارند مقصود می‌باشد. پس اگر انسان دارای مبلغی باشد که اگر آن را برای حج صرف نماید دیگر برای خانواده‌اش خرجی تا وقت برگشتن از مکه، ندارد بر چنین کسی حج واجب نیست. البته باید در آن مخارج، میانه روی بحسب شوؤن خانواده را در نظر گرفت که نه اسراف کاری شود و نه تنگ گرفته شود.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط.. یعنی شرط است (در وجوب حج) - علاوه بر چند شرطی که سابقاً ذکر شد (یعنی بلوغ و عقل و حریت و زاد و راحله و تمکن از مسیر) - اینکه داشته باشد هزینه خانواده واجب النفقه خود را (یعنی مبلغی مال که عیال و نان خورهایی که خرجی آنها بر او واجب است، با آن مال، تأمین خرجی کنند از وقت رفتن او به مکه) تا هنگام برگشتنش والمراد بها یعنی مقصود به هزینه در اینجا (که بحث حج است) معنایی است که شامل پوشاک و مانند آن نیز هست در صورتی

که عیال او احتیاج به پوشاک و مانند آن داشته باشد (و تنها خوراک مقصود نمی باشد) بها ضمیر به مونه برمی گردد که از کلمه - یمون - استفاده می شود و معتبر فیها.. یعنی باید در مونه، میانه روی به حسب حال عیال، اعتبار شود (یعنی نه اسراف کاری شود و نه تنگ گرفته شود) **القصد** یعنی اقتصاد و میانه روی در خرج.

(وفي) وجوب (استنابة الممنوع) من مباشرته بنفسه (بکبر، أو مرض، أو عدو قولان، والمروى) صحيحاً (عن علي عليه السلام ذلك)، حيث أمر شيخاً لم يحج، ولم يطقه من كبره أن يجهر رجلاً فيحج عنه، وغيره من الأخبار، والقول الآخر عدم الوجوب، لفقد شرطه الذي هو الاستطاعة، وهو ممنوع. وموضع الخلاف ما إذا عرض المانع قبل استقرار الوجوب، وإلا وجبت قولاً واحداً.

کسی که معذور است از حج

(وفي) وجوب (استنابة... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: اگر شخصی از جهت پیری یا مرض یا بودن دشمن در راه، شخصاً توانایی بر رفتن نداشته باشد آیا واجب است از طرف خود نائب بگیرد و به مکّه بفرستد یا واجب نیست؟ دو قول است: بعضی مانند مصتّف واجب دانسته، به دلیل روایت صحیحی از امیرالمؤمنین علیه السلام که دستور داد به شخصی که از جهت پیری نتوانسته بود - حج برود، به اینکه از جانب خود نایب بگیرد و به مکّه بفرستد. و روایات دیگری نیز در این مسأله وارد شده.

و قول دیگر این است که نایب گرفتن واجب نیست، و دلیلش این است که یکی از شرایط وجوب حج چنانکه سابقاً بیان شد، استطاعت (چه بدنی و چه راهی و چه مالی) است و کسی که پیرویا مریض است استطاعت بدنی ندارد و کسی که از دشمن می ترسد استطاعت راهی ندارد پس شرط وجوب در اینجا موجود نیست.

شارح می فرماید این دلیل قابل قبول نیست، زیرا استطاعت شرط وجوب مباشرتی حج است نه شرط وجوب استنابی یعنی وقتی که استطاعت نداشت، وجوب حج از خود انسان بطور مباشرت، ساقط است اما وجوب گرفتن نایب، حکمی است جدا که به روایت صحیحی که سابقاً نقل گردید واجب شده.

ترجمه و شرح عبارت: **وفی وجوب...** (این خبر مقدم است برای - قولان -) یعنی و در اینکه آیا واجب است نایب بگیرد کسی که شخصاً نمی تواند حج کند به سبب پیری یا مرضی یا بودن دشمن ؟ دو قول است (مصنّف می فرماید:) روایتی که بطریق صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده، وجوب استنابت است زیرا (مضمون آن حدیث چنین است که:) امر نمود حضرت به پیرمردی که حج نکرده بود (با اینکه استطاعت مالی داشت) و توانایی بجا آوردن حج هم از جهت پیری نداشته، فرمود به اینکه روانه کند یک نفر را که از طرف او حج کند **لم یحج ولم یطقه** این دو کلمه صفت می باشند برای شیخاً **أن یجهز** مفعول است برای - امر - و **غیره من الاخبار** یعنی و غیر این حدیث از احادیث دیگر (که دلالت بر وجوب نایب گرفتن می کنند) **والقول الآخر عدم...** یعنی قول دیگر (در آن مسأله) واجب نبودن استنابت است، زیرا شرط حج که استطاعت باشد در اینجا مفقود است **وهو ممنوع** (این جواب شارح است از آن دلیل مذکور) یعنی آن دلیل را ما قبول نداریم (زیرا درست است استطاعت شرط وجوب حج می باشد ولی شرط وجوب مباشرتی است نه شرط وجوب استنابی، و مادر اینجا وجوب استنابی را ثابت می کنیم به دلیل حدیث مذکور).

و موضع الخلاف ما اذا... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: محل خلاف بین فقهاء در مسأله مذکوره، در جایی است که قبل از استقرار وجوب بر عهده انسان، مانع عارض گردد یعنی قبل از اینکه ایام و موسم حج برسد تمام شرایط وجوب جمع باشد بجز سلامتی بدن، و یا دشمن راه را بسته باشد، در این صورت است که علماء خلاف کرده اند در وجوب نیابت و عدم وجوب آن.

ولی اگر بعد از استقرار وجوب، مانع پیدا شد یعنی بعد از آنکه موسم حج رسیده و تمام شرایط وجوب حتی سلامتی بدن و باز بودن راه، جمع بوده سپس قبل از آنکه

حج کند، مریض شود و یا دشمن پیدا شود، در این صورت اختلافی بین علماء نیست و همه اتفاق دارند بر وجوب گرفتن نایب.

ترجمه و شرح عبارت: **و موضوع الخلاف..** و (مطلب دیگر اینکه:؛ محل خلاف در آن مساله، آنجایی است که مانع حج (یعنی پیری و مرض و یا دشمن) قبل از استقرار یافتن وجوب (بر عهده انسان) عارض شود (و استقرار وجوب، آن وقتی است که موسم حج برسد و شرایط حج جمع باشد) **والا وجبت..** یعنی وگرنه (اگر مانع بعد از استقرار وجوب عارض شود) همه علماء به اتفاق در قول، استنابت را واجب دانسته اند.

و هل يشترط في وجوب الاستنابة اليأس من البراء أم يجب مطلقا وإن لم يكن مع عدم اليأس فوريا؟ ظاهر «الدروس» الثاني، وفي الأول قوة. فيجب الفورية كالأصل حيث يجب.

ثم إن استمر العذر أجزا (ولو زال العذر)، وأمكنه الحج بنفسه (حج ثانيا) وإن كان قد يئس منه، لتحقيق الاستطاعة حينئذ، وما وقع نيابة إنما وجب للنص وإلا لم يجب لوقوعه قبل شرط الوجوب.

و هل يشترط في وجوب... توضيح: بنابراینکه نایب گرفتن را واجب بدانیم آیا در آن، شرط است که ناامید از خوب شدن باشد (پس اگر امید خوب شدن داشته باشد واجب نیست نایب بگیرد و صبر کند هر وقت مانع برطرف شد خودش حج را بجا آورد) یا اینکه آن شرط، معتبر نمی باشد بلکه نایب گرفتن واجب است چه امید خوب شدن داشته باشد یا نه (با این فرق که در صورت امید بهبودی، وجوب استنابت فوری نیست بخلاف صورت ناامیدی که وجوب استنابت در آن صورت فوری است)؟ دو قول است، بعضی قول دوم را اختیار کرده اند و ظاهر عبارت مصنف در کتاب «دروس» همین است، و شارح قول اول را تقویت می کند.

ترجمه و شرح عبارت: **و هل يشترط..** یعنی و (بنابر قول به وجوب استنابت) آیا در وجوب استنابت، شرط است ناامیدی از خوب شدن (که اگر امید خوب شدن داشت واجب نیست نایب بگیرد) یا اینکه (ناامیدی از خوب شدن شرط نمی باشد بلکه) استنابت واجب است مطلقا چه مایوس باشد و چه نباشد گرچه وجوب استنابت در صورت مایوس نبودن (و داشتن امید بهبودی) فوری نباشد؟ (یعنی مطلقا استنابت واجب باشد با این فرق که در صورت یأس، وجوب استنابت فوری باشد و در صورت عدم یأس، وجوب آن فوری نباشد) البراء در بعضی نسخه ها به لفظ - براء - بروزن سلام می باشد، و در بعضی نسخه ها بلفظ بُراء بروزن صلح است و هر

دوبه یک معنی می باشد یعنی خوب شدن ظاهر الدروس، الثانی یعنی ظاهر عبارت کتاب «دروس»، قول دوم است یعنی وجوب استنابت مطلقاً وفي الاول قوة این نظر شارح است که می فرماید در قول اول (که یأس شرط باشد) قوت است (سپس بر روی این قول، تفریع می کند که:) پس واجب است فوراً نایب بگیرد همانطوری که اصل حج (مباشرتی) در صورتی که واجب باشد فوری است حیث یجب این جمله قید است برای - کالاصل -.

ثم ان استمر العذر... توضیح: فرع دیگری است مربوط به مسأله مورد بحث، توضیحش آنکه: اگر چنانچه عذر و مانعی که داشت ادامه پیدا کند، حجی که نایب از طرف انسان انجام داده کفایت می کند یعنی اگر انسان مُرد، واجب نیست از مال او قضای آن را بجا آورند و اگر چنانچه عذر او اتفاقاً برطرف شود (هرچند نا امید از خوب شدن بود) و قدرت پیدا کند خودش حج کند باید دوباره خودش حج کند، زیرا در این صورت، استطاعت (که شرط وجوب است) برای او حاصل شده.

اگر گوئید که حج نیابتی از طرف او بجا آورده شده پس چرا دوباره خودش بجا بیاورد؟ در جواب گوئیم: که وجوب آن حج استنابی به واسطه وجود دلیل (روایت) بر آن بوده، نه بجهت حصول استطاعت و گرنه اگر روایت نداشتیم، طبق قاعده واجب نمی بود، زیرا شرط وجوب که استطاعت باشد حاصل نبوده و آن حج قبل از حصول شرط واقع شده.

خلاصه اینکه باید بعد از برطرف شدن عذر، خودش حج کند و اگر چنانچه بمیرد باید از مال او قضای آن را بجا آورند.

ترجمه و شرح عبارت: ثم ان استمر العذر... (این عبارت شارح، مقدمه است برای عبارت بعدی مصتّف، و به اصطلاح: شرح قبل از متن است) یعنی اگر عذر، استمرار یابد، حج استنابی که از طرف او انجام گرفته کفایت می کند و اگر چنانچه

عذرا و برطرف شود و قدرت پیدا کند که خودش حج کند، باید دوباره حج کند گرچه قبلاً ناامید از زوال عذر بوده **لتحقق الاستطاعة**.. (این علت است برای وجوب حج بر خودش) یعنی زیرا در این وقت که عذر برطرف شده، استطاعت (بدنی و یا راهی) برای خودش حاصل می‌شود، **وما وقع**.. (این جواب است از سؤال مقدّر که سابقاً توضیحش دادیم) یعنی و آن حجی که از طرف او بجا آورده شده، همانا بجهت وجود روایت، واجب شده بود (نه بجهت حصول استطاعت) و گرنه (اگر روایت نبود) هر آینه حج نیابتی واجب نمی‌شد، زیرا آن حج قبل از حصول شرط وجوب (که استطاعت باشد) واقع می‌شود.

(ولا يشترط) في الوجوب بالاستطاعة زيادة على ما تقدم (الرجوع إلى كفاية) من صناعة، أو حرفة أن بضاعة، أو ضيعة، ونحوها (على الأقوى)، عملاً بعموم النص وقيل: يشترط وهو المشهور بين المتقدمين، لرواية أبي الربيع الشامي وهي لا تدل على مطلوبهم، وإنما تدل على اعتبار المؤنة ذاهباً، وعائداً، ومؤنة عياله كذلك، ولا شبهة فيه.

رجوع به كفايت شرط است یا نه؟

(ولا يشترط) في الوجوب... توضیح: بعضی از فقهاء در استطاعت و وجوب حج، شرط دیگری را علاوه بر شرایط گذشته، معتبر دانسته‌اند و آن اینکه بعد از برگشتن، وسیله معاش و زندگی مثل کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا صنعت و یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که پس از برگشتن، زندگی‌اش مختل نشود و پیرشانی و نابسامانی در زندگی‌اش بار نیاید بطوری که مجبور به گدایی شود و یا بزحمت زندگی کند. و برای اثبات این شرط، به روایت ابی الربیع شامی از امام صادق علیه السلام استدلال کرده‌اند (روایت را بعداً ذکر خواهیم کرد).

مصنّف می‌فرماید اقوی در نظر ما این است که این شرط معتبر نیست به دلیل آیه حج و روایات دیگر که می‌گوید: کسی که استطاعت و توانایی رفتن به حج دارد واجب است حج براو، و این عام است شامل می‌شود هم کسی را که وسیله معاش بعد از برگشتن داشته و هم کسی را که نداشته باشد. پس داشتن وسیله معاش بعد از برگشتن، از آیه و اخبار استفاده نمی‌شود.

شارح هم قول مصنّف را تأیید می‌کند و در جواب روایت ابی الربیع شامی که مخالفین استدلال به آن کرده‌اند می‌فرماید: آن روایت مدعای آنها را اثبات نمی‌کند، زیرا مضمون آن حدیث همین مقدار را اثبات می‌کند که باید انسان خرجی رفت و

برگشت سفرش و نیز خرجی عیال و خانواده اش تا وقت برگشتن داشته باشد و شکی نیست که این مقدار را ما هم قبول داریم که شرط وجوب می باشد پس آن روایت دلالت بر بیشتر از آن مقدار دلالت نمی کند.

ترجمه شرح عبارت: **ولایشتراط فی الوجوب...** یعنی شرط نیست در وجوب حج به سبب استطاعت (و به عبارت دیگر شرط نیست در استطاعتی که سبب وجوب حج است) - علاوه بر شرایطی که گذشت - اینکه برگردد از حج در حالی که در وطنش کفایت معاش داشته باشد (و مقصود از کفایت یعنی وسیله کفایت معاش پس معنی عبارت این است که در بازگشت، چیزی که کفایت زندگی او را بکند دارا باشد) مثل صناعت و... و... **من صناعة** (به کسریا به فتح صاد) یعنی هنر مثل خیاطی و نجاری و مانند آن **أو حرفة** (به کسریا) یعنی شغل و کاری که وسیله کسب می باشد مثل تجارت و عطاری و بقالی و مانند آن.

فایده: گفته اند فرق بین صناعت و حرفه این است که در صناعت، آگاهی علم به چیزی که بتواند آدمی را به منظور و مقصود برساند، ضرورت دارد (و غالباً این علم و آگاهی بدون شاگردی کردن نزد استاد صنعت، حاصل نمی شود) و روی همین اصل است که به نجار، صانع گویند ولی به تاجر (بازرگان) صانع نگویند، زیرا که برای صنعت نجاری، آگاهی قبلی لازم است تا که بتواند تخت و یا در، بسازد و نیز نجار به افزار و ادواتی که بتواند با آنها به مقصود برسد، نیازمند است. در صورتی که تاجر در تجارت خود نمی داند که آیا به سودی که می خواسته می رسد یا نه؟ **أو بضاعة** (به کسریا) یعنی سرمایه **أو ضیعة** یعنی زمین زراعتی و غله خیز و نحوها مثل اینکه زمین یا دکانی دارد که آن را اجاره دهد **عملاً بعموم النص** و نص عبارت از آیه و روایات حج می باشد (زیرا کسی که زاد و راحله برای رفتن به حج دارد هر چند بعد از برگشتن وسیله معاش نداشته باشد، بر چنین کس استطاعت صدق می کند لغه و عرفاً، و

کلمه - من - موصوله در آیه: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»، از الفاظ عموم است) و قیل یشتراط... یعنی و بعضی گفته اند که رجوع بکفایت شرط می باشد و همین قول، مشهور بین متقدمین از فقهاست، به دلیل روایت ابی الریبع شامی.

حدیث ابی الریبع شامی که شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» نقل کرده چنین است:

قال: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا. فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيْهَا؟ فَقِيلَ لَهُ: الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ فَقَالَ عليه السلام: قَدْ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ هَذَا فَقَالَ: هَلَكَ النَّاسُ اِذَنْ، لَنْ كَانَ مَنْ كَانَ لَهُ زَادٌ وَرَاحِلَةٌ قَدَرُ مَا يَقُوْتُ بِهِ عِيَالَهُ وَيَسْتَغْنِي بِهِ عَنِ النَّاسِ، يَنْطَلِقُ اِلَيْهِ فَيَسْلُبُهُمْ اِيَّاهُ لَقَدْ هَلَكُوا اِذَا، قِيلَ لَهُ: فَمَا السَّبِيْلُ؟ فَقَالَ: السَّعَةُ فِي الْمَالِ اِذَا كَانَ يَحِجُّ بِبَعْضٍ وَيَبْقَى بَعْضٌ لِقَوْتِ عِيَالِهِ، اَلَيْسَ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الزَّكَاةَ فَلَمْ يَجْعَلْهَا اِلَّا عَلَى مَنْ يَمْلِكُ مَا تَبِيْ دَرَهْمٌ^۱.

سؤال شد امام صادق عليه السلام از قول خدای تعالی: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ... (که معنی آیه این است: برای خداست بر مردم، قصد خانه خدا کند - جهت حج - کسی که بتواند راهی به سوی آن خانه پیدا کند یعنی بدون زحمت زیاد بتواند برود) حضرت فرمود اهل سنت درباره آن آیه و تفسیرش چه می گویند (و استطاعت در آیه را چگونه تفسیر می کنند) یکی از حاضرین گفت که: (اهل سنت می گویند مقصود از استطاعت در آیه: توشه و مرکب می باشد (یعنی تنها این دو، مقصود می باشد) امام صادق عليه السلام فرمود که از پدرم امام باقر عليه السلام سؤال شد راجع به این مطلب (یعنی از او سؤال کردند

^۱ من لا یحضر، ج ۲، ص ۴۱۸.

که آیا مقصود از استطاعت، تنها توشه و مرکب است چنانکه اهل سنت می‌گویند؟

حضرت جواب داد که اگر مقصود این باشد، مردم هلاک می‌شوند (از جهت مشقتی که برای آنها پیدا می‌شود) اگر چنانچه کسی که توشه و مرکب دارد (یعنی فقط این دو را داشته باشد و اینها) به مقدار قوت و نفقه زن و بچه‌اش که تأمین معاش با آن می‌کنند و به سبب آن محتاج به مردم نمی‌شوند، اگر سرپرست خانواده به سوی حج حرکت کند و آن مقدار قوت را از آنها بگیرد و صرف در راه حج (توشه و مرکب) کند، هر آینه خانواده‌اش هلاک می‌شوند از بی معاشی، از حضرت سؤال شد که پس مقصود از سبیل چیست؟ فرمود: مقصود وسعت در مال است که وقتی با مقداری از آن حج کند، مقداری دیگر را بگذارد برای قوت و معاش خانواده‌اش و **هی لاتدل علی مطلوبهم...** (این جمله جواب شارح است از استدلال مخالفین به روایت مذکوره) یعنی این روایت دلالت نمی‌کند بر مدعای آنها (که رجوع به کفایت شرط است) بلکه همانا آن روایت دلالت بر همین مقدار می‌کند که شرط است خرجی خانواده‌اش از وقت رفتن تا برگشتن را داشته باشد، و شکی نیست در شرط بودن این دو مطلب (پس اینکه شما می‌گوئید علاوه بر آن، شرط است بعد از برگشتن هم وسیله معاش داشته باشد گوئیم از آن حدیث راجع به این، چیزی استفاده نمی‌شود).

(و) کذا (لا) یشرط (فی المرأة) مصاحبة (المحرم) وهو هنا الزوج، أو من یحرم نکاحه علیها مؤبدا بنسب، أو رضاع، أو مصاهرة وإن لم یکن مسلما، إن لم یستحل المحارم کالمجوسی. (ویکفی ظن السلامة)، بل عدم الخوف علی البضع، أو العرض بترکه، وإن لم یحصل الظن بها، عملا بظاهر النص، وفاقا للمصنف فی «الدروس».

مسأله شرط بودن مَحْرَم برای زن

(و) کذا (لا) یشرط (فی المرأة)... توضیح: آیا در استطاعت زن، شرط است که یک نفر مَحْرَم از خویشانش و یا شوهرش همراه زن بوده باشد یا نه؟

می فرماید: این شرط نیز معتبر نیست به اجماع علماء بلکه اگر گمان به سلامتی اش از خائن داشته باشد کافی است در استطاعت او، شارح می فرماید که حتی حصول گمان هم لازم نیست بلکه همین مقدار که با نبودن مَحْرَم، ترس بر خود و آبروی خود نداشته باشد کافی است گرچه گمان به سلامتی نداشته باشد.

ترجمه و شرح عبارت: و کذا لا یشرط... یعنی و همچنین شرط نیست (در وجوب حج بر زن و استطاعتش) همراه بودن مَحْرَم با او، و مقصود از محرم در اینجا، شوهر اوست و یا هر کس دیگری که نکاح با او حرام است بر زن، به حرمت ابدی به سبب خویشاوندی (مثل برادر) و یا شیر خوردن (مثل برادر شیرینی که هر دو از یک زن دایه شیر خورده اند) و یا به سبب مصاهره یعنی پیوندی (مثل داماد) هنا یعنی در اینجا که باب حج است و اما در باب نکاح، مقصود از مَحْرَم که گفته می شود، غیر شوهر می باشد یعنی کسانی که نکاح زن با او حرام ابدی است از خویشان، ولی در باب حج، مقصود از محرم، شوهر نیز هست.

وان لم یکن مسلماً یعنی هرچند آن محرم، مسلمان نباشد (یعنی در صورتی که احتیاج به همراه بودن محرم با زن باشد، شرط نیست که محرم، مسلمان باشد بلکه کافر نیز می‌تواند باشد) البته نه کافری که نکاح با محرم را هم حلال می‌داند مثل زردشتی (چون چنین کافری برایش محرم وجود ندارد و همه برایش نامحرمند که ازدواج با آنها را حلال می‌داند) **ویکفی ظن السلامة...** یعنی (وجود محرم برای زن شرط نیست بلکه) کافی است (در وجوب حج بر زن) گمان سلامتی (از دست خائن) بلکه (گمان سلامتی هم شرط نیست و نداشتن ترس بر فرج یا آبرویش به سبب نداشتن مخرم، کافی است گرچه گمان به سلامتی حاصل نکند و دلیل آن عمل به ظاهر روایت است (که آن مقدار کافی است) و در این، موافقت کرده‌ایم با مصنف در کتاب «دروس» (که در این کتاب، نداشتن ترس را کافی دانسته) **البضع** (بضم باء و سکون ضاد) یعنی شرمگاه **اول العرض** یعنی آبرو و شرف **بترکه** ضمیر به محرم بر می‌گردد **وان لم...** کلمه - ان - وصلیه است.

ومع الحاجة إليه يشترط في الوجوب عليها سفره معها، ولا يجب عليه إجابتها إليه تبرعا، ولا بأجرة، وله طلبها فتكون جزءا من استطاعتها.

ولو ادعى الزوج الخوف عليها، أو عدم أمانتها وأنكرته عمل بشاهد الحال مع انتفاء البينة، ومع فقدهما يقدم قولها. وفي اليمين نظر. من أنها لو اعترفت نفعه. وقرب في «الدروس» عدمه، وله حينئذ منعها باطنا لأنه محق عند نفسه، والحكم مبني على الظاهر.

ومع الحاجة إليه... توضيح: در صورتی که زن ترس بر خود داشته باشد که احتیاج به محرم دارد، شرط وجوب حج بر زن این است که آن محرم همراه او سفر کند؛ البته بر محرم واجب نمی‌شود که رفتن همراه او را بپذیرد نه بطور مجانی و نه با گرفتن اجرت.

و اگر چنانچه محرم، رفتن همراه او را بپذیرد، می‌تواند اجرت بگیرد پس در این صورت، اجرت، جزء استطاعت زن محسوب می‌شود یعنی اگر چنانچه قدرت پرداخت اجرت به محرم را نداشته باشد، مستطیع نمی‌باشد و حج بر او واجب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: ومع الحاجة... یعنی در صورت احتیاج به محرم (که آن وقتی است که آن زن، خوف داشته باشد) شرط می‌شود در وجوب حج بر زن، سفر آن محرم با او، و واجب نیست بر محرم، اینکه اجابت کند پیشنهاد زن را برای سفر، نه مجانی و نه با اجرت وله طلبها.. یعنی و (در صورتی که اجابت کند زن را و سفر با او را بپذیرد) جایز است برای آن محرم که طلب اجرت کند از زن، پس بنابراین، آن اجرت جزئی از استطاعت زن خواهد بود.

ولو ادعى الزوج الخوف عليها... توضیح: اگر بین شوهر و زن اختلاف شد به اینکه شوهر ادعا کند که ترس بر زن دارد و یا ادعا کند که زن ترس دارد ولی زن آن را انکار

نماید و بگوید ترس بر من نیست و یا بگوید ترس ندارم، و یا شوهر ادعا کند مأمون نبودن زن را یعنی می‌گوید این زن، مأمون از خائن بر خودش نیست و نمی‌تواند خودش را در سفر تحفظ کند و قهراً سلامتی او در خطر است ولی زن آن را انکار کند و بگوید می‌توانم تحفظ کنم و یا مرد می‌گوید این زن، زن امینی نیست و ممکن است کار خلاف از او سر بزند، ولی زن آن را انکار می‌کند. در اینجا اگر نزاعشان به پیش حاکم شرع کشیده شد باید شوهر برای اثبات ادعایش، اقامه بیّنه (یعنی دو شاهد عادل) کند و اگر بیّنه نبود باید به قرائن حالیه و شواهد عمل کرد، و در صورتی که نه بیّنه و نه قرائن بود، قول زن مقدم است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ادعی...** یعنی اگر ادعا کند شوهر، ترس بر زن را و یا مأمون نبودن زن (از دست خائن) را ولی زن انکار نماید آن ادعا را، در این صورت عمل می‌شود (به بیّنه اگر زوج، اقامه بیّنه بتواند بکند و) به شاهد حال، در صورت نبود بیّنه، و اگر مفقود شد شاهد حال و بیّنه، مقدم می‌شود قول زن (چون زن، منکر است و بحسب قواعد باب قضاء، در صورت نبود بیّنه و قرائن حالیه، قول منکر مقدم است).

وفی الیمین نفلّز... توضیح: در صورت نبود بیّنه و قرائن حالیه، آیا وظیفه زن هست قسم بخورد تا قولش مقدم شود یا اینکه واجب نیست قسم بخورد؟ دو احتمال است:

احتمال دارد بگوئیم قسم واجب است، زیرا در منازعات و مرافعات، منکر آن کسی که اگر اعتراف کند، به نفع مدّعی تمام می‌شود و در اینجا هم اگر زن اعتراف به بودن ترس کند، به نفع شوهر تمام می‌شود، پس زن در اینجا منکر است و بقاعده - الیمین علی المنکر - باید زن قسم بخورد.

وا احتمال دوم اینکه قسم واجب نباشد، زیرا اختلاف زن و شوهر در مسأله اینجا، از آن اختلافاتی نیست که در باب قضاوت، حکم قَسَم در آن جاری شود (و از این جهت در مسأله اینجا نسبت به ادعای شوهر، عمل به قرائن و شواهد حالیه نیز می شود در حالیکه در مرافعاتی که در باب قضاوت مطرح می شود، عمل به شاهد حال نمی گردد بلکه یا بینه باید باشد و یا قسم).

و نیز قسم در مورد هر ادعائی، نمی آید بلکه در آنجایی می آید که مدعی ادعای حق مالی بر منکر کند، در انکار چنین حقی باید قسم خورد. و در اینجا شوهر ادعای چنین حقی بر زن نمی کند بلکه ادعای حقی می کند که مربوط به عبادت می شود و در انکار آن ادعا، قسم واجب نمی شود و این مثل آن است که کسی بر دیگری ادعا کند که جواب سلام مراندا، جواب سلام، حقی است برای مدعی ولی در انکار آن، قَسَم بر منکر واجب نیست.

و نیز زن خودش آگاهتر است بر حال خودش از شوهرش، زیرا ترس و یا عجز از تحفظ، چیزی است باطنی که بغیر از اظهار خودش، از راه دیگر نمی توان فهمید و در همه موارد، گفته اند بدون قسم، قول انسان قبول می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **من أنھا لو اعترفت...** این، جهت قَسَم خوردن زن است یعنی اگر زن اعتراف کند به ترس، نفع می دهد این اعتراف، زوج را (و معنای منکر همین است پس باید قسم بخورد چون قسم وظیفه منکراست) و **وقرب فی الدروس** عَدَمَه یعنی نزدیک شمرده در کتاب «دروس»، عدم قَسَم زن را (یعنی قسم بر او واجب نیست و قولش بدون قسم، قبول است، و دلیل آن را ذکر نکرده و ما در توضیح سابق، بیان کردیم).

وله حیثئذ منعها باطناً... توضیح: در صورتی که قسم را بر زن واجب ندانستیم (و از آن طرف بینه و قرائن هم بر اثبات ادعای شوهر نبود) شوهر از جهت آنکه اعتقادش

این است که در واقع، حق با اوست فلذا از نظر شرعی جایز است برای او مخفیانه بدون اطلاع زن، کاری کند که زن نتواند به حج برود (مثل اینکه مخفیانه پول او را بدزدد) و این منافات ندارد با مقدم بودن قول زن که ظاهراً حق با زن باشد بجهت آنکه حکم شرعی بر اساس ظاهر است و در ظاهر برای ثبوت ادعای شوهر، دلیلی اقامه نشد پس در ظاهر، حق با زن می باشد.

و این نظیر تقاص در اموال است مثل اینکه انسان طلبکار باشد و نتواند اثبات طلب خود را بکند (چون شاهد ندارد) از نظر شرعی می تواند مخفیانه طلب خود را از بدهکار تقاص نماید مثل اینکه از اموال بدهکار، به مقدار طلبش بدزدد.

تمام این مطلب، مربوط به صورتی است که قسم بر زن را واجب ندانیم ولی اگر قسم را بر زن واجب بدانیم، با قسم خوردن زن، حق شوهر ساقط می شود و شرعاً حق منع مخفیانه از حج رفتن زن را نخواهد داشت.

ترجمه و شرح عبارت: **وله حیثئذ...** یعنی جایز است برای زوج در این وقت (که قَسَم بر زن واجب نیست) منع کند زن را مخفیانه (از رفتن حج) زیرا زوج به اعتقاد خودش حق با اوست و (این حکم برای زوج منافات با تقدیم قول زن در ظاهر ندارد زیرا) حکم شرع مبنی بر ظاهر می باشد (و در ظاهر، قول زوج ثابت نشد پس قول زن مقدم است).

(والمستطیع یجزیه الحج متسکعا) أي متکلفا له بغير زاد، ولا راحلة لوجود شرط الوجوب وهو الاستطاعة. بخلاف ما لو تکلفه غیر المستطیع.

احکام حج

(والمستطیع یجزیه الحج... توضیح: کسی که مستطیع است (یعنی از نظر مالی، توانایی تهیه توشه و مرکب دارد) اگر بخواهد با تکلف و مشقت به حج برود یعنی توشه و مرکب برای خود تهیه نکند و با گدایی کردن آن به حج برود، چنین حج، کفایت از حج واجب (حجة الاسلام) می‌کند یعنی حجة الاسلام او محسوب است و لازم نیست بار دیگر با تهیه توشه و مرکب، به حج برود، چون شرط وجوب حج که استطاعت باشد در او موجود بود (و صرف مال در تهیه توشه و مرکب، بذاته واجب نیست بلکه بجهت رسیدن به حج است و مقدمه برای آن می‌باشد و در اینجا فرض آن است که بهر جوری بود به مکه رسیده با داشتن شرط حج که استطاعت مالی باشد).

اما اگر کسی که مستطیع نیست بخواهد با تکلف به حج برود، این حج کفایت از حجة الاسلام نمی‌کند پس اگر سال دیگر مستطیع گردید باید دوباره به حج برود که حج واجب (حجة الاسلام) باشد، چنانکه این مسأله در صفحه اول کتاب گذشت، در آنجا فرمود: ولفاقد الشرائط متکلفاً، ولایجزی --.

ترجمه و شرح عبارت: **والمستطیع...** یعنی کسی که مستطیع است (یعنی توانایی تهیه توشه و مرکب دارد با شرایط دیگر، ولی تهیه آن نکند) مجزی است حج او به دشواری یعنی حج کند بدون تهیه توشه و مرکب برای خود (مثل اینکه با گدایی توشه و مرکب از این و آن خود را به مکه برساند).

(ناگفته نماند: که بدون توشه و مرکب، حج رفتن، معنایش این نیست که مثلاً پیاده برود چنانکه این مطلب از عبارت محقق حلی در کتاب شرایع استفاده می‌شود، زیرا ایشان پیاده رفتن را در مقابل تسکع قرار داده و عین عبارتش چنین است که فرموده: واذا اجتمعت الشرایط فحج متسکعاً أو حج ما شیا أو حج فی نفقة غیره، أجزاء عن الفرض) متسکعاً تسکع در لغت به معنای تردد و تحیر است و مقصود در اینجا همان است که شارح تفسیر نموده. و مناسبت این تفسیر با آن معنای لغوی اش این است که چنین کسی چون وسائل حج برای خود فراهم نکرده گویا متحیر است در اینکه توشه و مرکب را در سفر از چه کسی گدایی کند **لوجود...** علت است برای مجزی بودن حج مذکور **بخلاف مالوتکلفه...** یعنی بخلاف حجی که با تکلف آن را متحمل شود کسی که مستطیع نیست (که این حج، مجزی از حج واجب نمی‌شود).

(والحج مشياً أفضل) منه ركوباً، (إلا مع الضعف عن العبادة، فالركوب أفضل، فقد حج الحسن عليه السلام ماشياً مراراً، قيل: إنها خمس وعشرون حجة)، وقيل: عشرون، رواه الشيخ في التهذيب، ولم يذكر في «الدروس» غيره، (والمحامل تساق بين يديه) وهو أعلم بسنة جده - عليه الصلاة والسلام - من غيره، ولأنه أكثر مشقة، وأفضل الأعمال أحمرها.

استحباب پیاده رفتن به حج

(والحج مشياً أفضل)... توضیح: بین علماء اختلاف است که آیا در حج، پیاده رفتن افضل است یا سواره رفتن، اکثر فقهاء قول اول را اختیار کرده اند یعنی پیاده رفتن به حج (چه حج واجب و چه حج مستحب) افضل و ثوابش بیشتر است از سواره رفتن مگر اینکه پیاده رفتن سبب ضعف از عبادت (واجب مثل نماز و غیر واجب مثل دعا) شود که نتواند به نحو اکمل عبادات و وظائف شرعی را بجا آورد که در این صورت، سواره رفتن افضل است.

و دلیل افضلیت پیاده رفتن دو چیز است:

۱. اینکه در حدیث است که امام حسن مجتبی عليه السلام بارها پیاده به حج رفته، که بعضی عدد آن را ۲۵ سفر ذکر کرده اند، و بعضی ۲۰ سفر ذکر کرده اند و بر طبق هر دو، روایت وارد شده. پس، از این عمل حضرت مجتبی با در نظر گرفتن اینکه امام عليه السلام آگاهتر از دیگران است نسبت به سنت جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، و امام هم به افضل عمل می نماید، استفاده می کنیم که پیاده رفتن افضل است.

۲. اینکه پیاده رفتن، زحمتش بیشتر است از سواره رفتن، و در حدیث نبوی است که «افضل الاعمال احمرها» یعنی افضل عمل ها آن عملی است که زحمتش بیشتر

باشد یعنی اگر انجام عملی دو طریق داشته باشد مثل حج که می شود پیاده رفت و می شود سواره، آن راهی که زحمتش بیشتر است افضل از آن دیگری است.

ترجمه و شرح عبارت: **والحج**.. یعنی پیاده به حج رفتن افضل است از سواره به حج رفتن مگر با سست شدن از عبادت (یعنی پیاده رفتن مایه سستی در عبادت مثل دعا شود) که در این صورت، سواره رفتن افضل است **فقد حج الحسن**... این دلیل است برای افضلیت مشی یعنی بتحقیق امام حسن مجتبی علیه السلام، حج کرد پیاده بارها که گفته شده ۲۵ بار حج بود، و گفته شده بیست بار بود و این عدد دوم را شیخ طوسی در کتاب تهذیب نقل کرده، و مصنف هم در کتاب «دروس» به غیر این، نقل نکرده (یعنی فقط بیست بار را ذکر کرده) **والمحامل**.. این دنباله حدیث امام حسن علیه السلام است یعنی (خود حضرت پیاده می رفت) در حالی که محملها پیشاپیش او رانده می شدند **وهو** علیه السلام **أعلم**.. این دنباله استدلال به حدیث است یعنی حضرت، آگاهتر است به سنت جدش از دیگران **ولانه اکثر**.. (این دلیل دوم است بر استحباب مشی) یعنی و نیز پیاده رفتن زحمتش بیشتر است و افضل اعمال، با زحمت ترین آنهاست **وافضل الاعمال أحمزها** این عین عبارت حدیث نبوی است و مقصود از آن را سابقاً توضیح دادیم.

وقیل الركوب أفضل مطلقاً، تأسیا بالنبی ﷺ فقد حج راكبا، قلنا: فقد طاف راكبا، ولا يقولون بأفضليته كذلك، فبقي أن فعله ﷺ وقع لبيان الجواز، لا الأفضلية.

والأقوى التفصيل الجامع بين الأدلة بالضعف عن العبادة، من الدعاء، والقراءة، ووصفها من الخشوع، وعدمه.

وألحق بعضهم بالضعف كون الحامل له على المشي توفير المال، لأن دفع رذيلة الشح عن النفس من أفضل الطاعات. وهو حسن. ولا فرق بين حجة الإسلام وغيرها.

وقیل الركوب أفضل... قول دوم در مسأله این است که سواره رفتن افضل است حتی در صورتی که پیاده رفتن سبب ضعف نشود. و دلیل آن عمل پیغمبر ﷺ است که حضرت سواره حج می رفتند و متابعت از عمل پیغمبر، مستحب می باشد.

شارح جواب می دهد به اینکه اگر سواره حج رفتن پیغمبر، دلیل بر افضلیت آن باشد، باید بگوئیم که سواره طواف کردن هم افضل است، زیرا حضرت رسول ﷺ سواره هم طواف کرده اند و حال آنکه آن فقهاء سواره طواف کردن را افضل ندانسته اند از باب استدلال به عمل پیغمبر.

پس بنابراین راجع به عمل پیغمبر باید گفت که کار ایشان بجهت این بوده که عملاً بیان کند که سواره حج رفتن جایز است (چون گاهی رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام یک عمل مرجوح و یا غیر افضل را انجام می دادند تا عملاً به مردم بفهمانند که آن جایز می باشد و حرام نیست) همانطوری که سواره طواف کردن حضرت بجهت بیان جواز آن بوده، نه اینکه بجهت بیان افضلیت رکوب بوده که خواسته عملاً بیان کند که رکوب افضل از پیاده رفتن است.

سپس شارح می‌فرماید: اقوی همان قول مصنف است که تفصیل بدهیم به اینکه بگوئیم اگر پیاده رفتن سبب ضعف از عبادت شود، افضل، سواره رفتن است و اگر سبب ضعف نشود، افضل پیاده رفتن است. و چنین تفصیل، اختلاف بین روایات را هم برطرف می‌کند یعنی امام حسن علیه السلام که بارها پیاده حج می‌رفتند چون پیاده رفتنش سبب ضعف حضرت از عبادت نمی‌شد. ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سواره حج می‌رفتند چون پیاده رفتن برای حضرت، سبب ضعف از عبادت می‌شد.

ترجمه و شرح عبارت: **وقیل الركوب...** یعنی گفته شده که سواره رفتن افضل است مطلقا (یعنی حتی اگر چه پیاده رفتن سبب ضعف از عبادت نشود) به دلیل اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که حضرت سواره حج می‌کردند **قلنا فقد...** (این جواب شارح است از دلیل مذکور) یعنی ما گوئیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سواره هم طواف کرده‌اند، در حالی که آن فقهاء قائل به افضلیت طواف سواره، نیستند پس (به عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌شود استدلال کرد و) باقی می‌ماند که (در توجیه عمل پیغمبر بگوئیم که:) کار حضرت واقع شده برای بیان جواز رکوب نه بیان افضلیت آن. نگارنده این شرح گوید: این توجیه شارح نسبت به عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله، قابل اشکال است، زیرا در یک روایتی از امام علیه السلام سؤال می‌کنند که آیا پیاده رفتن افضل است یا سواره، امام علیه السلام در جواب صریحا می‌فرماید سواره رفتن افضل است و استناد می‌فرماید به عمل پیغمبر که سواره به حج می‌رفتند - و عبارت حدیث چنین است: **عن ابی عبد الله علیه السلام: انه سئل عن الحج ماشیا افضل اوراکباً فقال بل راکباً فان رسول الله صلی الله علیه و آله، حج راکباً^۱ -** پس از استدلال امام علیه السلام به عمل پیغمبر در این روایت

استفاده می‌شود که عمل پیغمبر برای بیان افضلیت سواره رفتن بوده نه برای بیان اصل جواز آن.

والاقوی: التفصیل الجامع... یعنی اقوی در نظر ما این است که تفصیل بدهیم (همان تفصیلی که از عبارت مصتّف نیز استفاده می‌شود) - تفصیلی که جمع بین دلیل‌های متعارض می‌کند (و سازش بین آنها می‌دهد) **بالضعف**.. متعلق است به - تفصیل یعنی تفصیل بدهیم به اینکه اگر (به واسطه پیاده رفتن به حج) ضعف از عبادت - مثل دعا و قرائت نماز - حاصل شود (پس در این صورت، سواره رفتن افضل است) **ووصفها**.. (عطف است به عبادت) یعنی و یا ضعف از وصف عبادت مثل خشوع، حاصل شود (یعنی اگر پیاده برود حالت خشوع و خضوع در عبادت برای او حاصل نمی‌شود) و **عدمه** (عطف است بر - ضعف -) یعنی تفصیل بدهیم بین ضعف و عدم ضعف (که در صورت عدم حصول ضعف، پیاده رفتن افضل است). **والحقّ بعضهم بالضعف...** توضیح: بعضی از فقهاء طور دیگر تفصیل داده‌اند و آن اینکه: اگر انگیزه پیاده رفتنش این باشد که مالش خرج برای وسیله سواری نشود و برای او بماند، در این صورت سواره رفتن افضل است، زیرا انسان کاری کند که صفت بخل و حرص را از خود دور نماید از افضل طاعات است ولی اگر انگیزه پیاده رفتنش، شکستن نفس و تحمل مشقت عبادت است، در این صورت پیاده رفتن افضل است.

ترجمه و شرح عبارت: **وَالْحَقُّ**.. یعنی و بعضی از فقهاء ملحق کرده به ضعف از عبادت، (یعنی گفته است همانند ضعف از عبادت است) اینکه وادارکننده او بر پیاده رفتن، زیاد شدن مالش باشد (که خرج نشود، پس در این صورت، سواره رفتن افضل است) زیرا دفع صفت بد بخل از نفس، از بهترین طاعات است و (شارح می‌فرماید: این تفصیل هم خوب است (زیرا برای این تفصیل، شاهی از روایت

داریم و آن حدیثی است که کلینی^۱ نقل کرده از ابوبصیر که می‌گوید: سؤال کردم از امام صادق علیه السلام که آیا پیاده رفتن افضل است یا سواره، حضرت فرمود اگر مرد، دارایی داشته باشد و بخواهد پیاده رود تا کمتر خرج کند، سواره رفتن افضل است).

ولا فرق بین.. (مطلب دیگری است) یعنی فرقی نیست (در استحباب پیاده رفتن حج و یا سواره رفتن آن) بین اینکه حجة الاسلام (حج واجب) باشد یا غیر آن باشد (یعنی حج مستحب).

^۱ کافی، ج ۴، ص ۴۵۶، ح ۴.

(ومن مات بعد الإحرام، ودخول الحرم أجزأ)، عن الحج، سواء مات في الحل، أم الحرم، محرماً، أم محلاً كما لو مات بين الإحرامين، في إحرام الحج، أم العمرة. ولا يكفي مجرد الإحرام على الأقوى وحيث أجزأ لا يجب الاستنابة في إكماله. وقبله، وتجب من الميقات إن كان مستقراً، وإلا سقط، سواء تلبس، أم لا.

کسی که قبل از اكمال حج بمیرد

(وَمَنْ مَاتَ بَعْدَ الْإِحْرَامِ وَدَخَلَ الْحَرَمَ... قبل از توضیح مساله، توجه شما را به دو مطلب جلب می‌کنم: یکی میقات، دوم حَرَم.

مطلب اول - اولین مکانی که برای عمل حج به آن مکان، انسان وارد می‌شود میقات است و مقصود از میقات در اینجا محلی است که باید احرام حج از آنجا بسته شود.

نظربه اینکه از هر طرف عالم، مسلمانان به سوی مکه معظمه مشرف می‌شوند لذا در هر جانب مکه، میقاتی برای اهل آن جانب قرار داده شده تا اینکه در آن میقات، مُحَرَّم شوند و با حال احرام وارد حرم الهی شوند و این میقات‌ها مانند یک خط دایره‌ای اطراف شهر مکه را فرا گرفته‌اند ولی از نظر نزدیکی و دوری به مکه با یکدیگر تفاوت دارند. توضیح بیشتر آن در جای خود خواهد آمد.

مطلب دوم - اطراف مکه معظمه دایره‌ای کوچکتر از دایره میقات‌ها ترسیم می‌شود که آن دایره حرم است و حرم از هر جانب مکه، عبارت از آن حدی است که نمی‌شود بدون احرام از آن حد تجاوز کرد و خداوند آن حد را محل آمن برای انسان و حیوان و نبات قرار داده و برای آن احکام خاصی است.

همانطور که میقات‌ها از نظر مسافت با یکدیگر تفاوت دارند، حدود حرم هم در تمام جهات یکسان نیست و دور و نزدیکی آن حدود متفاوت است. که توضیح بیشتر آن در جای خود خواهد آمد.

واینک توضیح مسأله: کسی که بعد از احرام بستن و داخل حرم شدن بمیرد، این مقدار از عمل او کافی است از حج او برای او حج محسوب می‌شود و واجب نیست از مال او نایب بگیرند برای تکمیل اعمال حجش.

فرق نمی‌کند که از حرم خارج شده و در خارج از حرم بمیرد (مثل اینکه داخل حرم شده بود با حال احرام و بعد برگشت بجهت اینکه اثاثیه‌اش را فراموش کرده بردارد، از حرم خارج شده و مُرد) یا اینکه در حرم بمیرد و نیز فرق نمی‌کند در حال احرام بمیرد یا از احرام خارج شده بمیرد (مثل اینکه بین احرام عمره و احرام حج بمیرد چون حج تمتع مشتمل بر دو عمل است یکی عمره و دیگر حج که ابتداء، اعمال عمره است سپس اعمال حج. فرض ما این است که حاجی اعمال عمره را انجام داد که بعد از تمام شدن اعمال عمره، از احرام خارج می‌شود و قبل از احرام برای اعمال حج، بمیرد).

و نیز فرق نمی‌کند که در صورتی که در حال احرام بمیرد، احرام حج باشد یا احرام عمره.

ترجمه و شرح عبارت: **وَمَنْ مَاتَ بَعْدَ الْأَحْرَامِ...** یعنی کسی که بعد از بستن احرام و دخول به حرم، بمیرد، این مقدار عملش کفایت از حج او می‌کند (یعنی برای او حج محسوب می‌شود) چه در خارج حرم بمیرد یا داخل حرم، و چه در حال احرام باشد یا از احرام خارج شده باشد **کَمَا لَوْ مَاتَ** (مثال است برای صورت خروج از احرام) یعنی مثل جایی که بمیرد بین دو احرام حج و عمره (که از احرام خارج شده بعد از تمام

شدن اعمال عمره وقبل از احرام برای اعمال حج) فی احرام... متعلق است به -
مُحَرِّماً - یعنی احرام اوچه احرام حج باشد یا احرام عمره.

ولا یکنی مجرد الاحرام علی الاقوی... توضیح: چنانکه در عبارت مصنّف دانسته شد، اجزاء در حج کسی که بمیرد، در جایی است که علاوه بر احرام، داخل در حرم نیز شده باشد پس بنابراین، احرام تنها کافی نیست در اجزاء یعنی اگر قبل از داخل شدن به حرم بمیرد حج برای او محسوب نمی‌شود بلکه باید از مال او نایب بگیرند که از طرف میت حج از میقات بجا آورد در صورتی که حج به گردن میت استقرار یافته بود (مثل اینکه میت در سال اول استطاعت که شرایط حج برای او جمع بوده و می‌توانست در موسم حج، حج کند ولی سهل انگاری کرده و حج نرفته بود و در سال بعد به حج آمده که بعد از احرام بمیرد) ولی اگر حج به گردش استقرار نیافته بود مثل اینکه سال اول استطاعتش بوده که برای حج آمده و احرام بسته و قبل از دخول به حرم بمیرد در این صورت واجب نیست نایب بگیرند و حج از میت ساقط است. و این حکم اختصاص به بعد از احرام ندارد بلکه کلاً هر کسی که در سال اول استطاعت به حج بیاید قبل از هرگونه انجام اعمال حتی احرام، بمیرد حج از گردش ساقط است (یعنی این، کشف از عدم استطاعت او می‌کند) و طبعاً واجب نیست از جانب او نایب بگیرند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یکنی مجرد..** یعنی تنها احرام (بدون دخول در حرم) کافی نیست (در اجزاء از حج یعنی احرام تنها، معجزی از حج نمی‌باشد) بنابراین اقوی در نظر ما (پس بنابراین اگر بعد از احرام و قبل از دخول در حرم، بمیرد باید برای او نایب بگیرند اگر حج بر عهده او استقرار یافته باشد و گرنه، حج از او ساقط است چنانکه شارح در سطر بعد بیان خواهد کرد).

و حیث اجزاء.. یعنی جائیکه مجزی از حج بود (که بعد از دخول حرم باشد) واجب نیست نایب گرفتن برای تکمیل حج و اما قبل از اجزاء (یعنی در جائیکه بعد از احرام، داخل حرم نشده بمیرد) واجب است نایب گرفتن از میقات (نه از شهر میت) اگر حج او (به گردنش) استقرار یافته باشد (مثل اینکه سال دوم استطاعت او باشد که سال اول به حج نرفته) و گرنه (اگر حج او استقرار نیافته باشد مثل اینکه سال اول استطاعت او باشد) حج از وی ساقط است (و واجب نیست نایب بگیرند و این اختصاص به مردن بعد از احرام ندارد که فرض مسأله ماست بلکه در این حکم سقوط فرقی نیست): چه داخل در احرام شده باشد یا نشده باشد (و قبل از احرام بمیرد مثل اینکه در شهر خودش مستطیع شد و مُرد) و قبله یجب (ضمیر - قبله - بر می‌گردد به اجزاء) یعنی در صورتی که بعد از احرام، داخل حرم نشده چون اجزاء چنانکه دانسته شد، بعد از دخول حرم می‌باشد پس قبل از اجزاء، عبارت از قبل از دخول حرم خواهد بود.

بعضی از محشین ضمیر - قبله - را به اجزاء برگردانده ولی مقصود از قبل از اجزاء را تفسیر کرده به فرضی که به میقات برسد (چه احرام بسته باشد و چه نه چنانکه شارح تصریح به آن کرده) پس در این فرض اگر حج مستقر باشد باید نایب گرفت از میقات و اگر مستقر نباشد حج ساقط می‌شود از او.

(ولو مات قبل ذلك وكان) الحج (قد استقر في ذمته) بأن اجتمعت له شرائط الوجوب ومضى عليه بعده مدة يمكنه فيها استيفاء جميع أفعال الحج فلم يفعل (قضي عنه) الحج (من بلده في ظاهر الرواية). الأولى أن يراد بها الجنس، لأن ذلك ظاهر أربع روايات في الكافي، أظهرها دلالة رواية أحد بن أبي نصر عن محمد بن عبد الله قال: "سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الرجل يموت فيوصي بالحج من أين يحج عنه؟ قال عليه السلام: على قدر ماله، إن وسعه ماله فمن منزله، وإن لم يسعه ماله من منزله فمن الكوفة، فإن لم يسعه من الكوفة فمن المدينة".

(ولو مات قبل ذلك و كان) الحج... توضیح: اگر (کسی که مستطیع است) قبل احرام و دخول به حرم بمیرد مثل اینکه در شهر خود هنوز حرکت نکرده بمیرد، چنانچه حج به ذمه او استقرار یافته باشد باید از طرف میت از اصل مالش نایب بگیرند از شهر خود میت، که حج را بجا آورده.

و معنی استقرار این است که شرایط وجوب برای او جمع بوده و بعد از اجتماع شرایط، مدتی بر او گذشته که می توانسته در ظرف آن مدت، تمام افعال حج را بجا آورد ولی انجام نداده و خلاصه اینکه سال اول استطاعتش، ایام و موسم حج رسیده باشد و تمام آن ایام که تا روز دوازدهم ماه ذی الحجة است بگذرد و او سهل انگاری کند و حج نرود، در این صورت اگر سال دوم استطاعت بخواهد حج برود بمیرد، باید حج از طرف او بجا آورند.

ترجمه و شرح عبارت: و مضی علیه یعنی بگذرد بر شخص بعده بعد اجتماع شرایط مدة فاعل ماضی می باشد می‌تواند صفت مدة می باشد فیها در آن مدت جميع افعال... اینکه می فرماید تمام افعال حج را بتواند انجام دهد پس بنابراین اگر زمان کوتاهی بر او بگذرد که می توانسته بعض افعال حج مثل احرام و دخول حرم را انجام دهد ولی سهل انگاری کند و انجام ندهد و بمیرد، در این صورت حج استقرار

نمی‌یابد و طبعاً واجب نیست نایب برای میت بگیرند که حج را قضا کند قُضِيَ عَنْهُ الْحَجَّ.. یعنی باید بجا آورده شود حج از جانب میت، از شهر او (در صورتی که مال میت برای اجرت از شهر، کفایت کند و اما اگر کمتر از اجرت از شهر باشد حکمش را بعداً مصنّف بیان خواهد نمود).

فایده: قضاء در اینجا به معنای اصطلاحی اش (یعنی انجام عبادت بعد از خروج وقت) نیست بلکه به معنای لغوی اش می‌باشد و در لغت به پنج معنی آمده (چنانکه در یکی از مجلدات قبلی این شرح ذکر نمودیم) یکی از آن معانی، انجام دادن است مثل آیه: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ﴾ یعنی وقتی نماز را بجا آوردید.

من بلده یعنی از شهر میت، نایب بگیرند نه از میقات که قول دیگر است. **فی ظاهر الروایة..** یعنی ظاهر روایت دلالت می‌کند بر اینکه باید نایب را از شهر میت گرفت **الاولی أن یراء بها...** شارح می‌فرماید که در این مساله، چهار روایت در کتاب کافی موجود است که ظهور در حج بلدی دارند پس می‌بایست مصنّف بصیغه جمع (روایات) می‌فرمود نه بصیغه مفرد (الروایة) و برای اینکه عبارت مصنّف را توجیه کنیم بهتر است که گوئیم مقصود مصنّف جنس روایت است و جنس با جمع هم سازش دارد.

و چهار روایت عبارتند از:

۱. عن عمر بن یزید قال: قال ابو عبد الله علیه السلام فی رجل اوصی بحجة فلم تکفه من الکوفة، انها تجزی حجه من دون الوقت^۱.

یعنی امام صادق علیه السلام درباره کسی که وصیت کرده برای او حج بجا آورند و مالش کفایت از کوفه نمی‌کند، فرمود: که حج برای او از قبل از میقات بگیرند کفایت می‌کند.

۲. عن ابن رثاب عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل اوصی أن یحج عنه حجة الاسلام فلم یبلغ جمیع ماترک الا خمسین درهماً قال: یحج عنه من بعض الاوقات التی وقتها رسول الله من قرب^۱.

یعنی امام صادق علیه السلام درباره کسی که وصیت کرده از طرف او حجة الاسلام بجا آورند، ولی تمام آنچه از (دارایی) او بجا مانده است، پنجاه درهم است، حضرت فرمود: از نزدیک‌ترین میقات‌های حج که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است، برای او حج بگیرند.

۳. عن ابی سعید عمن سال اباعبدالله علیه السلام عن رجل اوصی بعشرین درهماً فی حجة، قال: یحج بها رجل من موضع بلغه.

یعنی ابوسعید از شخصی روایت می‌کند که او از امام صادق علیه السلام پرسید درباره مردی که وصیت کرده با ۲۰ درهم برای او حج بگیرند (وظیفه چیست؟) فرمود: مردی از آن جایی که آن مبلغ کفایت می‌کند، برای او حج انجام دهد.

۴. احمد بن ابی نصر عن محمد بن عبدالله قال: سئلت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الرجل یموت...

تا آخر روایت که شارح ذکر کرده (یعنی سؤال کردم از امام رضا علیه السلام درباره مردی که می‌میرد و وصیت به حج می‌کند، از کجا باید برای او حج گرفت حضرت فرمود به مقدار مالش (که به ارث گذاشته) اگر مالش وسعت داشته باشد باید از منزل او (یعنی

^۱ کافی، ج ۴، ص ۳۰۸، ح ۴.

شهر او) حج کنند و اگر از منزلش وسعت نداشت از کوفه بگیرند و اگر از کوفه وسعت نداشت، از مدینه بگیرند).

شارح می فرماید: در بین این چهار روایت، روایت چهارم بیش از سه حدیث دیگر، دلالت بر مقصود می کند که حج بلدی باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **الاولی أن یرد...** یعنی بهتر آن است که قصد شود به - روایة - جنس روایت، زیرا حج از بلد (ظاهریک روایت نیست که مصنف، روایة را بصیغه مفرد آورده بلکه حج از بلد) ظاهر چهار روایت در کتاب کافی است که ظاهرترین آنها از نظر دلالت (بر مقصود که حج از بلد باشد) روایت احمد بن بی نصر عن محمد بن عبدالله... (تا آخر روایت چهارم که در بالا ترجمه کردیم).

وإنما جعله ظاهر الرواية، لإمكان أن يراد بماله ما عينه أجرة للحج بالوصية، فإنه يتعين الوفاء به مع خروج ما زاد عن أجرته من الميقات، من الثلث إجماعاً، وإنما الخلاف فيما لو أطلق الوصية، أو علم أن عليه حجة الإسلام ولم يوص بها. والأقوى القضاء عنه من الميقات خاصة، لأصالة البراءة من الزائد، ولأن الواجب الحج عنه، والطريق لا دخل لها في حقيقته.

وإنما جعله ظاهر الرواية... توضیح: مصتّف در دلیل مسأله فرمود که ظاهر روایت، قضا از شهر میت است، شارح می فرماید جهت اینکه تعبیر به ظاهر کرد و نفرمود صریح روایت، این است که چون در روایت احتمال دیگری هست که روایت را از صراحت می اندازد و به مرتبه ظهور می آورد و بنابراین احتمال، دلیل برای مدعای مصتّف (که حج از بلد باشد) نخواهد شد.

وآن احتمال این است که گاهی میت در وصیتش، مقدار اجرت حج را تعیین می کند مثل اینکه در وصیت نامه اش می نویسد به مقدار فلان مبلغ از مالم را برای حج بگیرید پس ممکن است روایت نظرش به این صورت از مسأله باشد و مقصود حضرت از مال میت در جمله - علی قدر ماله - همان مبلغ باشد که میت در وصیتش آن را معین کرده برای حج، در این صورت خلافتی بین فقها نیست در اینکه باید به وصیت عمل کرد و با مبلغ معین - اگر کفایت به حج از بلد میت بکند - باید از شهر میت، نایب برای او بگیرند چنانکه مضمون روایت نیز هست. البته بشرط اینکه اجرت از میقات را از اصل مال او بردارند و اجرت بیش از آن را (که از شهر تا میقات باشد) از ثلث مالش بردارند.

خلاصه اینکه نایب گرفتن برای میت در صورت وصیت مذکور، باید از شهر میت باشد به اجماع فقها و در این بحثی نیست و بنابراین، روایت مذکوره دلیل برای فرض وصیت مذکوره خواهد بود و دیگر دلیل برای فرضی که مورد خلاف بین فقهاء در اینجا

می باشد نمی شود، زیرا محل خلاف در آنجایی است که میت وصیتش را مطلق گذاشته و اجرتی برای حج، تعیین نکرده باشد و یا در جایی که ورثه بدانند برگردن او حجی هست و او وصیت به آن نکرده. در این دو صورت است که فقهاء خلاف نموده اند که آیا باید از میقات، حج برای او بگیرند یا از بلد میت.

شارح می فرماید که اقوی این است که از میقات نایب بگیرند نه از شهر میت، به دو دلیل که بعداً توضیح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **وانما جعله...** یعنی و چرا مصنف حج از بلد را ظاهر روایت قرار داد (نه صریح روایت) زیرا (در روایت مذکوره، احتمال دیگری هست که بنابر آن احتمال، روایت دلالت بر محل نزاع در این مسأله نمی کند و آن احتمال این است که) ممکن است مقصود از (مال میت در روایت در) کلمه - ماله - آن مبلغی باشد که میت معینش کرده برای اجرت حج، به وصیتش پس در این صورت (نظریه اینکه در وصیت معین کرده مبلغ اجرت حج را، اگر چنانچه آن مبلغ وسعت داشته باشد برای حج از بلدش که مضمون روایت نیز هست) باید عمل به آن کرد (و از شهر او حج بگیرند) بشرط اینکه (اجرت حج از میقات را فقط، از اصل مالش بیرون کنند و) بیشتر از اجرت حج از میقات، را (که اجرت از شهر تا میقات می باشد) از ثلث مال بیرون کنند **بالوصیة** متعلق است به - عینه - **الوفاء** به ضمیر بر می گردد به - ماعینه - **اجرته** **حج من الثلث** متعلق است به خروج اجماعاً این قید است برای قولش - **یتعین الوفاء** به - (که مقصود این است که عمل به آن مبلغ مذکور در صورت وصیت، به اجماع فقهاء واجب می باشد و خلافتی در آن نیست) نه اینکه کلمه اجماعاً قید برای «خروج مازاد عن اجرته...» باشد، چون مازاد بر اجرت میقاتی، مورد اجماع فقهاء نیست بلکه این نیز محل خلاف است بین آنها که آیا آن را از ثلث مال باید برداشت یا از اصل مال همانند اجرت میقاتی؟ نظر شارح این است که از ثلث مال بگیرند.

و انما الخلاف.. یعنی (خلاصه اینکه در صورت وصیت مذکوره، نایب گرفتن از بلد میت، خلاقی بین فقها نمی باشد) و همانا خلاف و نزاع در صورتی است که وصیت را مطلق گذاشته (و مبلغی برای اجرت حج تعیین نکرده) و یا در صورتی که بازماندگان می دانند که به گردن میت، حجة الاسلام (حج واجب) هست و میت وصیت به آن نکرده (در این صورت است که فقهاء اختلاف دارند در اینکه آیا باید نایب را از شهر میت بگیرند چنانکه ظاهر چهار روایت است یا اینکه باید از میقات بگیرند چنانکه نظر شارح است که می فرماید:) اقوی این است که حج را بجا آورند از طرف میت، از میقات فقط.

لاصالة البرائة... توضیح: شارح دو دلیل برای حج از میقات ذکر می کند:

۱. اینکه شک داریم که آیا بیشتر از حج میقاتی برای میت واجب است یا نه؟ اصل برائت می گوید که بیشتر از حج میقاتی برای او واجب نیست، و اصل عدم وجوب قضای زاید بر میقات است.

۲. اینکه چیزی که واجب است بر ورثه همانا قضای حج است از جانب میت، و حج عبارت از مناسک و اعمال مخصوص می باشد و پیمودن راه جزء آن نیست.

ترجمه و شرح عبارت: الزاید یعنی زاید بر میقات **ولان الواجب..** (این دلیل دوم است) یعنی و برای اینکه آنکه واجب است (بر ورثه) این است که حج بجا آورند از طرف میت (و معلوم است که حج عبارت از مناسک و افعال مخصوص می باشد که ابتدای آن اعمال، از میقات شروع می شود) و پیمودن راه هیچگونه مدخلیتی در حقیقت حج ندارد (پس پیمودن راه از شهر تا میقات واجب نمی باشد تا واجب باشد نایب را از شهر بگیرند که قضای پیمودن راه را نیز برای میت بکنند).

ووجوب سلوکها من باب المقدمة. وتوقفه على مؤنة فيجب قضاؤها عنه، يندفع بأن مقدمة الواجب إذا لم تكن مقصودة بالذات لا تجب، وهو هنا كذلك، ومن ثم لو سافر إلى الحج لا بينته، أو بنية غيره، ثم بداله بعد الوصول إلى الميقات الحج أجزأ. وكذا لو سافر ذاهلاً، أو مجنوناً ثم كمل قبل الإحرام، أو أجر نفسه في الطريق لغيره، أو حج متسكعاً بدون الغرامة، أو في نفقة غيره، أو غير ذلك من الصوارف عن جعل الطريق مقدمة للواجب.

ووجوب سلوکها من... توضیح: آنهایی که حج از بلد را واجب می دانند استدلال کرده اند به اینکه: پیمودن راه از شهر تا مکه، مقدمه حج است و مقدمه واجب، واجب می باشد و معلوم است که پیمودن راه احتیاج به صرف مال برای توشه دارد پس صرف آن مال هم واجب است و حالاکه میت نتوانست راه را بپیماید و صرف مال کند باید نایب از طرف او آن واجب را قضا کند، یعنی راه را بپیماید و مال را صرف کند پس باید از شهر نایب بگیرد.

شارح از این دلیل جواب می دهد و توضیح آن موقوف به یک پیشگفتار است و آن اینکه:

چنانکه می دانیم یکی از مباحثی که در فن اصول فقه مطرح شده است و در پیرامون آن گفتگویی زیاد به میان آمده است، مبحث مقدمه واجب می باشد که آیا شرعاً مقدمه واجب، واجب است یا نه؟

مقدمه را اگر از حیث کلی تقسیم کنیم، به مقدمه شرعی و مقدمه عقلی تقسیم می گردد، توضیح اینکه: آن سلسله از اعمال مقدماتی که انجام واجبات اصلی بستگی بر انجام آنها دارد بر دو قسمند:

مقدمه شرعی، مقدمه عقلی:

۱. مقدمه شرعی: آن عملی است که شرعاً مقدمه انجام عبادت قرار داده شده بنحوی که صحت آن عبادت بستگی به انجام آن مقدمه دارد که بدون انجام مقدمه، عبادت باطل می باشد مانند وضو برای نماز، در این قسم، مقدمه بذاته مقصود و مطلوب شارع مقدس می باشد، زیرا صحت عبادت بستگی به انجام آن دارد.

۲. مقدمه عقلی: آن عملی است که عقلاً مقدمه انجام عبادت می باشد و صحت عبادت شرعاً بستگی به انجام آن مقدمه ندارد. مانند پیمودن راه برای سفر حج. در این قسم، مقدمه بذاته مقصود شارع نمی باشد، زیرا صحت حج بستگی به پیمودن راه ندارد.

نظر شارح در مقدمه واجب این است که اگر مقدمه شرعی باشد، وجوب شرعی دارد و اگر مقدمه عقلی باشد، وجوب شرعی ندارد (گرچه وجوب عقلی دارد) و بدین جهت این قسم از مقدمه بهر صورت و کیفیتی انجام بگیرد شرع را در آن دخالتی نیست ولی مقدمه شرعی موقوف بدستور شارع است و باید به همان صورتی که از طرف شارع تعیین شده انجام گیرد. مثلاً وضوء برای نماز باید تابع همان کیفیات و شرایطی باشد که از طرف شرع تعیین و تصریح گشته است ولی پیمودن راه در سفر حج بهرنحوی باشد تأثیری در صحت و بطلان عمل حج نمی کند. مثلاً اگر سفر به مکه کند نه به قصد انجام اعمال حج و یا به قصد غیر حج مثلاً تجارت باشد، و وقتی به میقات رسید به فکرش برسد که حج انجام دهد اگر از همانجا احرام ببندد و حج نماید صحیح است (گرچه راه آن سفر را به قصد حج نپیموده) زیرا غرض از سفری که مقدمه حج است همانا انتقال یافتن به آن سرزمین مقدس می باشد تا اعمال حج بجا آورده شود پس این انتقال به هرنحوی حاصل شود، حج صحیح است.

نمونه های دیگری از این قبیل، شارح ذکر کرده که در شرح عبارت توضیح خواهیم داد، و خلاصه جواب از استدلال قائلین به حج بلدی این است که: مقدمه واجب در

صورتی که مقصود بالذات برای شارع نباشد، وجوب شرعی ندارد و درمسأله حج هم مقدمه آن (که پیمودن راه وزاد وراحله می باشد) چنین است یعنی مقصود بالذات برای شارع نمی باشد پس بر خود میت، واجب شرعی نبوده تا نایب آن را برای میت قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ووجوب...** (کلمه - وجوب - مبتدا است و خبر آن - یندفع - می باشد) یعنی و (دلیل قائلین به حج بلدی که حاصلش عبارت است از:) واجب بودن پیمودن راه از باب مقدمه واجب (یعنی حج) و پیمودن هم موقوف است بر خرجی (که بنابراین، خرجی هم واجب است بر حاجی، و وقتی که مُرد و نتوانست خودش بجا آورد) پس واجب است قضا شود آن مؤنه یعنی خرجی، از طرف میت (پس باید نایب از شهر میت گرفته شود تا راه را نیز از طرف میت بپیماید و مونه هم در آن راه صرف نماید).

(شارح می فرماید: این دلیل) دفع می شود به اینکه مقدمه واجب زمانی که مقصود بالذات (برای شارع) نباشد واجب شرعی نمی شود، و پیمودن راه در اینجا (یعنی مسأله حج) چنین می باشد (که مقصود بالذات برای شارع نیست) و از این جهت است اگر کسی سفر به حج (یعنی مکه) کند نه به نیت حج و یا به نیت غیر حج (مثلاً به نیت تجارت) سپس به فکرش برسد بعد از رسیدن به میقات اینکه حج کند، این حج کفایت (از حج واجب) می کند (در حالی که اگر پیمودن راه مقصود بالذات برای شارع می بود هر آینه بایستی راه را به قصد حج می پیمود و بدون آن قصد، حج باطل می بود).

و کذالو سافر ذاهلاً... یعنی و همچنین کسی که سفر کرد (به مکه) در حالی که غفلت داشت (از اینکه سفرش برای حج است و راه را طی کرد و وقتی به میقات رسید توجه پیدا کرد که سفرش برای حج بوده، پس اگر از میقات إحرام بست و شروع در

اعمال حج نمود حج اوصحیح است، در حالی که اگر پیمودن راه مقصود بالذات می بود در اینجا به لحاظ اینکه غافل از قصد حج در راه بود، باید حج باطل باشد).
 أو مجنوناً ثم کمل... یعنی و همچنین کسی که سفر به مکه کند در حالی که دیوانه باشد سپس قبل از احرام، خوب شود (اگر از همانجا قصد حج نماید و احرام ببندد و اعمال را شروع کند حشش صحیح است).

او آجر نفسه... یعنی و همچنین کسی که خودش را اجاره دهد (یعنی اجیر شود) برای دیگری در راه، برای غیر حج (تا میقات، مثلاً برای تجارت، اجیر کسی شود و وقتی به میقات رسید قصد حج کند و حج نماید صحیح است).

(این چند موردی که ذکر شد شاهدند بر اینکه پیمودن راه، مقدمه شرعی برای حج نمی باشد و مقصود بالذات برای شارع مقدس نیست.

شارح دوم مورد دیگر ذکر می کند شاهد بر اینکه خرجی راه (یعنی مونه) نیز مقدمه عقلی است برای حج نه شرعی، پس از هر قبیل باشد و یا از هر طریقی تهیه گردد تأثیری در صحت و بطلان حج نمی کند. مورد اول از آن دو مورد این است که می فرماید: او حج متسکعاً بدون الغرامة یعنی اگر (با اینکه مستطیع است و استطاعت مالی دارد) حج رود به گدایی کردن توشه راه و مرکب بدون اینکه خودش پولی برای آن خرج کند حشش صحیح است أو فی نفقة غیره (این مورد دوم از آن دو مورد است) یعنی یا اینکه حج رود به خرج دیگری (یعنی کسی توشه و مرکب به او بذل نماید) حج اوصحیح است (پس این دو مثال آخری شاهدند بر اینکه خرجی راه نیز مقصود بالذات برای شارع مقدس نمی باشد و آنکه مطلوب بالذات است همانا رسیدن به اعمال حج است و با این دو مثال، جواب آن جمله از دلیل قائلین به حج بلدی که گفته بودند - وتوقفه علی مؤنة فیجب قضائها عنه - داده می شود أو غیر ذلک من الصوارف.. یعنی و غیر این مثال ها از مواردی که منع کننده اند از اینکه

پیمودن راه (و خرج آن) مقدمه شرعی برای حج باشند (مثل اینکه ظالمی او را سوار بر ماشین کند بدون اینکه او بفهمد که به چه مقصدی او را حرکت می دهند، ببرد او را در میقات مکه آزاد سازد پس اگر او از آنجا قصد حج کند حجتش صحیح است و یا مثل اینکه بچه نابالغ در میقات بالغ شود و قصد حج کند حجتش صحیح است).

و كثير من الأخبار ورد مطلقا في وجوب الحج عنه، وهو لا يقتضي زيادة على أفعاله المخصوصة.

والأولى حمل هذه الأخبار على ما لو عين قدرا، ويمكن حمل غير هذا الخبر منها على أمر آخر، مع ضعف سندها، واشتراك "محمد بن عبد الله" في سند هذا الخبر بين الثقة، والضعيف، والمجهول.

و كثير من الأخبار ورد مطلقا... توضیح: این هم دلیل دیگری است از شارح برای حج میقاتی، و حاصلش این است که بسیاری از روایات در این مساله بطور مطلق وارد شده در اینکه باید از طرف میت، حج بجا آورده شود بدون اینکه تقیید شده باشد به حج بلدی و معلوم است که آن تعبیر، بیش از اعمال مخصوص حج که از میقات شروع می شود چیز دیگر اقتضا نمی کند، چون حج عبارت از آن اعمال فقط می باشد، و پیمودن راه قبل از میقات، جزء حقیقت آن نیست پس واجب نمی باشد.

اگر کسی گوید که پس چهار روایتی که سابقاً ذکر شد ودلالت بر حج بلدی می کردند را چه باید کرد؟ جواب می فرماید که: آنها را باید حمل بر صورتی کرد که میت در وصیتش مقدار اجرت حج را ذکر کرده باشد چنانکه در بالا نیز راجع به روایت چهارم ذکر شد. و در غیر آن روایت که سه روایت دیگر باشد احتمال دیگری نیز داده می شود مثل اینکه بگوئیم آن روایات در موردی هستند که قرائنی در کار باشد بر اینکه مقصود میت، حج از بلد خود بوده نه از میقات.

و علاوه بر این احتمالات، سند آنها نیز ضعیف است، و در روایت چهارم، راوی که از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرده شخصی است بنام محمد بن عبد الله و این نام، نام عده ای از رواة است که بعضی ثقة و بعضی ضعیف و بعضی مجهول الحال

می باشند و محمد بن عبدالله که در سند روایت چهارم واقع شده نمی دانیم کدام یک از آن عده است پس این حدیث هم بدان جهت از اعتبار ساقط می گردد.

ترجمه و شرح عبارت: وکثیر... یعنی و بسیاری از روایات وارد شده بطور مطلق در وجوب حج از طرف میت، و این تعبیر اقتضا نمی کند بیش از افعال مخصوص حج را (پس پیمودن راه و خرجی راه، جزء آن نمی باشد) پس بهتر آن است که حمل شود این چهار روایت (که دلالت بر حج از بلد دارند) بر صورتی که میت تعیین کرده باشد مبلغی (را اجرت برای حج) و ممکن است حمل شود غیر این خبر (چهارم) یعنی سه روایت دیگر از آن چهار روایت، بر وجه دیگری (و آن اینکه مثلاً بگوئیم آن سه روایت مربوط به جایی است که قرائتی باشد بر اینکه مقصود میت، حج از بلد بوده) مع ضعف سندها یعنی علاوه بر آن احتمالات، سند آن سه روایت نیز ضعیف است و اشتراک.. یعنی و محمد بن عبدالله که در سند این روایت (چهارم که شارح سابقاً ذکرش نمود) مشترک است بین محمد بن عبداللہی که ثقة است و محمد بن عبداللہی که ضعیف است و محمد بن عبداللہی که مجهول الحال است (یعنی در باره او نه توثیقی شده و نه تضعیف).

فائده: محمد بن عبدالله که در زمان حضرت رضا علیه السلام می زیست نام عده ای است که بعضی ثقة و بعضی ضعیف و بعضی مجهول الحال اند و آنها عبارتند از:

۱. محمد بن عبدالله قمی اشعری که شیخ طوسی آن را از اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده و ثقة می باشد.

۲. محمد بن عبدالله بن الصیقل.

۳. محمد بن عبدالله بن عمرو بن سالم.

۴. محمد بن عبدالله بن مروان.

۵. محمد بنی عبدالله خراسانی صیمری خادم حضرت رضا علیه السلام.

۶. محمد بن عبدالله طاهری که شیخ طوسی آن را از اصحاب حضرت رضا شمرده.
۷. محمد بن عبدالله طهوری از اصحاب امام رضا علیه السلام.
۸. محمد بن عبدالله مدائنی از اصحاب امام رضا علیه السلام.
۹. محمد بن عبدالله بن زرارہ که ثقہ می باشد. و مرحوم مجلسی اول در شرح «من لایحضر» فرموده ظاهراً محمد بن عبدالله که در سند آن روایت واقع شده، همین ابن زرارہ می باشد.

ومن أعجب العجب هنا أن ابن إدريس ادعى تواتر الأخبار بوجوبه من البلد، ورده في «المختلف» بأننا لم نقف على خبر واحد فضلا عن التواتر، وهنا جعله ظاهر الرواية، والموجود منها أربع فتأمل.

ولو صح هذا الخبر لكان حمله على إطلاقه أولى، لأن ماله المضاف إليه يشمل جميع ما يملكه، وإنما حملناه، لمعارضته للأدلة الدالة على خلافه، مع عدم صحة سنده. ونسبة الحكم هنا إلى ظاهر الرواية، فيه نوع ترجيح مع توقف، ولكنه قطع به في «الدروس».

ومن أعجب العجب هنا... می فرماید: از عجیب ترین عجبها که در اینجا هست اینکه مرحوم ابن ادریس که یکی از فقهاست ادعا نموده که بوجوب حج بلدی، روایات متواتر در این باب داریم (در حالی که چهار روایت بر حج بلدی هست نه به حدّ تواتر) و از علامه حلی عجب است که قول ابن ادریس را به اینگونه رد نموده که در این مسأله ما به یک خبر واحد هم بر نخورده ایم تا چه بماند که خبر به حدّ تواتر رسیده باشد. و از مصنف هم عجب است که در این کتاب، حج بلدی را ظاهریک روایت قرار داده در حالی که ما چهار روایت داریم في المختلف یعنی کتاب «مختلف الشیعه» که تألیف علامه حلی است والموجود... یعنی و در حالی که موجود از روایات، چهار تا است.

فتأمل شاید اشاره باشد به اینکه چگونه این اقوال از این سه بزرگوار (ابن ادریس و علامه حلی و شهید اول یعنی مصنف) صادر شده.

و شاید هم اشاره است به اینکه تأمل کن شاید بتوانی جواب این تعجب ها را بدهی، مثلاً بگوئیم: مقصود ابن ادریس از تواتر، در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست بلکه مقصودش این است که از اخباری که در این مسأله هست (گرچه خبر واحد هم

باشند) به واسطه قرائن یقین پیدا کرده‌ایم که حج بلدی باید بجا آورده شود همانطوری که خبر متواتر یقین آوراست.

و علامه حلی که ادعا کرده خبر واحدی در این مسأله نیافته‌ایم، شاید مقصودش این است که خبر واحدی که سندش و دلالتش از هر جهت درست باشد نیافته است و چنانکه خود شارح هم اعتراف دارند آن چهار روایت، هم از جهت سند و هم از جهت دلالت (بر حج بلدی) مورد اشکال هستند.

و اما مصتّف که تعبیر به (روایه) بصیغه مفرد کرده، جوابش از فرمایش خود شارح در اول بحث گذشت که شاید مقصود مصتّف جنس روایت است که با بود آن چهار روایت هم سازش دارد.

ولو صح هذا الخبر... می‌فرماید: اگر سند روایت چهارم صحیح بود هرآینه می‌شد دلیل بر حج بلدی بشود و بهتر از این بود که حمل بر صورت تعیین اجرت به وصیت بشود، چون کلمه - ماله - در کلام حضرت اضافه شده به ضمیری که مقصود شخص میت است و مفرد مضاف افاده عموم می‌کند (چنانکه در علم اصول ثابت شده) پس شامل می‌شود تمام اموال میت را و بنابراین جا ندارد حمل کنیم حدیث را بر آن مالی که در وصیت، آن را تعیین کرده باشد برای اجرت حج.

سپس شارح می‌فرماید: اینکه ما سابقاً احتمال دادیم که حدیث حمل بر مال معین شود، ناچار شدیم آن احتمال را بدهیم و روایت را حمل بر آن کنیم، زیرا در مقابل آن روایت، روایات زیادی هست که در حج میقاتی ظهور دارند (چنانکه سابقاً ذکر کرد) و روایات مذکور با ضعف سندی که دارد در مقابل آن همه روایات تاب مقاومت ندارد، بدین جهت آن را حمل بر احتمال مذکور کردیم.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو صح...** یعنی فرضاً اگر این خبر (مذکور یعنی روایت چهارم که سابقاً شارح ذکرش نمود) از نظر سند صحیح بود هرآینه حمل کردن آن بر

اطلاق و ظاهر خود بهتر بود (از اینکه حمل بر صورت تعیین مبلغ اجرت به وصیت بشود) زیرا (قول امام علیه السلام) ماله، که اضافه شده به میت (مفرد است و مضاف و در علم اصول گفته اند مفرد مضاف افاده عموم می کند پس) شامل می شود تمام آنچه را که میت مالک بوده ولی ما حمل کردیم آن خبر را (بر صورت تعیین مبلغ اجرت) بجهت اینکه معارضه می کرد با آن دلیل هایی که دلالت برخلاف آن خبر می کرد (یعنی آن اخبار کثیری که دلالت بر حج میقاتی می کنند ولی آن خبر دلالت بر حج بلدی می کند) با اینکه سند آن خبر صحیح نمی باشد (و تاب مقاومت با اخبار کثیره را ندارد) **ماله المضاف الیه** این جمله دو احتمال در معنای آن هست: اول - اینکه مقصود این باشد که کلمه - ماله - که مضاف الیه برای کلمه - قدر واقع شده در جمله «علی قدر ماله»، که در روایت است.

دوم - اینکه مقصود این باشد که کلمه مال که اضافه شده به ضمیر میت در ماله - مفرد است و مضاف، چنانکه سابقاً توضیح دادیم. و این معنی بهتر است برای عبارت شارح.

ونسبة الحكم هنا الى... یعنی از اینکه مصنف حکم مسأله (حج بلدی) را نسبت به ظاهر روایت داد، می فهمیم که مصنف میل به آن حکم دارد چون حکم مسأله را بیان کرده و دلیلش را نیز ذکر نموده که ظاهر روایت باشد ولی قطع به آن حکم ندارد چون نسبت به ظاهر روایت داده نه صریح آن. اما در کتاب «دروس»، بطور قطع آن را بیان کرده.

ترجمه و شرح عبارت: و نسبت دادن حکم (یعنی قضای حج بلدی را) در اینجا به ظاهر روایت، در آن یک نوع ترجیح این حکم است (یعنی اشاره به تقویت آن حکم دارد اما) با توقف در آن (بدون قطع به آن) ولی مصنف در کتاب «دروس» قطع به آن پیدا کرده.

وعلى القول به (فلو ضاقت التركة)، عن الأجرة من بلده (فمن حيث بلغت) إن أمكن الاستئجار من الطريق، (ولو من الميقات) إن لم تحتل سواه، وكذا لو لم يمكن بعد فوات البلد، أو ما يسع منه إلا من الميقات. لو عين كونها من البلد فأولى بالتعيين من تعيين مال يسعه منه، ومثله ما لو دلت القرائن على إرادته.

و على القول به (فلو ضاقت التركة)... توضيح: چنانکه دانسته شد نظر مصتف این بود که باید نایب را از بلد میت بگیرند و این در صورتی است که مال میت، کفایت از بلد بکند.

حال در اینجا می فرماید که اگر مال میت کفایت برای اجرت حج از شهر نکرد چنانچه اگر ممکن باشد که در راه، نایب بگیرند، باید از هر مکانی که مال برسد و کفایت کند نایب بگیرند گرچه از میقات باشد (در صورتی که مال، فقط اجرت از میقات را کفایت کند).

و همچنین اگر به واسطه مانع دیگری (مثل پیدا نشدن کسی برای نیابت) ممکن نشود از شهر و یا از مکان دیگر در بین راه، نایب بگیرند (با اینکه مال به مقدار کفایت از شهر و یا آن مکان هست) اما از میقات ممکن باشد به واسطه اینکه آنجا کسی هست برای نیابت، در این صورت هم باید از میقات نایب بگیرند.

ترجمه و شرح عبارت: **و على القول به..** (این جمله از شارح مربوط است به عبارت بعدی مصتف) یعنی و بنابر قول به حج بلدی (که قول مصتف بود) پس اگر ترکه (یعنی مالی که میت از خود به ارث گذاشته) کمتر شود از اجرت حج از شهر او، باید از هر جایی که ترکه برسد نایب بگیرند - در صورتی که ممکن باشد اجیر گرفتن یعنی نایب گرفتن در بین راه - گرچه از میقات باشد اگر ترکه بغیر از (اجرت از) میقات را کفایت نکند (یعنی مال میت، به اندازه اجرت از میقات فقط می باشد) تحتل ضمیر مقدر بر می گردد به - ترکه - چنانکه ضمیر در - بلغت - نیز به آن بر می گردد و **وكذا**

لؤلیم یمكن بعد... (مصنّف صورت کم بودن مال را بیان کرد و شارح صورت دیگری را نیز اضافه می‌کند و آن صورت پیدا نشدن نایب است هرچند مال به اندازه کفایت از شهر باشد) یعنی و همچنین (باید از میقات، نایب گرفت) اگر استیجار ممکن نشود. بعد از آنکه (استیجار از) شهرویا مکانی در بین راه که مال کفایت از آن مکان هم می‌کند نیز ممکن نشود (به واسطه اینکه در شهرویا در آن مکان، کسی برای نیابت پیدا نمی‌شود هرچند مال میت به مقدار کفایت از شهرویا آن مکان می‌باشد) - مگر از میقات **لؤلیم یمكن** ضمیر مقدر بر می‌گردد به - استیجار - او ما یسع منه یعنی اوفوات ما یسع منه، و ضمیر مقدر در «یسع» بر می‌گردد به مال **الا من المیقات** این استثناء می‌خورد به - لؤلیم یمكن - یعنی استیجار ممکن نشود مگر از میقات (به واسطه اینکه در میقات کسی برای نیابت هست).

ولو عین کونها من البلد... توضیح: تا حال بحث در جایی بود که میت بطور مطلق وصیت به حج کرده باشد و یا اصلاً وصیتی نکرده باشد چنانکه شارح سابقاً بیان فرمود، و حالا مسأله در این است که اگر میت در وصیتش مبلغی تعیین نموده باشد برای اجرت حج، که می‌رسد با آن مبلغ، نایب از شهر میت گرفت، باید از شهر نایب گرفت.

و اگر مبلغی تعیین نکرده باشد بلکه فقط وصیت کرده که نایب از شهر بگیرند، در این صورت بطریق اولی باید عمل به آن کرد و از شهر نایب بگیرند.

و جهت اولویت این است که در صورت قبلی، میت تصریح به نیابت از شهر نکرده بخلاف این صورت که تصریح به آن کرده پس باید عمل شود.

و همچنین اگر قرائن و شواهد حالیه و یا مقالیه دلالت کنند بر اینکه میت، حج از بلد را می‌خواسته، در این صورت هم باید از بلد نایب بگیرند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عین...** یعنی اگر چنانچه میت تعیین کند که نیابت از شهر باشد (اما مالی برای اجرت از شهر تعیین نکرده) پس این صورت، سزاوارتر است به اینکه بلد معین گردد (برای نیابت) از صورتی که میت (تعیین نکرده باشد نیابت از بلد را بلکه) تعیین کرده باشد مالی را که وسعت دارد حج از بلد را (یعنی در این صورت هم باید نایب را از بلد بگیرند ولی صورت قبلی اولی است از این صورت نسبت به تعیین بلد) **کونها** ضمیر به نیابت برمی گردد **یسعه** ضمیر به حج برمی گردد **منه** از بلد **ومثله** یعنی و مثل تعیین بلد است صورتی که قرائن دلالت کند بر اراده بلد (یعنی بر اینکه میت، قصد کرده شهر را گرچه مالی هم تعیین نکرده باشد).

ويعتبر الزائد من الثلث مع عدم إجازة الوارث إن لم نوجبه من البلد ابتداءً، وإلا فمن الأصل.

وحيث يتعذر من الميقات يجب من الأزيد ولو من البلد حيث يتعذر من أقرب منه من باب مقدمة الواجب حينئذ، لا الواجب في الأصل.

ويعتبر الزائد من الثلث... توضيح: چنانکه سابقاً دانسته شد در صورتی که میت اجرت حج را تعیین نکرده باشد و بطور مطلق وصیت نموده باشد، بین فقهاء اختلاف بود که آیا به اصل شرع، حج از بلد برای او واجب است قضا کنند (که نظر مصنف همین بود) یا اینکه حج از میقات برای او واجب است (که نظر شارح بود)؟.

حال در مسأله اینجا (که میت حج بلدی را وصیت کرده و یا اجرت حج را تعیین نموده که کفایت برای حج بلدی می‌کند) محل خلاف است که اجرت بیش از میقات (که از شهر تا میقات باشد) آیا از اصل مال میت باید برداشته شود همچنانکه اجرت میقات از اصل مال برداشته می‌شود یا اینکه اجرت بیش از میقات را باید از ثلث مال او برداشت؟

می‌فرماید: اگر ما در مسأله سابق نظر مصنف را قائل شویم یعنی حج بلدی را به اصل شرع واجب بدانیم، پس در مسأله اینجا که وصیت به حج بلدی کرده، همه اجرت حج از بلد را از اصل مال باید برداشت. و اما اگر در مسأله سابق، حج میقاتی را به اصل شرع واجب دانستیم چنانکه نظر شارح بود، پس در مسأله اینجا چنانچه اگر وارث اجازه بدهد که تمام اجرت از بلد را از اصل مال میت برداریم، اشکالی ندارد و اما اگر وارث اجازه نداد باید اجرت از میقات را فقط از اصل مال برداشت و اجرت بیشتر از آن را (که اجرت از شهر تا میقات باشد) از ثلث مال بردارند.

ترجمه و شرح عبارت: **ويعتبر..** یعنی اجرت زاید (بر اجرت میقات را اگر وارث اجازه بدهد از اصل مال میت برداشته شود همانند اجرت میقات، اشکالی نیست ولی) باید از ثلث مال برداشت در صورتی که اجازه ندهد وارث (که از اصل مال برداشته شود) **ان لم نوجبه من البلد** یعنی اینکه گفتیم زاید را باید از ثلث برداشت، بنابراین است که ما واجب ندانیم حج از بلد را ابتداء (یعنی در صورت عدم وصیت میت، به اصل شرع حج بلدی را واجب ندانیم بلکه حج میقاتی را واجب بدانیم و این همان اختلافی است که شارح سابقاً در صورت عدم وصیت میت، مطرح کرد که نظر مصتّف حج بلدی بود و نظر شارح حج میقاتی و خلاصه اینکه: اجرت زاید بر میقات را از ثلث باید برداشت بنابر مبنای شارح که حج میقاتی واجب باشد) **والافمن الاصل** یعنی وگرنه (اگر حج بلدی را ابتداء واجب بدانیم که مبنای مصتّف بود) پس باید از اصل مال برداشت (و دیگر اجازه وارث لازم نیست).

وحيث يتعذر من الميقات... توضیح: بنا بر مبنای شارح که به اصل شرع در صورت عدم وصیت میت، حج میقاتی واجب است، اگر در میقات ممکن نشود گرفتن نایب (به واسطه اینکه کسی پیدا نشود که نیابت کند) چنانچه ممکن باشد قبل از میقات از مکانی که در بین راه واقع شده نایب بگیرند باید از همانجا نایب گرفت و اگر از آنجا هم ممکن نبود بلکه از شهر ممکن شد باید از شهر بگیرند و این واجب بودن از قبل از میقات حتی از شهر، از باب مقدمه واجب، واجب می شود (چون بنابر مبنای شارح آنکه واجب است حج از میقات است و به لحاظ اینکه نایب در آنجا پیدا نمی شود، واجب می شود که حج از قبل از آن گرچه از شهر باشد بجا آورند تا حج از میقات بجا آورده شود) نه اینکه حج از قبل از میقات، واجب بالاصالة باشد. بخلاف قول آنهایی که حج بلدی را واجب بالاصالة می دانند.

ترجمه و شرح عبارت: **وحيث يتعذر من الميقات...** یعنی و در جایی که (وصیت میت مطلق بوده باشد و یا اصلاً وصیت به حج نکرده باشد که نظر شارح این بود که نیابت از میقات فقط واجب است، اگر چنانچه) ممکن نشود استیجار (یعنی نایب گرفتن) از میقات (چون کسی نیست در آنجا برای نیابت، در این صورت اگر چنانچه از قبل از میقات، جایی باشد که نایب در آنجا پیدا می شود) باید از قبل از میقات، نایب گرفت هر چند آن مکان قبل، شهر خود میت باشد در صورتی که از نزدیکتر از آن شهر، ممکن نباشد (یعنی در بین راه جایی که نزدیکتر از شهر به میقات باشد نایب پیدا نشود) **حيث يتعذر...** این قید است برای - ولومن البلد - منه از بلد من باب مقدمه.. یعنی وجوب استیجار از قبل از میقات (چه جایی که بین راه است و چه از خود شهر) از باب مقدمه واجب می باشد (یعنی واجب همانا به نظر شارح، از خود میقات است و بیشتر از آن، از باب آن است که اصل واجب درک شود به واسطه آنکه از خود میقات استیجار ممکن نیست) **حينئذ** یعنی در این وقت که از خود میقات ممکن نیست **لا الواجب في الاصل** یعنی نه اینکه بالاصالة وجوب بیشتر از میقات، بالاصالة باشد چنانکه نظر خود مصنف بود سابقاً که فرمود باید نایب از بلد میت گرفته شود.

(ولو حج) مسلماً، (ثم ارتد، ثم عاد) إلى الإسلام (لم يعد) حجه السابق (على الأقرب)، للأصل، والآية، والخبر.

وقيل: يعيد لآية الإحباط، أو لأن المسلم لا يكفر. ويندفع باشتراطه بالموافاة عليه - كما اشترط في ثواب الإيمان ذلك - ومنع عدم كفره، للآية المثبتة للكفر بعد الإيمان، وعكسه.

وكما لا يبطل مجموع الحج كذا بعضه مما لا يعتبر استدامته حكماً كالإحرام فبینى علیه لو ارتد بعده.

حج مسلمانى كه كافر شود

(ولو حج) مسلماً، (ثم ارتد... مسأله دیگر است: توضیحش اینکه کسی كه مسلمان بوده حج بجا آورد سپس كافر شود و دوباره به اسلام برگردد، واجب نیست حجه كه قبل از كفر بجا آورده را اعاده كند. این نظر مصنف است و دلیل ایشان سه چیز است:

۱. اصل برائت یعنی اصل عدم وجوب اعاده است براو.
۲. آیه قرآن، مثل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۱ (یعنی آنانكه ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم ساخت) و مثل آیه: ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲.
۳. روایت از امام باقر (علیه السلام) است كه فرموده:

^۱ سوره كهف، آیه ۳۰.

^۲ سوره زلزله، آیه ۷.

«من كان مؤمناً فحج وعمل في ايمانه ثم اصابته في ايمانه فتنة فكفرتم
تاب وآمن، قال: يحسب له كل عمل صالح عمله في ايمانه ولا يبطل منه
شيء»^۱

یعنی کسی که مؤمن بوده و در حال ایمانش حج بجا آورده و اعمال دیگری
انجام داده سپس فتنه‌ای برای او در ایمانش پیش آید و کافر گردد سپس توبه
کند (و مؤمن شود) خداوند برای او حساب می‌کند هر عمل نیکی را که در
حال ایمان او (قبل از کفرش) انجام داده و هیچ چیزی از آن اعمال باطل
نمی‌شود.

و در مقابل قول مصتّف، بعضی مانند شیخ طوسی گفته است باید حجش را
اعاده کند و آن حج سابقش باطل می‌شود. و دلیل او دو چیز است:

۱. آیه إحباط مثل آیه: «مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ
الْخَاسِرِينَ»^۲ (یعنی هرکسی بدین اسلام کافر شد عمل او ضایع و باطل گردیده و در
آخرت از زیانکاران خواهد بود).

۲. اینکه کفر او علامت این است که اسلام قبلی او اسلام نبوده زیرا کسی که
مسلمان شد، دیگر کافر نمی‌شود، پس در وقت حجش مسلمان نبوده پس صحیح
نخواهد بود و باید بعد از اسلام، اعاده کند.

شارح از دلیل اول شیخ طوسی جواب می‌دهد به اینکه: عمل در صورتی حبط و
باطل می‌شود که تا آخر عمر بر کفر باقی بماند و بی ایمان از دنیا برود چنانکه این معنی
از آیه دیگر استفاده می‌شود مثل آیه «مَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ

^۱ تهذیب، ج ۵، ص ۴۵۹.

^۲ سوره مائده، آیه ۵.

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ^۱ (یعنی هرکس از شما از دین خود برگردد و بحال کفر باشد تا بمیرد چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت ضایع و باطل گردیده و آنان اهل جهنمند و در آن همیشه معذب خواهند بود).

و جواب از دلیل دوم این است که ما قبول نداریم که مسلمان کافر نمی شود زیرا در یک آیه قرآن امکان آن را ثابت کرده که یعنی می شود انسان ابتدا مسلمان باشد سپس کافر گردد و نیز می شود انسان اول کافر باشد و سپس مسلمان گردد مثل آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا»^۲.

ترجمه و شرح عبارت: ولو حج مسلماً.. یعنی اگر کسی حج کند در حالی که مسلمان است سپس مرتد شود (یعنی از دین اسلام بیرون رود و کافر شود) سپس برگردد به اسلام (در این صورت، عمل حج او که در حال اسلام انجام داده صحیح است پس) واجب نیست حج سابقش را اعاده کند بنابر قول نزدیکتر به حق (در نظر مصنف) به جهت (سه دلیل):

۱. اصل (برائت چون شک داریم آیا اعاده آن واجب است یا نه؟ اصل برائت می گوید اصل عدم وجوب اعاده آن است).

۲. آیه قرآن (که سابقاً ذکر کردیم). ناگفته نماند که در این مورد بیش از یک آیه هست پس مقصود شارح جنس آیه است نه یک آیه).

۳. روایت (از امام باقر علیه السلام که ذکرش کردیم).

وقیل یعید.. یعنی گفته شده که باید اعاده کند (حجش را) به دلیل آیه احباط (و آن چند آیه است که بعد از این ذکر خواهیم کرد) و یا به دلیل (دیگری و آن) اینکه مسلمان، کافر نمی شود (و به این مضمون روایت هم وارد شده، پس اگر مسلمانی کافر

^۱ سوره بقره، آیه ۲۱۴.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۳۷.

شد نشانه این است که اسلامش اسلام نبوده پس حج او در حال کفر بوده و حجتش صحیح نبوده پس حالا باید اعاده اش کند).

لَايَةُ الْاِحْبَاطِ یکی از مسائلی که بین متکلمین مورد گفتگو واقع شده مساله احباط است و مقصود از احباط این است که معصیتی موجب از بین بردن عبادت قبل گردد.

آنچه در مساله احباط، مسلم و به نص آیات قرآنی ثابت و محقق است اینست که کفر و ضلالت موجب احباط، کلیه اعمال حسنه می گردد چنانچه می فرماید:

﴿وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۱.

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾^۲

یعنی قصد می کنیم به آنچه از اعمال که این مجرمان منکر معاد بجا آورده اند پس مانند گرد پراکنده قرار می دهیم.

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

^۱ سوره بقره، آیه ۲۱۴.

^۲ سوره فرقان، آیه ۲۵.

یعنی هر آینه به تحقیق وحی فرستادیم به سوی تو و کسانى که پیش از تو بودند که البته اگر شرک بیاورى عملت باطل شود و از زیانکاران باشی، و غیر این از آیات دیگر.

و این احباط شرطش موافقه بر کفر است یعنی تا آخر عمر بر کفر باقی باشد و از دنیا برود (چنانچه آیه اول نص در این معنی است) پس هر عمل حسنه‌ای که از انسان مؤمن صادر شود اگر بی ایمان شود بمجرد آن، عمل باطل نمی‌شود بلکه اگر با حال کفر از دنیا رفت عملش باطل می‌شود و اما اگر به ایمان برگشت عمل سابقش باطل نمی‌شود و صحیح است.

اولاًن المسلم لایکفر بیکى دیگر از مسائلى که بین متکلمین مورد گفتگو واقع شده این است که مؤمن بعد از آنکه متصف به ایمان حقیقی در نفس الامر باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه؟ اکثر متکلمین را (که شارح هم از آنهاست) اعتقاد آن است که ممکن است که زایل شود بلکه واقع هم شده و ظاهر بسیاری از آیات دلالت بر این می‌کند مثل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ - و مثل ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَزْتَدُوا عَلَيَّ أَذْبَارَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ﴾ و مثل ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا﴾ و از این قبیل آیات بسیار است.

ولی نسبت به سید مرتضی و شیخ طوسی و جمعی از متکلمین شیعه داده‌اند که ایمان حقیقی زایل نمی‌تواند شد و کفر و ارتدادی که از جمعی مشاهده می‌شود کاشف از آن است که قبلاً ایمان نداشته‌اند یا منافق بوده‌اند یا ایمان ایشان بمحض گمان بوده است و بمرتبّه یقین نرسیده بوده است و آیاتیکه دلالت بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان می‌کند همه را تأویل کرده‌اند.

ویندفع بإشتراطه.. (این جواب شارح است از دو دلیل قول مذکور، که می‌فرماید: دلیل اول) دفع می‌شود به اینکه شرط است در احباط، اینکه تا آخر عمر باقی مانده

باشد برکفر، همانطوری که شرط شده در ثواب برایمان، اینکه تا آخر عمر باقی مانده باشد برایمان (یعنی گفته‌اند شرط استحقاق ثواب برایمان این است که با ایمان بمیرد پس اگر بی ایمان شود و از دنیا رود، ثواب ایمان به او نمی‌دهند).

و (دلیل دوم، دفع می‌شود به اینکه:) منع می‌کنیم کافر نشدن مسلمان را به دلیل اینکه آیه قرآن ثابت کرده که کفر بعد از ایمان، امکان دارد و عکس آن نیز امکان دارد، (و آن آیه مثل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا...﴾).

و کما لا یبطل مجموع الحج .. فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر مسلمان بعد از اینکه بعض اعمال حج را انجام داد کافر شود اگر چنانچه آن بعض، از اعمالی باشد که استدامه حکمی در آن شرط نمی‌باشد مثل احرام که بعد از اینکه احرام بست کافر شود، سپس مسلمان گردد، در اینجا نیز واجب نیست احرام را از سر ببندد بلکه احرام قبل از کفرش صحیح است و حالا بنا را بگذارد بر همان احرام و شروع کند در باقی اعمال. و دلیل آن این است که چون در احرام، استدامه حکمی در نیت آن شرط نیست. توضیح اینکه: استدامه حکمی چنانکه در بحث نیت نماز گذشت عبارت است از همیشه داشتن حکم نیت تا فارغ شدن از عبادت به این معنی که در اثناء عبادت، نیت دیگری نکند که مخالف با نیت اولش باشد.

در احرام این معنی شرط نیست یعنی می‌تواند در اثناء، نیت دیگری مخالف با نیت اول بکند به اینکه نیت قطع احرام و خارج شدن از آن را بکند و با این نیت، احرام ابطال نمی‌شود یعنی اگر بخواهد دوباره برگردد به احرام، لازم نیست احرام را از سر بگیرد بلکه از همانجا بنا را بگذارد بر همان احرام اولش و ادامه احرام را قصد نماید. ولی در بعضی اعمال حج مثل طواف، استدامه حکمی شرط است پس اگر کسی چهار دور طواف کند و نیت قطع طواف نماید، در این صورت طوافش باطل می‌شود

یعنی اگر بخواهد دوباره برگردد به طواف باید طواف را از سر شروع کند و نمی‌تواند ادامه چهار دور را بگیرد و سه دور دیگر به آن اضافه نماید که هفت دور شود.

ترجمه و شرح عبارت: **و کمالاً یبطل..** یعنی همانطوری که مجموع حج (که قبل از کفرش بجا آورده) باطل نمی‌شود (به کافر شدنش) همچنین بعضی عمل حج (نیز باطل نمی‌شود به کفر) از آن اعمالی که استدامه حکمی آن شرط نمی‌باشد (چون در بعضی اعمال حج، استدامه حکمی شرط است مثل طواف و در بعضی اعمال آن، شرط نیست مثل) احرام پس (کسی که محرم شود و بعد از آن کافر گردد احرام او باطل نمی‌شود به این معنی که اگر بعداً مسلمان شد) بنا بگذارد بر همان احرام در صورتی که بعد از احرام، مرتد شده بود.

(ولو حج مخالفا، ثم استبصر لم يعد إلا أن يخل بركن) عندنا، لا عنده علی ما قیده المصنف فی «الدروس»، مع أنه عکس فی الصلاة فجعل الاعتبار بفعلها صحیحة عنده، لا عندنا، والنصوص خالیة من القید، ولا فرق بین من حکم بکفره من فرق المخالفین، و غیره فی ظاهر النص.

حج سنی که شیعه شود

ولو حج مخالفا ثم استبصر... توضیح: کسی که در حال سنی گری حج کرده سپس شیعه شود واجب نیست حجه را اعاده کند مگر در یک صورت و آن در جایی که عملی را که به عقیده ما شیعه، رکن حج است بجا نیاورده باشد، در این صورت باید حجه را اعاده کند اما اگر عملی که به عقیده او (سنی) رکن است نه به عقیده ما، ترک کرده باشد واجب نیست بعد از شیعه شدن حجه را اعاده کند.

شارح می فرماید که مصنف در این کتاب رکن را تقیید به - عندنا - نکرده ولی چون در کتاب «دروس» آن را تقیید کرده لذا عبارت اینجا را هم به قرینه کتاب «دروس»، تقیید نمودیم و گفتیم مقصود در اینجا رکن به عقیده ماست نه رکن به عقیده سنی ها. و خلاصه کلام اینکه در حال سنی بودنش، حجه که بجا آورده اگر چنانچه طبق عقیده شیعه صحیح بوده باشد (به واسطه اینکه همه اعمالی که رکن به عقیده شیعه است را انجام داده و چیزی از آنها را ترک نکرده) در این صورت واجب نیست بعد از شیعه شدن آن را اعاده کند اما اگر حجه که در حال سنی بودنش بجا آورده، طبق عقیده شیعه باطل بوده باشد (به واسطه اینکه یک رکنی از ارکان که به عقیده شیعه رکن است بجا نیاورده) در این صورت واجب است حجه را اعاده نماید.

شارح در اینجا بر مصتّف اشکال می‌گیرد از جهت آنکه چنانکه معلوم شد مصتّف در اینجا میزان دراعاده نکردن حج را صحت حج به عقیده شیعه قراردادده ولی در کتاب الصلوة، میزان دراعاده نکردن نماز را صحت نماز به عقیده خودش (که سنی است) قراردادده یعنی فرموده اگر سنی نمازش را طبق عقیده خودش صحیح بجا آورده باشد، واجب نیست بعد از شیعه شدن اعاده کند (گرچه طبق عقیده شیعه آن نمازش باطل بوده باشد).

ترجمه و شرح عبارت: **ولو حج مخالفاً..** یعنی اگر حج کند در حالی که مخالف مذهب حق بوده (یعنی سنی بوده) سپس شیعه شود، واجب نیست اعاده کند حج را مگر در صورتی که اخلاص به رکنی (از ارکان حج) کرده باشد (که در این صورت باید حج را بعد از شیعه شدن اعاده کند) **عندنا لا عنده** یعنی آن رکنی که به عقیده ما شیعه رکن بوده باشد نه به عقیده او (که سنی است).

(و چیزهایی که رکن حج است پیش ما مثل نیت احرام، تلبیه، طواف، ماندن در منی) **علی ما قیده المصتّف فی الدروس** یعنی اینکه رکن در عبارت مصتّف را تقیید کردیم به - **عندنا لا عنده** - چون خود مصتّف در کتاب «دروس» آن را تقیید کرده مع **أنه عکس**.. یعنی (وقتی که میزان دراعاده کردن، اخلاص به رکن به عقیده ما بود نه به عقیده سنی، معنایش این است که میزان در صحت حج، صحت طبق عقیده ما شیعه است نه عقیده او پس اگر حجش به عقیده ما صحیح بوده باشد اعاده بر او واجب نیست و اگر به عقیده ما باطل بوده باشد اعاده واجب است) و حال اینکه مصتّف در کتاب الصلوة برعکس کرده که قراردادده میزان (در عدم اعاده) را انجام نماز بطور صحیح به عقیده خودش (سنی) نه صحیح به عقیده ما.

والنصوص خالیة من القید.. توضیح: می‌فرماید اینکه مصتّف یک صورت را استثنا کرد و فرمود در صورت اخلاص به رکن باید حج را اعاده کند. در روایات ذکری از

استثنای این صورت نشده بلکه بطور مطلق فرموده‌اند که سنی بعد از شیعه شدن واجب نیست اعاده حج نماید پس اطلاق آن شامل می‌شود حتی صورتی را که اخلال به رکن کرده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **والنصوص..** یعنی (مصنّف در این کتاب قید - الا ان یخل برکن - را آورده) ولی روایات خالی از این قید می‌باشند (و آن را فقهاء ذکر نموده اند).
ولا فرق بین من حکم... در مسأله مورد بحث، فرقی نیست بین آن سنی که محکوم به کفر است مثل ناصبی (یعنی آنهایی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر ﷺ می‌کنند) و مجسمه (یعنی آنهایی که خدا را جسم می‌دانند) و خوارج، و بین آن سنی که محکوم به کفر نیست.

ولی بعضی از فقهاء مثل علامه حلی فرق گذاشته بین آن دودسته یعنی فرموده سنی که محکوم به کفر است اگر شیعه شد باید اعاده کند حجش را ولی سنی که محکوم به کفر نیست واجب نیست اعاده کند **من فرق المخالفین** یعنی از فرقه‌های سنی‌ها و غیره یعنی و غیر محکوم به کفر **فی ظاهر النص** یعنی ظاهر روایت این است که فرقی بین آن دودسته نیست.

ومن الإخلال بالركن حجه قرانا بمعناه عنده، لا المخالفة في نوع الواجب المعتبر عندنا.

ومن الإخلال بالركن... توضیح این مطلب احتیاج به ذکر مقدمه‌ای دارد و آن اینکه چنانکه بعداً بتفصیل خواهد آمد: حج بر سه قسم است حج تمتع، حج قران، حج افراد.

حج تمتع: این است که ابتدا احرام ببندد به نیت عمره با قصد اینکه چون عمره را تمام کرد و از احرام بیرون آمد، احرام دیگر برای حج بندد، و حج بجا آورد. این قسم حج، وظیفه کسی است که شانزده فرسخ (و به قول بعضی علماء چهار فرسخ) و بیشتر از مکه دور باشد.

حج قران: این قسم وظیفه کسی است که از اندازه‌ای که برای حج تمتع ذکر شد نزدیکتر باشد و اعمال آن با حج تمتع یکی است جز اینکه همراه داشتن قربانی بهنگام احرام در حج قران شرط است، نه در تمتع و نیز در حج تمتع، عمره مقدم بر حج است ولی در قرآن، عمره بعد از حج است.

و حج قران را قران (یعنی پیوند و همدوش) نامیده‌اند بجهت اینکه احرامش همدوش با قربانی است.

حج افراد: این حج مانند حج قران است جز اینکه در این حج، همراهی قربانی از آغاز احرام نیست. و این را افراد نامیده‌اند بجهت آنکه از عمره‌اش جداست و صحت یا بطلان هریک ربطی به دیگری ندارد.

پس چنانکه دانسته شد در حج قران مانند حج تمتع، احرام حش جدا از احرام عمره‌اش می‌باشد یعنی وقتی حج تمام شد، از احرام خارج می‌شود و برای عمره باید احرام دیگر ببندد.

ولی اهل سنت حج قران را عبارت از این می دانند که حج و عمره آن را به یک احرام انجام دهد بدون اینکه بین آنها از احرام بیرون رود یعنی به همان احرامی که برای حج بسته وقتی حج تمام شد عمره را بلافاصله شروع کند. و بنابراین، وجه نامیدن آن به قران این می شود که چون عمره را همدوش با حج قرار می دهد.

حال که این مقدمه دانسته شد، توضیح مطلب شارح این است که: اگرستی که شیعه شده، وظیفه اش حج قران بوده و آن را به همان معنایی که عقیده سنی است بجا آورده باشد (یعنی حج و عمره را به یک احرام بجا آورده) این شخص وقتی شیعه شد باید حجتش را اعاده کند زیرا در آن حجتش، اخلال به رکن (به عقیده ما شیعه) کرده چون وقتی حج را طبق عقیده سنی انجام داد، احرامش به عقیده ما شیعه باطل است و احرام، رکن حج می باشد پس اخلال به رکن کرده.

اما اگر چنانچه وظیفه سنی، به عقیده ما شیعه، حج تمتع مثلاً بوده ولی او حج قران و یا افراد بجا آورده باشد به همان معنایی که عقیده شیعه است در تفسیر قران، در این صورت اگر شیعه شود واجب نیست حجتش را اعاده نماید چون عملش که حج قران بوده صحیح به عقیده ما بجا آورده و رکنی را اخلال ننموده، فقط خلائی که کرده این بوده که به وظیفه اش که تمتع بوده عمل ننموده و قران انجام داده.

ترجمه و شرح عبارت: **ومن الاخلال..** یعنی و از (مثال های) اخلال به رکن است، حج کردن او حج قران به معنایی که عقیده او (سنی) است (پس باید بعد از شیعه شدن اعاده کند حجتش را چون حج به آن معنی، موجب بطلان احرام است به عقیده ما شیعه و احرام، رکن می باشد) **لا المخالفة..** یعنی اما مخالفت سنی در نوع حج واجبی که به عقیده ما شیعه، وظیفه سنی بوده، اخلال به رکن نمی باشد (مثلاً اگر وظیفه اش به عقیده ما حج تمتع بوده ولی حج قران بجا آورد، واجب نیست بعد از شیعه شدن اعاده نماید).

وہل الحکم بعدم الإعادة لصحة العبادة في نفسها بناء على عدم اشتراط الإيمان فيها، أم إسقاطا للواجب في الذمة كإسلام الكافر؟ قولان، وفي النصوص ما يدل على الثاني. (نعم يستحب الإعادة، للنص)، وقيل: يجب، بناء على اشتراط الإيمان المقتضي لفساد المشروط بدونه وبأخبار حملها على الاستحباب طريق الجمع.

وہل الحکم بعدم الإعادة... مطلب دیگر است توضیحش اینکه: عدم وجوب اعاده حج بر کسی کہ شیعه شدہ آیا بجهت این است کہ چون حج اودر حال سنی بودنش، درواقع صحیح است (به دلیل اینکه درصحت عبادت، فقط اسلام را شرط بدانیم وایمان یعنی - شیعه بودن - را شرط ندانیم ودراینجا فرض این است کہ سنی، اسلام دارد پس شرط صحت عبادت دراو حاصل بوده فلذا حجش صحیح است درواقع).

یا اینکه عدم وجوب اعاده براوبه آن جهت نیست (به دلیل اینکه ایمان را شرط صحت عبادت بدانیم وعبادتی کہ سنی انجام می دهد درواقع صحیح نمی باشد چون شرط آن - کہ ایمان باشد - دراو موجود نیست) بلکه عدم وجوب اعاده براو بجهت تفضل و تخفیفی است از جانب شارع مقدس نسبت به او بجهت تشیع او فلذا منت براو گذاشته و قضای عباداتی را کہ قبل از تشیع بجا آورده را براو واجب نکرده همچنانکہ نسبت به کافری کہ اسلام بیاورد تخفیف داده و قضای عباداتی کہ در حال کفر ترک کرده، براو واجب ننموده واین بجهت مقام اسلام اوست؟ دراینجا دوقول است.

شارح می فرماید کہ روایات قول دوم را تأیید می کند.

ترجمه و شرح عبارت: **وہل الحکم...** یعنی وآیا حکم به عدم (وجوب) اعاده (بر سنی کہ شیعه شدہ) بجهت صحت عبادت اوست درواقع (درهمال حال سنی بودنش) واین بنا براینکہ ایمان - یعنی شیعه بودن - شرط درصحت عبادت نباشد

(بلکه شرط آن، فقط اسلام باشد) یا اینکه (حکم به عدم وجوب اعاده بر او بجهت صحت عبادت سنی در واقع نیست و عبادت او باطل است بنابراینکه ایمان شرط صحت عبادت می باشد، بلکه حکم به عدم وجوب اعاده): اسقاط واجبی است که در عهده او می باشد (و این تفضلی است از شارع مقدس نسبت به او که آن واجب را از او برداشته و قضای آن را بعد از تشیع واجب نکرده) همانند اسلام کافر (که شارع مقدس تخفیفی داده بر او و قضای عبادتی را که در حال کفر ترک کرده بر او واجب نکرده) در اینجا دو قول است. و در روایات، مضمونی هست که دلالت بر قول دوم می کند.

نعم يستحب الاعاده.. (چنانکه دانسته شد قول مصنف این بود که اعاده بر سنی که شیعه شده واجب نیست، حال در اینجا می فرماید: آری مستحب است اعاده کند چون روایت داریم.

بعضی از فقهاء گفته اند که اعاده، واجب است و این بنا بر این است که ایمان شرط صحت عبادت می باشد که این اشتراط اقتضا می کند مشروط (که عبادت است) باطل باشد بدون ایمان، و نیز به روایاتی استدلال کرده اند.

شارح در تأیید قول مصنف می فرماید: چون در مقابل این روایاتی که آنها استدلال کرده اند بر وجوب اعاده، روایات دیگری داریم بر عدم وجوب اعاده، باید جمع بین آن دو دسته روایات کنیم تا سازش پیدا کنند و راه جمع بین آنها به این است که دسته اول را حمل بر استحباب اعاده کنیم نه بر وجوب.

ترجمه و شرح عبارت: **بناءً على اشتراط..** این دلیل اول قول به وجوب است و باخبار این دلیل دوم آن قول است **حملها على..** یعنی (قائلین به وجوب، استدلال کرده اند به یک دسته روایاتی) که (به نظر ما یعنی شارح و مصنف) حمل نمودن آن روایات بر استحباب اعاده، راه سازش دادن (بین این روایات و بین روایاتی که دلالت

بر عدم وجود اعاده می‌کنند صریحاً) می‌باشد الاستحباب به قرینه اینکه در بعضی از اخبار تعبیر چنین است که: يَقْضَى أَحَبُّ إِلَيَّ (یعنی اگر قضا کند دوستدارتر است برای من) و در بعضی دیگر دارد: وَالْحَبُّ أَحَبُّ إِلَيَّ.

(القول في حج الأسباب) بالنذر وشبهه والنيابة.

(لو نذر الحج وأطلق كفت المرة) مخيرا في النوع والوصف، إلا أن يعين أحدهما، فيتعين الأول مطلقا، الثاني إن كان مشروعا كالمشي، والركوب، لا الحفاء ونحوه.

حج سببی - حج نذری و غیره

(القول في حج الاسباب) بالنذر وشبهه... توضیح: اینجا بحث درحجی است که به سبب اموری مثل نذرو عهد و قسم و نیابت واجب شود. در مقابل حجة الاسلام که به اصل شرع برانسان واجب است.

کسی که نذر حج می کند سه صورت دارد:

۱. اینکه نذر حجة الاسلام کند.

۲. اینکه نذر غیر حجة الاسلام کند.

۳. اینکه نذرش را مطلق بگذارد یعنی نه تقیید به حجة الاسلام کند و نه غیر حجة الاسلام، مصتف هر سه صورت را ذکر می کند.

ابتدا صورت سوم را بیان می کند و آن اینکه:

مسألة: اگر کسی نذر حج کند و این نذر را به اطلاق بگذارد (یعنی بدون اینکه حج را در نذرش مقید به حجة الاسلام یا غیر حجة الاسلام کرده باشد) یک حج بر او واجب می شود و همان را بیاورد کافی است.

و در نوع آن حج مخیر است که حج تمتع بجا آورد یا قران یا افراد، و نیز در وصف آن حج مخیر است که مثلاً سواره بجا آورد یا پیاده. و اما اگر نوع حج را در نذر تعیین کند (مثل اینکه بگوید: اگر فلان حاجتم برآورده شد، به گردن من باشد که حج تمتع بجا آورم) باید همان نوع را بجا آورد. و همچنین اگر وصف حج را تعیین کند چنانچه اگر

وصف مشروعی باشد (یعنی درشرع، رجحان آن ثابت شده باشد) مثل پیاده رفتن و یا سواره رفتن، باید حج را به همان وصف بجا آورد ولی اگر وصف مشروعی نباشد (یعنی درشرع، رجحان آن ثابت نشده) مثل پابرهنه رفتن و یا یک لنگی رفتن، دراین صورت واجب نیست حج را به آن وصف بجا آورد گرچه درنذر، آن وصف را تعیین کرده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **القول في حج الاسباب..** یعنی اینجا سخن درحجی است که به واسطه اسبابی یعنی نذروشبّه نذر (عهد و قسم) و نیابت، واجب شود.

(ابتدا مسائل حج نذری را ذکر می‌کند که می‌فرماید: **لونذر الحج..** یعنی اگر نذر حج کند و آن را مطلق گذارد (یعنی حج را تقیید نکند نه به حجة الاسلام و نه به غیر آن) دراین صورت کافی است که یک بار حج بجا آورد و مخیر است درنوع آن حج (می‌خواهد حج تمتع انجام دهد یا قران یا افراد) و در وصف حج (نیز مخیر است می‌خواهد حج سواره بجا آورد یا پیاده) **الا أن يعین...** یعنی مگر اینکه (در نذرش) تعیین کند یکی از آن دو (یعنی نوع و یا وصف) را که دراین صورت (اگر نوع را تعیین کرده باشد) معین می‌گردد آن نوع مطلقاً (یعنی هر کدام از سه نوع حج بوده باشد) **الاول یعنی نوع والثانی ان كان..** یعنی و (اگر وصف را تعیین کرده باشد) وصف تعیین می‌شود در صورتی که وصف مشروع باشد (که درشرع مقدس، رجحان آن ثابت شده) مثل پیاده رفتن (که اگر موجب ضعف از عبادت نشود، استحباب دارد) و سواره رفتن (اگر پیاده رفتن، موجب ضعف از عبادت شود سواره رجحان دارد) **لا الحفاء ونحوه** یعنی نه مثل پابرهنه رفتن (که درشرع، مشروع نیست یعنی رجحان ندارد) و مانند آن (مثل دویدن و یا با چهار دست و پا رفتن و یا با یک لنگه رفتن).

(ولا یجزئ) المنذور (عن حجة الإسلام) سواء وقع حال وجوبها، أم لا، وسواء نوى به حجة الإسلام أم النذر أم هما، لاختلاف السبب المقتضي التعدد المسبب.

(وقیل) والقائل الشيخ ومن تبعه: (إن نوى حجة النذر أجزأت) عن النذر وحجة الإسلام على تقدير وجوبها حينئذ، (والأفلا)، استناداً إلى رواية حملت على نذر حجة الإسلام.

(ولا یجزئ) المنذور (عن حجة الإسلام)... توضیح: کسی که حجة الاسلام (که حج واجب به اصل شرع است) هنوز بجا نیاورده، اگر آن حج مندور را بجا آورد کفایت از حجة الاسلام نمی‌کند. فرق نمی‌کند که حج مندور را در همان وقتی که حجة الاسلام نیز بر او واجب بوده باشد بجا آورد (مثل اینکه نذر کند در امسال در ماه ذی الحجة، حجی بجا آورد و اتفاقاً بعد از آن نذر، استطاعت نیز برای او حاصل شود در این صورت چون نذر قبل از استطاعت بوده، حج مندور مقدم بر حجة الاسلام است و حجة الاسلام را در سال بعد باید انجام دهد چنانکه بیان این بعداً خواهد آمد، و حالا مسأله مورد بحث در این است که در فرض مذکور اگر حج مندور را بجا آورد کفایت از حجة الاسلام او نمی‌کند و باید حجة الاسلام را در سال بعد بجا آورد) یا اینکه اینچنین نباشد به واسطه اینکه در آن سال، استطاعت برای او حاصل نشده که حجة الاسلام بر او واجب شده باشد پس حج مندور را که بجا آورد اگر چنانچه در سال‌های بعد استطاعت حاصل شود، آن حج مندوری که انجام داده کفایت از حجة الاسلام وی نمی‌کند و باید حجة الاسلام بجا آورد.

و نیز فرقی نیست (در صورتی که حجة الاسلام هم بر او واجب بوده باشد) بین اینکه حج مندور را به قصد حجة الاسلام بجا آورد یا اینکه به قصد نذر بجا آورد یا به قصد هر دو بجا آورد پس در هیچکدام از اینها حجی که به جای آورد حجة الاسلام محسوب نمی‌شود.

و دلیل عدم کفایت حج منذور از حجة الاسلام این است که سبب حج منذور، نذر است و سبب حجة الاسلام، استطاعت است و هر سببی اقتضای یک مسبب (که حج باشد) می کند پس باید یک حج به قصد منذور بجا آورد و یک حج به قصد حجة الاسلام.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یجزی المندور..** یعنی کفایت نمی کند آن حج منذور، از حجة الاسلام (یعنی اگر بعداً استطاعت پیدا کند و یا قبلاً مستطیع بوده باشد باید یک حج دیگر که حجة الاسلام باشد نیز بجا آورد) چه اینکه حج منذور را در حال وجوب حجة الاسلام بجا آورد یا در غیر آن حال، و نیز چه اینکه (در وقت انجام حج منذور) قصد کند به آن، حجة الاسلام را یا حج نذری یا هر دورا **لاختلاف..** (این علت است برای لایجزی) یعنی زیرا سبب حج در اینجا مختلف است (یکی نذری و یکی استطاعت) که اقتضا می کند تعدد مسبب را (یکی حج نذری و یکی حجة الاسلام). **(وقیل) والقاتل الشیخ ومن تبعه... توضیح:** شیخ طوسی وعده ای از فقهاء قول دیگری اختیار کرده اند و آن اینکه اگر حج منذور را به قصد نذر بجا آورد، کفایت می کند هم از نذر و هم از حجة الاسلام - در صورتی که در وقت انجام حج منذور، حجة الاسلام هم بر او واجب بوده باشد - و اما اگر حج منذور را به قصد نذر بجا نیاورد بلکه به قصد حجة الاسلام بجا آورد، فقط حجة الاسلام محسوب می شود و کفایت از حج نذر نمی کند.

و دلیل ایشان روایتی است که راوی از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند که کسی نذر حج کرده آیا انجام آن حج، کفایت از حجة الاسلام می کند حضرت فرمود: آری. شارح می فرماید که: قائلین به قول اول (که حج منذور را به هیچ وجه کافی از حجة الاسلام نمی دانند) در جواب از آن روایت گفته اند که آن را حمل بر موردی می کنیم که نذر کننده، در نذرش حجة الاسلام را تعیین کرده بوده یعنی نذر

حجة الاسلام کرده و چنانکه بعد از این مسأله اش خواهد آمد در چنین فرض یک حج باید انجام دهد که همان حجة الاسلام می باشد، پس آن روایت ربطی به مورد بحث و محل نزاع که بطور مطلق نذر کرده باشد، ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: (وقیل) والقائل.. یعنی گفته شده که گوینده آن شیخ طوسی و تابعین اوست - اگر (در موقع انجام حج منذور) قصد حج نذری کند (یعنی حج را به نیت حج نذری بجا آورد) کفایت می کند، هم از نذر و هم از حجة الاسلام - در فرضی که حجة الاسلام نیز در وقت انجام حج نذری، واجب بوده باشد. و گرنه (اگر به قصد حج نذری بجا نیاورد بلکه به نیت حجة الاسلام بجا آورد) کفایت از نذر نمی کند (بلکه حجة الاسلام فقط محسوب می شود و برای نذر باید یک حج دیگری بجا آورد).

آنها استدلال کرده اند (برای قسمت اول قولشان که: اگر حج را به نیت حج نذری بجا آورد کفایت از نذر و از حجة الاسلام می کند) به روایتی (که عبارت آن این است: عن رجل نذر أن يمشي إلى بيت الله الحرام فمشى هل يجزيه عن حجة الاسلام؟ قال: نعم^۱).

(شارح می فرماید:) که حمل شده این روایت بر نذر حجة الاسلام (یعنی قائلین به قول اول که می گویند حتی اگر حج را به نیت نذر بجا آورد کفایت از حجة الاسلام نمی کند، آن روایت را حمل کرده اند بر موردی که نذر حجة الاسلام کرده باشد نه حج مطلق، در حالی که محل نزاع در حج مطلق است).

(ولو قيد نذره بحجة الإسلام فهي واحدة) وهي حجة الإسلام، وتتأكد بالنذر بناء على جواز نذر الواجب، وتظهر الفائدة في وجوب الكفارة مع تأخيرها عن العام المعين أو موته قبل فعلها مع الإطلاق متهاوناً. هذا إذا كان عليه حجة الإسلام حال النذر، وإلا كان مراعى بالاستطاعة، فإن حصلت وجب بالنذر أيضاً. ولا يجب تحصيلها هنا على الأقوى، وقول قيده بمدة معينة فتخلفت الاستطاعة عنها بطل النذر.

(ولو قيد نذره بحجة الإسلام... توضيح: تا حالا بحث در جایی بود که نذر حج بطور مطلق کرده باشد و حالا مسأله در جایی است که نذرش را تقيید به حجة الاسلام بکند، در این صورت باید یک حج بجا آورد که همان حجة الاسلام باشد.

اگر کسی گوید که حجة الاسلام خودش به اصل شرع برانسان واجب است، پس نذر آن چه فایده‌ای دارد؟

۱. اینکه وجوب حج را تاکید می‌کند و انسان را بیشتر به انجام حج تحریک می‌کند.

۲. در صورتی که در حال نذر، استطاعت حاصل و حجة الاسلام بر او واجب بوده باشد، فایده نذر این می‌شود که اگر خلف نذر کند (یعنی نذرش را بشکند) باید کفاره دهد و تخلف نذر در دو مورد واقع می‌شود:

الف: چنانچه در نذر، سال انجام آن حج را تعیین کرده بود (مثلاً نذر کرد که امسال حجة الاسلام را بجا آورد) اگر انجام آن را از آن سال تأخیر اندازد، تخلف نذر کرده و باید کفاره آن را بدهد.

ب: اگر در نذر، سال انجام حج را تعیین نکرده باشد و در انجام آن سستی کند و تأخیر اندازد تا بمیرد در این صورت نیز خلف نذر کرده و باید ورثه او کفاره آن را از مال او بدهند.

آنچه گفته شد در جایی است که حجة الاسلام در حال نذر بر او واجب بوده باشد و اما اگر در حال نذر، واجب نبوده باشد (چون استطاعت هنوز حاصل نشده) مثلاً نذر کرده هر وقت استطاعت حاصل شد حج برود، در این صورت، انعقاد نذر و وجوب حج، معلق بر حصول استطاعت می شود و هر وقت استطاعت حاصل شد حج به سبب دو چیز واجب می شود یکی به استطاعت و دیگری به نذر، و در این صورت آیا قبل از حصول استطاعت، تحصیل آن واجب است بجهت اینکه نذر حج کرده یا واجب نیست؟ دو احتمال است:

احتمال قوی این است که تحصیل استطاعت در اینجا واجب نیست، زیرا حجتی که نذر کرده، حجة الاسلام است نه حج دیگر و چنانچه معلوم است حجة الاسلام نسبت به استطاعت، واجب مشروط است و مقدمه واجب مشروط، واجب نیست پس تحصیل استطاعت واجب نیست.

و احتمال دیگر این است که تحصیل آن واجب است، زیرا حج منذور نسبت به استطاعت، واجب مشروط نیست بلکه واجب مطلق است و مقدمه واجب مطلق، واجب می باشد پس تحصیل استطاعت واجب خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو قید نذره..** یعنی اگر تقیید کند نذرش را به حجة الاسلام (یعنی نذر حجة الاسلام کند) پس باید یک حج بجا آورد و آن حجة الاسلام است (و غیر آن حج دیگری بر او واجب نمی شود) و وجوب آن حج، به واسطه نذر تأکید پیدا می کند.

البته این نذر، مبنی بر این قول است که (در باب نذر) نذر عبادت واجب، صحیح باشد (چنانکه اکثر فقهاء در باب نذر همین قول را اختیار کرده اند برخلاف بعضی که گفته اند نذر عبادت واجب صحیح نمی باشد).

و تظهر الفایده .. یعنی فایده نذر حجة الاسلام، در وجوب کفاره نذر ظاهر می شود در صورتی که حجة الاسلام را تاخیر اندازد از سالی که تعیین کرده بود (در صیغه نذر) و یا در صورتی که بمیرد قبل از انجام حج - در وقتی که نذرش مطلق بوده (یعنی سال انجام حج را تعیین نکرده بوده) - (و بجا نیاورده حج را) از روی سستی (در حالی که وجوب حج فوری است چنانکه در اول کتاب گذشت) **او موقته** عطف است برای تاخرها - **هذا اذا كان عليه ..** یعنی آنچه گفتیم در وقتی است که براو حجة الاسلام واجب بوده باشد در حال نذر و گرنه (اگر در حال نذر، حجة الاسلام براو واجب نبوده باشد) وجوب حج، موقوف بر حصول استطاعت خواهد بود پس اگر استطاعت حاصل شود، حج به سبب نذر نیز واجب می شود (همانطوری که به سبب استطاعت واجب شده) و (در این صورت) واجب نیست استطاعت را برای خود تحصیل کند در اینجا، علی الاقوی (در نظر شارح).

ولو قیدها بمدة معینه .. توضیح: در همین صورتی که در حال نذر، استطاعت حاصل نبوده اگر نذر حجة الاسلام را تقیید به مدت معینی کرده باشد مثلاً نذر کند از حالات دو سال دیگر هر زمان مستطیع شد به حج برود، چنانچه اگر دو سال بگذرد و استطاعت حاصل نشود، نذر او باطل و منحل می شود **عنها** از آن مدت.

(ولو قید غیرها) ای غیر حجة الإسلام (فهما اثنتان) قطعاً. ثم إن كان مستطیعاً حال النذر، وكانت حجة النذر مطلقة، أو مقيدة بزمان متأخر عن السنة الأولى قدم حجة الإسلام، وإن قیده بسنة الاستطاعة كان انعقاده مراعی بزوالها قبل خروج القافلة، فإن بقیة بطل، لعدم القدرة على المنذور شرعاً، وإن زالت انعقد.

(ولو قید غیرها) ای غیر حجة الإسلام... توضیح: این صورت آخر از نذر حج می باشد و آن اینکه: اگر نذرش را مقید به غیر حجة الاسلام کرده باشد یعنی نذر حج غیر حجة الاسلام کند، در این صورت یقیناً باید دو حج بجا آورد: یکی حجة الاسلام اگر مستطیع بوده باشد، و دیگر حج نذری.

پس اگر نذر او بعد از استطاعت او بوده باشد مسأله دو صورت پیدا می کند:
صورت اول: اگر چنانچه حج منذور را تقیید به سال معین نکند و یا مقید به سال بعد کند، در این صورت باید حجة الاسلام مقدم بر حج نذری بجا آورد یعنی در سال اول حجة الاسلام را انجام دهد و در سال بعد حج نذری را.

صورت دوم: اگر حج منذور را تقیید به سال استطاعت کند و فرض هم این است که سال استطاعت امسال بوده و نذر بعد از آن است. در این صورت صحت نذر او موقوف است به از بین رفتن استطاعت قبل از حرکت قافله از شهر (بلکه اساساً قبل از انجام هرگونه اعمال حج) پس اگر استطاعت از بین رفت، وجوب حجة الاسلام بر او استقرار نمی یابد و نذر او منعقد می شود و باید یک حج و آن حج نذری است بجا آورد، و اما اگر استطاعت او باقی ماند تا وقت حرکت قافله (بلکه تا وقت شروع اعمال) در این صورت نذر او باطل می شود، زیرا قدرت شرعی بر انجام حج منذور ندارد، چون فرض این است که استطاعت قبل از نذر بوده پس آن سال اختصاص به حجة الاسلام دارد پس با استقرار وجوب حجة الاسلام بر او دیگر حج منذور، شرعاً برای او در آن سال مقدور نخواهد بود، زیرا شرعاً دو حج در یک زمان نمی تواند انجام دهد (و در

نذر - چنانکه در کتاب النذر خواهد آمد - شرط است که منذور، مقدور برای انسان بوده باشد).

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَوْ قَيْدٌ غَيْرُهَا..** یعنی اگر (در صیغه نذر) تقيید کند غیر حجة الاسلام را پس در این صورت باید دو حج بجا آورد قطعاً (یکی حج نذری و دیگر حجة الاسلام در وقت استطاعت) **ثُمَّ انْكَانَ مُسْتَطِيعاً..** یعنی سپس (در تفصیل مسأله گوئیم): اگر در حال نذر، مستطیع بوده باشد (که حجة الاسلام بر او واجب بوده، و به عبارت دیگر اگر استطاعت قبل از نذر او حاصل بوده) و حج نذری او مطلق باشد (یعنی حج را تقيید به سال معین نکرده باشد) و یا مقید کرده باشد به بعد سال اول، در این صورت باید حجة الاسلام را مقدم بدارد (یعنی در سال اول، آن را بجا آورد چون وجوب حجة الاسلام فوری است و سال های بعد، حج نذری بجا آورد چون برای آن، وقت دیگر هست و فوریت ندارد).

وَإِنْ قَيْدُهُ بَسَنَةٍ... یعنی و اگر تقيید کرده باشد نذر را به سال استطاعت (یعنی نذر کند که آن سالی که مستطیع شوم برای حجة الاسلام، همان سال حج دیگری انجام دهم و فرض این است که سال استطاعت امسال است، و نذر بعد از آن واقع شده) در اینجا انعقاد نذر (یعنی صحت آن) معلق می شود به از بین رفتن استطاعت قبل از خروج قافله (و بلکه بعد از خروج قافله قبل از زمان شروع اعمال حجة الاسلام) پس اگر استطاعت باقی ماند (تا وقت خروج قافله) نذر او باطل می شود چون (در این صورت) شرعاً نمی تواند حج منذور را انجام دهد (زیرا وظیفه او فعلاً انجام حجة الاسلام است و ممکن نیست در یک وقت دو حج انجام دهد) و اگر استطاعت از بین رفت (قبل از خروج قافله) نذر او منعقد می شود (و صحیح است، چون وجوب حجة الاسلام بر او استقرار نیافت پس در زمان آن می تواند حج منذور را شرعاً انجام دهد و باید انجام دهد).

ولو تقدم النذر على الاستطاعة ثم حصلت قبل فعله قدمت حجة الإسلام، إن كان النذر مطلقاً، أو مقيداً بما يزيد عن تلك السنة، أو بمغاييرها، وإلا قدم النذر، وروعي في وجوب حجة الإسلام بقاء الاستطاعة إلى الثانية.

ولو تقدم النذر على الاستطاعة... توضیح: تا حال فرض درجایی بود که نذر بعد از استطاعت باشد که فرمود: ثم إن كان مستطاعاً حال النذر...

و حالاً فرض مسأله درجایی است که نذر قبل از استطاعت باشد یعنی نذر کند و هنوز حج مندور را بجا نیاورده، در همان سال مستطیع شود، در اینجا مسأله دو صورت پیدا می کند:

صورت اول - اگر چنانچه نذر را تقیید به سال معینی نکرده باشد و یا تقیید به سال های بعد سال استطاعت کرده باشد، در این صورت باید در سال اول، حجة الاسلام بجا آورد و در سال های بعد، حج نذری را.

صورت دوم - اگر نذر را تقیید به سال اول کرده بود باید حج مندور را در آن سال بجا آورد چون این سال به واسطه نذر، تعیین شده برای حج مندور قبل از آنکه در این سال، وجوب حجة الاسلام استقرار یافته باشد، زیرا فرض آن است که استطاعت بعد از نذر بوده و استطاعت گرچه در آن سال حاصل شده ولی تعیین حج مندور در آن سال به واسطه نذر، مانع از استقرار وجوب حجة الاسلام است چون مانع شرعی مانند مانع عقلی است.

و در سال بعد اگر استطاعت باقی مانده باشد، حجة الاسلام را بجا آورد و اگر باقی نمانده باشد، وجوب حجة الاسلام ساقط می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تقدّم النذر..** (این عطف است بر - ان كان مستطاعاً حال النذر - یعنی تا حالاً فرض درجایی بود که نذر بعد از استطاعت باشد و حالاً فرض در این است که:) اگر نذر قبل از استطاعت باشد سپس استطاعت حاصل شود

پیش از انجام حج مندور، در اینجا باید اول حجة الاسلام را بجا آورد در صورتی که نذر او بطور مطلق بوده باشد (یعنی تقیید به سال اول که استطاعت هم اتفاقاً در آن حاصل شده، نکرده باشد) و یا تقیید شده باشد به سالی که بیشتر از سال اول است (مثل اینکه نذر کرده که حج کند در سال سوم یا سال چهارم مثلاً) و یا تقیید شده باشد به سال مغایر با سال اول (یعنی مثلاً نذر کرده حج کند در غیر امسال).

(و خلاصه اینکه در این صورتهای باید حجة الاسلام را اول بجا آورد - یعنی در آن سال اول - زیرا وجوب حجة الاسلام فوری است ولی حج مندور در آن فرض، و قتش موسع است) و بمغایرها فرق این با قبلی این است که در فرض قبلی، سال را معین کرده ولی در این، سال را معین نکرده بلکه بطور مطلق بعنوان یکی از سالهای غیر امسال، ذکر کرده **وَالْأَقْدِمُ النَّذْرُ...** یعنی وگرنه (اگر نذر، مطلق و یا مقید به صورت مذکوره، نباشد بلکه مقید به سال اول بوده که اتفاقاً استطاعت هم در آن سال حاصل شده) در این صورت نذر باید مقدم شود (یعنی در سال اول، باید حج مندور را بجا آورد) و در وجوب حجة الاسلام باید ملاحظه شود بقاء استطاعت تا سال دوم (چون سال اول مخصوص به حج مندور شده و وجوب حجة الاسلام در آن استقرار نیافته پس نوبت می رسد به سال دوم که اگر چنانچه استطاعت تا آن سال باقی بود، پس حجة الاسلام در سال دوم واجب می شود و اگر باقی نبود، وجوب آن ساقط است).

واعتبر المصنف في «الدروس» في حج النذر، الاستطاعة الشرعية، وحينئذ فتقدم حجة النذر مع حصول الاستطاعة بدعه وإن كان مطلقا، ويراعى في وجوب حجة الإسلام الاستطاعة بعدها. وظاهر النص والفتوى كون استطاعة النذر عقلية، فيتفرع عليه ما سبق.

واعتبر المصنف في الدروس... توضيح: مصنف در کتاب «دروس» فرموده که همانطوری که در حجة الاسلام، استطاعت شرعی شرط است، در حج مندور نیز استطاعت شرعی (به همان معنایی که در حجة الاسلام شرط است) شرط می باشد.

شارح می فرماید: بنابراین مبنای مصنف، باید گفت که در صورتی که نذر قبل از استطاعت بوده سپس استطاعت حاصل شود، این استطاعت مال حج نذر خواهد بود نه حجة الاسلام پس باید حج نذر را مقدم بدارد بر حجة الاسلام (هرچند نذر او مطلق بوده باشد و مقید به سال اول استطاعت نبوده باشد) یعنی در سال اول اگر حجی بجا آورد باید حج مندور باشد، زیرا سبب حج مندور، که نذر است اول بوده و وقتی استطاعت حاصل شد مال او می شود و وجوب آن استقرار می یابد پس دیگر برای حجة الاسلام در آن سال اول، مستطیع نیست.

و اما حجة الاسلام باید ملاحظه شود اگر سال دوم، استطاعت هست، این استطاعت مال حجة الاسلام خواهد بود و حجة الاسلام بر او واجب می شود.

سپس شارح در جواب مصنف می فرماید: آنچه که از ظاهر روایت و ظاهر فتاوی فقهاء استفاده می شود این است که در حج مندور، استطاعت شرعی شرط نمی باشد بلکه استطاعت عقلی کافی است یعنی همین اندازه که توانایی بدنی برای رفتن به حج داشته باشد هرچند به سختی و مشقت باشد (یعنی بدون توشه و مرکب و بدون امور دیگری که در استطاعت شرعی لازم است باشد) حج مندور بر او واجب است،

پس روی این مبنا - که استطاعت عقلی کافی است - حکم مسأله مورد بحث همان است که سابقاً ذکر کردیم در آنجایی که گفتیم: «لو تقدم النذر على الاستطاعة ثم حصلت...» تا «بقاء الاستطاعة الى الثانية».

ترجمه و شرح عبارت: **واعتبر المصنّف..** یعنی مصنّف در کتاب «دروس»، شرط دانسته در حج نذری، استطاعت شرعی را (چه نذرا و مطلق و یا مقید به سال های بعد باشد یا اینکه نذرا و معین به امسال باشد).

(شارح می فرماید:) و در این زمان (که استطاعت شرعی شرط باشد) پس باید مقدم شود حج نذری در وقتی که استطاعت بعد از آن حاصل شود، هر چند نذرا و مطلق باشد (و مقید به امسال نبوده باشد، در حالی که روی مبنای شارح که در چند سطر قبل بیان نمود باید در صورت اطلاق نذر، حجة الاسلام را مقدم بدارد) **الاستطاعة الشرعية** در تحقق استطاعت شرعی، چنانکه در اول کتاب گذشت چند چیز لازم است که از آنهاست: زاد و راحله و داشتن خرجی عیال تا برگشتن از حج، **فیقدم حجة النذر** ناگفته نماند که اگر نذرا مقید به سال استطاعت کرده باشد معلوم است که باید حج را در همان سال اول انجام دهد ولی اگر نذرش مطلق بوده باشد، در این صورت معنای اینکه مصنّف فرموده حج نذر مقدم است این نیست که باید حتماً حج نذرا در همان سال اول بجا آورد (زیرا فرض آن است که مصنّف تقدیم نذر را در صورت اطلاق نذر هم قائل است) بلکه مقصود این است که حجة الاسلام در سال اول برا و واجب نیست و اگر چنانچه بخواهد در آن سال حج بجا آورد باید حج مندور را قصد کند و اگر هم در آن سال حج انجام ندهد، در سال بعد بجا آورد، البته در این سال دو حج برا و واجب می گردد یکی حج نذر و دیگر حجة الاسلام چنانکه بعداً از کتاب «دروس» نقل خواهد نمود).

ویراعی فی وجوب.. یعنی (بنابر قول مصنف که استطاعت شرعی در نذر شرط است) رعایت می شود در وجوب حجة الاسلام، اینکه استطاعت پیدا کند بعد از حج نذری و **ظاهر النص...** (این جواب شارح است از مصنف) یعنی ظاهر روایت و فتوای فقهاء این است که استطاعت نذر، عقلی است (نه شرعی) پس بنابراین، متفرع می شود بر آن تفصیل سابق (که فرمود «لو تقدم النذر على الاستطاعة ثم حصلت...» تا آخر یعنی آن تفصیلی که سابقاً ذکر کردیم که گفتیم اگر نذر، مطلق و یا مقید به غیر سال استطاعت بود، حجة الاسلام مقدم است و اگر نذر مقید به آن سال بود حج نذر مقدم است، همه اینها روی همین مبنا بود که استطاعت نذر، عقلی است نه شرعی) **عقلیه استطاعت** عقلی یعنی توانایی رفتن به حج هر چند اموری که در استطاعت شرعی لازم است، موجود نباشد یعنی مثلاً هر چند به گدایی کردن زاد و راحله به حج برود و خرج عیال خود تا برگشتن از حج نداشته باشد.

ولو أهمل حجة النذر في العام الأول، قال المصنف فيها تفريعاً على مذهبه: وجبت حجة الإسلام أيضاً. ويشكل بصيرورته حينئذ كالدين فيكون من المؤنة.

(وكذا) حكم (العهد واليمين).

ولو أهمل حجة النذر في العام الأول فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر در سال اول، حج مندور را بجا نیاورد و گذاشت برای سال دوم، واستطاعت اوتا سال دوم باقی بماند، در این صورت مصنف در کتاب «دروس» روی مبنای خودش - که استطاعت شرعیه را در حج نذری شرط می داند - فرموده: در سال دوم، حجة الاسلام نیز بر او واجب می شود همانطوری که حج مندور واجب است، زیرا سبب وجوب هر دو که استطاعت باشد تحقق یافته.

شارح اشکال می کند به اینکه: طبق مبنای مصنف باید گفت که حجة الاسلام در سال دوم، واجب نیست فقط حج مندور واجب است، زیرا در استطاعت حجة الاسلام گفته اند که مالی که در دست اوست باید اضافه بر مخارج لازم زندگی که محتاج به آن ست، بوده باشد و قرضی که انسان داشته باشد جزء آن مخارج است پس بعد از استثناء همه آن مخارج (که قرض هم داخل آن است) اگر مالی اضافه بماند و کفایت برای حج کند، او مستطیع است، و گرنه اگر مال او به اندازه مخارج زندگی و قرض او باشد استطاعت حاصل نیست.

حالا در مسأله مورد بحث، مصنف وقتی حکم به تقدیم حج نذر کرده و از آن طرف استطاعت شرعیه را هم در آن شرط می داند، پس مخارج این حج مثل قرض برای انسان می باشد و داخل در مونه (یعنی مخارج لازم زندگی) خواهد بود و بنابراین وقتی در سال اول، حج مندور را بجا نیاورد آن حج مثل قرضی است که به گردن اوست و تا استطاعت که فرضاً شرط آن است باقی می باشد باید انجام دهد (چون طبق مبنای

مصنّف در کتاب «دروس» چنانکه سابقاً توضیح دادیم حج منذور اختصاص به سال اول ندارد) خلاصه اینکه با وجود حج منذور که مثل قرض است، استطاعت برای حجة الاسلام حاصل نمی‌شود.

بله اگر حج منذور را در سال دوم انجام دهد و سپس در سال سوم اگر استطاعت دیگر حاصل شد حجة الاسلام بر او واجب می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **قال المصنّف فیها.. یعنی مصنّف** (درباره آن فرع مذکور) در کتاب «دروس» در حالی که تفریع کرده (به کلمه فاء) بر مذهبش (که استطاعت شرعی را در حج منذور شرط می‌داند) فرموده: واجب می‌شود (در سال دوم) حجة الاسلام نیز (همانطوری که حج منذور واجب است، و عین عبارت دروس چنین است:

«والظاهر ان استطاعة النذر شرعية لاعقلية فلونذر الحج ثم استطاع صرف ذلك الى النذر، فان اهمل واستمرت الاستطاعة الى العام القابل وجبت حجة الاسلام ايضا».

و **یُشکّل**.. یعنی اشکال می‌شود به اینکه حج منذور در این وقت (که به سال دوم افتاده) همانند قرض می‌شود پس حج منذور جزء مونه (یعنی مخارج لازم زندگی) خواهد بود (همانند قرض که جزء مونه است).

و **کذا حکم العهد واليمين** یعنی و همانند حکم نذر است، حکم عهد و قسم یعنی همه احکامی که در نذر گفته شد در عهد و قسم نیز جاری است.

(ولو نذر الحج ماشیا وجب) مع إمكانه، سواء جعلناه أرجح من الركوب، أم لا على الأقوى، وكذا لو نذره راكباً. وقيل: لا ينعقد غير الراجح منهما.

نذر حج پیاده

(ولو نذر الحج ما شيا وجب)... فرع دیگری است توضیحش اینکه: اگر کسی نذر کند که پیاده حج برود، واجب می شود پیاده رفتن در صورت امکان.

فرق نمی کند چه اینکه پیاده رفتن را افضل از سواره بدانیم یا بعکس.

وهمینطور است اگر نذر کند سواره حج برود واجب می شود سواره رفتن چه اینکه سواره رفتن را افضل از پیاده رفتن بدانیم یا بعکس.

ولی بعضی از فقهاء مثل علامه حلی فرموده این مسأله مبتنی است بر اینکه ما یکی از پیاده رفتن و یا سواره رفتن را افضل از دیگری بدانیم یعنی در مسأله اول که نذر حج پیاده کند، در صورتی پیاده رفتن واجب می شود که آن را از سواره رفتن افضل بدانیم وگرنه، فقط اصل حج به واسطه نذر واجب می شود نه پیاده رفتن.

وهمچنین در مسأله دوم که نذر حج سواره کند، در صورتی سواره رفتن واجب می شود که آن را از پیاده رفتن افضل بدانیم، وگرنه اصل حج به واسطه نذر واجب می شود نه سواره رفتن.

خلاصه اینکه علامه حلی مسأله اینجا را مبتنی کرده بر آن خلافی که سابقاً در مباحث گذشته مطرح شد که آیا سواره افضل است یا پیاده.

ولی شارح می فرماید که مسأله اینجا مبتنی بر مسأله سابقه نیست، زیرا چیزی که در باب نذر، شرط است این است که منذور، رجحان داشته باشد گرچه غیر آن از او

ارجح بوده باشد و معلوم است که پیاده به حج رفتن از نظر شرع رجحان دارد گرچه رکوب را از آن افضل و ارجح بدانیم، و همچنین در نذر حج سواره.

و خلاصه اینکه اگر نذر حج پیاده کند، هر دو قول قبول دارند که نذر اصل حج، منعقد و صحیح می باشد، فقط اختلافشان در وصف (یعنی پیاده رفتن) است که آیا آن هم به نذر واجب می شود یا نه؟

ترجمه و شرح عبارت: **ولو نذرالحج ماشیا...** یعنی اگر کسی نذر حج پیاده کند، (نذر او صحیح است و) واجب می شود بر او پیاده رفتن اگر پیاده رفتن برای او امکان داشته باشد. و در این مسأله فرقی نیست بین اینکه ما پیاده رفتن را افضل از سواره رفتن بدانیم (مطلقا و یا در صورتی که موجب ضعف از عبادت نشود چنانکه مختار مصتف بود سابقا) یا افضل ندانیم (بلکه سواره رفتن را مطلقا و یا در صورتی که پیاده رفتن موجب ضعف از عبادت شود، افضل از پیاده رفتن بدانیم) مع الامکان یعنی در صورتی که پیاده روی برای او ممکن باشد (و اما اگر پیاده روی برای او امکان نداشته باشد بجهت پیری و یا تنگی وقت، سواره برود چنانکه مصتف در مسائل بعدی بیان خواهد نمود) **علی الأقوی** یعنی اقوی در نظر شارح این است که فرقی در آن جهت مذکوره نیست (به دلیل اینکه چیزی که در باب نذر شرط می باشد این است که منذور رجحان داشته باشد گرچه غیر آن از آن افضل و ارجح باشد و در اینجا شکی نیست در اینکه پیاده رفتن به حج، در شرع رجحان و فضیلت دارد - زیرا حج عبادتی است که همانطوری که به واسطه رکوب، تحقق می یابد همچنین به پیاده رفتن نیز تحقق می یابد، زیرا غرض رسیدن به آن مکان مقدس است و انجام اعمال مخصوصه در آن مکان - هر چند سواره رفتن را از آن افضل و ارجح بدانیم) و **کذالو نذره را کباً** یعنی و همچنین است اگر نذر حج سواره کند (نذر او صحیح است و واجب است سواره برود گرچه پیاده رفتن را از آن افضل و ارجح بدانیم).

وقیل لاینعقد.. بعضی (مانند علامه حلی) گفته‌اند که آنکه از رکوب و مشی، راجح و افضل نباشد نذر آن، منعقد و صحیح نمی‌باشد (پس اگر رکوب را افضل از مشی بدانیم، اگر نذر مشی کند اصل حج براو واجب می‌شود اما وصف مشی براو واجب نیست و همچنین اگر مشی را افضل از رکوب بدانیم اگر نذر رکوب کند اصل حج براو واجب می‌شود اما وصف رکوب براو واجب نیست).

ومبدؤه بلد الناذر علی الأقوی، عملا بالعرب، إلا أن يدل علی غیره فیتبع. ویحتمل أول الأفعال، لدلالة الحال علیه، وآخره منتهی أفعاله الواجبة، وهي رمی الجمار، لأن المشی وصف فی الحج المركب من الأفعال الواجبة، فلا یتم إلا بآخرها. والمشهور - وهو الذی قطع به المصنف فی «الدروس» - أن آخره طواف النساء.

ومبدؤه بلد الناذر.. مطلب دیگر توضیحش اینکه: بین فقهاء اختلاف است در اینکه اگر نذر مشی کند ابتدای مشی از کجا واجب است و انتهای آن تا کجا باید باشد؟. اما ابتدای آن: شارح می فرماید اقوی این است که باید از شهر و دیار خودش باشد به دلیل عرف، زیرا متعارف مردم این است که کسی که نذر حج پیاده کند، از شهر خودش شروع به حرکت می کند. مگر اینکه عرف دلالت بر غیر شهر خودش کند که در این صورت باید بر طبق مقتضای آن عرف، عمل کند.

سپس شارح احتمال می دهد که ابتدای آن از میقات که محل اولین عمل واجب حج است، باشد، چون وقتی که در صیغه نذر می گوید: «لله علیّ أن أحج ماشیا» (یعنی برای خداست برگردن من که حج کنم پیاده) کلمه - ماشیا - حال است از فاعل أحج که آن شخص باشد و حال در حقیقت صفت است برای ذوالحال که شخص باشد پس - ماشیا - صفت است برای شخص در زمان عمل حج، و به عبارت دیگر او نذر می کند که پیاده حج کند آن وقتی که بر او عنوان حاج (یعنی حج کننده) صدق کند و معلوم است که آن عنوان در وقتی بطور حقیقت صدق می کند که شروع به اولین عمل حج یعنی احرام کند پس باید ابتدای پیاده رفتن از میقات باشد که زمان احرام است نه از شهر خودش.

و همچنین چون تا وقتی که هنوز از آخرین عمل حج - که رمی جمار باشد - فارغ نشده باشد، عنوان حج کننده بر او صادق است پس باید پیاده رفتن تا آخرین عمل ادامه داشته باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **و مبدأه..** یعنی مبدء مشی باید از شهر نذرکننده باشد به دلیل عمل به عرف مردم **الا ان يدل ضمير** مقدر در - يدل - بر می گردد به عرف چنانکه از کتب فقهیه استفاده می شود (نه به ناذر چنانکه بعضی از محشین خیال کرده و آن را تفسیر کرده به اینکه: ناذر در صیغه نذر، قرینه حالیه و یا مقالیه بیاورد بر اینکه مقصودش پیاده رفتن از غیر شهر خودش می باشد) غیره غیر بلد ناذر **فیتبع** یعنی پس در این صورت (که عرف دلالت بر غیر بلد ناذر کند) باید متابعت شود آن غیر (واز آنجا پیاده رود) و **یحتمل أول الافعال..** یعنی و (در اینجا قول دومی هست که شارح آن را بطور احتمال ذکر می کند و آن اینکه:) احتمال دارد مبدء مشی (میقات باشد که محل) اولین عمل حج باشد (یعنی احرام) زیرا حال (یعنی کلمه - ماشیا - در جمله «لله علیّ أن حج ماشیا») دلالت می کند بر آن احتمال.

و آخره منتهی الافعال... توضیح: در انتهای پیاده روی که تا کجا وظیفه دارد پیاده برود، بین فقهاء نیز اختلاف است: شارح می فرماید که انتهای آن، آخرین عمل واجب حج است که آن سنگ انداختن به جمرات سه گانه است.

توضیح اینکه: افعال واجب عمره تمتع که قبل از حج تمتع است، به ترتیب چنین است:

۱. احرام از میقات.

۲. طواف و نماز آن.

۳. سعی میان صفا و مروه.

۴. تقصیر (یعنی کوتاه کردن ناخن و یا مقداری از موی سر یا ریش یا شارب) و پس

از خاتمه اعمال عمره، روز هشتم ذی الحجة اعمال حج تمتع شروع می شود که به ترتیب چنین است:

۱. احرام از مکه.

۲. وقوف در عرفات.

۳. وقوف در مشعرالحرام.

۴. رمی جمره عقبه در منی.

۵. قربانی.

۶. حلق یا تقصیر.

۷. طواف زیارت و نماز آن.

۸. سعی میان صفا و مروه.

۹. طواف نساء و نماز آن.

۱۰. بیتوته در منی (شب را به روز آوردن).

۱۱. رمی جمرات سه گانه (جمره اولی - جمره وسطی - جمره عقبه) که مشروح این

اعمال در جای خود خواهد آمد.

پس چنانکه ملاحظه می کنید آخرین عمل حج تمتع، رمی جمرات سه گانه است که یازدهمین عمل حج تمتع است و باید تا انجام آن عمل، پیاده باشد. و دلیل آن این است که حج مرکب است از آن افعال واجبه که ذکر کردیم و فرض این است که این عمل مرکب را نذر کرده پیاده انجام دهد و آخر آن همان رمی جمرات سه گانه است پس حج منذور تمام نمی شود مگر به آخر آن اعمال.

ولی مصنف در کتاب «دروس» و مشهور فقهاء، قول دیگری را گفته اند و آن اینکه منتهای پیاده روی همان طواف نساء است که نهمین عمل حج تمتع است و بعد از آن، واجب نیست تا منی برای بیتوته کردن و رمی جمرات سه گانه، پیاده برود بلکه سواره هم جایز است برود.

ترجمه و شرح عبارت: و آخره.. یعنی آخرمشی، آخرین فعل از افعال واجب حج است که آن رمی جمره های سه گانه است، به دلیل اینکه مشی صفتی است در حج

که حج مرکب از افعال واجب می باشد پس حج منذور تمام نمی شود مگر به آخر آن افعال (که رمی جمره هاست) **والمشهور..** یعنی قول مشهور - که مصتف به آن قول قطع پیدا کرده در کتاب «دروس» - این است که آخر مشی، طواف نساء است.

(و یقوم فی المعبر) لو اضطر إلى عبوره، وجوباً على ما يظهر من العبارة وبه صرح جماعة، استناداً إلى رواية تقصر - لضعف سندها - عنه. وفي «الدروس» جعله أولى وهو أولى، خروجاً من خلاف من أوجبه، وتساهلاً في أدلة الاستحباب.

(و یقوم فی المعبر) لو اضطر... توضیح: کسی که نذر حج پیاده کرده اگر در بین راه رودخانه‌ای بود که ناچار است از آن به واسطه کشتی بگذرد (چون راه دیگر خاکی نیست) واجب است در کشتی بایستد تا از آن رودخانه عبور کند و جایز نیست بنشیند به دلیل روایتی که در این مورد آمده است.

شارح می‌فرماید این روایت بجهت آنکه سندش ضعیف است دلیل بر وجوب قیام نمی‌تواند بشود. آری دلیل بر استحباب می‌تواند باشد به دو جهت: اول اینکه گرچه روایت مذکوره ضعیف است ولی بحکم قاعده تسامح در ادله استحباب، استحباب را به روایت ضعیف نیز می‌توان ثابت کرد، و جهت دوم اینکه: با قائلین به وجوب مخالفت نکرده باشیم.

ترجمه و شرح عبارت: و یقوم فی المعبر.. یعنی و (کسی که نذر کرده پیاده به حج برود) بایستی در کشتی بایستد در صورتی که (برسد به نهري و راه دیگر خاکی نباشد که) ناچار باشد به عبور کردن او (بوسیله کشتی از آن نهر) المعبر (بکسر میم و فتح باء بصیغه اسم آلت) یعنی وسیله عبور از نهر مثل کشتی و قایق.

وجوباً على ما يظهر من العبارة یعنی ایستادن در کشتی، واجب است چنانکه از ظاهر عبارت مصنف معلوم می‌شود (چون معمولاً فقهاء صیغه مضارع را در مورد وجوب حکم می‌آورند و در اینجا هم مصنف فرموده: یقوم) و به صرح جماعة.. یعنی جماعتی از فقهاء هم تصریح به وجوب قیام کرده‌اند و استدلال نموده‌اند به یک روایتی که (شارح می‌فرماید این روایت) قاصر است - بجهت ضعف سندش - از وجوب (یعنی از اثبات وجوب) رواية و روایت این است:

«السکونی عن جعفر عن أبيه عن ابائه عليه السلام ان علياً سُئِلَ عن رجل نذر أن يمشى الى بيت الله الحرام فمَزَّ في المعبر قال عليه السلام فليقم في المعبر قائماً حتى يجوز»^۱

لضعف سندها ضعف سندش بجهت اینکه راوی آن شخصی است بنام - سکونی - و نام وی اسمعیل بن ابی زیاد است، عده‌ای از علماء رجال گفته‌اند وی سنی مذهب بوده و بعضی احتمال تشیع او را داده‌اند و اینکه چون مشهور بوده بین اهل سنت و از قضاة آنها بوده تقیه می‌کرده و خلاصه اینکه روایات او از حضرت صادق بسیار است و محقق داماد در کتاب رواشح و علامه بحر العلوم او را توثیق نموده‌اند و مرحوم محدث نوری در خاتمه کتاب مستدرک الوسائل در حال او مشروحاً بحث کرده و اثبات تشیع او نموده عنه متعلق است به - تقصر - وفي الدروس جعله ... یعنی در کتاب «دروس»، قیام را اولی قرار داده (که معنای استحباب است) شارح می‌فرماید: که همین قول دروس بهتر است به دلیل اینکه خارج شویم از مخالفت کردن با کسی که قیام را واجب دانسته (یعنی قائل با استحباب آن می‌شویم تا اینکه بطور کلی با قائل به وجوب، مخالفت نکرده باشیم بلکه با او در اصل رجحان آن موافق شده‌ایم هر چند در لزوم آن با او مخالفت کرده ایم) و تساهلاً فی أدلة ... این دلیل دوم شارح است بر اولویت و استحباب قیام یعنی و بجهت اینکه آسان گرفته می‌شود در دلیل استحباب (چون فقهاء قاعده‌ای دارند بنام قاعده تسامح در ادله استحباب و کراهت یعنی با روایت ضعیف می‌توان به حکم استحبابی و حکم مکروه عمل کرد یعنی هرگاه حدیث ضعیفی دلالت کند که فلان حکم، مستحب است و انجام آن موجب فلان مقدار ثواب است، و یا فلان امر، مکروه است و انجام ندادن آن

^۱ تهذیب، ج ۵، ص ۴۷۸ و کافی، ج ۷، ص ۴۵۵ و من لایحضر، ج ۳، ص ۳۷۴.

باعث فلان مقدار ثواب است، و کسی به جهت آن حدیث ضعیف، فلان فعل را بجا آورد یا انجام ندهد، خداوند آن ثواب را به او عطا فرماید، و در این مورد روایت صحیح از ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده (که معروف به أخبار مَنْ بلغ هستند) پس عمل کننده به خبر ضعیف در امر مستحب یا مکروه، در حقیقت عمل به آن روایات صحیحه کرده است.

وتوجيهه بأن الماشي يجب عليه القيام وحركة الرجلين، فإذا تعذر أحدهما لانتفاء فائدته بقي الآخر مشترك، لانتفاء الفائدة فيهما، وإمكان فعلهما بغير الفائدة.

وتوجيهه بأن الماشي... توضيح: قائلين به وجوب علاوه برروایات مذکوره یک دلیل عقلی هم آورده‌اند و آن اینکه کسی که پیاده رفتن بر او واجب است، در حقیقت دو چیز بر او واجب است: یکی ایستادن، و دیگر حرکت دادن پاها پس بحکم قاعده «المیسور لا یسقط المعسور» وقتی که یکی از آن دو چیز بجهت نداشتن فایده، ممکن نگردد، وجوب دیگری ساقط نمی‌شود و سرجای خود هست یعنی وقتی که حرکت دو پا در اینجا ممکن نشد چون فایده‌ای ندارد، آن دیگری که قیام باشد وجوبش بحال خود باقی است.

شارح از این دلیل جواب می‌دهد به اینکه: همانطوری که حرکت پاها در کشتی فایده‌ای ندارد، ایستادن نیز فایده‌ای ندارد پس اگر جهت عدم وجوب حرکت پاها، بی فایده بودن آن است گوئیم این جهت در ایستادن هم می‌باشد پس باید ایستادن هم واجب نباشد و اگر بناست کاربری فایده‌ای را واجب کنید و بگوئید جهت وجوب قیام، این است که چون می‌شود آن را انجام داد هر چند فایده ندارد گوئیم پس حرکت پاها هم می‌شود انجام داد هر چند فایده ندارد باید آن هم واجب باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وتوجيهه..** (کلمه توجيهه مبتدا است و خبرش - مشترک - می‌باشد و این جواب شارح است از دلایل عقلی که قائلین به وجوب آورده‌اند) یعنی وتوجيه وجوب قیام، به اینکه شخص پیاده، بر او دو چیز واجب است: یکی قیام، و یکی حرکت دو پا، پس وقتی یکی از آن دو ممکن نشد (که حرکت دو پا باشد) - بجهت فایده نداشتنش - پس دیگری (که قیام باشد) سرجای خود (بر وجوبش) باقی است (شارح می‌فرماید: این توجيه) مشترک می‌باشد (بین قیام و حرکت دو پا) زیرا (اگر جهت عدم وجوب حرکت پاها، بی فایده بودن آن است گوئیم) فایده در هر دو

نیست (حتی در قیام، زیرا ایستادن در کشتی چه فایده‌ای دارد؟ پس باید آن نیز واجب نباشد) و (اگر جهت وجوب قیام این است که چون می‌شود آن را انجام داد هرچند فایده ندارد، گوئیم) امکان انجام هر دو کار (حتی حرکت دو پا) بدون فایده در اینجا هست (پس حرکت دو پا هم هرچند فایده ندارد باید در اینجا واجب باشد).

(فلو ركب طريقه) أجمع، (أو بعضه قضى ماشيا) للإخلال بالصفة فلم يجوز. ثم إن كانت السنة معينة فالقضاء بمعناه المتعارف، ويلزم مع ذلك كفارة بسببه، وإن كانت مطلقة فالقضاء بمعنى الفعل ثانيا ولا كفارة.

(فلو ركب طريقه) أجمع.. توضیح: این مربوط است به اصل مساله، شرحش این است که: گفته شد اگر کسی نذر حج پیاده کند باید پیاده برود، حال در اینجا می‌فرماید اگر چنانچه عمل به نذر نکند و همه راه یا بعضی راه را سواره برود، حج او مجزی نیست و باید آن را پیاده قضا کند، چون اخلال کرده به صفت حج که پیاده روی باشد.

حال ببینیم قضایی که مصتّف فرموده مقصود از آن چیست آیا مقصود دوباره انجام دادن است یا اینکه به معنای معروفش یعنی انجام عمل در خارج از وقت می‌باشد؟

می‌فرماید اگر در نذر، سال حج را تعیین کرده بود مثلاً امسال، پس قضاء به معنای معروفش می‌باشد چون در این سال که وقت حج منذور بوده، بر طبق نذر حج را به وصف مذکور بجا نیاورده پس در سال دیگر باید آن را قضا نماید. و علاوه بر آن باید کفاره شکستن نذر هم بدهد چون وقتی حج را به وصف مذکور بجا نیاورد نذرش شکسته شد.

و اما اگر در نذر، سال حج را تعیین نکرده بود، پس قضاء در اینجا به معنای اعاده یعنی دوباره انجام دادن است (و این یکی از معانی قضاء است، زیرا چنانکه مکرر در مباحث سابقه گفته‌ایم قضاء پنج معنی دارد) پس وقتی که در یک سال، حج را سواره انجام داد، کافی نیست و باید در سال دیگر حج دیگری پیاده انجام دهد. و در این صورت، دیگر کفاره‌ای واجب نیست چون نذر او شکسته نشده.

ترجمه و شرح عبارت: **فلورکب**.. یعنی پس (کسی که نذر حج پیاده کرده) اگر همه راه یا برخی از آن را سوار شود، باید حج را قضا کند پیاده، چون اخلال کرده به صفت حج (که پیاده روی باشد) پس حج او مجزی نیست (زیرا حج مندور او این نبوده که او بجا آورده) **ثم ان کانت**.. یعنی سپس اگر سال حج (در نذراو) معین بوده باشد پس مقصود از قضاء در اینجا همان معنای معروفش (یعنی انجام عمل خارج از وقت) می باشد (همانند قضای نماز در خارج از وقت و در اینجا هم حج را در غیر آن سال معین قضا کند) **ویلزمه مع ذلک**.. یعنی علاوه بر قضای حج، لازم است وی را که کفاره هم به سبب سوار شدن بدهد (چون به واسطه سوار شدن، نذر او شکسته می شود پس کفاره شکستن نذر، واجب می گردد) **وان کانت مطلقه**.. یعنی و اما اگر سال حج، مطلق بوده باشد پس قضاء در اینجا به معنای (اعاده) یعنی دوباره انجام دادن است و کفاره در این صورت واجب نیست (زیرا سال حج مندور، معین به آن سال نبوده تا نذر به سبب سوار شدن شکسته شده باشد).

وفي «الدروس»: لو ركب بعضه قضي ملفقا، فيمشي ما ركب ويتخير فيما مشى منه، ولو اشتبهت الأماكن احتاط بالمشي في كل ما يجوز فيه أن يكون قد ركب. وما اختاره هنا أجد.

وفي «الدروس» لوركب.. توضيح: در کتاب «دروس» در صورتی که بعضی از راه را سواره رفته باشد فرموده: حج را بطور تلفیقی قضا نماید (و واجب نیست همه اش را پیاده قضا کند) یعنی مقداری را که سواره رفته، پیاده قضا کند و در مقدار دیگرش که پیاده رفته، اختیار با اوست می خواهد پیاده قضا کند یا سواره. و اگر چنانچه برای او اشتباه شود یعنی دقیقاً معلوم نگردد که کجاها را سواره رفته و کجاها را پیاده، در این صورت هر جایی که احتمال می دهد سواره رفته باید احتیاط کند و آنجا را پیاده قضا نماید.

شارح می فرماید: قولی را که در این کتاب «لمعه» اختیار کرده که حتی در صورتی که بعضی از راه را سواره رفته، باید همه حج را پیاده قضا کند بهتر است از قولش در «دروس».

ترجمه و شرح عبارت: وفي الدروس.. یعنی و در کتاب «دروس» فرموده: اگر بعضی راه را سوار شده باشد، حج را قضا کند بطور تلفیق پس پیاده قضا کند مقداری را که سوار شده، و مخیر است در مقداری که پیاده رفته از راه (می خواهد آن را پیاده قضا کند یا سواره) ولو اشتبهت.. یعنی و اگر چنانچه جاها برای او مشتبه گردد (و نداند چه مقداری را پیاده رفته و چه مقداری را سواره رفته بوده) احتیاط کند به اینکه پیاده قضا نماید در هر جایی که احتمال می دهد در آن که سواره رفته است و ما اختاره.. این فرمایش شارح است که می فرماید آنچه که در این کتاب لمعه اختیار کرده (که حتی در صورتی که بعضی از راه را سواره رفته باشد باید همه راه را پیاده قضا کند) بهتر است (از مختار مصنف در کتاب «دروس»).

(ولو عجز عن المشی ركب) مع تعیین السنة، أو الإطلاق والیأس من القدرة ولو بضیق وقته لظن الوفاة، وإلا توقع المکنة.

(ولو عجز عن المشی ركب)... فرع دیگری است مربوط به اصل مساله، توضیحش اینکه: کسی که نذر کرده پیاده حج برود، اگر بجهت ناتوانی مزاجی نتوانست پیاده برود (در حالی که در وقت نذر، توانایی بر پیاده روی داشت) در اینجا اگر چنانچه سال حج را تعیین کرده بود مثلاً امسال، و یا اگر هم تعیین نکرده بود ولی مأیوس بود از اینکه در سال های آینده بتواند پیاده برود (بجهت پیری و یا چون گمان دارد سال آینده خواهد مُرد) در این صورت وظیفه اش آن است که در آن سال سواره برود.

و اما اگر سال نذر را تعیین نکرده بود و نذرش مطلق بود و امید هم داشت در سال های آینده بتواند پیاده به حج برود، در این صورت باید منتظر شود تا سالی که بتواند پیاده برود.

و در صورت قبلی که جایز بود بر او سوار شدن، باید یک شتر قربانی از وقت احرام همراه خود ببرد برای اینکه جبران پیاده روی شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عجز عن المشی**.. یعنی اگر (بعد از آنکه در وقت نذر حج پیاده، قدرت بر پیاده روی داشت اما حالا که وقت رفتن است) عاجز شد از پیاده رفتن، باید سوار شود (و این در دو صورت است: یکی) در صورتی که سال حج را (در صیغه نذر) تعیین کرده باشد (مثل امسال که نمی تواند پیاده برود) و یا (در صورتی که اگر هم نذرش) مطلق باشد (و سال حج را تعیین نکرده) اما نا امید از قدرت (بر پیاده روی) باشد هر چند نا امیدی او بجهت تنگی وقت حج - چون گمان مردن دارد - باشد (مثلاً گمان دارد در سال آینده خواهد مُرد و به حج نخواهد رسید) **والیأس من القدرة** این مربوط است به - الاطلاق - **لظن الوفاة** تعلیل است برای ضیق وقت **والأ** توقع المکنة یعنی ولی اگر (نذرش مطلق بود اما) مأیوس از قدرت بر پیاده روی نباشد،

در این صورت باید منتظر توانایی باشد (یعنی باید انتظار بکشد تا سالی که قدرت بر پیاده روی پیدا کند).

(و) حیث جاز الركوب (ساق بدنة)، جبرا للوصف الفائت، وجوبا على ظاهر العبارة، ومذهب جماعة، واستحبابا على الأقوى، جمعا بين الأدلة، وتردد في «الدروس».

(و) حیث جاز الركوب (ساق .. یعنی ودرجایی که سواره رفتن جایز شد (مثل صورت تعیین سال حج و صورت اطلاق و یأس از قدرت) باید همراه خود از وقت احرام، یک شتر قربانی ببرد و این برای اینکه جبران شود وصفی که فوت شده (یعنی پیاده روی). (و همراه بردن یک شتر، مورد خلاف است بین فقهاء که آیا واجب است یا مستحب ؟ شارح می فرماید:) آن بطور وجوب است چنانکه ظاهر عبارت مصنف و مذهب جماعتی از فقهاء می باشد و (نظر خود شارح این است که آن) مستحب است علی الاقوی بدنة (به فتح باء و دال) یعنی شتر بزرگ و چاق، و به قولی شامل گاو نیز می شود و در اینجا مقصود شتر قربانی است.

جمعا بين الأدلة .. یعنی دلیل ما بر استحباب این است که سازش دهیم بین روایات مختلفه در این مسأله، زیرا در یک روایت امر به سوق شتر شده و در یک روایت راجع به سوق شتر، چیزی ذکر نشده، و در روایتی دیگر نفی وجوب سوق شده، پس روایت اول را که امر به سوق شتر کرده، حمل بر استحباب کنیم، طریق جمع بین آن روایات است و اختلاف برداشته می شود و تردد فی الدروس یعنی و در کتاب «دروس» مصنف مردد شده بین وجوب و استحباب (و حکم آن را بطور تردید مطرح کرده).

هذا كله مع إطلاق نذر الحج ماشياً أو نذرهما لا على معنى جعل المشي قيداً لازماً في الحج بحيث لا يريد إلا جمعهما، وإلا سقط الحج أيضاً مع العجز عن المشي.

هذا كله مع إطلاق نذر... قبل از توضیح این مطلب، گوئیم: کسی که نذر حج پیاده می‌کند هر چند در ظاهر لفظ، پیاده روی را قید برای حج آورده ولی از آنجا که گفته‌اند عقد تابع قصد است مقصود وی در نذر سه جور ممکن است باشد:

۱. اینکه ممکن است پیاده روی را در قصدش برای حج، قید نداند یعنی نذر او در واقع به نذر دو چیز مستقل برگردد: یکی حج و یکی پیاده رفتن، و این را تعدد مطلوب گویند یعنی اینکه نذر حج پیاده می‌کند، حج را مشروط به پیاده روی نمی‌کند بلکه مقصودش در واقع این است که هم حج می‌خواهم و هم پیاده روی بطوری که اگر پیاده روی برای او مقدور نشد، باز هم حج را می‌خواهد.

۲. اینکه پیاده روی را در قصدش برای حج، شرط بداند یعنی مطلوب او در نذر، یک چیز باشد و آن حج پیاده است بطوری که حج را مشروط به پیاده روی کرده و مجموع مرکب از حج و پیاده روی را با هم می‌خواهد یعنی در نذر، آن حجی را می‌خواهد که حتماً پیاده باشد وگرنه حج بدون پیاده روی را نمی‌خواهد. و این را وحدت مطلوب گویند.

۳. اینکه نذر را در ذمّش مطلق گذاشته به این معنی که نه بطور قسم اول قصد کرده و نه بطور قسم دوم بلکه نذر حج پیاده را بطور مطلق کرده که مقصود او مطلق حج است و اینکه پیاده روی را در ظاهر لفظ، قید کرده بعنوان این است که چون حج پیاده یکی از افراد مطلق حج است.

حال پس از این مقدمه، در توضیح مطلب گوئیم که شارح می‌فرماید: اینکه مصتف سواره رفتن را واجب نمود همانا در صورت اول و سوم می‌باشد اما در صورت دوم، وقتی که عاجز از پیاده روی شد، اصل حج هم ساقط می‌شود و لازم نیست حج

سواره برود چون او مجموع مرکب از حج و پیاده روی را با هم می خواهد و وقتی که یک جزء آن - که پیاده روی باشد - ممکن نشد، مرکب ساقط می شود پس اصل حج ساقط می گردد.

ترجمه و شرح عبارت: هذا كله... یعنی این حکمی که مصنف ذکر کرد (که بعد از عجز از پیاده روی، باید سواره برود) در صورتی است که نذر حج پیاده، مطلق بوده باشد (و این همان صورت سوم است که سابقاً توضیحش دادیم) و یا در صورتی که نذر حج و پیاده روی کرده (یعنی در نذر آن، دو چیز را خواسته) نه به این معنی که پیاده روی را شرط لازم در حج قرار داده باشد بطوری که مجموع آن دورا با هم خواسته باشد (که اسمش وحدت مطلوب است بلکه به این معنی که آن دو چیز را بطور مستقل هر کدام را می خواهد که اسمش تعدد مطلوب است، هم حج و هم پیاده روی، چنانکه در صورت اول توضیحش دادیم) جمعهما یعنی مجموع حج و پیاده روی و **الأسقط الحج..** یعنی وگرنه (اگر پیاده روی را شرط لازم در حج قرار دهد بطوری که حج را حتماً با پیاده روی می خواهد نه بدون آن، که وحدت مطلوب است، که این صورت دوم است سابقاً توضیحش دادیم، در این صورت) حج نیز ساقط می شود وقتی که عاجز از پیاده روی شد أيضاً یعنی همانطوری که وصف پیاده روی ساقط است، اصل حج نیز ساقط می شود.

(ويشترط في النائب) في الحج (البلوغ والعقل والخلو) أي خلو ذمته (من حج واجب) في ذلك العام، (مع التمكن منه ولو مشيا) حيث لا يشترط فيه الاستطاعة كالمستقر من حج الإسلام ثم يذهب المال، فلا تصح نيابة الصبي، ولا المجنون مطلقا، ولا مشغول الذمة به في عام النيابة للتنافي، ولو كان في عام بعده - كمن نذره كذلك أو استؤجر له - صحت نيابته قبله.

نيابت در حج

۱- شرایط نایب

(ويشترط في النائب) في الحج... توضيح: شکی نیست دراینکه صحیح است انسان نایب شود در حج واجب و مستحب، از شخص دیگری که مرده است، و نیز از شخص زنده در حج مستحب و در حج واجب در بعضی صورت‌ها، حال مصتف شرایط کسی که نایب می‌شود را بیان می‌کند، و این شرایط بر سه دسته است:

۱. شرایط صحت خود عمل حج و آن پنج شرط است مثل بلوغ و عقل و... و... که به زودی شرحش خواهد آمد که این شرایط اگر در نایب نباشند، عمل حج باطل است.

۲. شرایط صحت نیابت و آن دو شرط است: اول قصد نیابت، دوم تعیین منوب عنه در قصد، که اگر این دو شرط در نایب نباشد، نیابت او از منوب عنه، صحیح نیست یعنی عمل حج گرچه فی حد نفسه صحیح است ولی برای منوب عنه واقع نمی‌شود. و این دسته دوم از شرایط را بعداً مصتف ذکر خواهد کرد در آنجا که می‌فرماید: «ويشترط نية النيابة...».

۳. شرایط صحت استیجار (قرارداد و عقد اجاره با نیاب) و آن سه شرط است: اول اینکه نیاب، اعمال حج را بداند، دوم اینکه خودش مباشرتاً توانایی انجام عمل را داشته باشد، سوم اینکه عادل باشد، و این دسته سوم را بعد از چند صفحه مصنف ذکر خواهد کرد در آنجا که می‌فرماید: «ویشترط علم الاجیر بالمناسک...» که اگر این شرایط نباشد، قرارداد اجاره باطل است.

و حالا دسته اول از شرایط را بیان می‌کند و آن چند چیز است:

۱. اینکه بالغ باشد پس صحیح نیست بچه نابالغ نیاب شود چه ممیز باشد و چه غیر ممیز.

۲. اینکه عاقل باشد پس صحیح نیست آدم دیوانه نیاب شود چه دیوانه إطباقی باشد (که دوره سال دیوانه است) و چه ادواری (که در سال گاهی خوب می‌شود).

۳. اینکه در ذمه خودش حج واجبی در آن سال نباشد، پس بنابر این کسی که در ذمه‌اش حج واجب در آن سال باشد (چه حجة الإسلام و چه حج نذری که وقتش در آن سال بوده) صحیح نیست در آن سال نیابت قبول کند، چون ممکن نیست در یک سال دو حج انجام دهد.

البته این در صورتی است که بتواند در آن سال به حج واجب خودش برود هر چند پیاده باشد (و پیاده مثل اینکه در حجة الاسلام در سال اول که مستطیع بوده سستی کند و به حج نرود باید در سال دوم برود و حج بر ذمه‌اش ثابت مانده. حال اگر فرض کنیم در سال دوم مالش تلف شود که نتواند مرکب سواری تهیه کند باید اگر چه پیاده باشد حج برود پس اگر قدرت بر پیاده روی داشته باشد در آن سال صحیح نیست نیابت از کسی قبول کند چون به ذمه‌اش حج واجب است. آری اگر در آن سال قدرت بر پیاده روی برای حج خودش نداشته باشد، می‌تواند نیابت از دیگری قبول کند چنانکه بعداً شارح این فرع را ذکر خواهد کرد).

ترجمه و شرح عبارت: **ويشترط في النائب...** یعنی شرط است در کسی که نایب (از شخص دیگری) در حج می شود، اینکه بالغ و عاقل باشد و خالی باشد ذمه اش از حج واجبی در همان سالی که می خواهد نیابت کند، در صورتی که می تواند ولو پیاده به آن حج برود حج واجب چه حجة الاسلام و چه غیر آن مثل حج نذر مع التمكن... چنانکه از توضیح ما روشن می شود این کلمه قید است برای حج واجب حیث لا يُشترط.. (این جمله توضیح می دهد فرض پیاده روی را) یعنی وجوب پیاده رفتن به حج، در جایی است که استطاعت مالی (جهت مرکب سواری) در آن شرط نمی باشد مثل حجة الاسلامی که به گردن انسان استقرار یافته و سپس مال انسان تلف گردد (چنانکه سابقاً توضیح دادیم به اینکه مثلاً در سال قبل با اینکه استطاعت مالی داشته حج نرود که در این وقت حج به گردن او ثابت می ماند و باید در سال دوم برود پس اگر مالش در این سال از بین برود و فقیر گردد باید هر جوری باشد بزحمت پیاده برود و صحیح نیست در این سال، نیابت از دیگری قبول کند).

فلا تصح نيابة.. (این تفریع است بر عبارت مصتَف) یعنی (وقتی که بلوغ شرط بود) پس صحیح نیست بچه نابالغ، نایب شود و (وقتی که عقل شرط بود پس) صحیح نیست دیوانه نایب شود **مطلقاً** ظاهراً چنانکه بعضی از محشین اشاره کرده اند، این کلمه **مطلقاً** قید است برای مجنون (یعنی چه دیوانه ای که تمام دوره سال دیوانه است و چه دیوانه ای که گاهی خوب می شود) و احتمال دارد قید برای صبی نیز بوده باشد و معنی اطلاق نسبت به صبی این می شود که: چه صبی، -ممیز باشد و چه غیر ممیز.

ولا مشغول الذمة به.. یعنی و (وقتی که خالی بودن ذمه از حج واجب در آن سال، شرط بود پس) صحیح نیست نایب شود کسی که ذمه اش مشغول به حج واجب

است در همان سالی که می‌خواهد نایب شود چون منافات هست (بین حج نیابتی و بین حج واجب خود که نمی‌شود هر دورا در یک سال انجام داد).

ولو كان في عام بعده.. یعنی اما اگر ذمه او مشغول به حج باشد در سال بعد سال نیابت - مثل کسی که نذر کرده در سال آینده به حج برود، یا مثل اینکه برای سال آینده هم نیابت از کسی دیگر قبول کرده - در این صورت صحیح است نیابت قبول کند در سال قبل از سال حج واجب (یعنی مثلاً می‌تواند امسال قبول نیابت کند) **كان ضمير** مقدر بر می‌گردد به مشغول الذمه بعده بعد سال نیابت نذره نذر کرده حج را **كذلك** یعنی در سال بعد سال نیابت او استوجره این مثال دوم است یعنی او کمن استوجره یعنی یا مثل کسی که اجیر شده (و نیابت قبول کرده) برای (حج در) سال بعد سال نیابت (پس امسال هم می‌تواند نیابت قبول کند) **له ضمير به - عام بعده -** بر می‌گردد **صحت..** جواب است برای - لو - شرطیه در «ولو كان في...» یعنی در آن دو صورت، صحیح است نیابت او سال قبل از سال حج واجب.

و کذا المعین حیث یعجز عنه ولو مشیا، لسقوط الوجوب فی ذلك العام، للعجز وإن کان باقیا فی الذمة. لکن یراعی فی جواز استنابته ضیق الوقت، بحیث لا یحتمل تجدد الاستطاعة عادة. فلو استؤجر كذلك، ثم اتفقت الاستطاعة علی خلاف العادة لم ینفسخ، کما لو تجددت الاستطاعة لحج الإسلام بعدها، فیکدم حج النيابة، ویراعی فی وجوب حج الإسلام بقاؤها إلی القابل.

و کذا المعین حیث یعجز... توضیح: مصنف در عبارتش حج واجب را قید زد و فرمود: مع التمكن منه ولو مشیا.. پس بنابراین صحیح است نیابت قبول کند در جایی که حج واجب خود را در سالی که بر او معین شده نمی تواند حتی پیاده بجا آورد، مثلاً در مثالی که سابقاً شارح ذکر نمود که حجة الاسلام در سال دوم استطاعت بر ذمه او استقرار یافته و مالش هم در آن سال تلف شده و پیاده هم عاجز است از رفتن، در این سال می تواند حج دیگری را به نیابت قبول کند، زیرا وقتی عاجز از رفتن حج خود شد، وجوب حج در آن سال از او ساقط می شود (گرچه در ذمه او باقی است و در سال های بعد اگر قدرت مالی و بدنی پیدا کرد باید برود) اما نسبت به حج شخص دیگر چون نیابت است، قدرت حج دارد، زیرا مال برای تهیه مرکب سواری در اختیار او گذاشته می شود.

البته یک شرط را در اینجا باید رعایت کند و آن اینکه باید آن زمانی در آن سال نیابت قبول کند که بحسب عادت، احتمال پیدا شدن استطاعت مالی برای حج خودش ندهد یعنی باید صبر کند تا وقت به اندازه ای تنگ شود که احتمال حصول تجدد استطاعت بحسب عادت ندهد، آن وقت اجیر شود و نیابت قبول کند مثل اینکه نیابت را در موسم حج در وقت حرکت قافله ها قبول کند که در این صورت احتمال تجدد قدرت مالی برای حج خودش نمی دهد.

بنابراین اگر چنانچه با رعایت شرط مذکور که تا آن وقت صبر کرد و قرارداد نیابت از کسی بست و اتفاقاً برخلاف عادت، در آن وقت استطاعت و قدرت مالی برای حج خودش پیدا کرد، قرارداد اجاره او (که خود را اجیر کرده برای حج و نیابت قبول کرده) صحیح است و باطل نمی شود و باید در آن سال حج نیابتی را بجا آورد و حج خودش را در سال بعد انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **وكذا المعین..** یعنی و همچنین (وقتی که مصتف در عبارتش تمکن از حج واجب در آن سال ولو پیاده را قید کرد پس در) حج واجبی که معین شده (به آن سال) وقتی که عاجز شود از انجام آن (در آن سال) حتی پیاده (صحیح است در آن سال، نیابت قبول کند) زیرا وجوب حج معین، در آن سال ساقط می شود بجهت عجز از انجام آن - هر چند وجوبش در ذمه باقی است - ولی باید در جواز قبول نیابت (در آن صورت) رعایت کند تنگی وقت (در آن سال) را بطوری که احتمال ندهد تجدّد استطاعت مالی را بحسب عادت (در آن سال).

پس اگر اجیر شد (و نیابت حج قبول کرد) با رعایت شرط مذکور (یعنی تنگی وقت و احتمال ندادن تجدّد استطاعت و خلاصه اینکه تا آن وقت اگر صبر کرد) سپس اتفاقاً استطاعت برای او برخلاف عادت (در آن وقت) حاصل شد، باطل نمی شود استیجار (یعنی قرارداد اجاره و نیابت).

کمالو تجددت الاستطاعة.. توضیح: نظیر این مسأله است اگر چنانچه کسی که مستطیع برای حجة الاسلام نبوده، حج نیابتی قبول کند سپس در همان سال مستطیع شود باید در آن سال، حج نیابتی را بجا آورد و در سال آینده اگر مال او باقی باشد حجة الاسلام بر او استقرار می یابد پس آن را باید بجا آورد و اگر مالش باقی نمانده باشد و استطاعتش از بین رفته باشد وجوب حج از او ساقط می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **کمالو تجددت**.. یعنی همانطوری که اگر استطاعت مالی برای حجة الاسلام پیدا شود بعد از نیابت (یعنی بعد از آنکه در آن سال نیابت قبول کرده) پس در این صورت باید مقدم داشته شود حج نیابتی (یعنی در آن سال باید حج نیابتی را بجا آورد نه حجة الاسلام) و رعایت می شود در وجوب حجة الاسلام اینکه باقی باشد استطاعت تا سال آینده (پس اگر باقی بود، حجة الاسلام را در سال آینده باید بجا آورد و اگر باقی نبود، وجوب حج از او ساقط می شود).

(والإسلام) إن صححنا عبادة المخالف، وإلا اعتبر الإيمان أيضا، وهو الأقوى. وفي «الدروس» حكي صحة نيابة غير المؤمن عنه قولاً مشعراً بتمريضه، ولم يرجح شيئاً.

(والإسلام) إن صححنا... ۴. شرط چهارم از شرایط نیابت این است که مسلمان باشد پس صحیح نیست نیابت کافر، چون عبادت کافر باطل است بجهت اینکه قصد تقرب از او ممکن نیست.

ووقتی که اسلام شرط بود پس نیابت سنی صحیح است واین بنا براینکه عبادت او را فی نفسه صحیح بدانیم واما اگر عبادتش را صحیح ندانیم (بجهت اینکه در صحت عبادت، شیعه بودن شرط است چنانکه سابقاً مختصر بحثی در این باره گذشت) باید درنایب، شیعه بودن را شرط بدانیم که شارح می‌فرماید اقوی در نظر ما همین است.

و مصتف در کتاب «دروس» قولی نقل کرده به صحت نیابت سنی از شیعه واین قول را به لفظ - قیل - نقل کرده که اشاره به ضعف آن قول می‌باشد و خود مصتف در آن کتاب هیچ قولی را تأیید نکرده.

ترجمه و شرح عبارت: **والاسلام** یعنی و اسلام (نیز شرط درنایب می‌باشد پس صحیح است سنی نایب شود) بنا براینکه ما صحیح بدانیم عبادت مخالف (سنی) را وگرنه (اگر عبادت او را صحیح ندانیم) باید ایمان (یعنی شیعه بودن) نیز شرط باشد (همانطوری که اسلام شرط است) و اقوی همین است (زیرا در روایات بسیاری آمده است که عبادت سنی باطل است و هیچ نفعی از عبادتش نمی‌برد) و فی «الدروس» حکمی... و در کتاب «دروس» نقل کرده صحت نیابت غیرمؤمن (یعنی سنی) از مؤمن (یعنی شیعه) را از قولی در حالی که اشاره به ضعف آن قول کرده (چون به لفظ - قیل - نقل کرده) و خود مصتف ترجیح نداده چیزی را (که آیا نیابت سنی صحیح است یا نه).

(وإسلام المنوب عنه، واعتقاده الحق) فلا يصح الحج عن المخالف مطلقا، (إلا أن يكون أبا للنائب) وإن علا للأب - لا للأُم - فيصح وإن كان ناصبيا. واستقرب في «الدروس» اختصاص المنع بالناصر، ويستثنى منه الأب. والأجود الأول، للرواية، والشهرة. ومنعه بعض الأصحاب مطلقا، وفي إلحاق باقي العبادات به وجه، خصوصا إذا لم يكن ناصبيا.

(وإسلام المنوب عنه... ۵. شرط پنجم این است که منوب عنه (مُرده ای که از طرف او حج بجا آورده می شود) مسلمان باشد پس نیابت از کافر صحیح نیست، چون کافر ثوابی نمی برد.

و نیز شرط است منوب عنه شیعه باشد پس حج به نیابت از سنی صحیح نیست یعنی ثواب حج به او نمی رسد و عذاب تکلیف از او برداشته نمی شود) چه از خویشان باشد یا نه، و چه سنی ناصبی (دشمن ائمه علیهم السلام) باشد یا نه. آری در یک صورت، حج به نیابت از سنی، صحیح است و آن در جایی است که سنی پدرنایب باشد هر چند پدر با واسطه باشد (یعنی جدّ او، البته جد پدری نه جدّ مادری) پس حج پسر به نیابت از پدر سنی هر چند ناصبی باشد صحیح است. ترجمه و شرح عبارت: **و اسلام...** یعنی **و اسلام** منوب عنه (نیز شرط است در صحت نیابت) و (نیز شرط است) اینکه بر عقیده حق یعنی تشیع باشد پس صحیح نیست حج به نیابت از مخالف حق (یعنی سنی) **مطلقا** چه ناصبی و چه غیر ناصبی، چه از خویشان باشد یا نه **الا ان یکون..** یعنی مگر اینکه متوب عنه پدرنایب باشد، هر چند بالا رود یعنی جدّ او **للاب لا لام** یعنی جدّ پدری او نه مادری **فیصح..** (این تفریع است بر استثناء مصتف) یعنی پس (در این صورت بر عقیده حق بودن او شرط نیست و) صحیح است حج به نیابت از پدر سنی هر چند ناصبی باشد.

واستقرب فی الدروس.. توضیح: چنانکه دانسته شد ظاهر عبارت این کتاب «لمعه» این است که حج به نیابت از سنی - هر چند غیر ناصبی باشد - صحیح نیست، ولی در کتاب «دروس» اختصاص داده عدم صحت را به سنی ناصبی مگر پدر را استثنا کرده که یعنی پدر هر چند ناصبی باشد، صحیح است حج پسر به نیابت از او.

سپس شارح قول اول را اختیار کرده که مطلقاً نیابت از سنی صحیح نیست چه ناصبی و چه غیر ناصبی، به دو دلیل:

۱. روایت.

۲. اینکه مشهور بین فقهاست.

ترجمه و شرح عبارت: **واستقرب...** یعنی و نزدیک شمرده در کتاب «دروس» اینکه اختصاص داده شود منع (یعنی عدم صحت نیابت) به سنی ناصبی (واما غیر ناصبی صحیح است حج به نیابت از او) و استثنا می شود از آن منع، پدر (که هر چند ناصبی باشد صحیح است حج پسر به نیابت از او) و **الاجود...** این نظر شارح است **ومنع...** یعنی بعضی از فقهاء گفته اند مطلقاً حتی اگر چه سنی پدر نایب باشد، صحیح نیست حج به نیابت از او.

وفي الحاق باقي العبادات... توضیح: بنابر قول آنهايي که در حج، نیابت از سنی غیر ناصبی را صحیح می دانند آیا غیر حج از عبادات دیگر را هم می شود به حج ملحق کرد که گفته شود مثلاً در نماز و روزه، نیابت از سنی صحیح باشد؟

شارح می فرماید احتمال هست که ملحق شود و این از دلیل قول آنها (یعنی مجوزین نیابت در حج) استفاده می شود، زیرا آنها در حج چنین دلیل آورده اند که: سنی، مکلف به واجبات هست و بر ترک آن در آخرت عذاب می شود و عبادت او در صورتی که به رکنی از ارکان، اخلاص نکرده باشد صحیح است پس نیابت از او صحیح

خواهد بود، و فایده اش این است که اگر سئّی عبادت را بجا نیاورده باشد و بمیرد، عبادت نیابتی از او عذاب ترک عبادت را دفع می کند.

این دلیل آنهاست و چنانکه ملاحظه می کنید اختصاص به حج ندارد بلکه در باقی عبادات هم می آید.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي إلحاق..** یعنی و در إلحاق کردن باقی عبادات، به حج، احتمالی هست مخصوصاً در صورتی که منوب عنه، ناصبی نباشد (زیرا غیر ناصبی کارش آسانتر از ناصبی است و می شود آن را درست کرد بخلاف ناصبی که کافر است و هیچ حکمی از احکام اسلام بر او جاری نمی شود).

(ویشترط نية النيابة) بأنه يقصد كونه نائباً، ولما كان ذلك أعم من تعيين من ينوب عنه نبه على اعتباره أيضاً بقوله: (وتعيين المنوب عنه قصداً) في نية كل فعل يفترق إليها. ولو اقتصر في النية على تعيين المنوب عنه، بأن ينوي أنه عن فلان أجراً، لأن ذلك يستلزم النيابة عنه.

۲- شرایط صحت نیابت

(ویشترط نية النيابة)... توضیح: در صحت نیابت، دو شرط دیگر لازم است:

۱. اینکه نایب باید نیت نیابت کند یعنی قصد کند که حج را به نیابت انجام می‌دهم نه برای خود.

۲. اینکه باید منوب عنه را در قصدش (نه در لفظ) مشخص و معین کند در نیت هر عملی از اعمال حج که احتیاج به نیت دارد مثل احرام و طواف و وقوف به عرفات و مشعرومنی و... یعنی در هر کدام از آن افعال، قصد کند که آن فعل را به نیابت از فلانی بجا می‌آورم.

شارح می‌فرماید: اگر در نیت، تنها به شرط دوم اکتفا کند یعنی فقط تعیین منوب عنه بنماید بدون شرط اول (که قصد نیابت باشد) کافی است یعنی چنین نیت کند که: احرام به حج فلانی می‌بندم، و یا طواف می‌کنم از طرف فلانی، زیرا چنین نیت مستلزم قصد نیابت هم می‌شود چون تعیین منوب عنه معنایش این است که آن حج، به نیابت از اوست نه برای خودش، پس لازم نیست مستقلاً قصد نیابت هم بکند.

ترجمه و شرح عبارت: **ویشترط..** یعنی شرط است نایب نیت نیابت کند یعنی قصد کند که او نایب است (و به نیابت، حج بجا می‌آورد نه برای خودش).

ولما كان ذلك... توضیح: قصد نیابت، ملازم با این نیست که منوب عنه هم در قصد، تعیین شود، زیرا می شود فقط قصد نیابت کند و منوب عنه را در قصدش تعیین نکند پس قصد نیابت اعم است از تعیین منوب عنه پس وقتی که مصتّف شرط کرد قصد نیابت را، از آن استفاده نمی شود که تعیین منوب عنه هم در قصد، شرط می باشد در حالی که شرط بودن آن یقینی است ولذا مصتّف بعد از این جداگانه تصریح به شرط بودن آن کرده.

ترجمه عبارت: ولما كان... (این عبارت از شارح، مقدمه است برای عبارت بعدی مصتّف) یعنی و وقتی که قصد نیابت اعم است از تعیین منوب عنه (یعنی از شرط بودن قصد نیابت، شرط بودن تعیین منوب عنه در قصد، استفاده نمی شود با اینکه حتماً شرط می باشد) فلذا مصتّف تنبیه کرد بر شرط بودن تعیین منوب عنه نیز بقولش که فرموده: **وتعيين المنوب..** یعنی و (نیز شرط است) منوب عنه را مشخص کند (به اسم یا غیر اسم) در قصدش (نه در لفظ یعنی لازم نیست در لفظ هم آن را مشخص کند و به زبان بیاورد بلکه مستحب هم نمی باشد چنانکه شارح در یک سطر بعد، به عدم استحباب آن تصریح خواهد کرد در آنجا که می فرماید: «ولا يستحب التلفظ بمدلول...») **في نية كل فعل..** یعنی تعیین منوب عنه در قصد، شرط است در نیت هر فعلی (از افعال حج) که احتیاج به نیت دارد (مثل احرام و طواف و... و...).

ولو اقتصر في النية.. (شارح ایراد بر مصتّف می کند به اینکه لازم نیست، هم نیابت را قصد کند و هم تعیین منوب عنه نماید بلکه) اگر در نیت، تنها تعیین منوب عنه بنماید به اینکه نیت کند که آن فعل (مثلاً طواف) از طرف فلانی است، کفایت می کند، زیرا تعیین منوب عنه در نیت، لازمه اش نیابت از منوب عنه هست (پس لازم نیست قصد نیابت بنماید).

ولا يستحب التلفظ بمدلول هذا القصد، (و) إنما (يستحب) تعيينه (لفظاً عند) باقی (الأفعال)، وفي المواطن كلها بقوله: "اللهم ما أصابني من تعب، أو لغوب، أو نصب فأجر فلان بن فلان، وأجرني في نيابتي عنه". وهذا أمر خارج عن النية، متقدم عليها، أو بعدها،

ولا يستحب التلفظ.. (این جمله را شارح ذکر کرده مقدمه برای عبارت بعدی مصتف و به اصطلاح شرح قبل از متن است) و توضیحش اینکه: در نیت هر فعلی، تعیین منوب عنه، فقط در قصد لازم است و واجب نیست در لفظ هم آن را تعیین کند و به زبان جاری سازد بلکه مستحب هم نمی باشد چنانکه سابقاً ما ذکر نمودیم.

آری بعد از نیت هر فعلی از افعال حج، در موقع انجام آن فعل و در همه مواقع حج مستحب است اسم منوب عنه را به لفظ بیاورد آن هم به عبارت خاصی به اینجور که مثلاً بعد از نیت احرام، در وقت بستن احرام بگوید: «اللهم ما أصابني من تعب أو لغوب أو نصب فأجر فلان بن فلان وأجرني في نيابتي عنه - و همچنین بعد از نیت بقیه اعمال حج در موقع انجام آن اعمال، و جایز هم هست قبل از نیت آن افعال بگوید.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يستحب..** یعنی و (در وقت نیت) مستحب نیست به لفظ بیاورد محتوای آن قصد را (یعنی مستحب نیست در لفظ نیز، منوب عنه را تعیین کند و بزبان آورد) و همانا مستحب است تعیین منوب عنه در لفظ، در موقع انجام خود افعال و در همه مواقع، به اینکه بگوید «اللهم ما أصابني...» یعنی بار خدایا آنچه که به من وارد می آید از خستگی و رنج و زحمت پس (در مقابل آن) ثواب بده فلان بن فلان را (که اسم منوب عنه و پدرش را ببرد) و ثواب بده مرا در نیابت من از او.

البته تعیین منوب عنه به آن نحو و تلفظ به آن، چیزی است خارج از نیت و جزء نیت نیست، می‌شود آن را قبل از نیت بزیان آورد و می‌شود بعد از نیت (و حتی بعد از انجام عمل، مثلاً بعد از بستن احرام و بعد از انجام طواف و همچنین در بقیه افعال حج) باقی‌الافعال تعبیر به باقی، در مقابل خود نیت است چون نیت هم فعل است نهایت فعل قلبی است و مقصود از افعال همان افعال خارجی حج است از احرام و طواف و غیره، پس خلاصه این است که در وقت نیت (که فعل قلبی است) تعیین منوب عنه لفظاً مستحب نیست ولی در افعال دیگر مثل خود طواف و احرام، تعیین منوب عنه لفظاً مستحب می‌باشد به آن لفظ خاص که بگوید: «اللهم ما اصابني...» تعب (به فتح تاء و عین) یعنی خستگی لغوب (بضم لام و غین) مصدر است به معنی ملالت و مانده شدن، و این حالتی است که بعد از خستگی برای انسان عارض می‌شود پس لغوب حالتی است تابع تعب چنانکه از تفسیر صافی - تألیف فیض کاشانی - در ذیل آیه «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۱ استفاده می‌شود، و در تفسیر «منهج الصادقین» گوید: فرق میان نصب (که به معنی تعب است) و لغوب آن است که نصب، تعب و مشقتی است که برسد به کسی که منتصب است برای امری، و لغوب به معنی فتور (وسستی) که طاری می‌شود به سبب نصب حاصل، که نصب خود مشقت است، و لغوب نتیجه آن از کلال و فتور - تمام شد عبارت منهج - و بعضی در فرق بین تعب و لغوب گفته‌اند که تعب به معنی مطلق خستگی است ولی لغوب به معنی خستگی شدید است نصب (به فتح نون و صاد) یعنی رنجور شدن و اگر بضم نون و صاد باشد به معنی درد و بلاء آمده است.

^۱ سوره فاطر، آیه ۳۲.

(وتبرأ ذمته) أي ذمة النائب من الحج، وكذلك ذمة المنوب عنه. إن كانت مشغولة (لو مات) النائب (محرمًا بعد دخول الحرم) ظرف للموت لا للإحرام، (وإن خرج منه) من الحرم (بعده) أي بعد دخوله. ومثله ما لو خرج من الإحرام أيضًا كما لو مات بين الإحرامين، إلا أنه لا يدخل في العبارة، لفرضه الموت في حال كونه محرمًا ولو قال: "بعد الإحرام، ودخول الحرم" شملهما، لصدق البعدية بعدهما. وأولوية الموت بعده منه حالته ممنوعة.

احکام نیابت

(وتبرأ ذمته) أي ذمة النائب... توضیح: شکی نیست در اینکه وقتی نایب حج را بجا آورد ذمه او وهم ذمه منوب عنه بری می شود.

و اما اگر نایب پیش از انجام یا تکمیل حج، بمیرد چند صورت دارد:

۱. اینکه نایب در حال احرام بمیرد، اگر چنانچه داخل حرم (محدوده معینی دور تا دور مکه) شده بود هر چند مرگ او بعد از خروج از حرم باشد، در این صورت حج از نایب وهم از منوب عنه کافی و صحیح است و ذمه هر دو بری می شود.

۲. اینکه نایب بعد از دخول حرم، از احرام بیرون آمده باشد و بمیرد (مثل اینکه بعد از آنکه اعمال عمره را بجا آورد و از احرام آن درآمد که هنوز احرام برای اعمال حج نبسته، بمیرد) در این صورت نیز ذمه اش و ذمه منوب عنه بری می شود.

۳. اینکه نایب قبل از دخول حرم بمیرد چه در حال احرام باشد یا هنوز احرام نبسته، در این صورت حج او صحیح نیست یعنی نه ذمه نایب و نه ذمه منوب عنه از حج بری می شود، و باید نایب تمام اجرت حج و یا مقداری از آن را به تفصیلی که بعداً گفته می شود برگرداند.

ترجمه و شرح عبارت: **وتبرء ذمته...** یعنی فارغ می‌شود ذمه نایب، از حج و همچنین ذمه منوب عنه - اگر ذمه منوب عنه مشغول به حج واجب بوده باشد (چون ممکن است به ذمه منوب عنه حجی واجب نبوده باشد بلکه وارث او کسی را اجیر کند برای حج مستحبی از طرف منوب عنه که در این فرض، ذمه نایب مشغول به حج هست چون اجرت می‌گیرد ولی ذمه منوب عنه مشغول نیست، زیرا براو حجی واجب نبوده) **لومات النائب..** یعنی (ذمه آن دو فارغ می‌شود در این فرض مسأله که) اگر نایب در حال احرام بمیرد بعد از دخول در حرم **ظرف للموت لا لاحرام** یعنی کلمه - بعد دخول الحرم - ظرف است برای موت (یعنی مردن او بعد از دخول حرم بوده باشد در حال احرام) نه اینکه ظرف باشد برای احرام که از کلمه - مُحَرِّماً - استفاده می‌شود.

توضیح اینکه: اگر ظرف احرام باشد معنایش این است که احرام او بعد از دخول حرم بوده و بنابراین، فرض مسأله در عبارت مصتف جایی می‌شود که نایب بدون احرام داخل در حرم شود و بعد از دخول، احرام ببندد و سپس بمیرد - در حالی که حکمی که در روایت است مربوط به این فرض نیست بلکه مربوط به جایی است که نایب با حال احرام داخل در حرم شود و مردنش بعد از دخول حرم باشد، بدین جهت باید در عبارت مصتف جمله - بعد دخول الحرم - را ظرف برای موت بگیریم تا با مورد روایت موافق باشد نه ظرف برای احرام.

وان خرج منه.. یعنی هر چند از حرم خارج شده باشد بعد از آنکه داخل شده (مثل اینکه وقتی داخل حرم شد یادش افتاد که یک چیزی از اثاثیه خود را در میقات جا گذاشته، از حرم خارج می‌شود و برگردد برای برداشتن آن اثاثیه که در همانجا اجلس برسد و بمیرد) **و مثله مالوخرج..** (این صورت دوم مسأله است که ما در شماره

۲ ذکرش کردیم) یعنی و مثل فرض قبلی است، صورتی که خارج شده باشد از احرام نیز، مثل اینکه بمیرد بین احرام عمره و احرام حج.

الا انه لا يدخل في العبارة... شارح می فرماید که این صورت دوم داخل در عبارت مصتف نمی باشد یعنی از عبارت وی این صورت استفاده نمی شود، زیرا مصتف فرض مسأله را در جایی کرده که مرگ او در حال احرام باشد، و صورتی که ما (یعنی شارح) ذکر کردیم در جایی است که مرگ او بعد از خروج از احرام باشد.

و اگر مصتف عبارتش را چنین می آورد که: «لومات بعد الاحرام و دخول الحرم» شامل هر دو صورت می شد، زیرا در هر دو صورت، آن جمله صدق می کند که مرگ بعد از احرام و دخول حرم بوده، چون مقصود از بعد الاحرام یعنی بعد از بستن احرام پس در صورت اول (که در حال احرام و بعد از دخول حرم بمیرد) صدق می کند که بعد از احرام و دخول حرم مُرده، و در صورت دوم هم (که بعد از خروج از احرام بمیرد) روشن است که صدق می کند بعد از احرام و دخول حرم مُرده.

ترجمه و شرح عبارت: **لفرضه..** یعنی زیرا فرض کرده مصتف، مرگ را در حال بودن نایب مُحرم، **لصدق البعدية بعدهما** (این تعلیل است برای شمول آن جمله، هر دو فرض را) یعنی زیرا بودن مرگ بعد از احرام و دخول حرم (که مضمون آن جمله مذکوره یعنی بعد الاحرام و دخول الحرم است) صدق می کند بر مرگ بعد از خروج از حرم (که صورت اول مساله بود) و مرگ بعد از خروج از احرام (که صورت دوم مساله است).

و اولوية الموت... (این جواب از سؤال مقدار است) توضیح سؤال اینکه: ذکر نکردن مصتف صورت دوم مساله را (که خروج از احرام باشد) شاید جهتش این است که حکم این صورت از حکم صورت اول مسأله، بطریق اولویت فهمیده می شود به این بیان که وقتی مرگ در حال احرام (که صورت اول مسأله است) کفایت از حج

می‌کند و براءت ذمه می‌آورد پس مرگ بعد از خروج از احرام (که صورت دوم است) باید بطریق اولی کفایت از حج کند و براءت ذمه بیاورد، زیرا در صورت دوم، زمان بیشتری را برای حج صرف کرده و اعمال بیشتری از حج را بجا آورده تا صورت اول. پس چون حکم صورت دوم، بطریق اولویت از بیان حکم صورت اول استفاده می‌شود دیگر احتیاج نبوده مصتّف حکم صورت دوم را جداگانه ذکر نماید پس بر مصتّف ایرادی وارد نیست.

شارح جواب می‌دهد به اینکه ما آن اولویت را قبول نداریم، چون ممکن است در صورت اول، در حال احرام بودن، خصوصیتی داشته باشد در کفایت براءت ذمه از آن، و آن خصوصیت شاید جهت تعظیم احرام باشد، و بنابراین نمی‌توان گفت که بعد از خروج از احرام هم همان حکم بطریق اولویت ثابت است بلکه می‌بایست حکم صورت دوم را (هر چند موافق با حکم صورت اول می‌باشد) جداگانه ذکر می‌نمود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأُولَوِيَّةٌ..** یعنی و اولویت داشتن مرگ بعد از احرام (که صورت دوم مسأله است) از مرگ حال احرام (که صورت اول است) ممنوع است در نظر ما (و مقصود اولویت از نظر حکم - براءت ذمه از حج - می‌باشد).

(ولومات قبل ذلك) سواء كان قد أحرم أم لا، لم يصح الحج عنهما. وإن كان النائب أجيراً وقد قبض الأجرة (استعيد من الأجرة بالنسبة) أي بنسبة ما بقي من العمل المستأجر عليه، فإن كان الاستئجار على فعل الحج خالصة، أو مطلقاً، وكان موته بعد الإحرام استحق بنسبته إلى بقية أفعال الحج، وإن كان عليه وعلى الذهاب استحق أجرة الذهاب والإحرام، واستعيد الباقي، وإن كان عليهما وعلى العود فنسبته إلى الجميع، وإن كان موته قبل الإحرام، ففي الأولين لا يستحق شيئاً، وفي الأخيرين بنسبة ما قطع من المسافة إلى ما بقي من المستأجر عليه.

(ولومات قبل ذلك) سواء... این صورت سوم از مسأله است که سابقاً در ذیل شماره ۳ ذکرش نمودیم)، توضیح: اگر نایب قبل از دخول حرم بمیرد چه اینکه احرام بسته بوده یا نه، در اینجا حج او صحیح نیست و برائت ذمه نمی آورد.

بنابراین اگر چنانچه نایب حجتش تبرعی (یعنی مجانی و برای محض خاطر خدا و ثواب) نبوده بلکه اجرت گرفته باشد برای آن حج، بایستی نسبت سنجی شود بین مقدار عملی که انجام داده و بین آن مقداری که انجام نداده و به نسبت باقیمانده از عمل، اجرت حج برگردانده شود و در اینجا باید دید قرارداد اجرت چگونه بسته شده آیا تنها بر خود اعمال حج بوده یا بر مجموع پیمودن مسافت رفتن و اعمال حج و پیمودن مسافت برگشتن نیز بوده، که در این دو صورت، نسبت فرق می کند. و تفصیل نسبت از این قرار است که:

اگر مرگ او بعد از احرام واقع شده باشد، چهار صورت دارد:

۱ و ۲. اگر قرارداد اجرت، تنها بر اعمال حج بوده باشد و یا قرارداد بر اعمال حج بطور مطلق باشد (به این معنی که در آن تعیین نشده که اجرت برای اعمال حج فقط بوده یا برای مجموع آن اعمال و پیمودن راه رفت و برگشت هم بوده که در این صورت، باید قرارداد را حمل بر اعمال حج تنها کرد بدون مسافت رفت و برگشت) و خلاصه

اینکه در این دو صورت، نایب، فقط با همان نسبتی که احرام به باقی اعمال حج دارد، حق اجرت دارد، مثلاً اگر احرام را یک هفتم اعمال حج فرض کنیم، و اجرت حج، هفت هزار تومان باشد، نایب حق هزار تومان از آن را دارد و بقیه اجرت باید برگردانده شود.

۳. اگر قرارداد اجرت، بر اعمال حج و بر پیمودن مسافت رفتن هم بوده باشد و فرض هم این است که بعد از احرام مرده، در این صورت باید اجرت توزیع شود بر عمل حج و بر پیمودن مسافت رفتن، و نایب به مقدار اجرت پیمودن رفتن و احرام، حق دارد و باقی اجرت باید برگردانده شود.

۴. اگر قرارداد اجرت بر مجموع پیمودن مسافت رفتن و برگشتن و اعمال حج بوده باشد و فرض هم این است که بعد از احرام مرده، در این صورت باید اجرت توزیع شود بر مجموع آنها و نایب حق اجرت به مقدار نسبت مسافت رفتن و احرام، به مجموع آنها را دارد، مثلاً اگر فرض کنیم نسبت رفتن و احرام به مجموع رفتن و برگشتن و اعمال حج، دو هفتم است، حق دو هفتم از اجرت حج را دارد. همه این چهار صورت مربوط به مرگ بعد از احرام بود.

و اما اگر مرگ قبل از احرام واقع شده باشد، این هم همان چهار صورت را دارد و حکم آنها این است که در صورت اول و دوم، نایب هیچ حقی از اجرت ندارد، زیرا هیچ عملی از اعمال حج را بجا نیاورده و فرض هم این است که قرارداد اجرت، تنها بر اعمال حج بود.

و در صورت سوم، حق اجرت به مقدار نسبت پیمودن مسافت رفتن، به باقیمانده از مجموع عمل را دارد و در صورت چهارم، حق اجرت به مقدار نسبت پیمودن مسافت رفت و برگشت، به باقیمانده از مجموع عمل را دارد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولومات**.. یعنی اگر نایب پیش از دخول در حرم بمیرد چه احرام بسته باشد و چه نه **لم یصح**.. (این جواب -لو- شرطیه می باشد) یعنی صحیح نخواهد بود حج از نائب و منوب عنه **و ان كان**.. (ان شرطیه می باشد و جواب آن، کلمه -أستعید- در عبارت مصتف است) یعنی و اگر نایب (در صورت مذکوره) اجیر بوده باشد (یعنی با اجرت، نایب شده نه مجانی و تبرعی) و اجرت را هم گرفته باشد، باید پس گرفته شود از اجرت، به نسبت آنچه باقی مانده از عملی که برای آن اجرت گرفته پس (بنابراین باید دید قرارداد اجرت را برای عمل حج فقط بسته بوده یا اینکه، هم بر عمل حج و هم بر پیمودن مسافت رفتن و برگشتن بوده پس گوئیم: اگر قرارداد اجاره بر عمل حج فقط باشد و یا مطلق باشد (یعنی اجرت بر عمل حج بوده بدون اینکه تقیید به خصوص عمل حج بوده باشد بلکه آن را مطلق گذاشته بودند در قرارداد اجاره) و مرگ او بعد از احرام واقع شده باشد، در این دو صورت، نایب حق دارد (از اجرت) به همان نسبتی که احرام به بقیه افعال حج دارد (مثلاً اگر نسبت احرام به مجموع اعمال حج، یک هفتم باشد یعنی احرام یک هفتم تمام اعمال حج باشد، پس نایب یک هفتم اجرت را حق دارد) **فعل الحج خاصة** این صورت اول است **أو مطلقاً** این صورت دوم است **استحق** جواب است برای فان كان.

و ان كان علیه.. (این صورت سوم است) یعنی و اگر استیجار (یعنی قرارداد اجاره) بر عمل حج و بر مسافت رفتن باشد، در این صورت (باید اجرت، توزیع شود بر حج و بر مسافت رفتن و) نایب حق دارد اجرت پیمودن رفتن و احرام را و باید برگردانده شود بقیه اجرت (که اجرت باقی اعمال حج باشد) **و ان كان علیهما**.. (این صورت چهارم است) یعنی و اگر استیجار، بر حج و بر مسافت رفتن و بر مسافت برگشتن هم باشد، پس در این صورت (باید اجرت توزیع شود بر حج و بر مسافت رفتن و مسافت

برگشتن، و نایب حق دارد از اجرت) به نسبت عملش (که پیمودن مسافت رفتن و احرام باشد) به مجموع (مسافت رفتن و عمل حج و مسافت برگشتن).

وان كان موته.. (تا اینجا چهار صورت مذکوره با فرض این بود که موت نایب بعد از احرام واقع شده باشد) و (حالا فرض این است که) اگر موت نایب قبل از احرام بوده باشد، گوئیم: در دو صورت اول و دوم (یعنی صورت استیجار بر خصوص عمل حج و صورت استیجار بر عمل حج بطور مطلق) نایب حق ندارد (از اجرت) چیزی را (زیرا هیچ عملی از اعمال حج حتی احرام بجا نیاورده) و اما در دو صورت دیگر (یعنی صورت استیجار بر حج و بر مسافت رفتن، و صورت استیجار بر حج و بر مسافت رفتن و مسافت برگشتن) حق دارد نایب از اجرت به نسبت مقدار مسافتی که در رفتن پیموده است، به باقیمانده از عملی که اجرت بر آن گرفته (که عمل حج و مسافت برگشتن باشد).

وأما القول بأنه يستحق مع الإطلاق بنسبة ما فعل من الذهاب إلى المجموع منه ومن أفعال الحج والعود - كما ذهب إليه جماعة - ففي غاية الضعف، لأن مفهوم الحج لا يتناول غير المجموع المركب من أفعاله الخاصة، دون الذهاب إليه، وإن جعلناه مقدمة للواجب، والعود الذي لا مدخل له في الحقيقة، ولا ما يتوقف عليها بوجه.

وأما القول بأنه يستحق... توضیح: چنانکه دانسته شد نظر شازح در صورت اطلاق قرارداد اجرت در فرض اینکه موت قبل از احرام بوده باشد، این بود که نایب هیچ حقی از اجرت ندارد ولی در مقابل این قول، بعضی از فقهاء گفته‌اند در همان صورت: نایب حق اجرت دارد به نسبت پیمودن مسافت رفتن به مجموع پیمودن آن مسافت و افعال حج و پیمودن مسافت برگشت، چون فرض این است که مقداری از مسافت را در رفتن پیموده هر چند احرام نبسته باشد پس اجرت پیمودن مسافت در رفتن هر چقدر باشد را مستحق می‌باشد.

شارح جواب می‌دهد به اینکه این قول مردود است و در نهایت سستی می‌باشد زیرا حج عبارت از خود افعال مخصوص می‌باشد (از احرام و طواف و غیره که در مکان‌های معینی انجام گرفته می‌شود) و پیمودن راه در رفتن و برگشتن، خارج از مفهوم و حقیقت حج است، پس وقتی که قرارداد اجرت برای حج بسته شد، این قرارداد انصراف دارد به اعمال حج فقط، و اجرات توزیع می‌شود بر آن اعمال فقط که اجزاء ذاتی تشکیل دهنده حقیقت حج می‌باشند و دیگر بر مقدمات و مؤخرات حج توزیع نمی‌شود، و در اینجا چون فرض این است که مرگ نایب، قبل از احرام (که اولین عمل حج است) بوده پس از اجرت، هیچ حقی نخواهد داشت، چون هیچ عملی از اعمال حج که اجزاء ذاتی آن می‌باشند انجام نداده بلکه شروع در پیمودن مسافت رفتن کرده بوده و این پیمودن برای حج هر چند واجب است ولی وجوب آن از باب مقدمه حج است (که مقدمه واجب، واجب می‌باشد چنانکه در علم اصول بیان

شده) و ربطی به حقیقت حج ندارد و جزء آن نمی باشد پس برای آن مقدمه، اجرتی نخواهد بود و همچنین پیمودن مسافت در برگشتن نیز نه داخل حقیقت حج است و نه مقدمه آن، پس روشن است که برای برگشتن هم اجرتی نخواهد بود.

و این مسأله نظیر این مسأله است که اگر از نجاری بخواهند که بیاید تختی برای خانه‌ای بسازد در آن خانه نه در محل کارش، و آن نجار تخته و چوب‌ها و وسائل کار را مهیا سازد و حرکت کند به طرف آن خانه که تخت را در آنجا بسازد، اتفاقاً در بین راه اجلش برسد و بمیرد، در اینجا گفته اند آن نجار هیچ حقی از اجرت (برای نقل دادن چوب و وسائل کار) ندارد هر چند ساختن تخت موقوف بوده بر اینکه تخته و چوب و وسائل کار را به آن خانه نقل دهد. و به عبارت دیگر: اجرت نجار تقسیم می شود به اجزاء کار او در ساختن تخت (که اگر فرضاً مقداری از تخت را ساخته بود و در اثناء کار مرده بود، به همان نسبت کارش، حقی در اجرت داشت) و دیگر آن اجرت، تقسیم نمی شود به مقدمات کار او از قبیل نقل دادن چوب و آلات کار.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَمَّا الْقَوْلُ..** (این مبتدا است و خبرش - ففی غایة الضعف - می باشد) یعنی اما اینکه کسی بگوید که «در صورت اطلاق قرارداد اجرت بر عمل حج (که صورت دوم بود با فرض اینکه موت قبل از احرام واقع شده باشد) حق دارد (از اجرت) به مقدار نسبت آنچه در رفتن پیموده، به مجموع از رفتن و از افعال حج و از برگشتن - چنانکه رفته است به سوی این قول جماعتی از فقهاء - در نهایت ضعف و سستی می باش، زیرا مفهوم حج شامل نمی شود مگر مجموعه مرکب از افعال حج را فقط، و شامل نیست پیمودن راه به سوی حج را - هر چند پیمودن راه را مقدمه واجب (حج) بدانیم - (و مقصود این است که پیمودن راه مقدمه حج است هر چند مقدمه واجب را از نظر علم اصول، واجب بدانیم ولی باز هم اجرت برای آن تعلق نمی گیرد) **والعود** (عطف است بر - الذهاب -) یعنی و (مفهوم حج، شامل

نمی‌شود نیز) پیمودن راه در برگشتن که راهی نیست برای آن در حقیقت حج (یعنی نه جزء حقیقت حج است) و نه مقدمه‌ای است که حج موقوف بر آن باشد یتوقف ضمیر مقدر بر می‌گردد به حج علیها ضمیر مؤنث بر می‌گردد به - ما - باعتبار معنایش یعنی مقدمه، و در بعضی نسخه‌های کتاب، بضمیر مذکر (علیه) است بوجه یعنی به هیچ وجه، حج موقوف بر آن نمی‌باشد.

(ووجب) علی الاجیر (الاتیان بما شرط علیه) من نوع الحج ووصفه (حتى الطريق).

(ووجب) علی الاجیر (الاتیان... مسأله دیگر است بیانش اینکه: کسی که اجیر برای نیابت در حج می شود بایستی به هر جور که در قرارداد اجاره با او شرط کرده اند (از نظرنوع حج و وصف حج و حتی راه مخصوصی که معین کرده اند از آن راه به مکه برود) عمل کند.

نوع حج یعنی حج تمتع یا حج قران یا حج افراد.
وصف حج یعنی اینکه پیاده برود یا سواره.

مصنّف فرموده: در راهی که بر نایب شرط می کنند، آن وقتی وفاء به آن شرط بر نایب واجب است که غرضی در تعیین آن راه، بوده باشد مثل اینکه در آن راه، رنج و سختی بیشتر است و یا دورتر است و غرض مستأجر (گیرنده اجیر) از تعیین چنین راه این است که ثواب زیاده به منوب عنه برسد، زیرا به مقتضای حدیث نبوی معروف - افضل الاعمال أحمرها - عبادت هر چه مشقت و زحمتش بیشتر باشد ثوابش زیاده تر می باشد.

ولی اگر چنانچه در اشتراط راه مخصوص، غرضی نبوده باشد بلکه از باب متعارف و معمول، آن را تعیین کرده و گرنه راضی به هر راهی هست، در این صورت لازم نیست بر نایب، عمل به آن شرط بکند و از راه تعیین شده برود بلکه می تواند از راه دیگر برود.

ترجمه و شرح عبارت: **ووجب علی الاجیر...** یعنی و واجب است بر اجیر (یعنی نایب) عمل کند به آنچه که بر او شرط شده است از نوع حج (تمتع یا قران یا افراد) و وصف حج (از سواره رفتن یا پیاده) حتی طریق حج (که مستأجر شرط کرده از راه مخصوصی به حج برود باید نایب از آن راه برود).

(مع الغرض) قید فی تعیین الطريق بالتعین. بمعنی آنکه لا یتعین به إلا مع الغرض المقتضی لتخصیصه، کمشقتہ وبعده، حیث یکون داخلًا فی الإجارة، لاستلزامها زیادة الثواب، أو بعد مسافة الإحرام، ویمکن کونه قیدًا فی وجوب الوفاء بما شرط مطلقًا، فلا یتعین النوع كذلك إلا مع الغرض، کتعین الأفضل أو تعینه علی المنوب عنه، فمع انتفائه کالمندوب والواجب المخیر کنذر مطلق، أو تساوی منزلی المنوب عنه فی الإقامة یجوز العدول عن المعین إلى الأفضل، کالعدول من الأفراد إلى القران، ومنهما إلى التمتع، لا منه إلیهما، ولا من القران إلى الأفراد.

(مع الغرض) .. مرحوم شارح دراینکه این کلمه، قید چیست، دو احتمال می دهد:

۱. اینکه قید باشد برای اشتراط طریق فقط، پس مقصود مصنف این می شود که وقتی برنایب، راه مخصوصی را شرط کردند، در صورتی بر او واجب می شود عمل به آن شرط کند که غرضی در آن اشتراط بوده باشد مثل اینکه آن راه دورتر است و یا رنج و مشقت بیشتر دارد و طبعاً ثوابش زیادتري می باشد و این غرض دینی است که مطلوب مستاجر است.

و اما اگر غرضی در بین نباشد، واجب نیست برنایب عمل به آن شرط کند.

۲. احتمال دوم این است که - مع الغرض - قید باشد برای اشتراط هر شرطی حتی در نوع حج و وصف حج پس بنابراین، مقصود مصنف این است که عمل به هر شرطی که برنایب کردند در صورتی برنایب عمل به آن شرط واجب می شود که غرضی در آن اشتراط بوده باشد و اما اگر غرضی نباشد واجب نیست عمل به آن بکند، مثلاً اگر با نایب شرط کنند که حج تمتع بجا آورد، چنانچه در تعیین آن حج، غرضی بوده باشد مثل اینکه حج تمتع، بر منوب عنه واجب بوده و وظیفه اش آن بوده به واسطه اینکه مسکن و منزلش تا مکه بیش از شانزده فرسخ فاصله داشته، پس عمل به آن شرط واجب است و نایب باید همان حج را از طرف منوب عنه بجا آورد.

واما اگر غرضی در تعیین آن حج نبوده باشد مثل اینکه آن حج، مستحبی باشد (چون در حج مستحبی انسان مخیر است هر کدام از آن سه نوع حج را که می خواهد انجام دهد چه از مکّه بیش از شانزده فرسخ دور باشد یا نزدیک باشد)

در این صورت نایب می تواند از آن نوع حجی که بر او شرط کرده اند عدول کند ابتداءً به نوع افضل از آن (نه غیر افضل) و آن را اختیار کند مثل اینکه نایب را اجیر کرده اند برای حج افراد مستحبی بجا آورد پس او می تواند عدول کند به حج قران و یا به حج تمتع ولی اگر او را اجیر کرده باشند برای حج تمتع مستحبی، نمی تواند عدول به حج افراد یا قران بکند، زیرا تمتع افضل از آنهاست.

ترجمه و شرح عبارت: **مع الغرض قید...** یعنی در صورتی که غرض در بین بوده باشد و (شارح می فرماید) این کلمه - مع الغرض - (دو احتمال دارد) یکی اینکه قید است برای طریق فقط و به عبارت دیگر (قید است برای تعیین طریق به واسطه تعیین مستأجر به این معنی که طریق، معین نمی شود (بر اجیر که حتماً عمل کند به آن) به سبب تعیین (و اشتراط مستاجر) مگر اینکه غرضی (برای مستأجر) باشد که موجب تخصیص آن طریق شده (یعنی مگر اینکه مستأجر، غرضی داشته باشد در اشتراط آن طریق) **گمشفته و بعده** (دو مثال است برای غرض) یعنی مثل مشقت داشتن آن راه، و دوری آن (یعنی با اجیر شرط کرده اند از راه دورتر و پرمشقت تر برای حج برود از جهت آنکه ثواب بیشتر داشته باشد) **حيث يكون داخل في الاجارة** (این جمله مربوط است به صورت تعیین طریق با وجود غرض) یعنی (وقتی که بر نایب شرط کردند طریق را با غرض، واجب می شود بر نایب عمل به آن کند) در صورتی که طریق داخل در قرارداد اجاره بوده باشد (یعنی مستاجر، طریق را هم جزء قرارداد اجاره کرده باشد و اجرت را برای طریق نیز قرار داده و اما اگر طریق جزء قرارداد اجاره نبوده باشد، بر نایب عمل به آن شرط واجب نخواهد بود گرچه غرض در بین باشد) **لاستلزامهما زیاده**

الثواب (این تعلیل است براینکه چگونه مشقت و دوری راه، متعلق غرض می شوند و موجب تخصیص آن راه می گردند) یعنی زیرا مشقت و دوری راه، مستلزم زیادی ثوابند (و طبعاً هرکسی دوست دارد ثواب بیشتر ببرد و لذا غرضش تعلق می گیرد به کاری که موجب زیادی ثواب است و این یک غرض دینی است) **او بُعِدِ مسافَةِ الاحرام** (عطف است بر- مشقته - نه اینکه عطف باشد بر زیاده الثواب پس آن جمله مثال سوم است برای غرض) یعنی مثل اینکه آن راهی که تعیین و شرط شده، راهی است که میقات آن (یعنی محل احرام) دورتر است از بقیه میقات ها به مکه، (گرچه خود آن راه با راه دیگر از نظر مقدار مسافت مساوی باشند و هر چه میقات دورتر باشد بهتر است از جهت آنکه شخص بیشتر در حال احرام می ماند و این یکی از اغراض دینی است).

و یمکن کونه قیداً... (این احتمال دوم است برای قید «مع الغرض») یعنی و احتمال دارد که قول مصتف مع الغرض، قید باشد برای وجوب و فاء به هر چه که شرط بشود چه طریق و چه غیر طریق (یعنی نوع حج و وصف حج) پس (مقصود مصتف این می شود که) نوع حج معین نمی شود همانند طریق مگر با بودن غرض (در تعیین آن) کذلک این کلمه دو احتمال دارد: یکی اینکه اشاره باشد به طریق یعنی همانند طریق یعنی همانطوری که طریق اگر شرط شود، بر نایب واجب نیست عمل به آن کند مگر در صورت وجود غرض، همچنین نوع حج اگر شرط شود واجب نیست عمل به آن بکند مگر در صورت وجود غرض در آن.

احتمال دیگر اینکه: کذلک، یعنی به واسطه تعیین و اشتراط، پس حاصل عبارت این می شود که: نوع حج تعیین نمی شود به واسطه تعیین و شرط کردن آن مگر در صورت وجود غرض **کتعین الافضل** (این مثال است برای غرض در تعیین نوع حج) یعنی مثل اینکه شرط کنند نوع افضل (از انواع حج را مثلاً حج قرآن که افضل از

حج افراد است برای کسی که اهل مکه و نزدیک به مکه است) او تعینه علی... (مثال دوم است) یعنی یا مثل معین بودن آن نوع حج بر منوب عنه (یعنی آن نوع حجی را که بر نایب شرط کرده‌اند وظیفه منوب عنه بوده و غیر آن براو واجب نبوده و این تعیین بر دو قسم است، یک وقت تعیین آن بالاصالة است مثل کسی که بیش از شانزده فرسخ از مکه دور است که او وظیفه اش فقط حج تمتع است و یک وقت تعیین بالعرض است مثل کسی که نذر حج قران کند و یا نذر حج افراد، خلاصه اینکه در این صورت‌ها وقتی بر نایب نوع حج را شرط کردند غرضی در بین هست و باید عمل به آن شرط نماید) فمع انتفائه... یعنی پس با نبودن غرض مثل حج مستحب (چون در جایی که حج مستحبی باشد، مخیر است انسان بین اینکه تمتع بجا آورد یا قران یا افراد پس اگر بر اجیر در حج مستحبی، یکی از آن سه نوع را تعیین و شرط کردند، غرضی در بین نیست پس واجب نیست به آن شرط عمل کند) والواجب المخیر گذر مطلق (مثال دوم است برای انتفاء غرض، و نذر مطلق مثال است برای واجب مخیر) یعنی کسی که نذر حج کند و در نذرش هیچ نوع از انواع حج را تعیین نکرده باشد مخیر است بین آن سه نوع حج، پس اگر برای او نایب بگیرند و یکی از انواع حج را شرط کنند واجب نیست بر نایب عمل به آن شرط نماید) اوتساوی منزلی... (مثال سوم است برای انتفاء غرض) یعنی و یا مثل اینکه مساوی بوده باشد دو اقامتگاه منوب عنه در اقامت کردن (در مکه و در دورتر از مکه یعنی کسی که دو مسکن و اقامتگاه دارد: یکی در مکه و یکی در بالاتر از ۱۶ فرسخی مکه، و اقامتش در هر دو منزل در دوره سال بطور مساوی است یعنی شش ماه در مکه و شش ماه در آن دیگری زندگی می‌کند، چنین شخص مخیر است بین انواع حج، می‌تواند حج تمتع بجا آورد و یا قران و یا افراد، پس اگر برای او نایب بگیرند و شرط کنند یکی از انواع حج را مثلاً افراد، بر نایب واجب نیست عمل به آن نوع بکند يجوز العدول... (خبر است

برای - فمع انتفائه -) یعنی (پس در صورت نبودن غرضی در تعیین نوع حج مثل آن مثال‌ها از جهت آنکه انسان مخیر است در انجام هر نوعی از انواع حج که بخواهد انجام دهد، فلذا وقتی اجیر بگیرد) جایز است (برای اجیر) عدول کند (ابتداء) از آن نوعی که معین شده بر او (به سبب اشتراط) به نوع افضل از آن مثل اینکه (بر او شرط کرده‌اند حج افراد را او) عدول کند از افراد به حج قران (چون حج قران افضل از افراد است) و یا (مثل اینکه عدول کند) از افراد و قران، به حج تمتع (زیرا تمتع افضل از آن دو است) **لامنه الیهما..** یعنی اما جایز نیست عدول کند از تمتع به قران یا افراد (چون این دو، غیر افضلند از تمتع) و نه از قران به افراد (چون افراد غیر افضل است از قران).

لكن يشكل ذلك في الميقات، فإن المصنف وغيره أطلقوا تعينه بالتعيين، من غير تفصيل بالعدول إلى الأفضل وغيره، وإنما جوزوا ذلك في الطريق والنوع بالنص، ولما انتفى في الميقات أطلقوا تعينه به، وإن كان التفصيل فيه متوجها أيضا، إلا أنه لا قائل به.

لكن يُشكل ذلك في الميقات... توضيح: شارح براحتمال دوم (که کلمه - مع الغرض - قيد هر شرطی در قرارداد اجاره باشد) اشکال می کند به اینکه: اگر - مع الغرض - قيد باشد در هرچه که شرط می شود بر نایب، گوئیم یکی از چیزهایی که ممکن است شرط شود، میقات است که مستأجر شرط کند از فلان میقات احرام ببندد پس روی احتمال دوم بایستی در میقات نیز مصتّف تفصیل بدهد به اینکه اگر در تعیین آن، غرضی در بین بوده باشد عمل به آن شرط واجب است و اگر غرضی نبوده باشد نایب می تواند عدول کند به میقات دیگری که افضل از آن میقات مشروط است، و حال اینکه مصتّف در کتاب های دیگرش و نیز غیر مصتّف از فقهاء تصریح کرده اند بطور مطلق به اینکه اگر میقات را شرط کنند باید نایب به آن شرط عمل کند و دیگر تفصیل نداده اند بین وجود غرض و نبود غرض.

سپس می فرماید: علت اینکه در اشتراط طریق و اشتراط نوع، تفصیل داده اند بین وجود غرض (که نمی تواند عدول کند) و نبود غرض (که می تواند عدول به افضل کند) این است که چون روایت در مورد طریق و نوع داریم ولی در مورد میقات، روایت نداریم که عدول را تجویز کرده باشد تا تفصیل دهیم ولذا در میقات بطور مطلق عمل به اشتراط آن را واجب دانسته اند.

خلاصه اینکه فتوای مصتّف در کتاب دیگرش راجع به میقات، با فتوای کلی وی در این کتاب «لمعه»، راجع به هر شرط (که بنابر احتمال دوم شامل میقات هم هست) مخالف می شود.

سپس شارح نظر می دهد به اینکه: اگر ما در میقات هم تفصیل بدهیم خوب است اما چون کسی از فقهاء قائل به آن نیست بدین جهت از قول به آن، صرف نظر می نماییم.

ترجمه و شرح عبارت: **لکن یشکل**.. یعنی ولی اشکال پیدا می کند آن احتمال دوم (که - مع الغرض - قید باشد برای هرچه که شرط کنند) در مورد میقات (چون یکی از چیزهایی که ممکن است شرط کنند، میقات است و روی آن احتمال باید در میقات هم تفصیل بدهد بین صورت وجود غرض و صورت نبود غرض و حال اینکه تفصیل مخالفت دارد با فتوای مصنف در کتاب دیگرش) زیرا مصنف و غیر مصنف مطلق گذاشته اند تعین میقات را (یعنی وجوب عمل به آن) به واسطه تعیین (و اشتراط مستاجر یعنی گفته اند وقتی بر نایب شرط کردند میقات مخصوصی را واجب است عمل به آن کند) بدون اینکه آنها تفصیل داده باشند بین صورتی که (غرضی در بین نباشد که) جایز است عدول کند به افضل (از آن مشروط) و بین غیر آن صورت (و آن صورتی است که غرض در بین باشد که جایز نیست عدول کند به غیر مشروط) **من غیر تفصیل**.. این جمله بیان می کند - اطلقوا - را یعنی اطلاق گذاشتن آنها به این معنی است که تفصیل نداده اند بین عدول به افضل و غیر آن (یعنی بین وجود غرض و نبود غرض، نه اینکه اطلاق به این معنی باشد که تصریح کرده و گفته باشند: مطلقاً - چه غرض باشد و چه نباشد) **الی الافضل** بیان اینکه کدام میقات از میقات ها افضل است در بحث مواقیت بعداً خواهد آمد و **غیره** به نظر می رسد که ضمیر غیره به عدول بر می گردد نه به افضل، چنانکه بعد از تأمل در توضیحات گذشته، واضح است، دقت کنید.

و انما جوزوا.. یعنی و همانا مصنف و غیر مصنف تجویز کردند عدول به افضل را در طریق و در نوع (در صورت نبود غرض) بجهت روایت، و چون روایت در مورد میقات

نبود بدین جهت مطلق گذاشتند تعین میقات به سبب تعیین را (و تجویز نکردند عدول به افضل را در صورت نبود غرض در تعیین میقات).
و (شارح می فرماید:) اگرچه تفصیل دادن در میقات نیز (همانند نوع و طریق) نیکو است ولی قائلی (در بین فقهاء) به این تفصیل نمی باشد.

وحيث يعدل إلى غير المعين مع جواره يستحق جميع الأجرة، ولا معه لا يستحق في النوع شيئاً. وفي الطريق يستحق بنسبة الحج إلى المسمى للجميع، وتسقط أجرة ما تركه من الطريق، ولا يوزع للطريق المسلوكة، لأنه غير ما استؤجر عليه. وأطلق المصنف وجماعة الرجوع عليه بالتفاوت بينهما، وكذا القول في الميقات. ويقع الحج عن المنوب عنه في الجميع وأن لم يستحق في الأول أجرة.

وحيث يعدل إلى غير المعين... مطلب ديگراست توضیحش اینکه: در صورتی که عدول به غیر مشروط جایز باشد (مثل صورت نبود غرض در مشروط) اگر نایب عدول کرد، مستحق تمام اجرت حج خواهد بود چه مشروط نوع حج باشد و چه طریق و چه میقات.

و اما در صورتی که عدول جایز نباشد اگر عدول کرد، گوئیم چنانچه مورد شرط، نوع حج بوده باشد و او عدول به غیر آن نوع کند هیچ حقی از اجرت نخواهد داشت حتی اجرت طریق را (اگر در طریق مخالفتی نکرده باشد) زیرا طریق بخودی خود مطلوب نمی باشد بلکه بجهت مقدمه حج، مطلوب است و فرض این است که آن حجی که مشروط بود بجا نیاورده پس هیچ چیز از اجرت را مستحق نخواهد بود.

و اگر مورد شرط، طریق بوده باشد که او عدول به غیر طریق مشروط کند، در این صورت اجرت توزیع می شود به مجموع اعمال حج و طریق مشروط، و به نسبت اعمال حج به مجموع اعمال و طریق مشروط، از اجرت استحقاق دارد و به عبارت دیگر او استحقاق اجرت خود اعمال حج را فقط دارد و از اجرت قرارداد، به آن مقدار فقط که در مقابل عمل حج است باید بردارد، و بقیه اجرت - که در مقابل طریق مشروط بوده - باید برگرداند چون آن طریق را نرفته و طریق دیگری پیموده که مورد اجاره نبوده. مثلاً اگر اجرت مجموع اعمال حج و طریق مشروط، ۹ هزار تومان باشد و نسبت اعمال حج به مجموع اعمال و طریق مشروط، دو سوم باشد پس نایب به مقدار شش

هزار تومان در مقابل اعمال حج، حق دارد و ۳ هزار تومان که اجرت طریق مشروط می باشد را حق ندارد، و در اینجا نمی شود گفت که برای آن طریق غیر مشروط که پیموده، چیزی منظور شود هر چند کمتر از اجرت طریق مشروط باشد، مثلاً ۲ هزار تومان از آن سه هزار تومان باقیمانده بابت اجرت طریق غیر مشروط به اجیر بدهند و باقی آن را که هزار تومان باشد برگرداند، نه، چنین سخنی نمی شود گفت، زیرا طریق غیر مشروط مورد قرارداد اجاره نبوده.

ترجمه و شرح عبارت: **وحيث يَعدِلُ..** یعنی وقتی که نایب عدول کند به غیر مشروط (از نوع حج یا طریق یا میقات) در صورت جواز عدول، مستحق می شود تمام اجرت قرارداد را (و صورت جواز عدول آن جایی است که غرضی در آنچه که شرط شده، نبوده باشد) **ولامعه** (ضمیر به جواز بر می گردد) یعنی و در صورت جایز نبودن عدول (گوئیم اگر چنانچه مورد شرط، نوع حج بوده باشد و او عدول به نوع دیگر کند) مستحق نمی شود در نوع، چیزی (از اجرت) را (حتی اجرت طریق را با اینکه راجع به طریق، شرطی نشده بود) **وفی الطریق..** یعنی و در طریق (اگر مورد شرط، طریق بوده باشد و او عدول به طریق دیگر کند) مستحق می شود (از اجرت قرارداد) به مقدار نسبت اعمال حج به آن اجرتی که برای مجموع حج و طریق مشروط، قرارداد شده (یعنی به مقداری که در مقابل اعمال حج قرار می گیرد از آن اجرت حق دارد بگیرد) و ساقط می شود اجرت آنچه که (عمل نکرده و) ترک کرده که عبارت از طریق مشروط باشد (یعنی آن مقداری از اجرت که در مقابل طریق مشروط قرار می گیرد حق ندارد بگیرد، زیرا از آن عدول کرده به طریق دیگر) و توزیع نمی شود اجرت به طریق پیموده شده (که بگوئیم به مقدار طریقی که پیموده، از اجرت طریق مشروط بردارد و تفاوت اجرت را که باقیمانده باشد برگرداند، چنین سخنی نمی شود گفت) زیرا طریق پیموده شده، نیست آن طریقی که مورد اجاره بوده.

وأطلق المصنّف وجماعة... توضیح: مصنّف وجماعتی از فقهاء بطور مطلق گفته‌اند که درجایی که عدول برای نایب جایز نیست اگر عدول کند، چنانچه اجرت حج غیرمشروط از حج مشروط کمتر باشد بایستی نایب تفاوت اجرت را برگرداند.

این کلام از مصنّف و فقهاء، مطلق است یعنی هم شامل نوع حج می‌شود و هم طریق و هم میقات پس درنوع باید تفاوت اجرت نوع مشروط با اجرت نوع غیر مشروط که بجا آورده برگردانده شود و همچنین در طریق باید تفاوت اجرت طریق مشروط با اجرت طریق غیر مشروط برگردانده شود و همچنین در میقات باید تفاوت اجرت میقات مشروط با اجرت میقات غیر مشروط برگردانده شود.

پس معلوم می‌شود مصنّف در طریق مشروط، اجرت قرارداد را توزیع بر طریق غیر مشروط نیز (که همان طریق مسلوک است) می‌کند درحالی که نظر شارح این بود که بر طریق غیر مشروط توزیع نمی‌شود الرجوع علیه یعنی رجوع بر اجیر (نایب) شود و تفاوت بین معدول عنه و معدول الیه (و به عبارت دیگر تفاوت بین مشروط و غیر مشروط) گرفته شود.

وكذا القول في الميقات.. این نظر شارح است در مورد میقات یعنی و همانند طریق است، سخن در میقات یعنی اگر نایب عمل نکند به میقات مشروط، حق اجرت به نسبت عمل حج فقط دارد ولی حق اجرت میقات را ندارد، چون اجرت برای میقات مشروط قرارداد شده بود نه غیر مشروط، پس برای غیر مشروط هیچ اجرتی منظور نمی‌شود.

و يقع الحج عن المنوب عنه.. مطلب دیگر است یعنی در همه صورت‌های مذکوره (چه نوع و چه طریق و چه میقات) حجتی که نایب بجا آورده صحیح است و ذمه منوب عنه بری می‌شود هر چند در صورت اول یعنی صورتی که نوع مشروط را

بجا نیاورده باشد گفتیم که مستحق هیچ اجرتی نمی باشد ولی در عین حال، حج
بجا آورده شده صحیح می باشد.

(ولیس له الاستنبابة إلا مع الإذن) له فيها (صريحاً) ممن يجوز له الإذن فيها كالمستأجر عن نفسه، أو الوصي، لا الوكيل، إلا مع إذن الموكل له في ذلك، (أو إيقاع العقد مقيداً بالإطلاق)، لا إيقاعه مطلقاً، فإنه يقتضي المباشرة بنفسه. والمراد بتقييده بالإطلاق، أن يستأجره ليحج مطلقاً بنفسه، أو بغيره، أو بما يدل عليه كأن يستأجره لتحصيل الحج عن المنوب، وبإيقاعه مطلقاً أن يستأجره ليحج عنه، فإن هذا الإطلاق يقتضي مباشرة، لا استنباطه فيه. وحيث يجوز له الاستنباط يشترط في نائبه العدالة، وإن لم يكن هو عدلاً.

نایب گرفتن نایب، شخص دیگر را

(ولیس له الاستنبابة... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: شخص نایب نمی تواند دیگری را به جای خود نایب بگیرد مگر در دو صورت:

۱. اینکه مستاجر (یعنی نایب گیرنده) اجازه صریح بدهد به نایب در آن جهت، مثل اینکه بگوید: تو را اجیر کردم که از جانب من حج بجا آوری و اگر خودت نخواستی می توانی به جای خود، نایب بگیری.

البته این در صورتی که مستاجر حق اجازه دادن داشته باشد مثل اینکه مستاجر برای حج خودش، نایب می گیرد و یا اینکه مستاجر، وصی کسی است و حج را برای میت می گیرد.

اما اگر مستاجر، وکیل کسی است و برای آن کس، نایب می گیرد، در این صورت وکیل، حق دادن اجازه استنباط به آن نایب ندارد مگر اینکه موکل، اجازه داده باشد به وکیل به اینکه حق دادن اجازه استنباط به نایب داری.

صورت دوم را بعداً شرح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **وليس له الاستنابة..** یعنی جایز نیست برای اجیر اینکه نایب بگیرد مگر (در دو صورت: یکی) اینکه اجازه داده شود برای او در نایب گرفتن، اجازه صریح از کسی که حق اجازه دادن در استنابة دارد (یعنی مستاجری می تواند اجازه دهد که حق اجازه دادن داشته باشد) مثل کسی که اجیر گرفته برای خودش یا مثل مستاجری که وصی است برای مرده (که اجیر می گیرد برای حج از جانب مرده) **لا الوكيل** یعنی نه مثل وکیل (یعنی او حق اجازه دادن برای اجیر ندارد مگر اینکه موکل اجازه دهد برای وکیل، در آن جهت (یعنی در اینکه وکیل هم حق اجازه دادن به اجیر داشته باشد).

۲. **أو إيقاع العقد مقيداً...** توضیح: صورت دومی که شخص نایب می تواند دیگری را به جای خود نایب بگیرد، جایی است که قرارداد اجازه ای که مستاجر با آن نایب واقع ساخته، تقیید به قید اطلاق شده باشد یعنی قید اطلاق در آن ذکر شده باشد مثل اینکه مستاجر به نایب چنین گفته که: **تورا اجیر کردم برای اینکه حج بیاوری** مطلقاً چه خودت انجام دهی و چه دیگری - به جای تو - پس در این صورت نایب می تواند به جای خود نایب دیگری بگیرد.

ولی اگر قرارداد، تقیید به قید اطلاق نشده باشد یعنی قید اطلاق در آن ذکر نشده باشد بلکه قرارداد را به اطلاق خود واگذارده و بدون هیچ قیدی واقع ساخته باشند مثل اینکه مستاجر بگوید: **تورا اجیر کردم برای اینکه حج بیاوری** - در این صورت نایب نمی تواند به جای خود، دیگری را نایب بگیرد، زیرا اطلاق قرارداد، اقتضا می کند که مقصود مستاجر این است که نایب، خودش آن را بجا آورد نه غیر او.

ترجمه و شرح عبارت: **أو إيقاع العقد...** (عطف است بر - الاذن - در عبارت مصنف و این صورت دومی است که اجیر می تواند به جای خود نایب بگیرد) یعنی و یا اینکه مستاجر، قرارداد اجازه را واقع ساخته باشد به قید اطلاق (که شارح در سطر

بعدی توضیحش خواهد داد) نه اینکه قرارداد را واقع ساخته باشد بطور اطلاق (بدون قید اطلاق، که در این صورت نایب حق ندارد به جای خود نایب بگیرد) زیرا اطلاق قرارداد، اقتضا می‌کند مباشرت خود اجیر را (یعنی خودش بجا آورد نه اینکه به جای خود نایب بگیرد).

والمراد بتقییده.. یعنی مقصود از تقیید عقد به قید اطلاق (که مصنف فرمود) این است که مستاجر، اجیر کند نایب را تا حج بیاورد مطلقاً یعنی چه خودش و چه غیر خودش (که به جای خودش نایب بگیرد) **أو بما يدل عليه..** این جمله عطف است بر - بالاطلاق - در عبارت مصنف، و این صورت را شارح اضافه می‌کند یعنی همانطوری که اگر قید اطلاق در قرارداد اجاره صریحاً بیاورد، اجیر می‌تواند به جای خود نایب بگیرد، همچنین اگر به جای قید اطلاق جمله‌ای بیاورد که دلالت بر اطلاق می‌کند و معنای اطلاق را می‌رساند مثل اینکه بگوید تو را اجیر کردم که حج برای منوب عنه تحصیل کنی، پس از کلمه - تحصیل - استفاده می‌شود که چه خودت حج بجا بیاوری و چه به جای خود نایب بگیری.

و بايقاعه مطلقاً.. (این عطف است بر - بتقییده بالاطلاق - و توضیح می‌دهد - لا ايقاعه مطلقاً - را که شارح بعد از عبارت مصنف آورد) یعنی و مقصود از واقع ساختن عقد بطور اطلاق (که در این صورت اجیر حق ندارد نایب بگیرد) این است که مستاجر، اجیر کند او را تا از جانب وی حج بجا آورد و دیگر قید اطلاق در قرارداد ذکر نکند، پس در اینجا اطلاق عقد اقتضا می‌کند مباشرت اجیر را (که خودش حج بجا آورد) نه اینکه به جای خود نایب بگیرد در حج.

و حیث يجوز له الاستئابة... مطلب دیگر است که می‌فرماید: در صورتی که نایب گرفتن نایب جایز می‌باشد، شرط است در نایبِ نایبِ اینکه عادل باشد هر چند خود نایب اول، عادل نبوده باشد **وان لم یکن هو عدلاً** چنانکه بعداً مسأله‌اش خواهد آمد

یکی از شرایط نایب این است که عادل باشد ولی در بعضی صُور، عادل بودن او شرط نیست. حال در اینجا مقصود این است که در همان بعضی صور که نایب اول اگر خودش عادل نبوده باشد و نایب بگیرد باید نایب آن نایب، عادل باشد.

(ولا یحج عن اثنين في عام) واحد، لأن الحج وإن تعددت أفعاله عبادة واحدة فلا يقع عن اثنين. هذا إذا كان الحج واجبا على كل واحد منهما، أو أريد إيقاعه عن كل واحد منهما، أما لو كان مندوبا وأريد إيقاعه عنهما، ليستتركا في ثوابه، أو واجبا عليهما كذلك، بأن ينذرا الاشتراك في حج يستنيبان فيه كذلك فالظاهر الصحة فيقع في العام الواحد عنهما، وفاقا للمصنف في «الدروس».

وعلی تقدیر المنع لو فعله عنهما لم يقع عنهما، ولا عنه، أما استنجاهه لعمرتين، أو حجة مفردة، وعمره مفردة فجائز، لعدم المنافاة.

دو نیابت در یک سال

(ولا يُحج عن اثنين في عام)... مسأله دیگر: توضیحش اینکه: در حج واجب و مستحب، یک نفر نمی تواند در یک سال برای دو نفر، نیابت کند به این معنی که بخواهد یک حج بجا آورد به نیابت از دو نفر (و به عبارت دیگر در یک سال نمی توان یک نفر را برای دو حج نایب گرفت) زیرا حج که ابتداءش از زمان معینی شروع می شود و در وقت معینی تمام می شود هر چند اعمال متعددی دارد، روی هم رفته یک عبادت می باشد و معلوم است که یک عبادت را نمی شود برای دو نفر واقع ساخت و نیز در یک سال در آن زمان محدود، امکان ندارد اعمال حج را دوبار انجام دهد که دو حج بشود.

آنچه گفته شد در جایی است که حج، بر هر کدام از دو نفر مستقلاً واجب بوده باشد و یا اگر هم حج مستحبی باشد، هر یک مستقلاً قرارداد کرده باشند با نایب که حج مستقل برای او به جای آورد (و نایب بخواهد به یک حج، دو حج آنها را به جای

آورده باشد) در این دو صورت است که نایب نمی‌تواند برای دو نفر در یک سال نیابت کند.

اما اگر در حجّ مستحبی، دو نفر مشترکاً یک نفر را نایب بگیرند که یک حجّ انجام دهد از جانب هر دو که آنها مشترکاً ثواب یک حجّ را برده باشند، در این صورت صحیح است نایب یک حجّ در یک سال از جانب هر دو به جای آورد.

و همچنین اگر حجّ واجب، بطور اشتراک بر آن دو نفر واجب بوده باشد نه مستقلاً، مثل اینکه هر یک از آنها نذر کنند که به اشتراک رفیقش یک نفر را به نیابت خود به حجّ بفرستند که از جانب هر دو یک حجّ در یک سال بجا آورد، صحیح است.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَا يُحَجُّ**.. یعنی نمی‌شود یک نفر حجّ بجا آورد از جانب دو نفر در یک سال چون حجّ هر چند افعالش متعدد است یک عبادت می‌باشد پس واقع نمی‌شود یک حجّ از جانب دو نفر، این در جایی است که حجّ، واجب باشد بر هر یک از آن دو نفر و یا (اگر هم مستحب باشد) بخواهد واقع سازد یک حجّ را از جانب هر یک از دو نفر (مستقلاً بطوری که هر کدام از آنها مستقلاً ثواب یک حجّ کامل را برده باشند) اما اگر حجّ مستحب باشد و بخواهد حجّ را واقع سازد از جانب هر دو با هم تا آنها شریک در ثواب یک حجّ باشند (این جور حجّ در یک سال از جانب دو نفر صحیح است) و یا (اگر) حجّ واجب باشد بر هر دو به اشتراک (نه مستقلاً) مثل اینکه نذر کنند آن دو نفر، اشتراک در حجّ را که مشترکاً نایب بگیرند کسی را در حجّ پس در این صورت صحیح است حجّ، پس می‌شود واقع شود حجّ در یک سال از جانب دو نفر، و در این قول موافقت کرده‌ایم با مصنّف در کتاب «دروس».

وان تعددت أفعاله این جمله اشاره است به اینکه کسی خیال نکند که افعال حجّ چون متعدد است، بعضی از آن افعال برای یک نفر و بعضی دیگر برای نفر دیگر واقع شود، گوئیم زیرا حجّ مجموعاً یک عبادت است و قابل توزیع نیست **عبادة واحدة** خبر

است برای - لان - أو واجباً علیهما کذلک یعنی یا اینکه حج، واجب بوده باشد بر آنها بطور اشتراک که نایب بگیرند در حج بطور اشتراک **فالظاهر**.. جواب - اما لوکان - می باشد **وعلى تقدير المنع**.. یعنی در جایی که نمی شود از جانب دو نفر حج به جای آورد اگر این کار را کرد حجتش باطل است یعنی نه برای آن دو نفر، واقع می شود و نه برای خودش (و توضیح بیشتر اینکه: آن حج نه برای دو نفر واقع می شود و نه برای یکی از آن دو، زیرا یکی بر دیگری اولویت ندارد، و نه برای خود نایب به این معنی که حج منقلب شود برای خود وی، زیرا نایب برای خودش نیت حج نکرده بود پس ناچار باید بگوئیم که آن حج باطل است).

أما استیجاره لعمرتين.. این مطلب مربوط است به اصل مسأله، گفتیم که در یک سال یک نفر نمی تواند دو حج قبول کند. حال می فرماید: اما در یک سال دو عمره مفرده می تواند قبول کند زیرا عمره مفرده زمان محدود در سال ندارد و در تمام اوقات سال (جزایمی که به حج اختصاص دارد) جایز است پس می تواند دو عمره انجام دهد و با هم منافات ندارند.

و نیز جایز است عمره مفرده و حج مفرد در یک سال قبول کند چون آن دو نیز با هم منافات ندارند، زیرا زمان حج مفرد همانند حج تمتع در ماه ذی الحجة است و اما عمره مفرده چنانکه دانسته شد در اوقات دیگر سال می شود انجام داد. یادآوری می کنیم که سابقاً اجمالی از حج افراد را ذکر کردیم و تفصیل آن در مبحث خود خواهد آمد.

ترجمه و شرح عبارت: **أما استیجاره**.. یعنی (نایب گرفتن یک نفر برای دو حج در یک سال جایز نیست) اما نایب گرفتن یک نفر برای دو عمره مفرده و یا برای یک حج مفرد و یک عمره مفرده، جایز است زیرا منافاتی نیست (بین دو عمره و یا بین حج مفرد و عمره مفرده).

(ولو استأجره لعام) واحد (فـ) إن (سبق أحدهما) بالإجارة (صح السابق) وبطل لاحق، (وإن اقترنا) بأن أوجباه معاً قبلهما، أو وكل أحدهما الآخر، أو وكلا ثالثاً فأوقع صيغة واحدة عنهما (بطلا) لاستحالة الترجيح من غير مرجح. ومثله ما لو استأجره مطلقاً لاقتضائه التعجيل. أما لو اختلف زمان الإيقاع صح، وإن اتفق العقدان، إلا مع فورية المتأخر، وإمكان استنابة من يعجله فيبطل.

(فلو استأجره لعام)... توضيح: بعد از آنکه دانسته شد که یک حج در یک سال از جانب دو نفر نمی شود انجام داد، حال می فرماید: بنابراین اگر دو نفر برای یک سال، یک نفر را نایب بگیرند و با او قرارداد اجاره ببندند برای حج، در اینجا دو صورت است:

۱. اگر قرارداد یکی جلوتر از دیگری باشد، قرارداد آنکه اول بوده صحیح است و قرارداد آنکه بعد بوده باطل می باشد.

۲. اگر قرارداد هر دو، با هم و در یک زمان باشد و این به سه جور می شود:

الف: اینکه هر دو با هم و در یک زمان، ایجاب قرارداد را بخوانند و صیغه آن را جاری سازند و نایب هم ایجاب هر دو را قبول کند.

ج: اینکه یکی از آن دو نفر، آن دیگری را وکیل کند در ایجاب قرارداد که آن وکیل، یک صیغه ایجاب جاری کند از جانب خود و موکل (که رفیقش باشد) و نایب هم آن ایجاب را قبول کند.

د: اینکه آن دو نفر، شخص سومی را وکیل کنند که یک صیغه ایجاب از جانب آن دو جاری سازد و نایب هم قبول کند.

در هر سه صورت، قرارداد اجاره هر دو باطل است چون چنانکه دانسته شد نیابت یک نفر در یک سال از جانب دو نفر ممکن نیست و اگر بخواهیم قرارداد یکی را ترجیح بدهیم و آنرا صحیح بدانیم، ترجیح بدون مرجح خواهد بود و آن محال است.

ترجمه و شرح عبارت: **فلو استأجراه..** یعنی (وقتی که نیابت یک نفر از دو نفر در یک سال نمی‌شود) پس اگر دو نفر، آن را نایب گرفتند برای یک سال، در اینجا اگر چنانچه سبقت گرفته باشد یکی از آنها به عقد اجاره، عقد اولی صحیح خواهد بود و عقد دومی باطل.

و اگر عقد هر دو، مقترن یعنی در یک زمان با هم بوده باشد مثل اینکه آنها ایجاب عقد اجاره را با هم بخوانند و نایب هم ایجاب آنها را قبول کند، و یا اینکه یکی از آن دو، دیگری را وکیل کند (در خواندن ایجاب از طرف هر دو) و یا اینکه هر دو، شخص سومی را وکیل کنند (در خواندن ایجاب از طرف آنها) پس وکیل (چه یکی از آن دو نفر که وکیل دیگری شده، و چه شخص سوم که وکیل آن دو نفر شده) واقع سازد یک صیغه ایجاب از طرف هر دو **فأوقع صیغه..** چنانکه در ترجمه عبارت اشاره کردیم این جمله، هم مربوط است به صورت وکیل کردن یکی دیگری را، و هم به صورت وکیل کردن آن دو، شخص سومی را بطلا جواب است برای - فان اقترنا - در عبارت مصنف) یعنی هر دو عقد اجاره باطل است چون (حج از جانب هر دو در یک سال، ممکن نیست، و نمی‌توانیم هم بگوئیم عقد یکی درست نه دیگری زیرا) ترجیح دادن یک طرف بدون بودن مرجح، محال است.

لاستحالة الترجیح من غیر مرجح.. ترجیح یعنی برتری امری بر امری دیگر و برگزیدن چیزی را بر چیز دیگر.

ترجیح دادن هرگاه به واسطه مرجح یعنی علتی باشد ترجیح مع المرجح خواهد بود و به عبارت دیگر اگر مزیت و فضیلتی ایجاب کرده است که امری بر دیگری برتر و برگزیده شده است این ترجیح و برگزیدگی با مرجح خواهد بود، و اگر هیچ نوع فضیلت و امتیازی بر دیگری که برگزیده نشده است نداشته باشد، ترجیح بلا مرجح گویند، و این محال است زیرا دو امری که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند یکی از

آن دو بر دیگری ترجیح داده شود بدون علت، معنایش این است که یکی بر دیگری خود به خود ترجیح و برتری پیدا کرده و لازمه اش این است که معلول بدون علت موجود شود و این محال است.

و مثله مالو استأجراه.. توضیح: همانطوری که گفته شد اگر در صورت استیجار برای یک سال، عقد اجاره آن دو همزمان و مقترن باشد باطل است اجاره هر دو، همچنین اگر اجاره آن دو همزمان باشد بطور مطلق یعنی بدون اینکه استیجار را تقیید به یک سال بکنند، در این صورت هم اجاره هر دو باطل است زیرا اطلاق هر یک از قرارداد اجاره، اقتضای فوریت و تعجیل می کند یعنی ظهور در همان سال دارد پس مثل صورت تصریح به یک سال می باشد که هر دو باطل است.

ترجمه و شرح عبارت: **و مثله...** یعنی و مثل صورت اقتران دو عقد (با فرض استیجار برای یک سال) است، صورتی که (دو عقد، مقترن و همزمان باشند و) نایب گرفته باشند یک نفر را بطور مطلق (یعنی بدون اینکه عقد اجاره را تقیید به یک سال کرده باشند) **لاقتضاءه..** یعنی (پس در این صورت هم هر دو اجاره باطل است) زیرا اطلاق عقد اجاره، اقتضا می کند تعجیل (و فوریت نیابت) را (پس هر دو عقد، ظهور دارند در اینکه نایب، حج را امسال بجا آورد پس همانند صورت تقیید به یک سال می شود که صحیح نیست).

اما لو اختلف زمان... توضیح: صورت دیگری است در مسأله مورد بحث و آن اینکه: اگر دو نفر، نایب بگیرند یک نفر را نه برای یک سال بلکه یکی برای امسال مثلاً و دیگری برای سال آینده، در این صورت قرارداد هر دو صحیح است هر چند مقترن و همزمان بوده باشد چون زمان انجام حج مختلف است، اشکال ندارد.

مگر در یک صورت اشکال دارد و آن اینکه اگر حج آن دیگری که برای سال آینده قرارداد بسته، فوری بوده باشد مثل اینکه حج او نذری بوده به این نحو که نذر کرده در

اولین سالی که برای او ممکن باشد نایب بگیرد کسی را برای او حج بجا آورد، در این صورت چنانچه بتواند یک نفر نایب پیدا کند که برای او امسال حج بجا آورد، اگر او این یک نفر را نایب نگیرد و برود آن نایبی را که رفیقش برای امسال نایب گرفته، او برای سال آینده قرارداد نیابت با آن ببندد، قراردادش باطل است، چون فرض این است که وجوب حج افوری است و کسی هم پیدا می شود امسال حج او را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **امالو اختلف**.. (مصتف در عبارتش دو صورت ذکر کرد، یکی اینکه زمان انجام حج آن دو نفر، متفق - یعنی در یک سال - باشد و زمان اجاره مختلف باشد، و صورت دوم اینکه: زمان انجام حج، متفق باشد و زمان قراردادشان هم متفق یعنی همزمان و در یک وقت بوده باشد. در صورت اول فرمود قرارداد اولی صحیح و قرارداد دومی باطل است و در صورت دوم فرمود قرارداد هر دو باطل است، و حالا شارح صورت سومی ذکر می کند و آن اینکه: می فرماید) اما اگر زمان انجام حج، مختلف باشد (یعنی یکی برای امسال با نایب قرارداد بسته و دیگری برای سال آینده با آن نایب قرارداد بسته) صحیح است (قرارداد هر دو) هر چند زمان قراردادشان متفق (یعنی مقترن و همزمان) بوده باشد مگر اینکه فرض کنیم (در همین صورت) فوری بودن وجوب حج متأخرا (یعنی آن حجتی که زمان ایقاعش بعد از آن دیگری بوده مثل حج منذور برای اولین سالی که ممکن باشد گرفتن نایب، اگر بخواهد همان نایبی را که رفیقش برای امسال گرفته، او برای سال آینده نایبش کند برای آن حج منذور) در حالی که ممکن باشد نایب دیگری بگیرد که زودتر (یعنی امسال) حج او را بجا آورد پس (در آن فرض مذکور) باطل می شود قرارداد دومی (که برای سال آینده نایب گرفته، زیرا فرض این است که نایب دیگری برای امسال می تواند بگیرد و حج او هم فوری است) **یبعجله** ضمیر بر می گردد به - المتاخر -.

(وتجوز النيابة في أبعاض الحج) التي تقبل النيابة (كالطواف) وركعتيه، (والسعي والرمي)، لا الإحرام، والوقوف، والحلق، والمبيت بمنى (مع العجز) عن مباشرتها بنفسه، لغية، أو مرض يعجز معه ولو عن أن يطاف أو يسعى به. وفي إلحاق الحيض به فيما يفتقر إلى الطهارة وجه، وحكم الأكثر بعدولها إلى غير النوع لو تعذر إكماله لذلك.

نیابت در اعمال حج

(وتجوز النيابة في أبعاض... توضيح: همانطوری که در کل اعمال حج می شود نایب گرفت در بعضی اعمال آن نیز جایز است گرفتن نایب، البته مقصود آن بعضی است که نیابت بردارند (مثل طواف و دو رکعت نماز طواف وسعی صفا ومروه و انداختن سنگریزه) اما بعضی دیگر از اعمال مثل احرام و وقوف در عرفات و مشعر و سر تراشیدن و ماندن شب های یازدهم و دوازدهم در منی، اینها نیابت بردار نیستند پس جایز نیست گرفتن نایب در آنها.

البته به یک شرط جایز است گرفتن نایب در بعضی اعمال، و آن عجز از انجام عمل بطور مباشرت باشد یعنی در صورتی که انسان در اثر مرض و مانند آن خودش نتواند طواف انجام دهد، ابتدا لازم است در صورت امکان، به کمک نمودن دیگری هر چند به دوش گرفتن آن باشد طواف نماید و اگر از آن هم تمکن نداشت، نایب بگیرد و همچنین در نماز طواف اگر خود تمکن نداشت، نماز را نیز نائب بجا آورد و همچنین در سعی و رمی.

ترجمه و شرح عبارت: **ويجوز النيابة..** یعنی جایز است نایب گرفتن در بعضی اعمال حج، آن بعضی که نیابت پذیر است مثل طواف و دو رکعت آن وسعی (در

صفا و مروه) و پرتاب کردن سنگریزه (در جمرات) نه مثل احرام و وقوف (در عرفات و مشعر) و تراشیدن سرو مانند شب در منی (که اینها نیابت پذیر نیستند) **مع العجز...** یعنی (جایز است نیابت در بعضی اعمال حج) در صورتی که انسان خودش نتواند مباشرت آن اعمال کند لغیبة یعنی بجهت غایب بودن (مثل اینکه طواف را فراموش کرد تا از مکه خارج شد که مصطفی در کتاب «دروس» فرموده میزان در صدق غیبت این است که ده میل دور شود یعنی حدود چهار فرسخ و احیاناً به شهر خود برگشت که دیگر برگشتن به مکه برای او مشقت زیاد دارد، در اینجا می تواند نایب بگیرد و به مکه بفرستد برای طواف. و همچنین در سایر اعمالی که نیابت پذیر است) **أو مرض یعجزه..** یعنی و یا بجهت مریض بودن که عاجز است با وجود آن مرض حتی از اینکه او را طواف دهند (به واسطه دوش گرفتن او و مانند آن) یا از اینکه او را سعی دهند (به دوش گرفتن و مانند آن) **ولو عن أن یطاف...** این جمله اشاره است به اینکه اگر چنانکه ممکن باشد کسی دیگر او را حمل کند به دوش گرفتن و مانند آن و او را طواف و یا سعی دهد، در این صورت جایز نیست نایب بگیرد چنانکه مصطفی در دو سطر بعد تصریح به این مطلب فرموده است.

وفي الحاق الحيض به... فرع دیگر: اگر زن در حج تمتع بعد از آنکه احرام برای عمره بست حائض شود و بجهت حائض بودن نتواند بعض اعمال عمره که احتیاج به طهارت دارد مثل طواف، انجام دهد و وقت هم تنگ است از اینکه صبر کند تا بعد از پاکی، غسل کند و طواف انجام دهد (بخاطر اینکه وقت حج یعنی روز نهم ذی الحجة نزدیک شده که اگر بخواهد صبر کند، اعمال حج از او فوت خواهد شد) در این فرض آیا این زن هم مثل عاجز می ماند که وظیفه اش گرفتن نایب در آن عمل (طواف) و هر عملی که شرطش طهارت است می باشد و بقیه اعمال عمره که احتیاج به طهارت ندارد خودش مباشرة انجام دهد سپس احرام ببندد برای اعمال حج؟

احتمال دارد که بگوئیم وظیفه‌اش همین است و دلیل آن را در شرح عبارت ذکر می‌کنیم.

ولی اکثر فقهاء گفته‌اند که وظیفه آن زن این است که عدول کند از حج تمتع به حج افراد یعنی دیگر اعمال عمره را انجام ندهد بلکه احرامی که بسته احرام حج افراد قرار دهد (و در احرام هم طهارت شرط نیست) و اعمال حج را انجام دهد که برود به عرفات برای وقوف در آنجا و بقیه اعمال دیگر، و بعد از حج، باید عمره مفرده بجا آورد.

وفي إلحاق الحيض... (این خبر مقدم است برای - وجه - که مبتدای مؤخر است) یعنی و در اینکه إلحاق شود حیض، به عجز (در اینکه زن حیض هم نایب بگیرد) در عملی که احتیاج به طهارت دارد (مثل طواف و نماز طواف) احتمالی هست (و دلیل این احتمال این است که عذرهایی که مانند غیبت و مرض، مجوز استنابت هستند به علت عجز از مباشرت است یعنی بجهت آن است که انسان به واسطه آن عذر نمی‌تواند خودش عمل را انجام دهد، گوئیم در حیض هم آن علت، موجود است، زیرا به واسطه حیض، داخل مسجد الحرام نمی‌تواند بشود تا چه برسد به طواف که شرطش طهارت است (نهایت اینکه عجز در مثال غیبت و مرض، عجز عقلی است ولی در حیض، عجز شرعی است) پس وقتی که در عذرهای مذکوره، استنابت جایز بود به علت عجز از مباشرت، در حیض هم جایز خواهد بود، زیرا در آن هم علت مذکوره یعنی عجز از مباشرت موجود است) **وَحَكْمُ الْأَكْثَرِ..** یعنی حکم نموده است اکثر فقهاء به اینکه عدول کند زن حیض به غیر آن نوع حجی که مشغول آن شده (یعنی اگر مشغول عمره تمتع در حج تمتع است عدول کند به حج افراد) در صورتی که نتواند تکمیل کند آن نوع را بجهت حیض بودنش **إِكْمَالَهُ لَذَلِكَ ظَاهِرًا** ضمیر - اكماله - به نوع برمی‌گردد و لام در - لذلک - لام علت است و ذلک هم اشاره به وجود حیض است یعنی نتواند اكمال آن نوع حجی که در آن بود بکند بجهت

حایض بودنش، و سلطان العلماء در حاشیه اش گویا لام در لذلک را لام تقویت دانسته و ذلک را اشاره به نوع قرار داده، و این خلاف ظاهر عبارت است زیرا اگر ذلک اشاره به نوع باشد پس ضمیر اکماله - به چه بر می گردد در حالی که اگر به زن برگردد باید ضمیر مؤنث یعنی - اکمالها - می آورد چنانکه ضمیر در عدولها مؤنث است، و علاوه بر آن اگر ذلک اشاره به نوع باشد سزاوار این بود که ضمیر - له - گفته شود نه - لذلک - .

(ولو أمكن حمله في الطواف والسعي وجب) مقدما على الاستنابة، (ويحتسب لهما) لو نويها، إلا أن يستأجره للحمل لا في طوافه، أو مطلقا، فلا يحتسب للحامل، لأن الحركة، مع الإطلاق قد صارت مستحقة عليه غيره، فلا يجوز صرفها إلى نفسه، واقتصر في «الدروس» على الشرط الأول.

(ولو أمكن حمله في الطواف... توضیح: چنانکه در دوسطربیش شارح اشاره فرمود بقولش - ولوعن أن يطاف ويسعى به - در صورتی که انسان خودش عاجز از طواف یا سعی شد اگر ممکن باشد او را به دوش بگیرند و طوافش یا سعی اش دهند واجب است این کار را بکنند و نوبت به نایب گرفتن نمی‌رسد، و اگر آن کار ممکن نشد نایب بگیرند.

و وقتی او را به دوش گرفتند باید خودش نیت طواف یا سعی را بکند و لازم نیست حامل هم نیت طواف او را بکند.

و حامل اگر بخواهد برای خودش نیت طواف یا سعی کند مثل اینکه در طواف واجب خودش، انسان را هم به دوش بگیرد، صحیح است یعنی آن طواف هم برای محمول و هم برای حامل حساب می‌شود به این کیفیت که حامل به حرکت ذاتی، نیت طواف برای خودش کند و محمول هم به حرکت عرضی، نیت طواف برای خودش کند و به این طریق، هم ذمه محمول فارغ می‌شود و هم ذمه حامل در صورتی که حامل به گردش طواف واجب باشد.

و این درد و صورت می‌شود یکی اینکه حامل بطور مجانی، انسان را حمل کند، دوم اینکه انسان، حامل را اجیر کرده باشد که در ضمن طواف خود حامل، او را حمل کند.

ولی درد و صورت دیگر که الآن ذکر می‌کنیم اگر حامل بخواهد نیت برای خودش کند، حساب نمی‌شود برای او، و این دو صورت عبارتند از:

۱. اینکه انسان آن حامل را اجیر کند برای اینکه در بست در اختیار انسان بوده که فقط او را حمل کند نه اینکه در ضمن طواف خود اجیر، او را حمل کند. مثل اینکه بگوید: تورا اجیر کردم برای اینکه مرا حمل کنی بشرط اینکه این حمل در ضمن طواف خود نباشد (وبه عبارت دیگر بشرط اینکه برای خودت در این حمل، طواف نکنی).

۲. اینکه بطور مطلق او را اجیر برای حمل کند بدون شرط مذکور (یعنی بدون اینکه شرط کند که حمل در ضمن طواف خود اجیر نباشد) مثل اینکه بگوید: تورا اجیر کردم برای اینکه مرا حمل کنی - در این دو صورت اگر حامل هم بخواهد برای خودش نیت طواف کند، برای او حساب نمی شود و ذمه اش فارغ نمی گردد.

در صورت اول، جهتش معلوم است و اما در صورت اطلاق که صورت دوم است زیرا اطلاق اجاره، انصراف دارد به اینکه حرکت حامل، تنها مال محمول باشد پس جایز نیست حامل از آن حرکت برای خودش نیز استفاده کند و نیت طواف برای خودش کند.

ناگفته نماند که از عبارت شارح استفاده می شود که در یک صورت اجاره، جایز است حامل هم برای خودش نیت کند و آن اینکه حامل را اجیر کند برای اینکه در ضمن طواف خودش، او را هم حمل کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو أمکن...** یعنی و (کسی که عاجز است از طواف وسعی) اگر چنانچه ممکن باشد او را حمل کنند برای طواف وسعی، واجب است این کار را بکند، و این مقدم است بر نایب گرفتن **و یحتسب لهما..** یعنی و (اگر کسی حمل کرد این شخص را) حساب می شود طواف یا سعی، برای هر دو (حامل و محمول) اگر هر دو نیت کنند طواف یا سعی را مگر (در دو صورت، اول:؛ اینکه محمول اجیر کند حامل را برای حمل نه در ضمن طواف خود حامل (یعنی شرط کند با حامل که حمل

من در ضمن طواف خود نباشد بلکه جداگانه مرا حمل کنی، و صورت دوم اینکه: یا مطلق باشد استیجار او (بدون آن شرط مذکور) پس (در این دو صورت، اگر حامل هم برای خودش نیت کند) حساب نمی‌شود برای حمل لان الحركة.. یعنی زیرا حرکت کردن حامل (در طواف یا سعی) در صورت اطلاق استیجار، بتحقیق برای غیر حامل شده بر علیه حامل (گویا مقصود این است که عرف در این جور موارد چنین می‌فهمد که آن حرکت مخصوص محمول خواهد بود در مقابل اجرتی که به او می‌دهد) پس جایز نیست حامل صرف کند آن حرکت را برای خودش (یعنی از آن حرکت برای خود نیز استفاده کند که نیت طواف یا سعی برای خود بکند) و اقتصافی الدروس شارح در این کتاب دو صورت را استثنا کرد یکی صورت اشتراط عدم طواف حامل، و یکی صورت اطلاق، ولی در کتاب «دروس»، فقط صورت شرط را ذکر کرده و صورت اطلاق را ذکر نکرده پس از کلام او استفاده می‌شود که در صورت اطلاق، صحیح است حامل برای خود نیز نیت کند الشرط الاول یعنی صورت اشتراط که اوّل ذکر کرد (نه صورت اطلاق که دوم ذکرش کرد).

(وکفارة الإحرام) اللازمة بسبب فعل الأجیر موجبها (فی مال الأجیر) لا المستنیب، لأنه فاعل السبب، وهي كفارة للذنوب اللاحق به.

(و كفارة الإحرام) اللازمة... مسأله دیگر: چنانکه بعداً خواهد آمد کسی که احرام می‌بندد باید سی چیز بنام محرمات حرام را ترک کند که خداوند متعال برای انجام عمره و حج، آن چیزها را حرام کرده و اگر بعد از بستن احرام، یکی از آن محرمات را مرتکب شود کفاره دارد.

حالا مسأله‌ای که مصنف در اینجا می‌فرماید این است که اگر نایب یکی از آن محرمات را در حال احرام مرتکب شود، باید کفاره را از مال خود بپردازد نه از مال مستاجر، زیرا فاعل سبب کفاره خود نایب بوده و کفاره هم آن گناهی که پاپیچ فاعل سبب، شده را پاک می‌کند و یا تخفیف می‌دهد پس باید از مال خود فاعل سبب باشد که نایب است، نه از مال شخص دیگر که مستاجر باشد.

ترجمه و شرح عبارت: و كفارة الاحرام... (این کلمه مبتدا است و خبرش کلمه - فی مال الاجیر- می‌باشد) یعنی کفاره احرام - که این کفاره لازم می‌آید به سبب انجام دادن اجیر، سبب کفاره را (که یکی از سی چیز باشد) - واجب می‌شود در مال خود اجیرنه نایب گیرنده، زیرا اجیر، انجام دهنده سبب کفاره است و کفاره، هم کفاره و پاک کننده آن گناهی است که ملحق به فاعل سبب می‌شود (پس اجیر باید از مال خودش آن را بپردازد) موجبها به کسر جیم یعنی واجب کننده کفاره (که همان سبب کفاره است).

(ولو أفسد حجه قضی فی) العام (القابل)، لوجوبه بسبب الإفساد، وإن كانت معینة بذلك العام، (والأقرب الإجزاء) عن فرضه المستأجر علیه، بناء على أن الأولى فرضه، والقضاء عقوبة، (ویملك الأجرة) حينئذ، لعدم الإخلال بالمعین، والتأخیر فی المطلق. ووجه عدم الإجزاء فی المعینة، بناء على أن الثانية فرضه ظاهر، للإخلال بالمشروط وكذا فی المطلق - على ما اختاره المصنف فی «الدروس»: من أن تأخیرها عن السنة الأولى لا لعذر یوجب عدم الأجرة - بناء على أن الإطلاق یقتضی التعجیل، فیکون کالمعینة. فإذا جعلنا الثانية فرضه كان كتأخیر المطلق، فلا یجزئ ولا یتستحق أجرة.

فاسد شدن حج نایب

(ولو أفسد حجه قضی... توضیح: اگر نایب حجه را عمدأ باطل کند) به واسطه جماع و نزدیکی با زن) باید آن حج فاسد را تمام کند و در سال آینده آن را قضا کند یعنی یک حج دیگر بجا آورد و این به سبب افساد حج اول، واجب می شود و ربطی به استیجار ندارد، چون فساد نزد ما امامیه سببی است مستقلی برای وجوب مانند غیر آن از اسباب مثل نذر و استیجار پس حج دیگر واجب می شود در سال آینده هر چند آن حج، مشروط به آن سال اول بوده و به عبارت دیگر: چه قرارداد مطلق باشد و چه معین به آن سال، باید نایب حج را در سال آینده قضا کند، و ربطی به استیجار ندارد.

حال در اینجا یک بحثی است محل خلاف بین فقهاء و آن اینکه: آیا آن حج فاسد کفایت از حج منوب عنه (یعنی مستاجر) می کند که ذمه منوب عنه فارغ شود یا نه، و در نتیجه آیا نایب، استحقاق اجرت قرارداد را دارد یا اینکه ندارد و مستاجر می تواند اجرت را از او پس بگیرد؟

می فرماید این بحث مبتنی برخلاف دیگری است بین فقهاء در این مسأله و نظائر آن و آن اینکه کلاً کسی که حش را باطل کند اگر آن را قضا کند آیا حج اولی (هرچند فاسد است) حج واجب او حساب می شود و قضای آن در سال آینده، جریمه و سزای افساد اوست که شارع بر او قرار داده؟ یا اینکه برعکس است یعنی حج اولی، جریمه او حساب می شود و حج سال دوم که قضا است، حج واجب او حساب می شود؟ و دوقول است:

پس در مسأله مورد بحث، گوئیم اگر قول اول را اختیار کنیم که حج اولی، حج واجب او حساب می شود و قضای آن، جریمه است، چنانکه روایت بر آن وارد شده، باید در مسأله اینجا بگوئیم که حج اول که فاسد کرده کفایت از حج واجب منوب عنه می کند و استحقاق اجرت را هم دارد چه در صورتی که حج، معین به سال اول بوده باشد و چه مطلق.

اما در صورتی که معین بوده باشد، زیرا نایب در آن سال حج را بجا آورده است هرچند فاسد بوده و فرض هم این است که آن اولی حج واجب او محسوب است پس استحقاق اجرت دارد.

و اما در صورتی که حج در قرارداد اجاره، مطلق بوده باشد، زیرا اطلاق هرچند اقتضای تعجیل در سال اول را می کند، نایب هم آن را در سال اول بجا آورده و تأخیر نینداخته، و فرض هم این است که حج اول حج واجب او محسوب است پس در این صورت هم استحقاق اجرت دارد.

همه این حرف ها بنا بر قول اول است که حج اول، حج واجب اوست و حج دوم، عقوبت و جریمه اوست.

و اما اگر قول دوم را اختیار کنیم که حج اول، جریمه و عقوبت او محسوب می باشد و حج دوم، حج واجب او، بنابراین باید در مسأله اینجا بگوئیم که حج دوم کفایت از

حج واجب منوب عنه نمی‌کند چه اینکه حج در قرارداد اجاره، معین به سال اول بوده باشد و چه مطلق.

اما در صورتی که معین بوده باشد، زیرا حج مشروط به سال اول که اجرت برای آن قرارداد شده را صحیح انجام نداده و اخلال به آن رسانده پس قرارداد اجاره خود به خود فسخ می‌شود و مستحق اجرت برای آن حج نیست و باید در سال آینده حج دیگری بجا آورد بدون اجرت چون وجوب حج دوم به سبب افساد حج اول است و خارج از متعلق قرارداد اجاره می‌باشد.

و اما در صورتی که حج مطلق بوده باشد، گوئیم استحقاق اجرت در اینجا مبتنی بر این است که در اطلاق نیابت اگر نایب از سال اول تأخیر انداخت بدون عذر و مستاجر هم قرارداد را بهم نزد نایب در سال دوم انجامش داد آیا استحقاق اجرت دارد یا نه، اگر استحقاق دارد، پس در مسأله مورد بحث هم استحقاق دارد و اگر در آن مسأله استحقاق ندارد پس در مسأله مورد بحث هم استحقاق ندارد.

مرحوم شهید اول چون در کتاب «دروس»، قول دوم را اختیار کرده یعنی فرموده در صورت اطلاق نیابت اگر نایب از سال اول تأخیر انداخت بدون عذر، استحقاق اجرت ندارد، زیرا اطلاق اقتضای تعجیل در سال اول می‌کند و همانند تعیین به سال اول می‌باشد، پس روی این مبنای شهید اول، باید بگوئیم در مسأله مورد بحث وقتی ما حج سال دوم را حج واجب نایب قراردادیم پس ابطال حج اول و قضای آن در سال دوم، مثل تأخیر انداختن از سال اول بدون عذر (در مسأله قبل) می‌باشد، و شهید اول چنانکه دانسته شد در مسأله تأخیر بدون عذر، نایب را مستحق اجرت ندانست پس در مسأله مورد بحث هم آن را مستحق اجرت نخواهد دانست و حج دوم را مجزی از حج منوب عنه نخواهد دانست، هر چند بر نایب واجب است حج دوم را بجا آورد چون وجوب آن به سبب افساد حج اول است و خارج از متعلق قرارداد اجاره

می باشد، و خلاصه اینکه بنابر قول به عدم اجزاء چه در حج معین و چه در مطلق، دو حج از کیسه نایب می رود، و بنابر قول به اجزاء، یک حج از کیسه او می رود که آن حج عقوبتی باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو فسد حجته..** یعنی اگر نایب باطل کرد حج خود را باید قضا کند در سال آینده **قضى قضاء** در اینجا به معنای دوباره بجا آوردن است در سال آینده **لوجوبه..** یعنی زیرا قضا به سبب باطل کردن او واجب می شود هر چند نیابت مشروط باشد به آن سال اول (یعنی چه اینکه حج مطلق باشد و چه معین به آن سال اول باید در سال بعد قضا کند) و (آیا آن حج فاسد، کفایت از حج واجب او که اجرت بر آن گرفته می کند یا نه؟ مصنف می فرماید:) اقرب در نظر ما این است که کفایت می کند از حج واجب او که اجیر بر آن شده و این قول روی این مبنا است که بگوئیم: حج سال اول، واجب او محسوب است و حج قضایی (که حج سال دوم است) عقوبت (و جزای فساد) اوست **لوجوبه بسبب الفساد** یعنی زیرا قضا به سبب افساد حج اول، واجب می شود نه به سبب استیجار، و افساد، خودش همانند استیجار سبب وجوب حج می شود و ربطی به استیجار ندارد و لذا می فرماید هر چند حج در قرارداد اجاره، مشروط به سال اول بوده باشد باز هم قضا واجب می شود به سبب افساد حج در آن سال. **وان كانت ضمير مقدر جاز است** به نیابت برگردد و جایز است به - حجة - برگردد **بناء على أن..** بر این مبنی، روایت داریم که بعداً اشاره خواهد کرد، و بنابراین گفتن حج فاسد بر آن حج، مجاز خواهد بود نه فاسد حقیقی چون فاسد حقیقی، مأمور به و مجزی نمی شود و حال آنکه در اینجا حج واجب او و مجزی است. **و تملك الاجرة..** (تملك بصيغه مجهول خوانده شود) یعنی نایب، مالک اجرت می شود در این هنگام (که حج فاسد او مجزی شد چه در صورتی که حج، معین به آن سال اول باشد و چه مطلق باشد، اما در معین:) زیرا اخلال وارد نیامده به حج معین

(یعنی نایب حج را در سال اول ترک نکرده گرچه فاسدش کرده و فرض هم این است که حج سال اول، حج واجب او محسوب است پس مالک اجرت می‌شود) و (اما در صورتی که حج، مطلق باشد بجهت اینکه): تأخیر نیفتاده حج در حج مطلق (یعنی بنابراینکه بگوئیم اطلاق حج اقتضا می‌کند تعجیل در سال اول را، پس در اینجا هم نایب، آن حج را در سال اول بجا آورده و تاخیر به سال بعد نیانداخته، و فرض هم این است که حج اول، حج واجب او محسوب است پس استحقاق اجرت دارد) و **التأخیر عطف است بر - الاخلال - یعنی ولعدم التأخیر فی المطلق**.

ووجه عدم الاجزاء.. یعنی (تا اینجا دلیل قول مصنف بود که حج فاسد کفایت از حج واجب او می‌کند بنابراینکه حج اول، حج واجب او باشد و حج دوم حج عقوبتی باشد و اما دلیل قول دوم که عدم کفایت است می‌فرماید): و دلیل عدم کفایت در صورتی که حج، معین (به سال اول) بوده باشد - روی مبنای اینکه حج دوم، حج واجب اوست (و حج اول، حج عقوبتی می‌باشد) - دلیل آن قول، واضح است، زیرا نایب، اخلال کرده به حج مشروط (چون شرط شده بود که او در سال اول بجا آورد و او در سال دوم بجا آورده، چون فرض کردیم که حج دوم حج واجب اوست و حج اول فاسد بوده) **ظاهر خبر است برای - وجه العدم -**.

و کذا فی المطلق.. یعنی و همچنین (بنابر آن مبنای مذکور) در حج مطلق، حج دومی که نایب بجا می‌آورد کفایت از حج واجب او نمی‌کند، و این بنابر آنچه که مختار مصنف است در کتاب «دروس» که گفته (در صورتی که قرارداد، مطلق باشد و معین به سال اول نبوده باشد) اگر چنانچه نایب تأخیر اندازد حج را از سال اول بدون عذر، موجب آن است که مستحق اجرت نباشد، چون اطلاق قرارداد اقتضا می‌کند تعجیل (و فوریت حج در سال اول) را پس حج مطلق مثل حج معین (به سال اول) می‌باشد.

پس (در مسأله مورد بحث که حج اول را فاسد کرده) وقتی که حج دوم را حج واجب او قراردادیم پس فاسد کردن حج اول مثل تاخیر انداختن حج مطلق (بدون عذربه سال دوم) می باشد (یعنی همانطوری که در آن مسأله دیگر یعنی تأخیر انداختن حج مطلق بدون عذر، استحقاق اجرت ندارد و حشش کفایت نمی کند) پس (در مسأله مورد بحث هم که - حج خود را فاسد کرده و حج دیگر در سال دوم بجا آورده) کفایت نمی کند (از حج واجب او) و استحقاق اجرت هم پیدا نمی کند (چون حج واجبش که اجیر بر آن شده، در وقتش که سال اول باشد بجا نیاورده) **مَنْ أَنْ تَأْخِرَهَا كَلِمَةً - مَنْ - بَيَّانٌ مَيَّ كُنْدَ - مَا اخْتَارَهُ - رَا وَضْمِيرَ - تَأْخِرَهَا - بَرْمَيَّ كَرْدَدَ بَه - حُجَّةَ - يَوْجِبُ خَبْرَ اسْتَبْرَاءٍ - أَنْ - فَيَكُونُ ضَمِيرُ مَقْدَرٍ بَرْمَيَّ كَرْدَدَ بَه حُجَّ مَطْلُوقِ الثَّانِيَةِ** یعنی حجه ثانیه که در سال دوم بجا آورده گان ضمیر مقدر بر می گردد به - افساد - **كَتَأْخِيرِ الْمَطْلُوقِ** یعنی مثل تأخیر حج مطلق (بدون عذر که مصتَف فرمود «يُوجِبُ عَدَمَ الْاَجْرَةِ» می باشد.

والمروى في حسنه زارة أن الأولى فرضه، والثانية عقوبة، وتسميتها حينئذ فاسدة مجاز، وهو الذي مال إليه المصنف. لكن الرواية مقطوعة، ولو لم نعتبرها لكان القول بأن الثانية فرضه أوضح، كما ذهب إليه ابن إدريس.

والمروى في حسنة زارة.. (شارح نظر خود را در این مسأله بیان می کند و می فرماید:) آنچه روایت شده در روایت حسنه زارة (تأیید می کند مبنای اول را و آن اینکه: حج اول، حج واجب اوست و حج دوم، عقوبت و جزای اوست حسنة چنانکه در علم درایة گفته اند خبر واحد باعتبار اختلاف ایمان و عدالت و جهات اخلاقی راویان، به چهار قسمت تقسیم می شود، صحیح، حسن، موثق، ضعیف.

۱. خبر صحیح آن است که تمام راویان آن، شیعه اثنی عشری و عدالتشان ثابت و جامع شرایط باشند.

۲. خبر حسن آن است که سند آن بوسیله راویان اثنی عشری به امام معصوم متصل شود لکن عدالت تمام آنها یا بعضی از آنها بدرجه ثبوت نرسیده باشد.

۳. خبر موثق یا قوی آن است که در سلسله سند آن که بامام متصل شده است یک یا چند راوی غیر اثنی عشری که در نزد اهل حدیث توثیق شده اند داخل شده باشند مشروط بر اینکه باقی رواة آن عاری از ضعف باشند.

۴. خبر ضعیف آن است که سلسله سند آن شامل اشخاصی مجهول یا مطعون باشد.

زاراة اسم راوی است، و او زارة بن أعین شیبانی کوفی است، در کتاب ابن داود مذکور است که او از راویان حضرت امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام بود و او اصدق هل زمان خود و افضل ایشان بود، و حضرت صادق علیه السلام درباره او فرمودند که: «لولا زارة لقلت أن احادیث أبي ستذهب» (یعنی اگر زارة نبود، می گفتم که روایت پدرم در آینده از بین خواهد رفت).

و در کتاب رجال کشی از زرارة نقل نموده که گفت حضرت امام جعفر علیه السلام فرمودند: که ای زرارة اسم تو در اسامی اهل جنت بی الف نوشته شده است، گفتم آری فدای تو شوم، نام من عبد ربه است و من به لقب خود مشهور به زرارة شده ام. و او نیز نقل نموده که می گفته که به هر حرف که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می شنوم ایمان من زیاده می شود.

و از ابن ابی عمیر که از فضلالی شیعه است نقل کرده که روزی با جمیل بن دراج که از اعظام فقهاء و محدثان این طایفه است گفتم که چه نیکو است و چه زینت دارد مجلس افاده تو، جمیل گفت: والله که با این حال نزد زرارة بن اعین بمنزله صبیان (بچه های) مکتب بودیم نزد معلم^۱.

و تسمیتهای حینند.. یعنی بنابراین وقتی که حج اول، حج واجب اوست، دیگر نامیدن آن به حج فاسد، مجاز است نه حقیقت، زیرا فاسد حقیقی، مأمور به، واجب نمی باشد در حالی که در اینجا حج واجب او و مجزی است **تسمیتهای** ضمیر به حجه اولی بر می گردد **حینند** یعنی در این هنگام که حج واجب اوست و **هو الذی مال..** یعنی و همین قول است که مصنف به آن میل پیدا کرده (در این کتاب که فرموده: **الاقرب، الاجزاء عن فرضه**).

لكن الرواية مقطوعة یعنی درست است که روایت مذکوره را داریم و لکن آن روایت، **مقطوعة** (یعنی مضمرة) می باشد و چنین روایت را اگر حجت ندانیم هر آینه مبنای دیگر که حج دوم، حج واجب اوست و حج اول، حج عقوبتی است، بهتر است (چون اولی را فاسد بجا آورده و با فاسد بودن آن چگونه می توانیم بگوئیم حج واجب او محسوب است و کفایت از حج منوب عنه می کند؟) چنانکه نظر ابن ادریس نیز

^۱ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۴۳.

همین است مقطّوعة مقصود از مقطّوعة در اینجا، روایت مُضمّرة است (یعنی اسم امام علیه السلام در آن ذکر نشده و به واسطه ضمیر به آن اشاره شده) و اصطلاح مقطّوعة به معنای مُضمّره را شارح مکرر در این کتاب بکار برده و ما توضیح داده‌ایم. و روایت مشارالیه این است:

«عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حرّیز عن زرارۃ قال: سألته عن مُحَرَّم غُشی امرأته و هی مُحَرَّمَة، قال: جاهلین او عالمین؟ قلت: أجبنی فی الوجهین جمیعاً، قال: ان كانا جاهلین استغفرار بهما و مضیا علی حجّهما و لیس علیهما شی، وان كانا عالمین فَرَقَ بینهما من المکان الذی احداثا فیهِ وعلیهما بَدَنَة وعلیهما الحج من قابل، فاذا بلغا المکان الذی احداثا فیهِ فُرِّقَ بینهما حتی یَقْضیا نُسْکَهما، ویرجعا الی المکان الذی اصابا فیهِ ما اصابا، قلت: فای الحَجَّتین لهما قال: الاولى التی احداثا فیهما ما احداثا، والاخری علیهما عقوبة»^۱.

یعنی زرارہ گوید: از امام علیه السلام پرسیدم، مردی با زنش - که در حال احرام بودم - نزدیکی کرده (حکمش چیست؟) فرمود: آیا در حالی که هر دو مسأله‌اشان را نمی‌دانستند مرتکب عمل شدند یا در حالی که می‌دانستند؟ عرض کردم: هر دو صورت را پاسخ دهید، فرمود: اگر ناآگاهانه این کار را انجام دادند، طلب آمرزش از پروردگارشان کنند و ادامه حج خود را بجا آورند و چیزی (از کفاره) بر عهده آنها نیست، و اما اگر با دانستن مسأله آن کار را انجام دادند، از همان جا که آن کار را نموده‌اند، باید میان آنها جدایی انداخت و بر عهده هر کدام آنها یک شتر

کفاره خواهد بود، و بایستی حج را در سال آینده انجام دهند، و هرگاه (در سال آینده) به همان جایی که آن کار را انجام داده‌اند برسند، باید بین آنها جدایی انداخت تا اعمال حج را به پایان برسانند، و به همان جایی که آن کار را انجام داده بودند بازگردند، عرض کردم: کدام حج، برای آنها حساب می‌شود؟ فرمود: حج اولی که در آن، آن کار را کرده بودند، و حج دیگری، سزای آنها می‌باشد.

وفصل العلامة في «القواعد» غريباً، فأوجب في المطلقة قضاء الفاسدة في السنة الثانية، والحج عن النيابة بعد ذلك، وهو خارج عن الاعتبارين، لأن غايته أن تكون العقوبة هي الأولى، فتكون الثانية فرضه، فلا وجه للثالثة، ولكنه بنى على أن الإفساد يوجب الحج ثانياً، فهو سبب فيه كالاستئجار، فإذا جعلنا الأولى هي الفاسدة لم تقع عن المنوب، والثانية وجبت بسبب الإفساد وهو خارج عن الإجارة، فتجب الثالثة. فعلى هذا ينوي الثانية عن نفسه، وعلى جعلها الفرض ينوبها عن المنوب، وعلى الرواية ينبغي أن يكون عنه، مع احتمال كونها عن المنوب أيضاً.

وفصل العلامة في القواعد... توضيح: مرحوم علامه حلى در کتاب «قواعد» یک تفصیلی در این مسأله داده که شارح می فرماید تفصیل غریبی است و آن اینکه فرموده: در صورتی که حج مطلق (غیر معین به سال اول) بوده باشد، علاوه بر آنکه در سال دوم قضای حج باطل شده را بجا آورد، باید یک حج سومی در سال سوم به قصد نیابت از منوب عنه بجا آورد.

از این فرمایش علامه معلوم می شود که علامه، حج واجب بر نیابت را آن حج سوم قرار داده، و این مبنای سومی می شود بغیر از دو مبنایی که سابقاً ذکر شد (یکی اینکه حج اول، حج واجب، و حج دوم حج عقوبتی - و دوم اینکه: حج اول، حج عقوبتی و حج دوم، حج واجب بر نیابت) و این غریب است، زیرا نهایت مبنایی که در اینجا برای تفصیل علامه می توانیم ذکر کنیم همان مبنای دوم است که حج اول، حج عقوبتی و حج دوم حج واجب باشد پس وجهی ندارد که حج سومی را بجا آورد به قصد حج واجب نیابتی.

وگویا علامه حلی دلیلش این است که وقتی که حج اول فاسد شد، فساد آن سبب وجوب حج دوم در سال دوم می شود پس حج اول که فاسد است مجزی از حج منوب عنه نمی شود و حج دوم هم به سبب افساد اولی واجب شده ربطی به

استیجار ندارد که برای منوب عنه محسوب شود، ناچار باید حج سومى بجا آورد به نیابت از منوب عنه که برای او محسوب شود.

شارح می‌فرماید: که پس بنابر قول علامه حلی باید حج دوم را نایب برای خودش نیت کند، و اما بنابر مبنای اینکه حج دوم، حج واجب باشد (چنانکه قول ابن ادریس بود) باید آن را برای منوب عنه نیت کند و بنابر مبنای اینکه حج اول، حج واجب محسوب می‌باشد و حج دوم، حج عقوبتی (چنانکه مضمون روایت بود) سزاوار این است که حج دوم را نایب برای خودش نیت کند، و احتمال هم دارد که بگوئیم آن را نیز مثل حج اول، برای منوب عنه نیت کند.

ترجمه و شرح عبارت: **وفصل العلامة..** یعنی علامه حلی در کتاب قواعد، تفصیل غریبی داده است که واجب کرده در حج مطلق اینکه قضا کند حج فاسد را در سال دوم، و حج کند به نیابت (از منوب عنه) بعد از آن (یعنی در سال سوم).

(شارح می‌فرماید:) این تفصیل علامه، خارج از دوا اعتبار است (که سابقاً ذکر کردیم یعنی یکی اعتبار اینکه حج سال اول که حج فاسد است، حج واجب او باشد و حج سال دوم، حج عقوبتی، و دوم: اعتبار اینکه حج اول، حج عقوبتی، و حج دوم حج واجب او باشد پس مقصود از دوا اعتبار همان دو مبنای مذکور است و تفصیل علامه غریب و خارج از آن دوا اعتبار است) زیرا نهایت آن تفصیل این است که عقوبت، حج اول باشد پس حج دوم، واجب او محسوب می‌شود پس وجهی نیست برای حج سوم (که علامه فرمود) ولی گویا علامه (در آن تفصیل مذکور) بنا گذاشته بر اینکه افساد - حج اول، موجب حج دوم است پس افساد، سبب در وجوب حج دوم است همانند استیجار (که سبب وجوب حج است) پس وقتی که حج اول را حج فاسد قرار دادیم، دیگر برای منوب عنه واقع نمی‌شود و حج دوم هم که به سبب افساد حج اول، واجب گردیده و این خارج از قرارداد اجاره است (ربطی به قرارداد اجاره ندارد

یعنی حج دوم بجهت استیجار واجب نشده تا برای منوب عنه واقع شود) پس ناچار حج سوم واجب می‌شود.

(سپس شارح می‌فرماید:) پس بنا بر قول علامه حلی باید نایب، حج دوم را برای خودش نیت کند (زیرا افساد از او واقع شده پس نیت حج را برای خود باید بکند و ربطی به استیجار منوب عنه ندارد) و اما بنا بر (مبنای دیگر یعنی) اینکه حج دوم، حج واجب او قرار داده شود باید آن حج را برای منوب عنه نیت کند و بنا بر (مبنای سوم یعنی مبنای) روایت (که حج اول، حج واجب اوست و حج دوم، عقوبت است) سزاوار این است که حج دوم را برای خودش نیت کند (زیرا آن حج، عقوبت افساد اوست پس نیت آن را باید برای خودش کند) و احتمال دارد که (بر مبنای روایت) حج دوم را هم نیت برای منوب عنه کند (زیرا حج دوم وقتی که بعنوان عقوبت شد، گویا مکمل حج اول و جبران کننده فساد آن می‌باشد پس وقتی حج اول را برای منوب عنه نیت کرده، حج دوم را هم باید برای آن نیت کند) ایضا قید است برای - احتمال - یعنی همانطوری که حج اول (یعنی حج فاسد) را برای منوب عنه نیت کرده هر چند فاسد بوده، همچنین حج دوم را هم برای منوب عنه نیت کند.

و یا معنی عبارت این است که: همانطوری که بنا بر مبنای علامه و مبنای ابن ادریس، نیت را برای منوب عنه باید بکند همچنین بنا بر مبنای روایت نیز باید نیت را برای منوب عنه کند.

(ویستحب) للأجير (إعادة فاضل الأجرة) عما أنفقه في الحج ذهابا وعودا، (والإتمام له) من المستأجر عن نفسه، أو من الوصي مع النص، لا بدونه (لو أعوز) وهل يستحب لكل منهما إجابة الآخر إلى ذلك؟ تنظر المصنف في «الدروس»: من أصالة البراءة ومن أنه معاونته على البر والتقوى.

مستحبات نیابت

(و یستحب) للأجير، (إعادة... توضیح مستحب است برای نایب اینکه اگر از اجرت، بعد از مخارج رفت و برگشت، چیزی زیاد آمد به منوب عنه برگرداند. و نیز مستحب است برای منوب عنه، اگر نایب از اجرتی که قرارداد کرده بودند کم آورد، اینکه آن را برایش تکمیل کند، و این استحباب ثابت است هم برای کسی که برای حج خودش، نایب می‌گیرد و هم وصی میت که برای حج میت، نایب می‌گیرد، در صورتی که میت اجازه تکمیل اجرت به وصی داده باشد وگرنه، تکمیل آن برای وصی مستحب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: ویستحب.. یعنی مستحب است برای اجیر (یعنی نایب) که برگرداند باقیمانده اجرت از آن مقداری که خرج کرده در حج در رفتن و برگشتن والأتمام له.. یعنی و (مستحب است) تکمیل کردن برای اجیر، از طرف منوب عنه، آن منوب عنه‌ی که نایب گرفته برای خودش (نه برای کس دیگر) و یا از طرف وصی میت در صورتی که موصی یعنی میت تصریح به اتمام کرده باشد یعنی اجازه آن را به وصی داده باشد لابدونه یعنی نه بدون تصریح (یعنی اگر موصی تصریح نکرده باشد به اتمام، برای وصی اتمام آن مستحب نیست) لو أعوز یعنی (اینکه مستحب است برای آن دونفر، تکمیل کنند اجرت را) اگر نایب، کم آورد.

وهل يستحب لكل منهما... توضیح: وقتی نایب، زیادی اجرت را خواست برگرداند آیا بر منوب عنه هم مستحب است آن را قبول کند و بگیرد؟ و همچنین در مسأله دوم وقتی منوب عنه خواست تکمیل اجرت نایب را بکند آیا مستحب است نایب آن را قبول کند و بگیرد یا نه؟ مصنف در کتاب «دروس» استحباب قبول را در هر دو مسأله مورد نظر و اشکال قرار داده، زیرا از یک طرف شک در استحبابش داریم، اصلی برائت می‌گوید مستحب نیست یعنی اصل عدم استحباب آن است و از طرفی دیگر چون قبول آن، یاری کردن یکدیگر است بر نیکولی و پرهیزکاری چنانکه در قرآن امر به آن شده که: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱ و در اینجا وقتی که اعاده زیادی اجرت، بر نایب مستحب باشد، اگر مستأجر آن را قبول کند نایب را بر حصول عمل مستحب از او، یاری کرده پس به این دلیل می‌توانیم حکم به استحباب قبول کنیم. ترجمه و شرح عبارت: **وهل يستحب..** یعنی آیا مستحب هم هست برای هر کدام از آن دو (یعنی اجیر و منوب عنه) که قبول نماید دیگری را به سوی آن عمل (یعنی اعاده زیادی اجرت، و اتمام اجرت) مصنف مورد نظر قرار داده در کتاب «دروس» یعنی گفته محل نظر و تامل است (که احتمال دارد بگوئیم مستحب نیست) از جهت اصالة البرائة (یعنی چون شک در حکم استحباب داریم، اصل عدم آن حکم است). و (احتمال دارد گوئیم مستحب است) از جهت اینکه اجابت کردن دیگری در آن عمل، یاری کردن بر کار نیک و تقوی است (پس آیه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» که استحباب معاونت بر برّ و تقوی را ثابت می‌کند، شامل مورد بحث هم می‌شود) من أصاله.. (این دلیل است بر عدم استحباب اجابت آن) ناگفته نماند که علماء علم اصول گفته اند: اصل برائت در شک‌هایی اجرا می‌گردد که یک طرف آنها حکم الزامی

^۱ سوره مائده، آیه ۲.

(وجوب - حرمت) و طرف دیگر آن حکم غیرالزامی (استحباب - کراهت - اباحه) باشد، و بنابراین درشکی که هر دو طرفش حکم غیرالزامی باشد مثل شک بین اباحه و کراهت و یا شک بین اباحه و استحباب، اصل برائت جاری نمی‌شود. ولی گویا مرحوم شهید، اصل برائت را در همین مورد هم جاری می‌داند که شک بین اباحه و استحباب است. **ومن انه معاونة..** این دلیل است بر استحباب اجابت.

(وترك نيابة المرأة الصّرورة) وهي التي لم تحج، للنهي عنه في أخبار، حتى ذهب بعضهم إلى المنع لذلك. وحملها على الكراهة طريق الجمع بينها وبين ما دل على الجواز، (و) كذا (الخنثى الصّرورة)، إلحاقاً لها بالأنثى، للشك في الذكورية. ويحتمل عدم الكراهة، لعدم تناول "المرأة" التي هي مورد النهي لها.

(وترك نيابة المرأة... توضيح: زنى که باراول حج اوست و سابقه حج ندارد، برای او مستحب است نیابت قبول نکند یعنی قبول آن برایش کراهت دارد به دلیل روایاتی که از آن نهی کرده بطوری که بعضی از فقهاء، قائل به حرمت آن شده‌اند.

شارح می‌فرماید که ما قائل به حرمت نمی‌شویم بجهت اینکه درمقابل آن روایات، دسته دیگری از روایات داریم که نیابت چنین زنی را جایزدانسته پس جمع و سازش دادن بین آن دو دسته روایات به این است که روایات نهی را حمل بر کراهت کنیم.

ترجمه و شرح عبارت: **وترک**.. یعنی مستحب است نیابت نکند زن صروره یعنی زنی که هنوز حج نرفته (و باراول اوست) زیرا نهی شده از نیابت کردن او در روایاتی (و نهی در اینجا کراهت نیابت را ثابت می‌کند بدلیلی که خواهیم گفت) حتی ذهب.. یعنی (چون نهی شده در اخبار) حتی بعضی از فقهاء رفته است به سوی منع نیابت (یعنی حرمت آن) بجهت وجود نهی در روایات (و نهی هم حقیقت در حرمت است) و حملها (این مبتدا است و خبرش - طریق الجمع - می‌باشد و این نظر شارح است در تأیید فرمایش مصنف) یعنی (چون ما در مورد بحث، روایات دیگری هم داریم که دلالت بر جواز نیابت زن صرورة می‌کند فلذا حرمت نیابت را از روایات نهی، نمی‌فهمیم بلکه) حمل کردن آن روایات نهی، بر کراهت نیابت، راه جمع نمودن (و سازش دادن) بین آن دسته روایات و بین (دسته دیگر از روایاتی است که دلالت بر جواز نیابت می‌کند.

وَكَذَا الْخَنْثَى الصَّرُورَةُ.. توضیح: و همچنین مکروه است، نیابت کردن خنثایی که بار اول حج اوست، چون شک در مرد بودن آن داریم فلذا ملحقش می‌کنیم به زن و حکم زن را که کراهت باشد بر او جاری می‌سازیم.

و احتمال دارد گوئیم که برای او مکروه نیست زیرا مورد روایات، زن است و ما شک در زن بودن خنثی داریم پس شامل خنثی نمی‌شود.

و در توضیح این دلیل می‌توان چنین گفت که: در علم اصول گفته شده که شک ابتدایی که برای انسان حاصل می‌شود گاهی در حکم حاصل می‌شود (که آن را شبهه حکمیه گویند) و گاهی در موضوع (که آن را شبهه موضوعیه گویند).

مثلاً شک در اینکه حکم مترتب بر فقاع (آب جو) حرمت است یا اباحه؟ شبهه حکمیه است ولی شک در اینکه مایع موجود در ظرف حاضر، فقاع است یا آب مطلق؟ شبهه موضوعیه است. و در هر دو شبهه، اصل برائت جاری می‌کنند.

در مورد بحث هم شک در اینکه آیا خنثی زن است یا مرد، شبهه موضوعیه است و وقتی اصل برائت در آن جاری شود، حکم به عدم کراهت نیابت او می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَكَذَا..** یعنی و همچنین مکروه است نیابت کردن خنثای صروره، به دلیل اینکه ملحق می‌کنیم آن را به زن چون شک در مرد بودن آن داریم، و احتمال دارد کراهت نداشتن نیابت او، زیرا لفظ زن که مورد نهی (در روایات) است شامل نمی‌شود خنثی را **لها** متعلق است به - تناول - و ضمیر آن بر می‌گردد به خنثی..

(ویشترط علم الأجیر بالمناسک) ولو إجمالاً، لیتمکن من تعلّمها تفصیلاً ولو حج مع مرشد عدل، أجزأ.

شرایط صحت استیجار

(ویشترط علم الاجیر... توضیح: در صحت نایب گرفتن، چند شرط لازم است:

شرط اول

اینکه نایب، اعمال حج را بداند گرچه بطور اجمال، تا اینکه بعداً بتواند بطور تفصیل آنها را یاد بگیرد. و اگر چنانچه نه اجمالاً و نه تفصیلاً اعمال را نمی داند و با یک راهنمای عادل (مثل روحانی کاروان) که یکی یکی اعمال را برای او تفصیلاً در مکه راهنمایی کند و حج انجام دهد کافی است.

ترجمه و شرح عبارت: **بالمناسک جمع منسک است و منسک در حقیقت اسم مکان است به معنی محل نسک یعنی محل عبادت، ولی مقصود در اینجا معنای مجزی آن است یعنی خود عبادت و اعمال حج، و علاقه مجاز در اینجا علاقه حال و محل است یعنی در اینجا نام محل را به حال (که عبادت باشد) گذاشته اند ولو اجمالاً دانستن اجمالی مثل اینکه بداند محل إحرام مثلاً فلان جاست، و واجبات احرام فلان اعمال است، و خروج از احرام به ناخن گرفتن است مثلاً، و طواف خانه خدا، هفت دَوْر است با شرایط مخصوص و همچنین اعمال دیگر را به همین نحو بداند هر چند تفصیل آنها و مواضع حرکات را هنوز ندیده چنانکه شارح در «مسالک» فرموده، ولی مرحوم فاضل هندی در «کشف اللثام» فرموده: علم اجمالی مثل اینکه از**

احرام، فقط نیت را می‌داند و از طواف، فقط حرکت دَوْر کعبه را می‌داند و باقی احکام و تفصیل افعال را نمی‌داند.

لیتمکن من تعلمها... در اینجا معنای عبارت خالی از اشکال نیست چنانکه ملا احمد تونی در حاشیه‌اش ذکر کرده زیرا جمله - لیتمکن - علت است برای - اجمالاً - و معنای عبارت چنانکه ذکر کردیم این است که اعمال حج را بداند هرچند بطور اجمال تا اینکه بتواند آن اعمال را تفصیلاً یاد بگیرد.

واشکال تعلیل مذکور این است که توانستن یادگیری اعمال بطور تفصیل، موقوف بر یاد گرفتن اجمالی قبل از آن نیست، زیرا انسان می‌تواند ابتداء بطور تفصیل یاد بگیرد.

پس بهتر در عبارت کتاب همان نسخه‌ای است که ملا احمد تونی ذکر کرده که در بعضی از نسخه‌های کتاب، به جای کلمه - تعلمها، «فعلها» می‌باشد و بنابراین، آن جمله تعلیل است برای یشرط علم الاجیر، و مقصود این می‌شود که: شرط است أجیر بداند اعمال حج را (چه تفصیلاً و چه اجمالاً) تا اینکه بتواند در موقع عمل، اعمال را بطور تفصیل انجام دهد زیرا معلوم است که اگر هیچگونه علم به اعمال نداشته باشد چگونه می‌تواند عملی را انجام دهد.

ولو حج مع مرشد... یعنی اگر نایب، همراه با راهنمای عادل، حج کند کفایت می‌کند (هرچند نایب قبل از حج، هیچگونه علم به مناسک نداشته باشد، زیرا راهنمای او علم به مناسک دارد که او را تفصیلاً راهنمایی کند).

(وقدرته علیها) علی الوجه الذی عین، فلو کان عاجزاً عن الطّواف بنفسه، واستؤجر علی المباشرة لم یصح، وكذا لو کان لا یتستطیع القيام فی صلاة الطّواف. نعم لو رضی المستأجر بذلك حیث یصح منه الرضا جاز.

شرط دوم

(وقدرته علیها).. توضیح: شرط دوم اینکه نایب از نظر بدنی قدرت داشته باشد اعمال را به همان جوری که منوب عنه براو شرط کرده در قرارداد نیابت، انجام بدهد پس بنابراین اگر با او شرط کرده باشد که در طواف، نایب مباشرة خودش طواف کند، اگر طواف کند، قرارداد او صحیح نیست.

و همچنین اگر قدرت ندارد در نماز طواف، ایستاده نماز بخواند و با او شرط کنند ایستاده بخواند، قرارداد او صحیح نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وقدرته..** یعنی (و شرط دوم: اینکه) نایب قدرت داشته باشد بر انجام مناسک به همان جوری که مستأجر، تعیین کرده (و شرط نموده) پس اگر نایب (در وقت قرارداد نیابت) عاجز بوده باشد از اینکه طواف را خودش انجام بدهد و (از آنطرف) اجیر شود بر اینکه خودش مباشرتاً طواف کند (نه کس دیگر) در این صورت صحیح نیست استیجار و **کذا لو کان...** یعنی و همچنین (صحیح نیست استیجار او) در صورتی که نایب خودش قدرت ندارد بایستد در نماز طواف (و اجیر شود که مباشرتاً نماز طواف بخواند).

نعم لو رضی المستأجر.. توضیح: آری اگر مستأجر راضی شود به اینکه نایب چون عاجز است می تواند کسی دیگر را به جای خود قرار دهد، و یا نشسته نماز طواف بخواند، در این صورت جایز است استیجار همچو نایب.

البته این درجایی است که مستاجر حق رضایت دادن داشته باشد مثل اینکه مستاجر برای حج خودش نایب می‌گیرد و یا اینکه مستاجر، وصی میت است که برای میت نایب می‌گیرد و یا وکیل منوب عنه باشد بطوری که موکل به او اجازه دادن رضایت، داده باشد چنانکه نظیر این مسأله سابقاً گذشت حیث یصح.. یعنی در جایی که صحیح باشد از مستاجر، رضایت دادن جاز جواب - لو - می‌باشد.

(وعدالته) حیث تكون الإجارة عن میت، أو من يجب علیه الحج، (فلا يستأجر فاسق)، أما لو استأجره لیحج عنه تبرعا لم تعتبر العدالة، لصحة حج الفاسق، وإنما المانع عدم قبول خبره.

شرط سوم

(وعدالته) حیث تكون.. توضیح: شرط سوم در صحت استیجار این است که نایب، عادل باشد و این شرط، در دو مورد لازم است:
یکی در جایی که منوب عنه، میت باشد.

دوم در جایی که منوب عنه، حج براو واجب باشد.

پس در این دو مورد، صحیح نیست نایب فاسق را اجیر کنند، و دلیل آن نه این است که عبادت فاسق باطل باشد چون فاسق اگر عبادت انجام دهد صحیح است بلکه دلیل آن این است که اگر عبادت حج را انجام داده باشد، انسان علم به انجام آن پیدا نمی‌کند مگر از راه اخبار خودش، و شرعاً اخبار فاسق قبول نیست به دلیل آیه: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾.

و اما در جایی که برای حج مستحب، اجیر کنند، عدالت نایب شرط نیست یعنی فاسق را هم صحیح است نایب گرفت، زیرا چنانکه دانسته شد عمل حج فاسق صحیح است و اینکه در دو مورد سابق صحیح نبود نایب گرفتن او، بجهت مانع خارجی است و آن این بود که چون فرض این است که حج منوب عنه واجب است و خبر فاسق در انجام حج شرعاً قبول نیست فلذا به اخبار او، یقین به فراغ ذمه حاصل نمی‌شود ولی در مورد حج مستحبی، این مانع ضرری ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: وعدالته.. یعنی و (شرط سوم اینکه) نایب عادل باشد در (دو مورد و آن) جایی که قرارداد اجاره برای منوب عنه میت باشد و یا (جایی که

قرارداد اجاره باشد) برای منوب عنهی که واجب است براو حج، پس (دراین دومورد) صحیح نیست اجیرگرفته شود شخص فاسق اما لو استاجره.. یعنی اما اگر فاسق را اجیر کنند برای اینکه حج کند از جانب او حج مستحبی، شرط نیست عدالت دراو، زیرا (اگر فاسق، حج بجا آورد) حج فاسق صحیح است و (اینکه در دومورد سابق گفته شد که نایب گرفتن فاسق صحیح نیست نه از آن جهت بود که چون عمل حج او باطل است بلکه) مانع (از صحت نیابت او) همانا قبول نشدن خبر اوست (شرعاً که خبر می دهد حج بجا آوردم، و وقتی خبر او قبول نشود، یقین به فراغ ذمه از حج هم حاصل نمی شود ولی در اینجا چون فرض ما این است که نایب شود برای حج مستحبی، از این جهت آن مانع مذکور ضرری در استیجار او ندارد).

(ولو حج) الفاسق عن غيره (أجزأ) عن المنوب عنه في نفس الأمر، وإن وجب عليه استنابة غيره لو كان واجبا، وكذا القول في غيره من العبادات كالصلاة والصوم والزيارة المتوقفة على النية.

(ولو حج) الفاسق.. توضیح: اگر چنانچه فاسق، خودش تبرعاً و برای ثواب، نیابت کند و حج کسی را بجا آورد، حج او کفایت از منوب عنه می‌کند در واقع، و ذمه منوب عنه در واقع فارغ می‌شود ولی در عین حال اگر چنانچه حج واجب بوده باشد باید منوب عنه شخص دیگری را نیز نایب بگیرد، زیرا وقتی که شرعاً خبر فاسق مقبول نشد، دیگر بحسب ظاهر شرع، ذمه او هم فارغ نمی‌شود مگر اینکه کس دیگر را نایب بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو حج**.. یعنی اگر فاسق حج کند به نیابت از دیگری (بدون اینکه منوب عنه او را اجیر کرده باشد بلکه خود او تبرعاً و برای ثواب، حجبی به نیابت از منوب عنه بجا آورد) این حج کفایت از منوب عنه می‌کند در واقع، گرچه (بحسب ظاهر شرع کافی نیست و) واجب است بر منوب عنه اینکه دوباره کس دیگر را (اجیر کند و) نایب بگیرد در جایی که حج واجب بوده باشد (چون چنانکه گفتیم وقتی که شرعاً قول فاسق مقبول نشد، پس بحسب ظاهر شرع، به گردن منوب عنه هنوز حج واجب باقی است و باید ذمه‌اش را فارغ کند به اینکه نایب عادل بگیرد. و این منافات ندارد که حج فاسق صحیح بوده و ذمه منوب عنه در واقع و باطن امر، به سبب حج فاسق، فارغ شده باشد. و فایده این مطلب در این جهت روشن می‌شود که: اگر چنانچه منوب عنه دوباره شخص دیگری را نایب نگیرد گناه کرده، چون یک چیزی را که شرعاً بر او واجب بوده (یعنی استنابت) ترک کرده، پس او را بر این جهت عقاب می‌کنند هر چند او را بر ترک حج، عقاب نمی‌کنند چون فری این است که به حج فاسق، ذمه‌اش فارغ شده در واقع).

وكذا القول في غيره... یعنی و همین‌جور گفته می‌شود در غیر حج از عبادات دیگر مثل نماز و روزه و زیارت قبور انبیاء و ائمه عليهم السلام **المتوقفة على النية** (صفت است برای - العبادات - نه برای زیارة) این جمله شارح اشاره است به جواب از سؤال مقدر و آن اینکه کسی در اینجا نگوید که وقتی عبادات فاسق صحیح بود پس مانع از جواز نایب گرفتن او همانا اعتماد نداشتن بر اخبار او نسبت به انجام عبادت خواهد بود و این مانع را می‌شود بر طرف کرد به واسطه مشاهده عمل او که عبادت را در حضور خود انسان انجام دهد و بدین طریق، انسان علم به انجام عبادت پیدا می‌کند پس در این صورت چرا استیجار فاسق صحیح نباشد؟

جواب گوئیم: چون در عبادات مذکوره، نیت لازم است، اگر چنانچه فاسق را نایب بگیریم، بر فرض اینکه از طریق مشاهده عمل او بتوان اعتماد به خبر او کرد نسبت به انجام عبادت چنانکه در سؤال ذکر کردید، اما دیگر به خبر او نسبت به نیت عبادت نمی‌توان اعتماد کرد زیرا نیت، امری است قلبی که دانسته نمی‌شود مگر از طریق اخبار خود فاعل، و در اینجا چون شخص فاسق است چه بسا ممکن است نیت حج را برای خودش کرده باشد نه برای منوب عنه و یا برای غیر منوب عنه نیت کرده باشد و یا اصلاً بدون نیت بجا آورده باشد پس از این جهت باید نایب عادل باشد تا اخبارش نسبت به نیت آن عبادت، قبول شود.

(والوصية بالحج) مطلقاً من غير تعيين مال (ينصرف إلى أجرة المثل) وهو ما يبذل غالباً للفعل المخصوص، لمن استجمع شرائط النيابة في أقل مراتبها ويحتمل اعتبار الأوسط. هذا إذا لم يوجد من يأخذ أقل منها، وإلا اقتصر عليه، ولا يجب تكلف تحصيله، ويعتبر ذلك من البلد، أو الميقات على الخلاف.

وصيت به حج

(والوصية بالحج) مطلقاً... توضيح: کسی که وصیت کرده به اینکه برای او حجهی بجا آورند (چه حج واجب و چه مستحب) و مقدار مال برای اجرت آن تعیین نکرده باشد در این صورت اطلاق وصیت انصراف دارد به اجرة المثل یعنی باید ورثه، نایب بگیرند و اجرة المثل به او بدهند نه بیشتر از آن، زیرا عمل به وصیت واجب است با رعایت احتیاط در مال میت که ضرری به ورثه وارد نیاید.

و اجرة المثل در اینجا عبارت از مقدار مالی است که معمولاً در میان مردم متداول است که بعنوان اجرت به نایبی که جامع شرایط نیابت است و در کمترین مرتبه اجرت قرار دارد، می دهند پس باید ورثه، آن نایبی را بگیرند که کمترین اجرت را می گیرد نه نایبی که اجرت بیشتری گیرد.

و احتمال دارد در اجرة المثل، حد وسط از مراتب اجرت، معتبر باشد نه کمترین اجرت یعنی بگوئیم که اجرة المثل در اینجا عبارت از مقدار مالی است که غالباً بعنوان اجرت به آن نایبی که جامع شرایط نیابت و در حد وسط از مراتب اجرت قرار دارد، می دهند پس باید ورثه، آن نایبی را بگیرند که حد متوسط از اجرت را می گیرد نه کمتر.

خلاصه اینکه باید ناییبی گرفت که به مقدار اجرة المثل به او داده شود، البته این درجایی است که کس دیگر پیدا نشود که کمتر از اجرة المثل می‌گیرد، پس اگر چنین ناییبی پیدا شود باید همین را نایب بگیرند و در پیدا کردن چنین نایب، لازم نیست خود را بزحمت بیندازند بلکه مقصود این است که اگر چنین ناییبی به آسانی پیدا شد که آن را بگیرند و گرنه سراغ اجرة المثل بروند.

ترجمه و شرح عبارت: **والوصية بالحج**.. یعنی در صورتی که وصیت شده باشد به حج (چه واجب و چه مستحب) مطلقاً یعنی بدون اینکه مقدار مالی (بابت اجرت آن حج) تعیین شده باشد، این وصیت مطلق انصراف پیدا می‌کند به اجرة المثل **من غیر تعیین**.. این جمله بیان می‌کند معنی مطلقاً را **أجرة المثل** ناگفته نماند که اگر حج، واجب بوده باشد مثل حجة الاسلام، باید اجرت آن را از اصل مال میت بدهند، و اگر حج مستحب بوده باشد باید از ثلث مال او بدهند **وهو ما يُئذِل**.. یعنی اجرة المثل عبارت است از مقدار اجرتی که غالباً داده می‌شود برای عمل مخصوصی (که در اینجا عمل حج است) به کسی که جامع شرایط نیابت در کمترین مراتب اجرت باشد (چون نایبها بحسب حال و مرتبه اجتماعی و مادی مختلفند بعضی اجرت کم می‌گیرند و بعضی زیاد، پس اجرت المثل در اینجا آن اجرتی است که داده می‌شود به کسی که جامع شرایط نیابت در کمترین مرتبه اجرت از نظر وضع مادی و اجتماعی قرار گرفته) **فی أقل مراتبها** ضمیر احتمال دارد به اجرت برگردد، و احتمال دارد به نیابت برگردد، و برگشت هر دو احتمال به یک چیز است چون کسی که در کمترین مراتب نیابت است، کمترین اجرت را می‌گیرد یعنی در کمترین مراتب اجرت قرار دارد.

ویحتمل اعتبار الاوسط یعنی احتمال دارد که حد وسط از مراتب اجرت، شرط باشد (یعنی اجرة المثل در اینجا آن اجرتی است که معمولاً داده می‌شود به کسی که

جامع شرایط نیابت در حد وسط از مراتب اجرة از نظر وضع مادی و اجتماعی قرار گرفته) الاوسط یعنی حد وسط مراتب نیابت یا اجرت.

هذا اذا لم يوجد من.. یعنی این (که گفتیم باید اجرة المثل داده شود) در صورتی است که پیدا نشود کسی که کمتر از اجرة المثل بگیرد و گرنه (اگر هم چه ناییبی پیدا شود) باید اکتفا شود بر او (بجهت رعایت احتیاط در حال وارثین که به مال آنها ضرری وارد نشود پس در این صورت جایز نیست کسی را که اجرة المثل می‌گیرد نایب بگیرند) **ولا يجب تكلف..** یعنی و (اگر در پیدا کردن ناییبی که کمتر از اجرة المثل می‌گیرد جستجو لازم باشد) واجب نیست زحمت پیدا کردن آن نایب را تحمل کنند (بلکه در این صورت همان کسی که اجرة المثل می‌گیرد را نایب بگیرند) **تحصيله** یعنی تحصیل آن ناییبی که کمتر از اجرة المثل می‌گیرد **و يُعتبر ذلك..** یعنی و آن حج وصیت شده (به واسطه اینکه میت تصریحی نکرده درباره اینکه از کجا بجا آورده شود دو قول است بین فقهاء و آن: یا باید از بلد میت بجا آورد و یا از میقات (که محل بستن احرام است) بنا بر اختلافی که سابقاً گذشت.

(ویکفی) مع الإطلاق (المرّة، إلا مع إرادة التكرار) فیکرر حسب ما دل علیه اللفظ، فإن زاد عن الثلث اقتصر علیه، إن لم یجز الوارث، ولو کان بعضه، أو جمیعہ واجبا فمن الأصل.

(ویکفی) مع الإطلاق، (المرّة... توضیح: اگر میت در وصیت به حج (مستحبی یا واجب) عدد حج را معین نکرده باشد، چنانچه یک حج برای او بجا آورند کفایت می‌کند مگر اینکه عبارت وصیت طوری باشد که از آن تکرار حج بی نهایت فهمیده می‌شود (گرچه عددش معلوم نیست) مثل اینکه گفته: «حجوا عنی کثیر» و یا «ابدا» و یا «کل سنة»، که در این صورت به هر مقداری که از لفظ استفاده می‌شود باید برای او حج بجا آورند.

و بنابراین در صورتی که به حج مستحبی فقط وصیت کرده اگر اجرت حج‌ها از ثلث مال میت بیشتر شود، چنانچه اگر وارث میت اجازه بدهد نسبت به زیادی از ثلث که آن زیادی را از اصل مال بردارند و حج بجا آورند باید بجا آورند و اما اگر زیادی را اجازه ندهند باید به مقدار ثلث چند حج بجا آورند نه بیشتر، مثلاً اگر اجرت سه حج به مقدار ثلث مال باشد اگر وارث به بیشتر از آن اجازه داد، می‌توانند چهار حج یا بیشتر از آن بجا آورند که اجرت حج چهارم یا بیشتر را از اصل مال بردارند و اگر اجازه ندهند باید اکتفا به سه حج بشود.

ترجمه و شرح عبارت: ویکفی.. یعنی کفایت می‌کند - در صورت مطلق بودن وصیت به حج (که در آن عدد حج معین نشده) - یکبار حج (از طرف میت) بجا آورده شود مگر اینکه تکرار حج، مقصود میت بوده باشد (که در وصیت گرچه عدد حج را معین نکرده اما لفظ وصیت دلالت می‌کند بر اینکه حج مکرر بجا آورده شود) پس در این صورت باید تکرار شود حج (از جانب میت) بر حسب آنچه لفظ وصیت بر آن دلالت می‌کند (و لفظ وصیت ممکن است دلالت بر تکراری بی نهایت کند مثل

اینکه گفته حجواً یعنی کثیراً، و ممکن است دلالت بر بیشتر از ثلث مال بکند) پس اگر چنانچه مقدار حجی که لفظ بر آن دلالت می‌کند، بیشتر از ثلث مال میت بشود (مثل آن دو مورد مذکور) باید اکتفا شود بر ثلث (یعنی باید آن مقدار حج بجا آورند که ثلث مال او تکمیل شود نه بیشتر) در صورتی که وارث اجازه بیش از ثلث را ندهد فان زاد.. ضمیر مقدر بر می‌گردد به - مادل -.

ولو کان بعضه... توضیح: اگر بعضی از حج‌هایی که وصیت به آن کرده، حج واجب باشد و یا همه آنها حج واجب باشد (مثل اینکه بعضی از آنها حج مندور و بعضی حج مستحب، و یا همه آنها حج مندور با حجة الاسلام باشد) باید اجرت حج‌های واجب را اول از اصل مال میت بردارند و بعد از آن، حج مستحبی مکرر بجا آورده شود تا ثلث مال، تکمیل شود.

ناگفته نماند که: قاعده کلی است: هر عبادتی که میت به آن وصیت کرده اگر آن عبادت، در حال حیات او واجب مالی بوده باشد (چه مالی خالص مثل زکوة و خمس و کفاره و چه مالی مخلوط به بدنی مثل حج) چنین عبادت را باید از اصل مال بیرون کنند.

و اگر عبادت، مالی نبوده باشد مثل نماز و روزه که به آن وصیت کرده، این را باید از ثلث مال او خارج سازند **بعضه** ضمیر بر می‌گردد به - مادل - **واجباً** واجب به نذریا حجة الاسلام باشد.

(ولو عين القدر والنائب تعینا) إن لم یزد القدر عن الثلث في المندوب وعن أجرة المثل في الواجب، وإلا اعتبرت الزيادة من الثلث مع عدم إجازة الوارث.

(ولو عين القدر والنائب... فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر میت در وصیتش، مقدار اجرت حج و شخص نائب را تعیین کرد، باید به همان عمل شود بشرط اینکه در صورتی که حج مستحبی باشد، آن مقدار اجرتی که تعیین کرده بیشتر از ثلث مال او نباشد (چون حج مستحبی باید از ثلث مال گرفته شود، چنانکه سابقاً گفتیم) و اگر بیشتر از ثلث باشد، باید مقدار زیادی را وارث اجازه بدهد که از اصل مال گرفته شود و اگر اجازه نداد باید به مقدار ثلث اکتفا شود.

و در صورتی که حج واجب بوده باشد، شرط است که مقدار اجرتی که میت تعیین کرده، بیشتر از اجرة المثل (یعنی اجرتی که معمولاً به نایب در حد کم داده می شود) نباشد و اگر بیشتر باشد، از آنجا که حج واجب، از اصل مال میت گرفته می شود باید در اینجا به مقدار اجرة المثل از اصل مال گرفته شود و بیشتر از آن را اگر چنانچه وارث اجازه بدهد که از اصل مال گرفته شود که اشکالی نیست و اما اگر اجازه ندهد باید آن زیادی، از ثلث مال میت گرفته شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عين..** یعنی اگر میت تعیین کرد مقدار اجرت حج و شخص نایب را، هر دو تعیین می شوند (یعنی باید به وصیت عمل شود و به مقدار معین شده، نایب معین را به حج بفرستند) بشرط اینکه آن قدر معین، زیادتر از ثلث مال میت، در حج مستحبی نباشد (و اگر زیادتر باشد، زیادی آن بستگی به رضایت وارث دارد چنانکه توضیحش دادیم) **وعن أجرة المثل في الواجب** (عطف است بر عن الثلث) یعنی و (بشرط اینکه آن قدر معین) زیادتر از اجرة المثل در حج واجب نباشد **والا اعتبرت..** (این جمله مربوط است به جمله اخیری یعنی **وعن أجرة المثل في الواجب**) یعنی و گرنه (اگر مقدار معین، زیادتر از اجرة المثل در حج واجب باشد) باید

آن زیادی را از ثلث مال (وبه مقدار اجرة المثل را از اصل مال) اعتبار کنند در صورتی که وارث، اجازه ندهد (که زیادی از اصل مال گرفته شود).

ولا يجب على النائب القبول، فإن امتنع طلبا للزيادة لم يجب إجابته، ثم يستأجر غيره بالقدر إن لم يعلم إرادة تخصيصه به، وإلا فبأجرة المثل إن لم يزد عنه أو يعلم إرادته خاصة، فيسقط بامتناعه بالقدر، أو مطلقا.

ولا يجب على النائب القبول مطلب دیگر است توضیحش اینکه: وقتی که میت، شخص نایب را تعیین کرد به مقدار معین، آیا بر آن شخص واجب است نیابت را قبول کند یا نه؟ می‌فرماید واجب نیست قبول کند. و اگر چنانچه قبول نکردن او بجهت درخواست اجرت بیشتر باشد یعنی بگوید من قبول نیابت می‌کنم بشرط اینکه بیشتر از مقدار معین، اجرت بدهید، در این صورت بر وصی میت واجب نیست درخواست نایب را بپذیرد که بیش از آن مقداریه او بدهد بلکه شخص دیگری را اجیر کنند برای نیابت به همان مقدار معین و یا به اجرة المثل به تفصیلی که بعداً توضیح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يجب..** یعنی واجب نیست برنائب، قبول کند نیابت را (گرچه میت وصیت به آن کرده) پس اگر نائب خودداری کرد از قبول نیابت بجهت درخواست زیادت (از اجرت تعیین شده) در این صورت واجب نیست پذیرفتن خواسته او (که زیادتر به او بدهند) **ثم يستأجر..** یعنی سپس (وقتی که نایب، به مقدار معین راضی نشد و نیابت قبول نکرد) باید غیر او را اجیر کنند (برای نیابت) به همان مقدار معین.

ان لم يُعَلِّمْ إرادة... توضیح: (این قید مربوط است به - بالقدر -) اینکه گفتیم شخص دیگر را به همان مقدار معین اجیر کنند در صورتی است که معلوم نباشد که میت آن مقدار را برای شخص آن نایب اختصاص داده، پس اگر بدانیم میت قصدش چنین بوده (یعنی چون فلان شخص را برای نیابت تعیین کرده است لذا فلان مقدار را بخاطر او تعیین کرده و اما برای غیر او به این مقدار راضی نیست بلکه به کمتر از آن

راضی است) در این صورت وقتی که آن نایب، راضی به مقدار معین نشد، کس دیگر را باید به مقدار اجرة المثل نایب بگیرند بشرط اینکه اجرة المثل بیشتر از مقدار معین نباشد بلکه یا به همان قدر باشد و یا کمتر.

و توضیح بیشتر با مثال این است که مثلاً میت وصیت کرده زید به نیابت از او حج کند به ده هزار تومان مثلاً، در اینجا دو صورت است:

۱. یک وقت ممکن است ما از وصیت این جور بفهمیم که میت نظر خاصی به شخص زید ندارد بلکه غرض میت این است که یک حجی به اجرت ده هزار تومان برای او بجا آورده شود چه زید انجام دهد و چه غیر او، در این صورت وقتی که زید راضی به مبلغ مذکور نشد، باید غیر زید را نایب بگیرند به آن مبلغ مذکور.

۲. اینکه ممکن است ما از وصیت بفهمیم که تعیین ده هزار تومان بخاطر این است که چون نایب زید است، و این صورت دو وجه دارد:

الف: یک وقت ممکن است بفهمیم که غرض میت این است که یک حجی برای او آورده شود هر ناییبی باشد چه زید و چه غیر زید، ولی اگر نایب، زید باشد اجرت او ده هزار تومان باشد و اما غیر او اگر باشد کمتر به او بدهند. در این صورت وقتی که زید، به آن مبلغ مذکور راضی نشد باید غیر او را نایب بگیرند به اجرة المثل بشرط اینکه اجرة المثل بیشتر از مبلغ مذکور نباشد.

ج: یک وقت ممکن است از وصیت بفهمیم که غرض میت این است که مباشر حج او باید زید باشد و غیر او را نمی خواهد. در این صورت وقتی که زید راضی به مبلغ مذکور نشد، دیگر استیجار غیر او ساقط می شود یعنی واجب نیست کسی دیگر را نایب بگیرند. و توضیح بیشتر این صورت بعداً خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **إِنْ لَمْ يُعْلَمْ..** یعنی در صورتی که دانسته نشود که غرض میت، اختصاص دادن آن مقدار معین است به آن نایب مخصوص (چنانکه مثالش

در شماره یک ذکر کردیم) تخصیصه به فرق نمی‌کند که ضمیر اول به قدر برگردد و ضمیر دوم به نایب، یا برعکس باشد **والآ فباجرة المثل** .. (مثال این سابقاً در صورت الف ذکر شد) یعنی وگرنه (اگر دانسته شود که میت آن مقدار را اختصاص به نایب معین داده) باید غیر آن نایب را به مقدار اجرة المثل نایب گرفت بشرط اینکه اجرة المثل زیادت از مقدار معین نباشد (بلکه یا مساوی با آن باشد و یا کمتر از آن، و اگر چنانچه اجرة المثل زیادت باشد باید به آن مقدار معین، نایب گرفت نه اجرة المثل و باید صبر کرد تا چنین ناییبی که راضی به مقدار مذکور می‌شود، پیدا شود).

او يُعَلِّمُ ارادته خاصة .. (مثال این سابقاً در ذیل صورت ج ذکر شد و حالا توضیح بیشتر می‌دهیم) این جمله در مقابل قول شارح است که فرمود: ثم يستاجر غيره... یعنی تا حالا که گفته شد غیر آن نایب معین را اجیر کنند (به قدر معین یا به اجرة المثل به تفصیلی که ذکر گردید) مربوط به جایی است که معلوم نباشد که میت، نظرش به خصوص آن ناییبی است که خودش تعیین کرده و غیر او را نمی‌خواهد که در این صورت جایز بود غیر آن نایب را نایب بگیرند به تفصیلی که ذکر شد.

و حالا اگر معلوم باشد که نظرمیت به خصوص آن ناییبی است که خودش تعیین کرده و غیر او را برای نیابت نمی‌خواهد، در این صورت وقتی که آن نایب، راضی به مقدار معین نشد و بیشتر از آن خواست و یا اصلاً مطلقاً (به هر مقدار که اجرت داده شود) نیابت را قبول نکرد، استیجار ساقط می‌شود یعنی دیگر واجب نیست کسی را نایب بگیرند.

ترجمه و شرح عبارت: **أَوْ يُعَلِّمُ**.. کلمه -او- در اینجا از نظر عبارت دو احتمال دارد که مقصود بنا بر هر دو احتمال، یکی است:

۱. اینکه -او- عطف باشد بر شرط مقدر در -والآ فباجرة المثل- چون تقدیر این جمله چنین است: **وإن يُعَلِّمُ ارادة تخصیص القدر بالنائب -پس، «أَوْ يُعَلِّمُ» عطف**

می باشد بر «یعلم ارادة..» و حاصل معنی این می شود که اگر دانسته شود که میت اراده آن نایب مخصوص را کرده (نه کس دیگر) پس ساقط می شود...

۲. احتمال دوم اینکه کلمه - او - در اینجا به معنی - الا - باشد که آن ناصبه بعد از آن مقدّر است یعنی الاّ آن، چنانکه در کتب ادبی مثال می زنند به: لأقتلّه او یُسَلِّم یعنی او را خواهم کشت مگر اینکه مسلمان شود یعنی الاّ آن یُسَلِّم - رجوع کنید به مغنی ابن هشام - . بنابراین در اینجا استثناء خواهد بود از - ثم یتاجر غیره - و تقدیر عبارت چنین می شود که: ثم یتاجر غیره... الاّ آن یعلم ارادته، و حاصل مطلب این می شود که: (وقتی نایب معین، راضی به مبلغ معین نشد باید غیر آن را نایب بگیرند به مبلغ معین و یا به اجرة المثل به تفصیلی که ذکر شد) مگر اینکه بدانیم میت، خصوص آن نایب معین را خواسته که در این صورت، استیجار غیر او ساقط می شود اگر نایب معین، نیابت را به مبلغ معین و یا مطلقاً قبول نکرد ارادته ضمیر به نایب مخصوص بر می گردد فیسقط... تفریع است بر - او یُعَلِّم - بالقدر متعلق است به - بامتناعه - أو مطلقاً عطف است بر - بالقدر - یعنی به سبب خودداری کردن آن نایب معین (زید مثلاً) از قبول نیابت به این مقدار معین و یا مطلقاً (چه به این قدر و چه بیشتر).

ولو عين النائب خاصة أعطي أجره مثل من يحج مجزيا، ويحتمل مثله فإن امتنع منه، أو مطلقا استؤجر غيره، إن لم يعلم إرادة التخصيص، وإلا سقط.

ولو عين النائب خاصة.. توضیح: مسأله‌ای که مصنف ذکر کرد صورتی بود که میت، هم نایب و هم اجرت آن را تعیین کرده باشد و حالا شارح فرع دیگری ذکر می‌کند و آن اینکه اگر میت، فقط نایب را تعیین کرده باشد و اجرتی برای آن تعیین نکرده باشد، در این صورت باید اجرة المثل به او داد.

و آیا مقصود از اجرة المثل در اینجا کمترین اجرتی است که به یک نایبی که حج صحیح بجا آورد، داده می‌شود یا اینکه مقصود اجرت مثل همان نایبی است که میت تعیین کرده که از نظر شرافت و رتبه و مقام، اجرتش فرق می‌کند یعنی هر اجرتی که معمولاً به افرادی که در ردیف آن نایبند از نظر شرافت، داده می‌شود، به آن نایب داده شود نه کمتر.

حال اگر نایب مذکور، خودداری کند از اجرة المثل و بیشتر از آن بخواهد و یا اصلاً خودداری از نیابت کند هر چند بیشتر به او بدهند، در این صورت باید غیر او را اجیر کنند برای نیابت اگر معلوم نباشد که میت، خصوص آن نایب معین را خواسته و غیر او را نمی‌خواهد، و اما اگر معلوم باشد که نظرمیت به خصوص آن نایب است و دیگری را نمی‌خواهد، دیگر استیجار ساقط می‌شود یعنی واجب نیست غیر آن نایب، کسی را اجیر کنند برای نیابت.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو عين..** یعنی اگر میت، معین کرد شخص نائب را فقط (بدون اینکه مقداری را برای اجرت، معین کند) در این صورت داده می‌شود (به آن نایب) اجرت مثل کسی را که حج مجزی بجا آورد (یعنی کمترین اجرتی که به کسی که حج مجزی بجا آورد داده می‌شود) **ويحتمل أجره..** یعنی و احتمال دارد بگوئیم اجرت مثل آن نایب، به او داده شود (یعنی هر اجرتی که به کسانی که در ردیف و مثل

آن نایب هستند از نظر مقام و شرافت، داده می‌شود، به آن نایب داده شود نه کمتر) پس اگر خودداری کند آن نایب، از مقدار مذکور (که اجرة المثل باشد) و یا (خودداری کند از نیابت) مطلقاً (حتی به بیشتر از اجرة المثل) در این صورت باید اجیر کنند غیر او را، اگر ندانیم که میت اراده کرده تخصیص را (یعنی ندانیم که مقصود میت، اختصاص دادن آن نایب معین است به نیابت) و گرنه (اگر بدانیم که خصوص نایب معین را خواسته و راضی به نیابت غیر او نیست و از طرفی هم نایب مذکور، نیابت را قبول نمی‌کند) در اینجا ساقط می‌شود استیجار غیر او (یعنی دیگر واجب نیست، غیر او را نایب بگیرند).

(ولو عین لكل سنة، قدرًا) مفصلاً کألف، أو مجملًا کغلة بستان، (وقصر کمل من الثانية) فإن لم تسع الثانية، (فالثالثة)، فصاعدا ما يتمم أجره المثل، ولو بجزء وصرف الباقي مع ما بعده كذلك.

(ولو عین لكل سنة، قدرًا).. توضیح: مسأله دیگر است توضیحش اینکه: اگر میت وصیت کند که هر سال برای من حج بگیرید و برای هر سال، اجرت معین کرده باشد بطور تفصیل مثل هزار درهم و یا بطور اجمال مثل اینکه بگوید غله هر سال این باغ را برای حج آن سال مصرف کنید، در اینجا اگر چنانچه قدر معین هر سال، کفایت برای حج آن سال نکند یعنی کمتر از اجرة المثل حج باشد، باید از اجرت سال دوم تکمیل شود و اگر با اجرت سال دوم هم کفایت نکند باید از اجرت سال سوم تکمیل شود تا به اندازه اجرة المثل برسد.

مثلاً اگر اجرة المثل حج، سه هزار درهم باشد و فرض هم این است که اجرت هر سال را هزار درهم تعیین کرده پس باید اجرت سه سال را جمع کنند و یک حج بجا آورند.

و اگر فرض کنیم اجرة المثل، دو هزار و پانصد درهم باشد، باید اجرت دو سال و پانصد درهم از اجرت سال سوم، جمع گردد و یک حج بجا آورند و پانصد درهم باقیمانده از اجرت سال سوم را ضمیمه کنند به سال چهارم و پنجم و یک حج دیگر بجا آورند.

ترجمه و شرح عبارت: ولو عین.. یعنی اگر میت تعیین کند برای (حج در) هر سال یک مقدار مالی را بطور تفصیل مثل هزار درهم و یا بطور اجمال مثل غله باغ، و آن مقدار مال هر سال، کم آید (از اجرة المثل حج آن سال) باید تکمیل شود از سال دوم و اگر سال دوم هم کفایت نکند، از سال سوم و یا سال های بالاتر تکمیل شود **ما یتِمُّ**.. (این نایب فاعل کَمَلَ می باشد) یعنی از سال دوم و سال های بعد، تکمیل شود

مقداری که اجرة المثل حج را کامل کند ولو بجزء یعنی هرچند تکمیل به بعضی از اجرت سال دوم و یا سال های بعد باشد (چون یک وقت ممکن است تمام اجرت سال دوم مثلاً، ضمیمه سال اول بشود مثل اینکه فرض کنیم اجرة المثل دوهزار تومان باشد و میت هم برای هر سال، هزار تومان تعیین کرده پس به ضمیمه تمام هزار تومان سال دوم به سال اول، اجرة المثل تکمیل می شود.

و یک وقت ممکن است بعضی از اجرت سال دوم ضمیمه به سال اول شود مثل اینکه فرض کنیم اجرة المثل، هزار و پانصد تومان است که در این صورت پانصد تومان از اجرت سال دوم ضمیمه سال اول شود اجرة المثل تکمیل می گردد پس پانصد تومان، بعضی از اجرت سال دوم است که تکمیل می کند اجرة المثل را.

و همچنین نسبت به سال های سوم و چهارم، مثلاً فرض کنیم اجرة المثل، دوهزار و پانصد تومان است که به ضمیمه هزار تومان سال دوم و پانصد تومان از سال سوم، اجرة المثل تکمیل می شود پس پانصد تومان بعضی از اجرت سال سوم است که تکمیل می کند اجرة المثل را.

وَصَرَفَ الْبَاقِي.. یعنی باقیمانده از اجرت سال (مثل پانصد تومان در مثال هایی که زدیم) مصرف شود به ضمیمه اجرت سال های بعدش به همانطوری که در سال های قبلش ذکر شد (یعنی باقیمانده را با اجرت سال های بعد ضمیمه کنند و وقتی تکمیل شد اجرة المثل، یک حج دیگر بجا آورند).

و لو كانت السنون معينة ففضل منها فضلة لا تفي بالحج أصلا ففي عودها إلى الورثة، أو صرفها في وجوه البر وجهان، أجودهما الأول إن كان القصور ابتداء، والثاني إن كان طارئا.

ولو كانت السنون معينة... توضیح: اگر چنانچه عدد سال‌هایی که وصیت کرده معین بود و بعد از انضمام اجرت بعضی به بعضی دیگر، از اجرت آن سال‌ها چیزی اضافه بماند که نمی‌شود با آن یک حجبی بجا آورد (مثل اینکه وصیت کرده چهار سال برای من حج بگیرید و برای هر سال هزار درهم تعیین کرده باشد و فرض کنیم اجرت حج سه هزار درهم است که در این صورت وقتی اجرت سه سال را جمع کنند و یک حج بجا آورند، اجرت سال چهارم که هزار درهم باشد باقی می‌ماند و با آن نمی‌شود حج بجا آورد) حالا در اینجا آیا آن هزار درهم باقیمانده را به ورثه باید برگرداند یا اینکه باید در امور خیریه مصرف شود؟ دو احتمال است:

دلیل احتمال اول این است که تعیین آن مال همانا برای حج بود پس وقتی که نشود با آن حج بجا آورد برمی‌گردد به ورثه.

دلیل احتمال دوم این است که به واسطه وصیت، آن مال از ملک ورثه خارج شده و فرض هم این است که برای حج نمی‌شود صرف شود، چون کم است پس باید در امور خیریه مصرف شود.

شارح در اینجا تفصیل می‌دهد به اینکه: اگر کفایت نکردن هزار درهم باقیمانده برای حج، از اول بوده یعنی در همان زمان وصیت بوده باشد مثل اینکه اجرت حج در آن زمان سه هزار درهم بوده و میت، هزار درهم قرار داده، در این صورت احتمال اول که آن پول به ورثه برگردد بهتر است، و شاید دلیلش این است که در این صورت وصیت از اول، فاسد بوده پس آن مال، از ملک ورثه خارج نشده و باید به آنها برگردد.

و اما اگر کفایت نکردن هزار درهم برای حج، بعداً عارض شده باشد یعنی در زمان وصیت می شد آن مبلغ را برای حج صرف کرد ولی بعداً اجرت حج بالا رفته که دیگران مبلغ مذکور کفایت برای حج نمی کند، در این صورت احتمال دوم که آن پول در امور خیریه مصرف شود بهتر است، زیرا در اول (یعنی در حین وصیت) آن پول تعلق یافت به عبادت (حج) و وصیت صحیح واقع شده پس از ملک ورثه خارج شده و به آنها بر نمی گردد و حالاً که نمی شود آن پول را برای آن عبادت وصیت شده، صرف کرد باید در عبادت و طاعت دیگری از طاعات و امور خیریه مصرف کرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كانت..** یعنی و اگر سال هایی که وصیت به آنها شده، معین بوده باشد (مثلاً چهار سال) و از آن سال ها چیزی زیاد بماند که اصلاً کفایت برای یک حج دیگر نمی کند پس (در این صورت) آیا آن زیادی باید به ورثه برگردد یا اینکه در راه های خیر مصرف گردد؟ دو احتمال است (و شارح در اینجا تفصیل در آن دو احتمال می دهد و می فرماید: بهترین آنها احتمال اول است در صورتی که قصور (یعنی کفایت نکردن آن زیادی) از اول (یعنی حین وصیت) بوده باشد، و احتمال دوم بهتر است در صورتی که قصور، عارض شده باشد (یعنی بعداً قصور حاصل شده چنانکه شرحش گذشت).

اصلاً ملا احمد تونی در حاشیه اش می فرماید: مقصود از این - اصلاً - این است که آن مقدار مال زیادی، کفایت نمی کند نه برای حج و نه برای عمره، پس بنابراین اگر برای یکی از آنها کفایت کند باید صرف در آن یکی کرد، البته اول باید حج افراد بجا آورد.

ولی به نظر نگارنده: این کلمه در مقابل آن مطلبی است که شارح بعد از یک سطر بیان کرده که فرموده: **ولو امکن استئمائه** اورجی اخراجه... پس مقصود از اصلاً این است که آن مال را به هیچ گونه نمی توان صرف در حج کرد نه به تجارت کردن که زیاد

گردد و به اندازه اجرة المثل شود و نه به صبر کردن مدتی تا شاید کسی پیدا شود که به آن مقدار کم راضی گردد برای نیابت.

و اما اگر به این دو نحوه مذکور بتوان صرف در حج کرد باید این کار را کرد و نوبت به دو احتمال سابق نمی رسد چنانکه بعد از این شارح بیان فرموده.

والوجهان آتیان فیما لو قصر المعین لحجة واحدة، أو قصر ماله أجمع عن الحجة الواجبة، ولو أمکن استثنائه، أو رجي إخراجہ فی وقت آخر وجب مقدما علی الأمرین.

والوجهان آتیان... توضیح: همانطوری که در وصیت به چند حج، دوا احتمال بود همچنین در جایی که وصیت به یک حج (حج مستحب) بکند و برای آن، اجرتی هم تعیین کرده باشد که کمتر از اجرة المثل است و کفایت برای حج نمی‌کند، در اینجا هم دوا احتمال می‌آید که آیا باید آن پول را به ورثه برگردانند و یا در امور خیریه مصرف کنند؟

و همچنین در حج واجب (که از اصل مال میت باید برداشته شود) اگر چنانچه تمام مال او کمتر از اجرة المثل باشد، در اینجا نیز دوا احتمال می‌آید.

ترجمه و شرح عبارت: **والوجهان**.. یعنی آن دوا احتمال (مذکور) می‌آید در جایی که کم آید اجرتی که معین شده (در وصیت) برای یک حج (یعنی آن اجرت کمتر از اجرة المثل حج باشد) **أو قصر ماله**... و یا کم آید تمام مال میت از (اجرت) یک حج واجب.

ولو أمکن استثنائه.. توضیح: در آن مسأله اول (که مقداری از اجرت سال‌ها زیاد مانده باشد که گفته شد دوا احتمال در آن است) و همچنین در دو مسأله بعدی که آن دوا احتمال جاری بود، اگر چنانچه ممکن باشد آن مال را به واسطه تجارت و مانند آن، زیادش کنند که به اندازه اجرة المثل حج برسد، باید این کار را بکنند و نوبت به این نمی‌رسد که به ورثه برگردانند و یا در امور خیریه مصرف کنند.

و همچنین اگر چنانچه امید این باشد که بعداً کسی پیدا شود که به آن مقدار مال (گرچه از اجرة المثل کمتر است) راضی شود و نیابت قبول کند، باید صبر کنند تا آن زمان و نباید به آن دوا احتمال سابق عمل کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو أمکن..** یعنی اگر ممکن باشد نموش دهند آن مال را (به واسطه تجارت) و یا اگر امید این باشد که حج را خارج کنند در وقت دیگر (یعنی بعداً حج برای او بگیرند به همان مال کم) **وجب** (جواب لومی باشد) یعنی باید آن کار را بکنند (یعنی تجارت با آن مال بکنند تا زیاد شود و یا صبر کنند تا زمان دیگر) و این کار مقدم است بر آن دو کار دیگر (که به ورثه برگردانند و یا در امور خیریه مصرف کنند).

(ولو زاد) المعین للسنة عن أجرة حجة ولم یکن مقیدا بواحدة (حج) عنه به (مرتین) فصاعداً إن وسع (فی عام) واحد (من اثنین) فصاعداً، ولا یضر اجتماعهما معا فی الفعل فی وقت واحد، لعدم وجوب الترتیب هنا كالصوم بخلاف الصلاة. ولو فضل عن واحدة جزء أضيف إلى ما بعده إن کان، وإلا ففيه ما مر.

(ولو زاد) المعین للسنة... مساله دیگر است توضیحش اینکه: اگر میت اجرتی را که برای حج سال تعیین کرده، از اجرة المثل یک حج بیشتر باشد و میت هم شرط نکرده که در سال، یک حج باشد، در این صورت با آن مال اگر وسعت دارد دو حج و یا بیشتر، در یک سال برای میت بجا آورند توسط دونایب و یا بیشتر.

و در اینجا انجام دادن دونایب، دو حج را در یک زمان اشکال ندارد، زیرا ترتیب بین آن حج ها واجب نیست همانند روزه که اگر به گردن میت، روزه یک ماه مثلاً باشد می شود دو نفر را اجیر کرد که هر کدام نصف آن را در یک زمان در عرض هم روزه بگیرند زیرا ترتیب در روزه واجب نیست برخلاف نماز که چنین نیست و در آن ترتیب واجب است یعنی نمی شود نمازهای قضای میت را به دو نفر اجیر داد که در عرض هم در یک زمان بخوانند بلکه باید یک نفر را اجیر کرد تا به ترتیب بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو زاد..** یعنی اگر زیاد بیاید مالی که معین شده برای حج سال، از اجرت یک حج، و آن مال معین تقیید نشده باشد (دروصیت) به یک حج، در این صورت باید حج بجا آورده شود از طرف میت، با آن مال معین، دوبار و یا بیشتر - اگر آن مال معین، وسعت دو حج و یا بیشتر را داشته باشد - در یک سال به توسط دو نایب یا بیشتر للسنة متعلق است به - المعین - عن اجرة متعلق است به - زاد - حجة تاء وحدت است یعنی اجرت یک حج ولم یکن ضمیر مقدر بر می گردد به - المعین - بواحدة یعنی حجة واحدة به ضمیر به المعین بر می گردد عنه ضمیر به میت بر می گردد ان وسع ضمیر مقدر به مال معین بر می گردد من اثنین.. متعلق است به -

حج - یعنی دونائب **ولا یضرب اجتماعهما..** یعنی ضرر نمی زند جمع شدن دونائب با هم در عمل حج در یک زمان، زیرا واجب نیست ترتیب در اینجا (یعنی در حج) همانند روزه، برخلاف نماز (که ترتیب در قضای آن واجب است).

ولو فضل عن واحدة... فرع دیگری است توضیحش اینکه: در جایی که وصیت به حج چند سال کرده باشد و مال هم برای آنها تعیین کرده، اگر از مال یکی از آن سال ها چیزی باقی بماند که با آن، یک حج دیگر نمی توان انجام داد (مثل اینکه اجرة المثل حج، هزار درهم بود و میت برای هر سال، هزار و پانصد درهم تعیین کرده، پس پانصد درهمی که از سال اول باقی می ماند کفایت برای حج دیگر نمی کند) در اینجا آن باقی را ضمیمه به اجرت سال بعد کنند که دو هزار درهم می شود و در این سال بعد، دو حج بجا آورند.

البته چنانکه گفتیم این در جایی است که وصیت به چند سال بوده باشد و اما اگر وصیت به یک سال بوده باشد و از آن چیزی باقی ماند، در این صورت همان دو احتمال که سابقا گذشت که آیا به ورثه برگردانده شود و یا در امور خیریه مصرف شود؟ در اینجا می آید.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو فضل عن واحدة..** یعنی اگر زیاد بماند از مال یک سال، مقدار کمی (که کفایت برای حج دیگر نمی کند تا در یک سال، دو حج بجا آورده شود) باید آن مقدار، اضافه شود به مال سال بعد، اگر سال بعد بوده باشد (یعنی اگر به سال دیگر هم وصیت حج کرده باشد و مالی هم برای آن تعیین نموده باشد) و گرنه (اگر سال بعد نبوده باشد) پس در آن جزء باقی، همان بحثی است که سابقا گذشت (که دو احتمال بود) **عن واحدة یعنی سنة واحدة** یعنی از مالی که برای یک سال تعیین کرده ان کان ضمیر مقدر بر می گردد به - ما بعده -.

(والودعي) لمال إنسان (العالم بامتناع الوارث) من إخراج الحج الواجب عليه عنه (يستأجر عنه من يحج أو) يحج عنه هو (بنفسه) وغير الودعية من الحقوق المالية حتى الغصب بحكمها. وحكم غيره من الحقوق التي تخرج من أصل المال - كالزكاة والخمس والكفارة والنذر - حكمه. والخير هنا معناه الأمر، فإن ذلك واجب عليه، حتى لو دفعه إلى الوارث اختياراً ضمن.

(والودعي) لمال إنسان.. توضيح: مسأله ديگراست بيانش اينكه: كسى كه مالى از ميت پيش او امانت باشد و مى داند به عهده ميت حج واجب است و نيز مى داند اگر آن مال را به ورثه ميت بدهد، ورثه از طرف ميت حج نخواهند گرفت، در اينجا آن شخص امانت دار بايد يکى از اين دو کار را بکند كه: يا كسى را با آن مالى كه در دست دارد نايب بگيرد براى ميت و يا خودش نايب شود با همان مال.

اين مسأله مربوط به مال امانت بود و همچنين است حقوق مالى مثل مال غصبى يعنى اگر كسى مالى را از ميت غصب کرده بود و مى داند ورثه، حج واجب بر ميت را انجام نخواهند داد بايد آن شخصى غاصب، با آن مال غصبى كسى را نايب بگيرد و يا خودش نايب شود.

ترجمه و شرح عبارت: **والودعي**.. يعنى امانت دار مال انساني، كه (آن انسان، ميت است و آن امانت دار مى داند به عهده آن ميت، حج واجب مى باشد و نيز) مى داند ورثه آن انسان خوددارى خواهند كرد از خارج كردن حجي كه واجب بر ميت است، از جانب ميت انسان مقصود ميت است **العالم**.. صفات است براى ودعى عليه متعلق است به - الواجب - و ضمير آن به انسان بر مى گردد **عنه** متعلق است به - اخراج - و ضمير آن نيز به انسان بر مى گردد **يستأجر**.. خبر است براى - الودعى - يعنى بايد اجير كند از جانب ميت، كسى را كه حج بجا آورد، و يا خود ودعى حج كند به نيابت از ميت و **غير الودعية**.. (اين كلمه مبتدا است و خبرش - بحكمها - مى باشد)

یعنی و غیره و دیعه از حقوق مالی دیگر (مثل دین و امانت شرعی در مقابل و دیعه که امانت مالکی است) حتی غصب، همه اینها در حکم و دیعه می باشند (و آن حکم در آنها جاری است).

و حکم غیره من الحقوق.. توضیح: آنچه مصنف بیان کرد مربوط به مساله حج است و همچنین است حکم غیر حج از حقوق مالی که از اصل مال میت باید خارج گردند (نه از ثلث مال او) مثل زکات و خمس و کفاره و نذریعی اگر در دست انسان مال امانت و یا مال غصبی از میت بوده باشد و انسان بداند بر عهده میت یکی از حقوق مذکوره مثل خمس و غیره می باشد و ورثه او آن حقوق را ادا نخواهند کرد، در اینجا وظیفه انسان امانت دار و یا غاصب این است که آن حقوق را از مال امانت و یا غصبی، از طرف میت بپردازد.

ترجمه و شرح عبارت: **و حکم غیره...** این کلمه مبتداست و خبرش کلمه - حکمه - می باشد و ضمیر در هر دو کلمه بر می گردد به حج.

والخبر هنا معناه.. توضیح: مصنف حکم مسأله و دیعه را بصیغه خبر (یعنی مضارع) بیان کرده که آن کلمه: یستأجر می باشد. شارح می فرماید که صیغه مذکوره در اینجا به معنای امر است یعنی مقصود مصنف این است که برودعی واجب است از طرف میت، نایب بگیرد (نه اینکه مقصود این باشد که برودعی جایز است نایب بگیرد).

و وجوب آن برودعی بطوری است که اگر بخواهد به اختیار خود، مال امانت را به ورثه بدهد (با اینکه می داند ورثه از طرف میت حج نخواهند گرفت) هرآینه ضامن آن مال خواهد بود یعنی باید ودعی از کیسه خودش نایب بگیرد و یا خودش نایب گردد.

ولو علم أن البعض يؤدي، فإن كان نصيبه يفي به بحيث يحصل الغرض منه وجب الدفع إليهم، وإلا استأذن من يؤدي مع الإمكان وإلا سقط.

والمراد بالعلم هنا ما يشمل الظن الغالب المستند إلى القرائن. وفي اعتبار الحج من البلد أو الميقات ما مر.

ولو علم أن البعض... توضيح: اگر انسان بداند که چنانچه مال امانت را به ورثه بدهد، بعضی از آنها از سهم خودشان، حج میت را ادا خواهند کرد. در اینجا اگر سهم آن بعض کفایت برای حج بکند، واجب است انسان آن مال امانت را به تمام ورثه بدهد، مثلاً فرض کنیم مال امانت به مقدار پنج هزار درهم است و اجرت حج دوهزار درهم باشد و دونفر از ورثه حاضر باشند سهمشان که دوهزار درهم است، برای حج بدهند.

و اما اگر سهام آن دونفر مثلاً کفایت برای حج نکند مثل اینکه فرض کنیم اجرت حج سه هزار درهم باشد در حالی که در مثال سابق، سهم آن دونفر دوهزار درهم است. در اینجا باید انسان امانت دار به وظیفه اش عمل کند (که نایب بگیرد و یا خودش نایب شود) بشرط اینکه اجازه از آن دونفر از ورثه که حاضر به اداء حج شده اند بگیرد، در صورتی که گرفتن اجازه از آنها ممکن باشد مثل اینکه دسترسی به آنها دارد و در شهر دیگری نمی باشند.

و اما اگر گرفتن اجازه از آنها ممکن نباشد لازم نیست اجازه بگیرد و بدون اجازه، وظیفه خود را انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو علم أن..** یعنی اگر شخص امانت دار بداند که بعضی از ورثه حاضر به اداء حج از طرف میت هستند، پس اگر سهام آن بعض (از این مال امانت) کفایت به حج بکند بطوری که غرض حج، حاصل می شود از این سهم،

واجب است (شخصی امانت دار) دفع کند مال را به همه ورثه (تا اینکه بعضی ورثه از آن مال، حج را ادا کنند) وگرنه (اگر سهام آن بعض، کافی برای حج نباشد) باید (شخص امانت دار، درانجام وظیفه خود) اجازه بگیرد از آن بعض ورثه‌ای که حاضر به اداء حج هستند، در صورت امکان گرفتن اجازه از آنها، و اگر اجازه ممکن نشد، ساقط می‌شود گرفتن اجازه (و شخص امانت دار، بدون اجازه به وظیفه خود عمل نماید) **وجب الدفع** این جواب است برای - فان - **من یؤدی** این مفعول است برای - استاذن - و فاعل مقدر آن و دعوی می‌باشد **سقط ضمیر** مقدر بر می‌گردد به استیذان.

والمراد بالعلم هنا.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: در صدر مسأله گفته شد ودعی علم دارد به امتناع وارث از اخراج حج، مقصود از علم در اینجا، تنها یقین نیست بلکه مقصود معنایی است که شامل اطمینان هم می‌شود که از قرائن حالیه برای انسان حاصل شود پس اگر برای ودعی، اطمینان به امتناع وارث حاصل شود، حکم سابق در آن نیز جاری است.

ترجمه و شرح عبارت: **والمراد..** یعنی مقصود از علم در اینجا، معنایی است عام که شامل ظن غالب که از روی قرائن حاصل شود می‌باشد (وبه چنین ظن، اطمینان گویند که مرتبه‌اش یک درجه از یقین پایین‌تر است).

وفی اعتبار الحج.. مطلب دیگر: آیا ودعی باید حج را از بلد بجا آورد یا از میقات؟ همان بحثی است که سابقاً گذشت (در اینجا نیز می‌آید).

(ولو كان عليه حجتان إحداهما نذر فكذاك) يجب إخراجهما فما زاد (إذ الأصح أنهما من الأصل) لاشتراكهما في كونهما حقا واجبا ماليا. ومقابل الأصح إخراج المنذورة من الثلث، استنادا إلى رواية محمولة على نذر غير لازم، كالواقع في المرض.

(ولو كان عليه حجتان... مسأله دیگر است توضیحش اینکه: اگر برعهده میت دو حج واجب بوده باشد: یکی حجة الاسلام، و دیگری حج نذری، در اینجا نیز اگر از میت در دست انسان مالی بوده باشد باید از آن مال، آن دو حج واجب را از جانب میت خارج سازد یعنی نایب بگیرد و یا خودش نایب شود برای انجام حج. اگر کسی بگوید که حج نذری را به چه دلیل از آن مال می تواند بجا آورد؟ جواب گوئیم: زیرا قول اصح این است که حج نذری همانند حجة الاسلام باید از اصل مال میت گرفته شود (چون حج نذری مانند حجة الاسلام، حق واجب مالی است و فقهاء همگی قائلند به اینکه هر حق واجب مالی باید از اصل مال گرفته شود مثل زکات و خمس و کفاره) و آن مال امانت هم، جزء اصل مال میت است پس از آن مال باید حج نذری بجا آورده شود.

و در مقابل قول اصح، قول دیگری است به اینکه حج نذری باید از ثلث مال میت گرفته شود و دلیل آن روایتی است که شارح می فرماید این روایت را ما حمل می کنیم به آن نذری که لازم الوفاء بر ورثه نیست مثل اینکه نذر حج را میت در حال مرض موتش کرده باشد (یعنی می گوئیم روایت، مربوط به این چنین نذر می باشد) چون گفته اند میت، هر وصیتی که در مرض موتش کرده باشد، نافذ نیست مگر به مقدار ثلث مالش و حج نذری هم که در مرض موتش کرده باشد همانند وصیت، لازم نمی شود بر ورثه که از اصل مال بیرون کنند بلکه اگر بخواهند عمل به آن بکنند - که مستحب هم هست - باید از ثلث مال بیرون کنند.

و خلاصه اینکه بنابر قول مذکور، انسان نمی‌تواند از مال امانت میت، حج نذری را خارج سازد بلکه فقط حجة الاسلام را از آن خارج کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان عليه...** یعنی اگر بوده باشد برعهده میت، دو حج که یکی از آنها حج نذری باشد (و دیگری حجة الاسلام) پس اینجا هم مثل مسأله قبل است که واجب می‌باشد (برانسان امانت دار) اینکه خارج کند آن دو حج را (از مال امانت) **فما زاد** یعنی اگر بیش از دو حج هم برعهده میت واجب بوده باشد باید از آن مال امانت خارج سازد (در صورتی که مال مذکور وسعت آنها را داشته باشد) **اذا الاصح..** یعنی زیرا قول اصح این است که هر دو حج، از اصل مال میت باید خارج گردند، زیرا آن دو شریکند در اینکه حق واجب مالی می‌باشند (ناگفته نماند که بعضی از فقهاء حج را واجب مالی نمی‌دانند بلکه واجب بدنی می‌دانند) و مقابل قول اصح، این قول است که حج نذری از ثلث مال، خارج شود بجهت استناد به روایتی که (شارح می‌فرماید این روایت دلیل برای آن قول نمی‌شود، زیرا آن روایت) حمل شده بر نذری که لازم الوفاء نباشد مثل نذری که در حال مرض موت، واقع شده باشد (و حال آنکه بحث در نذری است که واجب الوفاء باشد مثل نذری که قبل از مرض موتش واقع شده باشد).

ولو قصر المال عنهما تحاصتا فيه، فإن قصرت الحصة عن إخراج الحجة بأقل ما يمكن ووسع الحج خاصة أو العمرة صرف فيه، فإن قصر عنهما، ووسع أحدهما، ففي تركهما والرجوع إلى الوارث، أو البر - على ما تقدم - أو تقديم حجة الإسلام، أو القرعة؟ أوجه. ولو وسع الحج خاصة أو العمرة، فكذاك. ولو لم يسع أحدهما فالقولان، والتفصيل آت فيما لو أقر بالحجتين. أو علم الوارث أو الوصي كونهما عليه.

ولو قصر المال.. توضیح: بنا بر قول مصنف که باید هر دو حج را از مال امانت، اخراج کند، حالا اگر آن مال کمتر از این باشد که بتواند هر دو حج را بجا آورد، در این صورت باید آن مال را بین دو حج، قسمت کرد و برای هر کدام، سهمی قرارداد. پس اگر با سهم هر کدام بشود حجتی کامل به کمترین اجرتی که ممکن است، گرفت اشکالی نیست. و اگر سهم هر کدام کمتر از آن باشد و نتوان حجتی کامل بجا آورد بلکه با آن سهم، تنها حج (بدون عمره) به حساب هر کدام از دو حج، و یا تنها عمره (بدون حج) به حساب هر کدام از دو حج، بتوان بجا آورد باید چنین کرد.

و اگر این چنین هم نشود انجام داد یعنی با سهم هر کدام نشود برای هر کدام، حج (بدون عمره) و یا عمره (بدون حج) بجا آورد، اما بشود با مجموع آن دو سهم یک حج کامل (مشمول بر حج و عمره) به حساب حجة الاسلام فقط و یا به حساب حج منذور فقط بجا آورد، در اینجا چه باید کرد؟

آیا باید هر دو حج (حجة الاسلام و حج نذری) را ترک کرد و مال امانت را به ورثه داد و یا در راه خیر مصرف کرد؟

یا اینکه باید مجموع مال را به حساب حجة الاسلام حج انجام داد؟
یا اینکه قرعه انداخته شود اگر بنام حجة الاسلام درآمد، مجموع مال را برای آن صرف کنند و اگر بنام حج نذری درآمد، برای آن صرف کنند؟
سه احتمال است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو قصر المال**.. یعنی اگر مال کم بود از برای هر دو حج (حج نذری و حجة الاسلام) باید آن دو حج، حصه بندی شوند در آن مال (یعنی مال را دو حصه کنیم یک حصه برای حجة الاسلام و یک حصه برای حج نذری) پس اگر حصه (هر کدام از آنها) کم بود از اینکه یک حج کامل (مشمول بر حج و عمره) بجا آورده شود به کمترین اجرتی که ممکن باشد (و به عبارت دیگر: با حصه حج نذری، نشود حج و عمره بجا آورد و با حصه حجة الاسلام هم نشود حج و عمره بجا آورد) ولی حصه هر کدام، وسعت دارد برای حج تنها (بدون عمره) و یا برای عمره تنها (بدون حج) در این صورت باید حصه، صرف در آن شود (یعنی در حج تنها و یا عمره تنها برای حجة الاسلام و برای حج نذری، و به عبارت دیگر: صرف شود در دو حج فقط یا درد و عمره فقط) و **وسع الحج**... ضمیر مقدر بر می گردد به حصه، و مذکر بودن ضمیر باعتبار مال و یا سهم و یا نصف است. و همچنین ضمیر مقدر در «قصر» و «وسع» - در جمله آینده **فان قصر عنهما**.. یعنی و اگر حصه (در هر کدام) کم بود برای حج (بدون عمره) و یا عمره (بدون حج) (و عبارت دیگر با حصه حجة الاسلام، نه می شود حج تنها بجا آورد و نه عمره تنها، و با حصه حج نذری هم، نه می شود حج تنها بجا آورد و نه عمره تنها) ولی تمام مال (که مجموع دو حصه روی هم باشد) وسعت داشته باشد برای یکی از دو حج (حجة الاسلام و حج نذری یعنی با مجموع مال می شود یک حج کامل برای حجة الاسلام بجا آورد و یا یک حج کامل برای حج نذری بجا آورد. در این صورت آیا ترک باید کرد هر دو حج را و مال برگردانده شود به وارث، و یا در راه خیر مصرف شود؟ یا اینکه مقدم باید کرد حجة الاسلام را (یعنی مجموع مال را صرف حجة الاسلام کنیم) یا اینکه قرعه بزنیم (برای نذرو حجة الاسلام و به نام هر کدام که قرعه درآمد، آن را بجا آوریم) چند وجه است **قصر عنهما** ضمیر تثنیه بر می گردد به «الحج خاصة» و «العمره» **أحدهما** ضمیر بر می گردد به حجة الاسلام و حجة منذوره

او البرّ عطف است بر- الرجوع- أو تقدیم.. عطف است بر- ترکهما- أوجه مبتدای مؤخر است برای- ففی ترکهما..

ولو وسع الحج خاصة.. توضیح: اگر با مجموع مال، بشود تنها حج (بدون عمره) به حساب حجة الاسلام فقط و یا به حساب حج نذری فقط بجا آورد، در این همان سه احتمال است ؟

ترجمه و شرح عبارت: ولو وسع.. یعنی اگر مجموع مال، وسعت دارد برای حج تنها (بدون عمره، برای حجة الاسلام فقط و یا برای حج نذری فقط) و یا وسعت دارد برای عمره تنها (بدون حج، برای حجة الاسلام فقط و یا برای حج نذری فقط) این صورت هم مثل صورت قبل است (یعنی ۵ چند وجه می آید).

ولولم یسع أحدهما.. یعنی اگر مجموع مال، وسعت ندارد یکی از آن دورا (یعنی هیچکدام را وسعت ندارد نه حج تنها و نه عمره تنها) در اینجا آن دو قول سابق می باشد یعنی به وارث برگردانده شود و یا در راه خیر مصرف گردد.

والتفصیل آت فیما.. توضیح: مطلب دیگر است بیانش اینکه تفصیلی که تا اینجا بیان شد مربوط بود به جایی که شخص امانت دار، می دانست بر عهده میت دو حج می باشد.

حال می فرماید همان تفصیل جاری است در صورتی که خود میت در حال حیاتش اقرار کرده به اینکه دو حج واجب بر عهده اش می باشد، پس بر شخص امانت دار واجب است آن دو حج را از جانب میت بجا آورد به نایب گرفتن و یا خودش نایب شود.

و همچنین آن تفصیل جاری است در جایی که وارث یا وصی میت می داند بر عهده میت، دو حج واجب می باشد پس وظیفه وارث یا وصی این است که از مال میت کسی را نایب بگیرد و یا خودش نایب شود به تفصیلی که درودعی گفته شد.

(ولو تعددوا) من عنده الودیعة أو الحق، وعلّموا بالحق وبعضهم ببعض (وزعت) أجرة الحجة، وما فی حکمها علیهم بنسبة ما بأيديهم من المال، ولو أخرجها بعضهم بإذن الباقین، فالظاهر الإجزاء، لاستراکهم فی کونه مال المیت الذي يقدم إخراج ذلك منه علی الإرث.

(ولو تعددوا) من عنده الودیعة... مساله دیگر: اگر میت پیش چند نفر مال امانت داشته باشد و همه آنها می دانند برعهده میت، حج واجب می باشد و نیز همه از مال امانت یکدیگر باخبرند، در این صورت باید هر کدام به نسبت مالی که در دست دارد سهمی از آن مال برای حج بگذارد تا نایب بفرستند برای حج.

مثلاً اگر سه نفر بودند و دست یکی از آنها دویست درهم (۲۰۰) بود و در دست دومی، ششصد درهم (۶۰۰)، و در دست سومی هشتصد درهم (۸۰۰) بود و اجرت حج هم هزار درهم باشد. در این مثال باید نفر اولی ۱۲۵ و نفر دومی ۳۷۵ درهم و نفر سومی پانصد (۵۰۰) درهم بدهد بطریق تقسیم به نسبت، که یکی از قواعد علم حساب است و شرح آن در مثال مذکور چنین است:

$$\frac{200}{1000} = \frac{1}{5} \quad \text{نسبت مال نفر اولی به اجرت حج}$$

$$\frac{600}{1000} = \frac{3}{5} \quad \text{نسبت مال نفر دومی به اجرت حج}$$

$$\frac{800}{1000} = \frac{4}{5} \quad \text{نسبت مال نفر سومی به اجرت حج}$$

$$\frac{4}{5} + \frac{3}{5} + \frac{1}{5} = \frac{4+3+1}{5} = \frac{8}{5} \quad \text{مجموع نسبت ها}$$

$$۱۰۰۰ \div \frac{۸}{۱۰۰۰} = ۱۰۰۰ \times \frac{۵}{۸} = \frac{۵۰۰۰}{۸}$$

سهم نفر سومی از اجرت

$$\frac{۵۰۰۰}{۸} \times \frac{۴}{۵} = \frac{۲۰۰۰}{۴۰} = ۵۰۰$$

سهم نفر دومی از اجرت

$$\frac{۵۰۰۰}{۸} \times \frac{۳}{۵} = \frac{۱۵۰۰۰}{۴۰} = ۳۷۵$$

سهم نفر اولی از اجرت

$$\frac{۵۰۰۰}{۸} \times \frac{۱}{۵} = \frac{۵۰۰}{۴۰} = ۱۲۵$$

$$۱۲۵ + ۳۷۵ + ۵۰۰ = ۱۰۰۰$$

اجرت حج

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تعددوا...** یعنی اگر چند نفر بودند کسی که پیش او مال امانت و یا حق مالی (مثل مال مغضوب و عاریه و قرض) می باشد و همه آنها بدانند که حق واجب بر عهده میت است (و حق در اینجا اعم از حج و غیر حج مثل خمس و زکات و کفاره می باشد) و **بعضهم ببعض** یعنی و نیز بعضی از آنها خبر دارند از بعضی دیگر و **وزعت**.. یعنی در این مساله باید توزیع شود اجرت حج و آنچه در حکم حج است (از زکات و خمس و کفاره) بر همه امانت دارها به نسبت آنچه در دستشان است از مال امانت و **ما فی حکمها** ضمیر به - حجة - بر می گردد **علیهم** ضمیر به - من عنده الودیعة - بر می گردد.

ولو أخرجها بعضهم.. فرع دیگر: اگر چنانچه بعضی از آنها (مثلاً یک نفر) به اجازه بعضی دیگر، تمام اجرت حج را از مال امانتی که پیش خود دارد بدهد، کفایت می کند چون چیزی که لازم است در اینجا این است که قبل از تقسیم مال میت بین ورثه بعنوان ارث، اول باید حق واجب بر میت را از آن مال خارج کنند سپس باقی را به

ارث تقسیم نمایند و همه امانت دارها در این جهت با هم مساوی اند که مالی که در دست آنهاست مال میت است و حق واجب بر میت باید از آن مال خارج شود، پس حق واجب، از یکی از آن مال های امانت که خارج گردد کافی است و لازم نیست از هر مالی، مقداری خارج گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو أخرجهما..** یعنی اگر چنانچه بعض آنها خارج سازد حج را به اجازه دیگران پس در اینجا ظاهرا این است که کافی است، زیرا همه آنها شریکند در اینکه آنچه در دست دارند، مال میت است که باید اول خارج سازند حج و غیر حج را از آن مال، قبل از ارث (یعنی قبل از آنکه مال میت بین ورثه تقسیم گردد) فی کونه ضمیر بر می گردد به - ما باید یهم - ذلك اشاره است به حجة و مافی حکمها منه یعنی از مال میت علی الارث متعلق است به یقدم.

ولو لم يعلم بعضهم بالحق تعین علی العالم بالتفصیل، ولو علموا به ولم يعلم بعضهم ببعض فأخرجوا جميعاً. أو حجوا فلا ضمان مع الاجتهاد علی الأقوی، ولا معه ضمنوا ما زاد علی الواحدة.

ولو لم يعلم بعضهم... فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر یکی از امانت دارها می‌داند برعهده میت حج واجب است ولی بقیه نمی‌دانند، در اینجا باید تنها آنکه عالم به آن است، از مال امانت در دستش حج واجب را بجا آورد به آن تفصیلی که سابقاً در صدر مسأله ودعی گذشت که نایب بگیرد و یا خودش نایب بشود در صورتی که بداند که وارث‌ها، حج واجب را از طرف میت انجام نخواهند داد و اما اگر بداند بعضی از آنها ادا خواهند کرد از نصیبشان، باید مال امانت را به آنها رد کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو لم يعلم..** یعنی اگر بعضی از امانت دارها ندانند حق واجب بر میت را (یعنی حج و غیر حج) در اینجا معین می‌شود اخراج حق، بر آنکه می‌داند حق را (یعنی وظیفه اخراج حج و یا غیر حج، فقط متوجه آن کسی است که حق را می‌داند) به همان تفصیلی که سابقاً گذشت **بالتفصیل** احتمال دارد مقصود از آن همان باشد که در توضیح سابق ذکر کردیم (یعنی اشاره به تفصیلی که در صدر مسأله ودعی گفته شد بوده باشد) و احتمال دارد مقصود از آن، تفصیلی باشد که شارح در دو سطر پیش ذکر نمود و توضیحش اینکه: وقتی که ما فرض می‌کنیم بعضی امانت دارها عالم به حق باشند، این بعض منحصر به یک نفر نیست بلکه ممکن است مثلاً در بین پنج نفر امانت دار، سه نفرشان عالم به حق باشند پس مقصود از عالم در عبارت شارح، جنس عالم می‌شود که در فرض مثال، آن سه نفر خواهد بود و بنابراین مقصود از تفصیل این می‌شود که بر آن سه نفر عالم، واجب می‌شود اخراج حق میت از مال امانت در دستشان بکنند به نسبت مالی که در دست دارند و یا یکی

از آن سه نفر به اجازه دونفر دیگر، خودش به تنهایی همه اجرت حج را از مال امانت خارج کند.

ولو عِلِّمُوا به ولم یَعْلَم.. فرع دیگر: اگر هریک از امانت دارها حج واجب بر میت را می دانستند ولی از مال امانت یکدیگر خبر نداشتند یعنی هریک پیش خود خیال می کرد که او تنها امانت دار است و هرکس به حسب خیالش، خودش حج واجب میت را انجام داد (به نایب فرستادن و یا خودش نایب شد) در اینجا اقوی در نظر شارح این است که باید تفصیل داد به اینکه:

اگر چنانچه هریک، سعی و کوشش کرده بود در اینکه آیا در نزد غیر خودش هم مال امانت از میت هست یا نه و بعد از سعی، اطلاعی از مال امانت دیگری نیافت و ناچار خودش از مالی که در دستش بود، حج را بجا آورد و پس از انجام آن، همه از یکدیگر خبردار شدند، در این صورت هیچکدام ضامن مقدار اجرت از امانت نمی باشند.

و اما اگر بدون سعی و کوشش حج کرده باشند، باید گفت که نسبت به اجرت یک حج، ضامن نیستند و اما نسبت به باقی اجرت ها همه ضامنند و باید از کیسه خودشان به ورثه بدهند. مثلاً فرض کنیم اجرت حج دوهزار درهم بوده و آنها سه نفر بودند و هر کدام دوهزار درهم برای حج خرج کرده اند پس از مجموع شش هزار درهم، به مقدار دوهزار درهم کم می کنیم و چهار هزار درهم باقیمانده را هر سه ضامنند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو علموا به...** یعنی اگر همه امانت دارها بدانند حق واجب بر میت را ولی از یکدیگر خبردار نباشند و در نتیجه (هرکسی بخيال خودش به وظیفه اش عمل کند و) همگی حج واجب را خارج سازند (از مال امانت یعنی کسی را نایب بگیرند) و یا خودشان حج کنند، در اینجا ضامن نیستند (اجرت حج را) در صورتی که سعی و کوشش کرده باشند (در بدست آوردن اطلاع از یکدیگر) چنانکه اقوی در نظر ماست (یعنی شارح) **فلا ضمان** این جواب است برای -ولو علموا- و لامعه

ضمنوا.. یعنی واما بدون اجتهاد و کوشش، همگی ضامند (از مجموع اجرت هایی که داده اند) زاید بر یک حج را (یعنی از مجموع پول هایی که برای حج خرج کرده اند، اجرت یک حج را از مجموع کم کنند، بقیه را ضامنند همگی).

ولو علموا في الأثناء سقط من وديعة كل منهم ما يخصه من الأجرة، وتحللوا ما عدا واحد بالقرعة، إن كان بعد الإحرام، ولو حجوا عالمين بعضهم ببعض صح السابق خاصة، وضمن اللاحق فإن أحرّموا دفعة وقع الجميع عن المنوب وسقط من وديعة كل واحد ما يخصه من الأجرة الموزعة، وغرم الباقي.

ولو علموا في الأثناء.. فرع دیگر: اگر بعد از احرام، در اثناء عمل در اثر سعی و کوشش، از امانت یکدیگر خبردار شوند، در اینجا به مقدار اجرت آن اندازه عملی که هر کدام انجام داده، از مال امانت در دستش ساقط می شود (یعنی آن مقدار را ضامن نیستند، مثلاً اگر اجرت یک مقدار اعمال تا آن محلی که از یکدیگر خبردار شدند مثلاً سیصد تومان باشد، آن مقدار اجرت از مال امانت را ضامن نیست).

و یکی از آنها بحکم قرعه، حجتش را ادامه دهد و بقیه از احرام خارج شوند و باقی امانت را باید به ورثه رد کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو علموا..** یعنی اگر خبردار شوند در اثناء حج (به واسطه کوشش)، در اینجا ساقط می شود از مال امانت هر یک از آنها، آن مقداری که مخصوص او می شود از اجرت (یعنی مقدار اجرتی که برای بعضی اعمال حج خرج کرده از مال امانت) و باید از احرام خارج شوند مگر یک نفر، آن هم بحکم قرعه (که کدام یک از آنها در احرام باقی بماند حج بجا آورد و بقیه از احرام بیرون آیند) اگر علم به یکدیگر بعد از احرام بوده باشد (و اما قبل از احرام، یکی از آنها بحکم قرعه انتخاب شود برای انجام حج و بقیه برگردند، و اگر چنانچه یکی از آنها پیش قدم شد و احرام بست، از دیگران ساقط می شود).

ولو حجوا عالمين بعضهم.. فرع دیگر: اگر همه آنها با اینکه از امانت یکدیگر خبر دارند حج کنند، در اینجا حج آنکه اول بجا آورده صحیح است و آنهایی که بعداً

حج کرده‌اند ضامنند اجرت را و باید از کیسه خودشان به ورثه بدهند همراه با باقی امانت.

و اگر چنانچه همه آنها در یک زمان با هم احرام ببندند و حج را تمام کنند و کسی در بین آنها اول و آخر نباشد، در این صورت حج همه آنها صحیح است و برای میت واقع می‌شود و از مال امانت هر کدام، آن مقدار از اجرت که سهم او بود بنسبت مال امانتش ساقط می‌شود (یعنی آن مقدار از اجرت را ضامن نمی‌باشد چون علی ای حال اگر خودش هم حج نمی‌رفت می‌بایست سهمی به نسبت مال امانتی که در دستش می‌باشد برای اجرت حج می‌داد چنانکه در صدر مسأله گذشت که مصتّف فرمود - و زعت - و حالا که حج کرده و همه اجرت را از مال امانت داده، پس به مقدار سهمش ضامن نیست) اما باقی اجرت را که خرج حج کرده ضامن است و هر کدام باید به ورثه از کیسه خودشان بدهند.

این مطلب را با یک مثال، آسان کنیم: مثلاً اگر فرض کنیم ودعی‌ها سه نفرند و در دست یکی هزار درهم است و در دست دومی دو هزار درهم و در دست سومی سه هزار درهم و فرضاً اجرت حج هزار درهم باشد، در اینجا چون همه از امانت یکدیگر خبر دارند باید به حساب تقسیم به نسبت، نفر اولی ۱۶۶ درهم و نفر دومی ۳۳۳ درهم و نفر سومی ۵۰۰ درهم از مال امانت بدهند تا اجرت یک حج که هزار درهم است تکمیل شود، حالا اگر چنانچه با این حال به وظیفه مذکور عمل نکنند و همگی به حج بروند و هر یک جداگانه هزار درهم از مال امانت برای حج خرج کند، در اینجا نفر اولی به مقدار ۱۶۶ درهم از مال امانت را ضامن نیست ولی باقی هزار درهم که ۸۳۴ درهم باشد را ضامن می‌باشد و باید به ورثه از کیسه خودش بدهد و نفر دومی هم به مقدار ۳۳۳ درهم از مال امانت را ضامن نیست ولی باقی هزار درهم که ۶۶۷ درهم باشد را

ضامن است و نفر سومی هم به مقدار ۵۰۰ درهم ضامن نیست ولی باقی هزار درهم که پانصد درهم دیگر است ضامن می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو حجوا..** یعنی اگر همه آنها حج کنند در حالی که عالم به امانت یکدیگر باشند، در اینجا فقط حج اولی آنها صحیح است و آنکه بعداً حج کرده ضامن است (اجرت حج را) **فان احرمو..** یعنی پس اگر همه احرام ببندند در یک زمان (با اینکه عالم به امانت یکدیگر هستند و حج را تمام کنند) در این صورت همه حج ها (صحیح است و) واقع می شود برای منوب عنه (که میت است) و ساقط می شود از مال امانت هر کدام، آن سهمی که مخصوص اوست از اجرت حج که توزیع بر آنها شده، و ضامن می شود (هر کدام از آنها) باقی اجرت را **یخصه** ضمیر به - کل واحد - بر می گردد و همچنین ضمیر مقدر در عزم.

وهل يتوقف تصرفهم على إذن الحاكم؟ الأقوى ذلك مع القدرة على إثبات الحق عنده، لأن ولاية إخراج ذلك قهراً على الوارث إليه. ولو لم يمكن فالعدم أقوى، حذراً من تعطيل الحق الذي يعلم من بيده المال ثبوته، وإطلاق النص إذن له.

(وقيل: يفتقر إلى إذن الحاكم) مطلقاً، بناء على ما سبق. (وهو بعيد) لإطلاق النص، وإفضائه إلى مخالفته حيث يتعذر.

وهل بتوقف تصرفهم... فرع دیگر: آیا شخص امانت دار، در تصرفش در مال امانت جهت انجام حج، باید از حاکم شرع (مجتهد جامع الشرايط) اجازه بگیرد یا اجازه نمی‌خواهد؟ شارح تفصیل می‌دهد و می‌فرماید اقوی در نظر ما این است که اجازه لازم است در صورتی که بتواند پیش حاکم، حق واجب بر میت (مثل حج و غیره) را اثبات کند، زیرا وقتی که ورثه خودداری کنند از بجا آوردن حج واجب بر میت، فقط حاکم شرع می‌تواند از قدرت ولایت فقیه استفاده کند و ورثه را مجبوره انجام حج نماید و غیر حاکم چنین حقی ندارد پس امانت دار نمی‌تواند بدون اجازه حاکم چنین کاری کند.

و اما در صورتی که امانت دار نتواند پیش حاکم اثبات حق واجب بر میت را بکند، در اینجا می‌فرماید اقوی این است که اجازه حاکم شرع لازم نیست و بدون اجازه، حج را بجا آورد و دلیل آن دو چیز است:

۱. اینکه اگر در صورت مذکوره، اذن حاکم شرط باشد و فرض این است که او نمی‌تواند اثبات حق کند پس در نتیجه باید حق میت، عملی نشود و روی زمین بماند در حالیکه از آن طرف آنکه در دستش مال است (یعنی ودعی) می‌داند حق مذکور بر عهده میت ثابت است، و با این حال چرا حق میت عملی نگردد فلذا روی این دلیل، اذن حاکم را در آن صورت شرط نمی‌دانیم.

۲. اینکه در روایت، اذن حاکم را شرط نکرده و در آن، امام معصوم علیه السلام امر به انجام حج از طرف میت نموده، این خودش اجازه مستقیم است به ودعی از طرف شارع به تصرف در مال میت.

ولی در مقابل قول شارح، قول دیگری است که مطلقاً اجازه حاکم شرط است چه ممکن باشد اثبات حق نزد او و چه ممکن نباشد و دلیل این قول همان است که در دو سطر پیش شارح ذکر کرد و آن اینکه ولایت اجبارورثه بر اخراج حق میت را، فقط حاکم شرع دارد پس دیگران باید از او اجازه تصرف در مال میت را بگیرند.

شارح از این قول دو جواب می‌دهد:

یکی اینکه: روایت مطلق است و اجازه حاکم را شرط نکرده.

دوم اینکه: اگر اذن حاکم مطلقاً شرط باشد لازم می‌آید که در صورت ممکن نبودن اثبات حق پیش حاکم، حق میت معطل بماند و بجا آورده نشود و این مخالفت با آن روایت می‌شود که بطور مطلق می‌گوید حج را از جانب میت بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **وهل يتوقف..** یعنی آیا تصرف ودعی‌ها (در مال امانت) موقوف بر اجازه حاکم است؟ اقوی این است که موقوف بر اجازه است در صورتی که ودعی قدرت بر اثبات حق میت (حج و غیر حج) نزد حاکم داشته باشد، زیرا ولایت اخراج حق میت، بطور جبریر وارث، با حاکم است (پس دیگران باید در تصرف مال میت، اجازه از او بگیرند) الیه متعلق است به - ولایة - و ضمیر بر می‌گردد به حاکم **ولولم یمكن..** یعنی و اگر ممکن نباشد اثبات حق نزد حاکم پس (در این صورت) عدم اشتراط اذن، اقوی است **حذراً من...** (این دلیل اول است) یعنی بجهت اینکه مبدا تعطیل شود حقی که آنکه در دستش مال است می‌داند ثبوت حق مذکور را **ثبوت** مفعول است برای - یعلم - و ضمیر بر می‌گردد به - حق - و **اطلاق..** (این دلیل

دوم است) یعنی واطلاق روایت (از نظر اینکه اجازه حاکم را شرط نکرده) خودش اجازه برای ودعی است (در تصرف مال میت).

النص متن روایت این است:

«برید العجلی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئلته عن رجل استودعنی مالا فهلك وليس لولده شی ولم یحج حجة الاسلام قال: حج عنه وما فضل فأعطهم»^۱

برید عجلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از حضرت سؤال کردم درباره مردی که پیش من مالی امانت گذاشته و مُرده است و فرزندان وی چیزی ندارند و خود میت هم حجة الاسلام (به عهده دارد و آن را) انجام نداده، حضرت در جواب فرمود: حج کن از طرف او (با آن مال امانت) و هرچه زیاد آمد به ورثه رد کن.

در این حدیث گویا حضرت صادق علیه السلام امر کرده به هرکسی که پیش او مال امانت از میت باشد همانند برید عجلی عمل کند، و این امر، اجازه است برای آن کس در تصرف مال میت.

و قیل یفتقر.. یعنی و بعضی گفته اند که تصرف آنها احتیاج به اجازه حاکم دارد مطلقاً (چه اثبات حق نزد او ممکن باشد و چه ممکن نباشد) و این قول بنابر آن دلیلی است که گذشت (و آن اینکه: ولایت اخراج حق میت جبراً بر وارث، با حاکم شرع است پس با اجازه او باید باشد) و هو بعید یعنی این قول، بعید است (به دو دلیل: یکی) بجهت اینکه روایت مطلق است (و در آن اذن حاکم شرط نشده است) و (دلیل دوم اینکه:) شرط بودن اذن حاکم می کشد به مخالفت روایت در صورتی که

^۱ کافی، ج ۴، ص ۳۰۶ و من لایحضر، ج ۲، ص ۴۴۵ و تهذیب، ج ۵، ص ۴۱۶.

گرفتن اذن از حاکم ممکن نباشد (به واسطه دسترسی نداشتن به حاکم و یا به واسطه ممکن نبودن اثبات حق نزد او) إفضائه ضمیر برمی گردد به «افتقار به اذن حاکم» مخالفت، یعنی مخالفت نص یتعذر ضمیر به - اذن حاکم - برمی گردد.

فصل دوم

(الفصل الثاني: في أنواع الحج وهي ثلاثة: تمتع) وأصله التلذذ سمي هذا النوع به، لما يتخلل بين عمرته وحجه من التحلل الموجب لجواز الانتفاع والتلذذ بما كان قد حرمه الإحرام، مع ارتباط عمرته بحجه حتى أنهما كالشيء الواحد شرعا، فإذا حصل بينهما ذلك فكأنه حصل في الحج.

اقسام حج

حج تمتع

(الفصل الثاني: في أنواع الحج... توضيح: حج برسه نوع است: حج تمتع - حج قرآن - حج أفراد (بکسر همزه).

حج تمتع - برکسانی واجب است که مسکن و منزل آنان تا مکه معظمه شانزده فرسخ (۹۶ کیلومتر) و یا بیشتر فاصله داشته باشد چنانکه در این آیه بدان اشاره شده:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۱ (یعنی این حج تمتع از برای کسی است که خانواده و وطنش مکه و حدود آن نباشد) و جهت نامیدن این نوع به تمتع را بعداً خواهیم گفت.

اعمال حج این دسته که از مسافت‌های دور وارد مکه می‌شوند دو قسمت شده (عمره تمتع - حج تمتع).

عمره تمتع مقدم بر حج تمتع است، و چون اعمال آنها در این کتاب هر کدام در فصلی بطور تفصیل بیان شده، ما برای کسانی که خواهان شناسایی اعمال آنها باختصار باشند در اینجا به ترتیب ذکر می‌کنیم و سپس بشرح عبارت کتاب می‌پردازیم:

الف - اعمال عمره تمتع عبارت است از احرام - طواف و نماز آن - سعی میان صفا و مروه - تقصیر، که باختصار چنین است:

از میقاتگاه (محل بستن احرام) بایستی احرام بست و مسجد شجره محل احرام کسانی است که پیش از انجام اعمال عمره تمتع به مدینه منوره مشرف شوند و در غیر این صورت مسجد جُحْفَه میقات آنان است (البته مقصود ما میقات ایرانیان است و میقات‌ها در مبحث جداگانه مشروحاً بیان می‌گردد).

واجب است در یکی از میقات‌ها تمام لباس‌های عادی و معمولی را در آورد و جامه احرام در بر نمود و محرم شد (احرام و واجبات آن در مبحث مربوط به تفصیل بیان می‌شود) و در موقع احرام چنین نیت کند: محرم می‌شوم و اجتناب می‌کنم از محرمات سی گانه احرام برای انجام عمره تمتع از حجة الاسلام واجب قرینه الی الله، (محرمات احرام در مبحث جداگانه مشروحاً بیان می‌گردد) و بلافاصله با قرائت

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۶.

صحیح یک مرتبه به قصد وجوب تلبیه بگوید و آن عبارت است از گفتن: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

آنگاه باید رهسپار مکه گردید و پس از ورود به مکه معظمه، با طهارت برای طواف به مسجدالحرام مشرف گردید و با نیت از برابر حجرالاسود هفت بار بطریق مخصوص دور خانه کعبه گردش کرد (طریقه طواف و واجبات آن در مبحث جداگانه بیان می‌گردد) و نیت آن چنین است: طواف خانه کعبه می‌کنم برای عمره تمتع از حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله.

پس از ختم طواف، واجب است بلافاصله دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم بجا آورد و در صورت عدم امکان، اقامه نماز طواف در یکی از دو جانب راست یا چپ مقام ابراهیم مانعی ندارد.

هرگاه قرائت نماز کسی صحیح نباشد بایستی برای تمام نمازهای طواف واجب خصوصاً نماز طواف نساء نایب گیرد.

آنگاه باید رهسپار صفا و مروه گردید و با نیت، هفت مرتبه مسافت بین صفا و مروه را طی کرد.

سعی میان صفا و مروه از کوه صفا شروع و به کوه مروه ختم می‌شود و نیت آن چنین است: سعی میان صفا و مروه می‌کنم برای عمره تمتع از حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله (صفا و مروه و طریقه سعی و واجبات و مستحبات آن بعداً بتفصیل ذکر خواهد شد).

پس از پایان سعی بین صفا و مروه، واجب است با نیت تقصیر کرد یعنی ناخن گرفت یا مقداری از موی سر یا ریش و یا شارب را کوتاه نمود و نیت آن چنین است: «تقصیر می‌کنم برای خارج شدن از احرام عمره تمتع در حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله». (تقصیر و مسائل مربوطه آن بعداً بیاید).

بعد از تقصیر، اعمال عمره تمتع خاتمه یافته و می‌توان از لباس احرام خارج شد و هر چه به سبب احرام بر مُحَرِّم حرام شده بود حلال می‌گردد مگر شکار کردن تا زمانی که در حرم (که محدوده معینی دور تا دور مکه است) باشد.

اعمال عمره تمتع را در تمام مدت شبانه روز می‌توان بجا آورد لیکن در فصل گرما بهتر است هنگام شب خصوصاً از نیمه‌های شب بعد انجام شود زیرا هوا خنک‌تر و برای عبادت مساعد‌تر است.

پس از خاتمه اعمال عمره تمتع، خروج از مکه معظمه تا روز هشتم ذی الحجة (زمان مُحَرِّم شدن برای اعمال حج) جایز نیست و سزاوار است در ظرف آن چند روز به نیابت هر یک از چهارده معصوم علیهم‌السلام، پدر و مادر، همسر و اولاد و خویشان و اعم از زنده و مرده، طواف مستحبی بجا آورد (هر طواف دو رکعت نماز هم دارد).

ب - قسمت دوم، اعمال حج تمتع است که عبارتند از: احرام - وقوف در عرفات - وقوف در مشعر الحرام - رمی جمره عقبه در منی - قربانی - حلق یا تقصیر - طواف زیارت و نماز آن - سعی میان صفا و مروه - طواف نساء و نماز آن - بیتوته در منی - رمی جمرات سه گانه، که باختصار چنین است:

روز هشتم ذی الحجة واجب است در مکه مکرمه مجدداً برای انجام اعمال حج تمتع، احرام ببندد و بهتر است در محل مسکونی به همان کیفیتی که در عمره تمتع بیان شده با نیت لباس احرام را پوشید و بمسجد الحرام رفت و در مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل مُحَرِّم شد و چنین نیت کرد: «مُحَرِّم می‌شوم و اجتناب می‌کنم از محرّمات سی گانه احرام برای انجام حج تمتع از حجة الاسلام واجب قریة الی الله»، آنگاه یک بار بعنوان وجوب تلبیه گفت و سپس رهسپار عرفات گردید و تا ظهر روز عرفه (نهم ذی الحجة) استحباً با تلبیه را تکرار کرد و تا غروب آفتاب در آنجا توقف نمود و

هنگام ظهر روز عرفه چنین نیت کرد: «وقوف می‌کنم و می‌مانم در عرفات از ظهر امروز تا غروب شرعی در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قره الی الله».

پس از غروب آفتاب روز عرفه بایستی با همان حال احرام از عرفات به سوی مشعرالحرام کوچ کرد و شب عید قربان را در آنجا بسربرد و پس از ورود بدانجا چنین نیت کرد: «شب را به روز می‌آورم در مشعرالحرام در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قره الی الله».

پس از ادای نماز مغرب و عشاء و صرف غذا، هفتاد عدد سنگریزه با شرایطی که در مبحث وقوف در مشعرالحرام بتفصیل بیان می‌شود یک یک از زیر ماسه‌های بیابان مشعرالحرام برچید و هنگام طلوع فجر مجدداً چنین نیت کرد: وقوف می‌کنم و می‌مانم در مشعرالحرام از طلوع فجر تا طلوع آفتاب در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قره الی الله.

بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان بایستی با همان حال احرام از مشعرالحرام عازم سرزمین منی گردید و سه عمل (رمی جمره عقبه - قربانی - سترایشی یا تقصیر) را به شرح زیر در آنجا انجام داد:

ابتدا هفت عدد سنگریزه به ترتیب و شرایطی که در مبحث اعمال روز عید قربان مفصلاً ذکر می‌شود با نیت به جمره عقبه پرتاب کرد و نیت آن چنین است: «هفت عدد سنگریزه به جمره عقبه می‌اندازم در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قره الی الله».

آنگاه برای قربانی به کشتارگاه رفت و هنگام کشتن حیوان چنین نیت کرد: «قربانی می‌کنم در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قره الی الله».

پس از قربانی و مراجعت به چادر یا محل مسکونی خود بایستی عمل سرتراشی یا تقصیر با قصد وجوب انجام شود، و نیت آن چنین است: «سر می تراشم یا تقصیر می کنم برای خروج از احرام حج تمتع در حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله».

بعد از حلق یا تقصیر، تمام محرمات احرام به استثنای بوی خوش و شکار و استمتاع از زن حلال می شود و می توان از لباس احرام خارج شد، لیکن بهتر است حج تمتع و طواف نساء را نیز با لباس احرام انجام داد.

بدین منظور بایستی از منی رهسپار مکه گردید و با طهارت و قصد وجوب به همان کیفیتی که در عمره تمتع عمل شده هفت بار به دور خانه کعبه گردش کرد و نیت آن چنین است: «طواف خانه کعبه می کنم در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله».

پس از خاتمه طواف بلافاصله دو رکعت نماز طواف در پشت مقام ابراهیم به همان ترتیبی که در عمره تمتع گفته شده بجا آورد.

آنگاه هفت مرتبه سعی میان صفا و مروه را به همان نحوی که در عمره تمتع بعمل آمده به قصد وجوب انجام داد که در این هنگام بوی خوش نیز حلال می گردد.

و سپس طواف نساء باید انجام شود یعنی هفت بار دیگر به دور خانه کعبه گردش کرد و بدین نحو نیت نمود: «طواف نساء می کنم در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قرۃ الی الله» و بلافاصله دو رکعت نماز طواف نساء به قصد وجوب در پشت مقام ابراهیم به همان ترتیب سابق بجا آورد.

پس از ادای این نماز، تمام محرمات سی گانه احرام که بر محرم حرام شده بود مباح می گردد مگر صید تا زمانی که در حرم است.

بعد از انجام این اعمال بایستی تا موقع غروب آفتاب به منی مراجعت کرد و اگر اعمال نامبرده بطول انجامید تا قبل از نیمه شب به منی بازگشت نمود.

واجب است شب‌های ۱۱ و ۱۲ ذی الحجه را در منی بسربرد و هنگام غروب واجب آفتاب بدین نحو نیت کرد: «می‌مانم امشب را در منی در حج تمتع از حجة الاسلام واجب قربة الى الله».

و روزهای ۱۱ و ۱۲ ذی الحجة نیز واجب است در هر روز به ترتیب به هریک از جمرات ثلاثة (جمره اولی - جمره وسطی - جمره عقبه) هفت عدد سنگریزه با همان شرایط و کیفیتی که در روز عید قربان در جمره عقبه انجام شده، به قصد وجوب پرتاب کرد (و تفصیل آن در مبحث مربوط بیان خواهد شد).

بعد از ظهر روز ۱۲ ذی الحجة می‌توان از منی به مکه مراجعت کرد و اعمال حجة الاسلام تمام است.

این مختصری از اعمال عمره تمتع و حج تمتع بود، به ذهن بسپارید تا مباحث آینده آسان شود.

و اما دو قسم دیگر (حج قران - حج افراد) را بعداً توضیح خواهیم داد و اینک به شرح عبارت می‌پردازیم:

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل الثاني**.. یعنی فصل دوم در بیان انواع حج است و آن سه تاست یکی حج تمتع (که مشتمل است بر عمره و حج) وأصله التلذذ.. توضیح: چرا این نوع از حج، تمتع نامیده شد؟ برای اینکه تمتع در لغت به معنای لذت بردن و بهره‌مند شدن است و بر اثر احرام، سی چیز بر حاجی حرام می‌شود و بعد از انجام اعمال عمره که قبل از اعمال حج است، از احرام بیرون می‌آید و بر او چیزهایی که حرام شده بود به واسطه احرام، حلال می‌شود و از آنها مجدداً بهره‌مند و برخوردار می‌گردد.

دراینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه این بهره بردن بعد از انجام عمل و خروج از احرام، در حج افراد و حج قران هم می‌باشد پس چرا نام تمتع اختصاص به این نوع حج یافت؟

جواب اینکه: چون در این نوع حج که مشتمل بر دو عمل است، اعمال عمره با اعمال حج در آن شرعاً آنچنان با هم ارتباط دارند که گویا مجموع آنها یک چیز می‌باشد پس وقتی که تلذذ و بهره برداری در مابین عمل عمره و عمل حج حاصل شود گویا در اثناء عمل حج حاصل شده، بدین جهت نام تمتع را به آن نوع حج اختصاص داده‌اند، بخلاف حج افراد و یا حج قران که آنها چون هیچگونه ارتباط به عمره مفرده که بعداً انجام می‌گیرد ندارند و وقتی که بعد از خروج از احرام حج، لذت و بهره‌ای برده باشد مثل این نیست که در اثناء حج برده باشد فلذا مناسبتی ندارد نام تمتع را به این دو نوع حج هم بگذارند.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَصْلُهُ..** یعنی اصل تمتع (یعنی در لغت بمعنای) لذت بردن است، نامیده شد این نوع حج، به تمتع بجهت آنچه که فاصله می‌افتد بین عمره آن و حج آن، از تحلل (یعنی بیرون آمدن از احرام یعنی چون انسان ما بین عمره و حج، از احرام خارج می‌شود) که این تحلل سبب جایز شدن انتفاع و لذت بردن از چیزی است که احرام آن را حرام کرده بود (که آن محرمات سی گانه است) **مِنَ التَّحَلُّلِ** این بیان می‌کند - مایتهلل - را مع ارتباط عمرته.. (از اینجا به بعد جواب آن سؤال مقدری است که سابقاً توضیح دادیم) یعنی وازان طرف چون عمل عمره آن نوع، با عمل حج آن اینقدر ارتباط دارد که گویا هر دو یک چیزند شرعاً پس وقتی که ما بین آن دو، انتفاع و تلذذ حاصل شود گویا در اثناء حج، حاصل شده (بدین جهت نام تمتع را اختصاص به این نوع حج داده‌اند).

(ناگفته نماند که شاهد بر ارتباط عمره تمتع به حج آن، چند چیز است:

۱. روایت حلبی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة» - مقصود عمره تمتع و حج تمتع است چنانکه مرحوم شارح در کتاب «مسالك» بیان کرده.

۲. اینکه بعد از انجام اعمال عمره، تا موقع اُعمال حج تمتع، حق خروج از مکه معظمه را ندارد.

۳. عمره تمتع در وجوب و استحباب، تابع حج آن است و هر وقت حج تمتع بر مکلف واجب باشد عمره تمتع هم بروی واجب است، و هر وقت حج تمتع برایش مستحب باشد عمره تمتع هم وظیفه مستحبی اوست. برخلاف عمره مفرده که چون مستقل از حج است لاجرم در وجوب و استحباب هم استقلال دارد.

(وهو فرض من نأی) أي بعد (عن مكة بثمانية وأربعين ميلا من كل جانب على الأصح) للأخبار الصحيحة الدالة عليه، والقول المقابل للأصح اعتبار بعده باثني عشر ميلا، حملا للثمانية والأربعين على كونها موزعة على الجهات الأربع، فيخص كل واحدة اثني عشر.

ومبدأ التقدير منتهى عمارة مكة إلى منزله، ويحتمل إلى بلده مع عدم سعتها جدا، وإلا فمحلتها.

(وهو فرض من نأی)... توضیح: مصتّف می فرماید: قول اصح در حج تمتع این است که آن حج، وظیفه کسی است که منزل او تا مکه ۴۸ میل (یعنی ۱۶ فرسخ) از هر طرف مکه فاصله داشته باشد یعنی در هر یک از چهار طرف مکه، هر کسی که به آن مقدار مسافت، دور از مکه باشد باید حج تمتع کند. و دلیل آن روایات صحیحی است در این مورد.

و در مقابل آن قول، بعضی گفته اند که باید دوری از مکه از هر طرف، ۱۲ میل (یعنی چهار فرسخ) باشد، و از آن روایاتی که ۴۸ میل تعیین کرده جواب داده اند به اینکه مقصود از آنها این است که دوری مجموع چهار طرف، ۴۸ میل باشد که وقتی توزیع به چهار طرف بشود، در هر طرف ۱۲ میل می شود.

ترجمه و شرح عبارت: و هو فرض.. یعنی حج تمتع وظیفه کسی است که دور باشد (منزلش) از مکه به ۴۸ میل از هر طرف مکه، بنابر قول اصح (و هر سه میل مساوی با یک فرسخ است پس ۴۸ میل مساوی با ۱۶ فرسخ می باشد) علی الاصح این قید مربوط است به مسافت ۴۸ میل للاخبار.. یعنی به دلیل روایات صحیحی که دلالت بر مقدار مذکور می کند والقول المقابل.. یعنی وقول دیگر که مقابل قول اصح است، اینکه معتبر است دوری آن کس (از شهر مکه) به دوازده میل (یعنی چهار فرسخ) بجهت اینکه حمل کرده اند ۴۸ میل را (که در روایات صحیحه ذکر شده) بر

اینکه (مقصود از آنها این است که) توزیع شود بر چهار طرف مکه پس اختصاص پیدا می‌کند هر طرف به دوازده میل **کل واحدة** یعنی کل جهة واحدة.

ومبدأ التقدير.. توضیح: مسافتی که ذکر شد باید از خانه‌های آخر مکه حساب شود تا منزلش، و احتمال دارد تا شهر او معتبر باشد در صورتی که شهر بسیار بزرگ نباشد و اما اگر خیلی بزرگ بود، تا محله او معتبر است حساب شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ومبدأ..** یعنی ابتدای مسافت، از آخر ساختمان‌های مکه حساب می‌شود تا منزل او، و احتمال دارد تا شهر او باشد در صورت زیاد بزرگ نبودن شهر، وگرنه (اگر بسیار بزرگ باشد) پس تا محله او باید حساب شود.

(و) یمتاز هذا النوع عن قسیمیّه أنّه (یقدم عمرته علی حجه ناویا بها التمتع)، بخلاف عمرتیهما، فإنّها مفردة بنية.

(وقران وإفراد) ویشتركان فی تأخیر العمرة عن الحج وجملة الأفعال. وینفرد القران بالتخیر فی عقد إحرامه بین الهدی والتلبیة، والإفراد بها، وقیل: القران: أن یقرن بین الحج والعمرة بنية واحدة، فلا یحل إلا بتمام أفعالهما مع سوق الهدی. والمشهور الأول (وهو) أي كل واحد منهما (فرض من نقص عن ذلك) المقدار من المسافة مخیرا بین النوعین، والقران أفضل.

حج قران وإفراد و فرّقشان با حج تمتع

حج افراد - نام آن عملی است که خود واجب مستقل وبه عمره متصل نیست واین نوع حج برای اهل مکه و مردم نزدیک آن است که مسکن آنان تا مکه کمتر از ۴۸ میلی (شانزده فرسخ) باشد.

این دسته از ابتدا باید بعنوان حج، مُحَرَّم شوند و پس از انجام آن، عمره مفردة بجای آورند یعنی آن نوع حج برای آن دسته، به تنهایی واجب مستقّلی است و در صورتی که از عمره متمکن باشند اداء آن نیز واجب مستقّلی خواهد بود چنانچه ممکن است مکلف در یک سال از حج تنها متمکن شده و در سال دیگر از عمره مفردة متمکن شود، چنین مکلف بایستی در هر سال وظیفه خود را جداگانه انجام دهد.

طریقه حج افراد بطور اختصار چنین است: روز هشتم ذی الحجة پس از محرم شدن (کسی که مسکن وی به عرفات نزدیکتر از میقات است، از منزل مسکونی محرم شود و در غیر این صورت، از میقاتگاه محرم شود) بایستی رهسپار عرفات گردید و روز عرفه را در آنجا وقوف کرد و هنگام مغرب از عرفات به مشعر الحرام عزیمت نمود و شب

عید قربان را در آنجا بسربرد و پس از طلوع آفتاب روز دهم ذی الحجة از مشعرالحرام به سوی منی کوچ کرد و در آنجا رمی جمره عقبه نمود و سپس سر تراشید و در همان روز عید قربان یا روز بعد به مکه عزیمت کرد و طواف فریضه حج و دو رکعت نماز آن را بجا آورد و پس از آن، سعی میان صفا و مروه را انجام داد آنگاه طواف نساء و نماز آن را نیز بجا آورد و از حال احرام خارج شد و به منی مراجعت کرد و شب های یازدهم و دوازدهم ذی الحجة را در آنجا بیتوته نمود و روزهای یازدهم و دوازدهم ذی الحجة در هر روز به ترتیب رمی جمره اولی و وسطی و عقبه را انجام داد و سپس به مکه عزیمت کرد و عمره مفرده را بجا آورد.

و این نوع را افراد نامیده اند، چون از عمره اش جداست و صحت یا بطلان هریک ربطی به دیگری ندارد.

حج قرآن - این عمل در جمیع اعمال و شرایط و در تاخیر عمره از حج مانند حج افراد است با این تفاوت که در حج قرآن، حاجی که قصد قرآن کرده در حین احرام ممکن است قربانی به همراه ببرد که وی در این صورت مخیر است به اشعار یا تقلید قربانی، احرامش را ببندد (و در اثر این کار، ذبح قربانی بر او واجب خواهد شد) یا به گفتن تلبیه (لبیک اللهم لبیک...) احرامش را ببندد که در این صورت هر چند حج او عملاً افراد می شود ولی نیت حاجی نیت قرآن است و شاید ثواب قرآن را که افضل از افراد است به او بدهند، و فرق دیگرش در این صورت با افراد این می شود که در قرآن به قصد یکی از دو فرد واجب مخیر، تلبیه می گوید که اگر بخواهد به قصد تعیین تلبیه بگوید تشریع می شود اما در حج افراد چون قربانی به همراه نیاورده و قصد حج افراد دارد حتماً باید به تلبیه احرامش را ببندد.

و این نوع را قرآن (به معنی همدوش) نامیده اند چون احرامش همدوش با همراهی قربانی است.

فرق حج تمتع با قران و افراد

در حج تمتع واجب است عمره بر حج مقدم باشد و به نیت تمتع بجا آورده شود ولی در آن دو حج دیگر، عمره ارتباطی به حج ندارد و خودش بعد از حج، جداگانه به نیت افراد بجا آورده می شود، و به عبارت دیگر در حج افراد و قران چون عمره با حج دو عبادتند جداگانه و متصل بهمدیگر نیستند بلکه هریک در صورت استطاعت از آن واجب جداگانه ای است و استطاعت هاشان جداست که اگر تنها استطاعت حجبشان را داشت فقط واجب الحج است یا اگر تنها استطاعت عمره مفرده را داشت فقط واجب العمره است و اگر استطاعت هر دو شان را داشت واجب الحج و العمره است (چنانکه مصنف در آخر کتاب بیان کرده) فلذا عمره به نیت افراد بجا آورده می شود برخلاف حج تمتع که چون عمره و حج آن بیکدیگر متصل و مربوطند باید عمره را به نیت تمتع بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: (و) **یمتاز هذا النوع**.. یعنی امتیاز پیدا می کند این نوع (حج تمتع) از دو قسمش (افراد و قران) به اینکه باید مقدم شود عمره تمتع بر حج تمتع در حالیکه باید نیت کند به آن عمره، تمتع را بخلاف دو عمره قران و افراد، زیرا عمره آن دو، جداگانه بجا آورده می شود به نیت افراد **عمر تیهما** ضمیر تثنیه بر می گردد به - قسمیه - بنیته در بعضی از نسخه های چاپی، ضمیر ندارد ولی صحیح این است که با ضمیر باشد و ضمیر بر می گردد به افرادی که از کلمه مفرده استفاده می شود، نه اینکه برگردد به شخصی که عمره بجا می آورد.

وقران و افراد (عطف است به تمتع که فرمود و هی ثلاثة: تمتع... وقران و افراد) یعنی و (نوع دوم و سوم از انواع حج) حج قران و حج افراد است، و این دوشریکند در این که عمره شان باید بعد از حج باشد و نیز در همه اعمال، و جدا می شود حج قران

(از حج افراد) به اینکه مخیر است در بستن احرام قران، بین همراه داشتن قربانی و بین گفتن تلبیه، و اما حج افراد (جدا می شود از حج قران) به اینکه به تلبیه فقط باید احرام ببندد و **جمله الافعال** عطف است بر- تأخیر- یعنی در همه افعال حج با هم شریکند و فرق ندارند و **وینفرد..** این جمله بیان می کند فرق بین آن دو نوع حج را **بین الهدی** مقصود سوق هدی است یعنی همراه داشتن قربانی، ناگفته نماند که چنانکه مصنف در بحث مربوط به حج قران تصریح خواهد کرد، تنها همراه داشتن قربانی کافی نیست بلکه اگر قربانی شتر باشد باید آن را اشعار کند (یعنی سمت کوهان راست آن را بشکافد و خون آلوده نماید که دیگر کسی بر پشت آن سوار نشود و اگر گم شد هر کس آن را دید بداند که آن شتر باید در منی قربانی شود) و اگر قربانی گوسفند باشد باید آن را تقلید نماید یعنی نعلینی که در آن نماز خوانده باشد به گردن آن بیاویزد و **الافراد..** عطف است بر- القران - یعنی وینفرد الافراد (فی عقد احرامه) بالتلبیه فقط.

وقیل القران.. توضیح: بعضی از فقهاء فرموده اند حج قران آن است که اعمال حج و عمره را مقرون بیکدیگر کند با یک نیت به این معنی که اعمال هر دو را با یک نیت احرام بجا آورد یعنی وقتی که احرام بست و اعمال حج را بجا آورد، با همان احرام، اعمال عمره را به آن وصل کند و بجا آورد بدون اینکه بعد از اعمال حج، از احرام خارج گردد و احرام دیگری برای اعمال عمره ببندد (پس بنابراین قول، بعد از تمام شدن مجموع افعال حج و عمره، از احرام خارج می شود) و علاوه بر آن باید قربانی هم حتماً همراه ببرد.

پس بنابراین قول، فرق حج قران با حج تمتع در سه چیز است:

۱. اینکه در حج تمتع، همراه بردن قربانی از حین احرام، واجب نیست ولی در قران

آن را واجب دانسته.

۲. اینکه در حج تمتع، عمره مقدم است بر حج، ولی در قران برعکس است.

۳. اینکه در حج تمتع، بعد از عمل عمره، از احرام خارج می شود و برای عمل حج احرام دیگری می بندد، ولی در قران بنابر قول مذکور برای هر دو عمل، یک احرام می بندد.

ترجمه و شرح عبارت: **وقیل..** یعنی گفته شده قران آن است که انسان همدوش کند بین حج و عمره با یک نیت (احرام) پس بنابراین، از احرام خارج نمی شود مگر به تمام شدن مجموع افعال حج و عمره (برخلاف حج تمتع که بعد از تمام شدن افعال عمره، از احرام خارج می شود) **مع سوق الهدی** یعنی بعلاوه اینکه باید قربانی هم همراه ببرد (ولی بنابر قول مشهور در معنای قران، همراه بردن قربانی، واجب نیست بلکه جایز است) **والمشهور الاول** شارح می فرماید که مشهور در معنای حج قران، همان است که در اول دانسته شد (که عمره آن جداگانه به نیت احرام دیگر بجا آورده می شود و همراه بردن قربانی هم در آن واجب نیست).

وهو ای کل واحد.. هر کدام از حج قران و افراد وظیفه کسی است که کمتر از مسافتی که در حج تمتع گفته شد، از مکه فاصله داشته باشد، و چنین کس مخیر است بین قران و افراد ولی قران برای او افضل از افراد است.

(ولو أطلق الناذر) وشبهه للحج (تخير في الثلاثة) مکیا كان أم أفقیا (وكذا يتخير من حج ندبا) والتمتع أفضل مطلقا وإن حج ألفا وألفا.

(ولیس لمن تعین علیه نوع) بالأصالة أو العارض (العدول إلى غيره، على الأصح) عملا بظاهر الآیة، وصریح الروایة، وعلیه الأكثر، والقول الآخر جواز التمتع للمکی، وبه روايات حملها على الضرورة طريق الجمع.

أما النائي فلا يجزئه غير التمتع اتفاقا.

(ولو أطلق الناذر)... مساله دیگر است توضیحش اینکه: کسی که نذر حج کند و در آن، نوع حج را تعیین نکرده باشد، این شخص مخیر است بین سه نوع حج و می تواند هر کدام را که بخواهد اختیار کند. چه نذرکننده اهل مکه باشد و چه اهل شهرهای دور.

و همچنین کسی که حج مستحبی می خواهد بجا آورد مخیر است در اختیاریکی از آن سه نوع.

البته حج تمتع مطلقا افضل است چه در حج مستحب و چه در نذر مطلق، چه برای اهل مکه و چه اهل شهرهای دور.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو أطلق..** یعنی اگر نذرکننده حج یا شبیه آن (یعنی قسم خورنده بر حج یا عهد کننده حج) مطلق بگذارد نذرش را، (و تعیین نکند نوع حج را)، مخیر است در (اختیار هر کدام از) سه نوع حج، چه اهل مکه باشد یا اهل شهرهای دور **لحج** متعلق است به ناذر یعنی نذرکننده حج **وكذا يتخير من...** یعنی و همچنین مخیر است کسی که حج مستحبی بخواهد انجام دهد. و حج تمتع افضل است مطلقا (معنای اطلاق در بالا گفته شد) گرچه بخواهد هزارها حج بجا

آورد (و این مضمون حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود اگر هزاران حج بخوایم بجا آورم، حج تمتع بجا می آورم).

ولیس لمن تعین علیه نوع... توضیح: تخیر بین سه نوع حج، مربوط به حج نذری و حج مستحب بود و اما در حجة الاسلام: قول مشهور و اصح این است که کسی که وظیفه اش یکی از انواع سه گانه باشد جایز نیست براو که به جای وظیفه اش، به نوع دیگر عمل کند مگر در مورد ضرورت (که بعداً موارد ضرورت بیان خواهد شد). بنابراین کسی که وظیفه اش حج تمتع است (مثل آنهایی که ۱۶ فرسخ دور از مکه اند) جایز نیست عوض تمتع، حج افراد و یا قران بجا آورد، و کسی که وظیفه اش حج افراد است (مثل اهل مکه) جایز نیست عوض آن، حج تمتع کند.

و دلیل آن دو چیز است یکی آیه، و دوم روایت.

اما آیه ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۱.

این آیه منطوقش دلالت می کند که تنها حج تمتع، وظیفه شخص دور از مکه است، و مفهومش هم دلالت می کند که کسی که اهل مکه است، وظیفه اش تمتع نیست بلکه نوع دیگر است.

و اما روایت: بعداً در شرح عبارت ذکرش خواهیم کرد.

و در مقابل قول مشهور، قول دیگری است به اینکه اهل مکه می تواند حج تمتع بجا آورد با اینکه وظیفه اصلی اش افراد و یا قران است. و دلیل آن روایاتی است که شارح می فرماید: چون در مقابل آن روایات، روایات دیگری است که منع از آن کرده فلذا برای جمع و سازش بین دو دسته روایات، ناچاریم بگوئیم دسته اول در مورد ضرورت می باشد (و موارد ضرورت بعداً بیان می شود).

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۶.

البته این اختلاف قول، فقط راجع به اهل مکه می باشد و اما راجع به کسانی که دور از مکه اند همه فقهاء بالا اتفاق قائلند که صحیح نیست ابتداء عدول کند از وظیفه اش که تمتع است به نوع دیگر.

ترجمه و شرح عبارت: **ولیس لمن..** یعنی (در حج مندور و حج مستحب، اختیار هر کدام از سه نوع حج، بر اهل مکه و یا دور از مکه جایز بود) و (اما در حجة الاسلام) جایز نیست برای کسی که معین شده بر او یک نوع به اصل شرع (مثل تمتع برای کسی که دور از مکه است و حج افراد و یا قران برای اهل مکه) و یا (معین شده بر او یک نوع) به سبب عارض (مثل نذریا شبه نذر که مثلاً اهل مکه نذر کنند حج تمتع بجا آورد البته در حج مستحبی نه حجة الاسلام، و یا کسی که دور از مکه است نذر کنند حج افراد و یا قرآن بجا آورد در حج مستحبی پس جایز نیست بر آنها) عدول کند ابتداء به غیر آن نوع (معین شده بر او) بنا بر قول اصح (به دو دلیل: یکی) بجهت عمل به ظاهر آیه و (دیگر به دلیل عمل به) صریح روایت (و آن روایتی است که در تفسیر آیه مذکوره وارد شده که صحیح زراره است از امام باقر علیه السلام):

«قال: قلتُ لابی جعفر علیه السلام: قول الله عزوجل فی کتابه ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۱ فقال: یعنی اهل مکه لیس علیهم متعة، کل من کان أهله دون ثمانية واربعین میلا ذات عرق وعسفان کمایدور حول مکه، فهو ممن دخل فی هذه الآیة، وكل من کان من أهله وراء ذلک فعليه المتعة»^۲

^۱ سوره بقره، آیه ۱۹۶.

^۲ تهذیب، ج ۵، ص ۳۳.

یعنی به امام باقر علیه السلام عرض کردم منظور از فرمایش خدای عزوجل در این آیه «ذَلِكْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ...» چیست؟ حضرت فرمود: مقصود این است که اهل مکه بر آنها حج تمتع نیست، هرکسی که خانواده اش در محدوده کمتر از ۴۸ میل^۱ (مثل ذات عرق و عسفان^۲) دور تا دور مکه از مکه فاصله داشته باشد، آن کس داخل در این آیه است (که به مفهوم آیه، وظیفه اش غیر تمتع است) و هرکسی که از اهل مکه بالاتر از ۴۸ میل فاصله داشته باشد (به منطوق آیه) پس بر اوست حج تمتع و علیه الاکثر یعنی بر همین قول است، اکثر فقهاء والقول الآخر.. یعنی وقول دیگر (غیر اصح) این است که جایز است حج تمتع برای اهل مکه (بجای قرآن یا افراد) و بر این قول، روایاتی است که (شارح در جواب این قول می فرماید:) حمل کردن آن روایات بر مورد ضرورت، راه جمع (بین آن دسته روایات و دسته دیگر که دلالت بر منع از عدول می کند مثل روایتی که سابقاً ذکر شد) می باشد.

اما النائی فلا.. یعنی اما کسی که از مکه دور است (به ۴۸ میل) پس برای او کفایت نمی کند غیر تمتع، به اجماع فقهاء.

^۱ هر سه میل برابر یک فرسخ است، پس ۴۸ میل یعنی ۱۶ فرسخ.

^۲ ذات عرق فاصله اش تا مکه در حدود ۸ فرسخ است، و عسفان فاصله اش تا مکه در حدود ۱۲ فرسخ است.

(إلا للضرورة) استثناء من عدم جواز العدول مطلقا ویتحقق ضرورة المتمتع بخوف الحيض المتقدم على طواف العمرة، بحيث يفوت اختياري عرفة قبل إتمامها، أو التخلف عن الرقعة إلى عرفة حيث يحتاج إليها، وخوفه من دخول مكة قبل الوقوف لا بعده ونحوه.

موارد ضرورت

(إلا للضرورة)... توضیح: گفته شد که کسی که وظیفه اش یک نوع حج از انواع سه گانه است جایز نیست براو که عدول کند به نوع دیگر.

حال می فرماید مگر در مورد ضرورت، عدول به نوع دیگر جایز است پس در مورد ضرورت، هم کسی که وظیفه اش تمتع است می تواند ابتداءً عدول به افراد و یا قران کند و هم کسی که وظیفه اش افراد و یا قران است می تواند ابتداءً بجهت ضرورت عدول به تمتع کند.

شارح چند مثال برای ضرورت کسی که وظیفه اش تمتع است ذکر می کند و چند مثال برای ضرورت کسی که وظیفه اش افراد و یا قران است ذکر می کند.

اما مثال ضرورت متمتع:

اول: زنی که یقین و یا گمان دارد که اگر بخواد احرام تمتع ببندد، قبل از طواف عمره، حائض خواهد شد و وقت هم چون کم است اگر بخواد برای طهارت و بجا آوردن طواف و سایر اعمال عمره صبر کند که بعد از پاکی از حیض غسل کند و اعمال را بجا آورد هر آینه وقت اختیاری وقوف در عرفات (که از ظهر روز نهم ذی الحجة تا غروب آفتاب است) از او فوت خواهد شد و به آن نخواهد رسید.

در این صورت این زن می تواند از همان اول عدول به حج افراد کند و عوض تمتع، حج افراد بجا آورد یعنی از میقاتگاه، احرام برای حج افراد ببندد و به عرفات رود و

وقوف در عرفه و مشعرو اعمال منی را بجا می آورد و وقتی حیض شد صبر می کند از حیض که پاک شد و غسل کرد اعمال دیگر حج را که طواف و سعی و غیره باشد انجام دهد و پس از حج در صورت استطاعت و تمکن، عمره مفرده بر او لازم است. و این عمل از حج تمتع کفایت می کند.

ترجمه و شرح عبارت: **اللاضرورة..** یعنی مگر بجهت ضرورت (شارح می فرماید): این استثناء است از عدم جواز عدول مطلقاً (چه برای کسی که وظیفه اش تمتع است و چه کسی که وظیفه اش غیر تمتع است یعنی اللاضرورة، استثناء است از - لیس لمن تعین علیه نوع، العدول الی غیره - پس مقصود از استثناء این می شود که مگر در موقع ضرورت جایز است عدول در ابتداء از نوع معین به غیر آن. مطلقاً یعنی هم برای کسی که وظیفه اش تمتع است و هم کسی که وظیفه اش غیر تمتع است).

العدول چنانکه از توضیحات سابق ما معلوم شد مقصود از عدول در اینجا، عدول در ابتداء است (که عوض یک نوع، نوع دیگر بجا آورد) نه در اثناء. و اما عدول در اثناء را مصتّف بعداً بیان خواهد کرد. و قرینه بر اینکه مقصود عدول ابتدایی است این است که شارح در همه مثال ها، مثال به خوف زده که یعنی چون از همان اول ترس دارد پس عدول به نوع دیگر می کند.

و یتحقّق ضرورة یعنی ضرورت متمتع (کسی که وظیفه اش حج تمتع است، یکی از موارد ضرورت برای او) در این صورت تحقق پیدا می کند به اینکه زنی بترسد (که اگر بخواهد تمتع انجام دهد و احرام برای عمره تمتع ببندد) حیض شود قبل از انجام طواف عمره بطوری که (در نتیجه) وقت اختیاری وقوف عرفه از او فوت شود قبل از آنکه عمره را تمام کرده باشد (پس در اینجا آن زن می تواند از همان اول، احرام برای حج افراد ببندد چنانکه توضیحش گذشت).

اختیاری عرفه... وقوف در عرفات دو وقت دارد: وقت اختیاری، وقت اضطراری.

۱. وقت اختیاری وقوف یعنی زمان وقوف در عرفات برای شخص مختار از اول ظهر روز نهم ذی الحجة تا غروب آفتاب است.

۲. وقت اضطراری وقوف یعنی زمان وقوف در عرفات برای شخص مضطر مثل شخصی که در مدت مذکوره که وقت اختیاری است اگر بجهت فراموشی یا عذر دیگر وقوف ننماید لازم است در شب عید (شب دهم ماه) مقداری از شب را وقوف کند و ادراک این وقت برای شخص مضطر، در صحت حج کفایت می‌کند قبل اتمامها اتمام عمره.

او التخلّف عن الرفقة.. مثال دوم است برای ضرورت متمتع:

کسی که وظیفه‌اش تمتع است ولی گروه کاروانش وظیفه شان حج افراد است اگر او بخواهد احرام عمره تمتع ببندد و برای انجام اعمال عمره به مکه بیاید، از رفقای کاروان برای رفتن به عرفات عقب می‌افتد، چون رفقای او بحسب وظیفه شان از میقاتگاه روانه عرفات می‌شوند جهت انجام حج افراد و در نتیجه وی برای حج تمتع همراهی از کاروان ندارد که با آنها از مکه به سوی عرفات رود در حالی که احتیاج به آنها دارد چون در تنهایی ترس تلف بر جان یا مال دارد پس در اینجا آن شخص می‌تواند از همان اول در میقاتگاه، احرام حج افراد ببندد و با رفقای کاروانش به عرفات برود. هر چند در این مثال، وقت برای انجام عمره تمتع کم نباشد برخلاف مثال اول.

شرح عبارت: او التخلّف.. (این کلمه عطف است بر الحیض - یعنی او خوف التخلّف...) یعنی وی ترس عقب افتادن و جدا شدن از قافله به سوی عرفات دارد در جایی که احتیاج به قافله دارد (بجهت ترس بر جان و یا مالش) الرفقة بضم راء (در لغت بنی تمیم) و به کسر راء (در لغت قیس) به معنای گروه قافله، کاروان الی عرفة این کلمه دو احتمال در معنایش می‌باشد:

الف: اینکه متعلق باشد به رفقه یعنی الرفقة العازمین الی عرفة یعنی جدا می شود از قافله ای که به سوی عرفات می روند (چون وظیفه شان حج افراد است).

ب: اینکه مقصود این باشد که جدا می شود از قافله که در نتیجه خود او برای رفتن به سوی عرفات، همراه با قافله نخواهد بود. احتمال اول بهتر است.

و خوفه من دخول مکه.. مثال سوم است برای ضرورت متمتع:

کسی که می داند یا گمان دارد که قبل از روز وقوف در عرفات (نهم ذی الحجة) از ترس دشمن به مکه نتواند رفت مثل اینکه در مکه دشمنی دارد که می داند تا روز دهم ذی الحجة در آنجا هست پس آن شخص می داند بجهت وجود دشمن، قبل از روز نهم نخواهد توانست به مکه رود و طواف و سایر اعمال عمره را بجا بیاورد، در اینجا می تواند از همان اول، در میقاتگاه، احرام حج افراد ببندد و به سوی عرفات برود و پس از وقوف در عرفات و مشعرو اعمال منی - چون فرض این است که دشمن بعد از روز دهم از مکه بیرون می رود - برای شخص، دیگر مانعی نیست به مکه بیاید و باقی اعمال حج از طواف و سعی و غیره را انجام دهد و پس از حج اگر استطاعت عمره مفرده را داشت لازم است عمره مفرده نیز بجا آورد.

و اما اگر انسان می داند بعد از وقوف و بعضی اعمال حج، به مکه نتواند رفت یعنی می داند به تمام اعمال عمره و بعضی اعمال حج (از وقوف عرفات و مشعرو اعمال منی) خواهد رسید اما دیگر بعد از وقوف از ترس دشمن به مکه نتواند رفت که در نتیجه از باقی اعمال حج (طواف زیارت و طواف نساء و سعی) باز می ماند، در این صورت جایز نیست از متمتع به افراد عدول کند بلکه باید احرام تمتع ببندد و به مکه بیاید و پس از اعمال عمره، احرام برای حج ببندد و به عرفات برود و بعد از وقوف عرفات و مشعرو اعمال منی چون نمی تواند از ترس دشمن به مکه بیاید برای انجام باقی اعمال حج، در اینجا اگر می داند قبل از تمام شدن ماه ذی الحجة دشمن از مکه

خواهد رفت و رفع مانع می شود باید صبر کند و بعد از آن باقی اعمال را در مکه بجا آورد و اما اگر می داند تا آخر ماه، دشمن خواهد بود باید در باقی اعمال، نایب بگیرد. ترجمه و شرح عبارت: **و خوفه..** (عطف است بر - خوف الحیض -) یعنی و مثل ترس از دخول مکه قبل از وقوف (در عرفات).

(ناگفته نماند که در اینجا حاشیه دیلماج مثالی که زده است برای عدول در اثناء است یعنی بعد از احرام، و این درست نیست چون چنانکه سابقاً گفتیم تمام این بحث ها مربوط به عدول ابتدایی است که قبل از احرام باشد و اما عدول در اثناء را مصنف بعداً ذکر خواهد کرد در آنجا که می فرماید: ولو تلبس بعمره التمتع وضاق الوقت عن اتمام العمرة...) **قبل الوقوف** ظرف است برای - دخول - **لا بعده** یعنی نه در جایی که خوف از دخول مکه بعد وقوف، داشته باشد (که در این صورت، جایز نیست عدول کند به حج افراد) و نحوه یعنی و نحو خوف (مثل تنگ بودن وقت از انجام افعال عمره تمتع قبل از وقوف پس در این صورت نیز جایز است عدول کند ابتداء به حج افراد).

و ضرورة المكي بخوف الحيض المتأخر عن النفر مع عدم إمكان تأخير العمرة إلى أن تطهر وخوف عدو بعده، وفوت الصّحبة كذلك.

و ضرورة المكي بخوف... توضیح: از اینجا سه مثال می‌زند برای ضرورت کسی که وظیفه‌اش افراد و یا قران است (یعنی اهل مکه).

مثال اول - زنی است از اهل مکه، اگر بخواهد به وظیفه‌اش عمل کند یعنی احرام از میقاتگاه برای حج افراد ببندد، می‌ترسد بعد از اتمام شدن اعمال حج که روز دوازدهم از منی کوچ می‌کند به طرف مکه برای انجام عمره مفرده، حائض شود و در نتیجه عمره مفرده که آن هم بر او واجب شده نتواند به جای آورد و تأخیر عمره تا وقتی که پاک شود هم برای او ممکن نیست بجهت مانعی، در اینجا این زن می‌تواند از همان اول عدول به حج تمتع کند و احرامش را برای تمتع ببندد که عمره تمتع را اول بجا آورد تا برخورد به حیض نکند.

ترجمه و شرح عبارت: و ضرورة.. (عطف است بر ضرورة المتمتع یعنی و يتحقق ضرورة المكي) یعنی واضطرار کسی که اهل مکه است (در چند مورد تحقق می‌یابد، یکی) به اینکه زن بترسد (که اگر حج افراد کند) حیض شود بعد از کوچ کردن (از منی به سوی مکه برای انجام عمره مفرده، و در نتیجه نتواند عمره مفرده بعد از حج را بجا آورد در حالی که آن هم بر او واجب شده) و امکان هم ندارد عمره مفرده را تأخیر اندازد تا وقتی که پاک شود (پس در اینجا از همان اول، احرام برای تمتع ببندد تا مانع برای او پیش نیاید) عن النفر یعنی کوچ کردن از منی روز دوازدهم به سوی مکه که تمام اعمال حج تمام شده است، و مقصود در اینجا کوچ کردن بعد از حج به سوی مکه برای انجام عمره مفرده است مع عدم امکان.. شارح این قید را آورده برای اینکه اگر با ترس مذکور، امکان داشته باشد عمره‌اش را تا وقت پاک شدن تأخیر اندازد نباید عدول به

تمتع کند بلکه باید حج افراد را به جای آورد و وقتی حیض شد صبر کند تا پاک شود و عمره را بجا آورد.

و خوف عدو بعده این مثال دوم است برای ضرورة مکی:

کسی که اهل مکه است، اگر بخواهد بوظیفه اش عمل کند و حج افراد بجا آورد می داند که بعد از کوچ کردن از منی به طرف مکه برای انجام عمره مفرده، گرفتار دشمن در مکه خواهد شد و در نتیجه عمره مفرده که آن هم براو واجب شده نتواند به جای آورد و تأخیر عمره تا وقتی که دشمن از مکه برود هم برای او امکان ندارد، در اینجا این شخص می تواند از همان اول عدول به تمتع کند و عمره اش را قبل از حج بجا آورد تا اینکه بعد از اعمال حج، دیگر عملی نداشته باشد که در مکه بماند و گرفتار دشمن شود.

شرح عبارت: و خوف .. عطف است بر - خوف الحیض - بعده بعد النفر.

وفوت الصُّحبة .. مثال سوم است برای ضرورت مکی:

کسی که اهل مکه است اگر بخواهد حج افراد به جای آورد، هر آینه بعد از نفرو تمام شدن اعمال حج، از رفقای کاروانش جدا می شود بخاطر اینکه رفقای او وظیفه شان حج تمتع است و بعد تمام شدن اعمال حج، دیگر در مکه نمی مانند چون عملی دیگر ندارند در حالی که او می خواهد در مکه بماند برای انجام عمره مفرده و احتیاج به رفیق دارد و به تنهایی چون ترس بر جان خود ویا مالش دارد نمی تواند برای انجام عمره مفرده که آن هم براو واجب است، در مکه بماند پس در اینجا می تواند از همان اول عدول به حج تمتع کند و همراه با کاروان باشد.

ترجمه و شرح عبارت: وفوت .. عطف است بر - عدو - یعنی وفوت الصُّحبة

بضم صاد جمع صاحب به معنای گروهی که همراه انسانند یعنی قافله کذلک یعنی بعد النفر (در حالی که احتیاج به همراهی قافله دارد).

(ولا يقع) وفي نسخة لا يصح (الإحرام بالحج) بجميع أنواعه (أو عمرة التمتع إلا في) أشهر الحج (شوال وذی القعدة وذی الحجة) على وجه يدرك باقي المناسك في وقتها، ومن ثم ذهب بعضهم إلى أن أشهر الحج الشهران وتسع من ذی الحجة، لفوات اختياري عرفة اختيارا بعدها. وقيل: عشر لإمكان إدراك الحج في العاشر بإدراك المشعر وحده، حيث لا يكون فوات عرفة اختياريا، ومن جعلها الثلاثة نظر إلى كونها ظرفا زمانيا لوقوع أفعاله في الجملة. وفي جعل الحج أشهراً - بصيغة الجمع - في الآية إرشاد إلى ترجيحه. وبذلك يظهر أن النزاع لفظي.

وبقي العمرة المفردة ووقتها مجموع أيام السنة.

شرایط صحت انواع حج

(ولا يقع) وفي نسخة... توضیح: مصنف از اینجا به بعد شروع در بیان شرایط صحت انواع حج می کند و این شرایط بر دو قسم است: بعضی از آنها در هر سه نوع شرط می باشد، و بعضی از آنها مختص به یکی از انواع می باشد.

اما قسم اول که در هر سه نوع شرط می باشد: این است که حج (هر سه نوعش) و نیز عمره تمتع، باید در این سه ماه (شوال، ذی القعدة، ذی الحجة) واقع شود و در خارج از آن سه ماه صحیح نیست. به دلیل آیه کریمه: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ که تقدیر آیه چنین است: (وقت الحج اشهر معلومات) و یا (اشهر الحج اشهر معلومات) مضاف حذف شده و مضاف الیه به جای آن نشسته، پس وقتی این سه ماه وقت حج شد، صحیح نیست که حج قبل از آن و یا بعد از آن واقع شود.

و در اینجا اختلافی بین فقها واقع شده و منشاء اختلاف این است که: شکی نیست در اینکه عمره تمتع و قتش از اول شوال تا هشتم ذی الحجة می باشد و نیز شکی نیست در اینکه وقت حج از هشتم ذی الحجة تا روز دهم است (البته مقصود ارکان حج است که به فوت آنها عمدا حج هم فوت می شود) چون وقت اختیاری و قوف عرفات (که رکن است) روز نهم است و وقت اختیاری و قوف در مشعر (که رکن است) از طلوع فجر روز دهم تا طلوع آفتاب آن روز است. و از اینجا اختلاف فقهاء ناشی شده در بیان ماه های حج بر سه قول:

۱. بعضی گفته اند ماه های حج دوماه (شوال و ذی العقده) و ۹ روز از ذی الحجة است یعنی آن زمانی که حج در آن درک می شود دوماه و ۹ روز است چون روز نهم وقت اختیاری عرفه است و بعد از آن فوت می شود و وقوف در عرفات هم چون رکن است اگر عمدا ترک شود حج باطل می شود پس تا روز نهم است که می توان حج را درک کرد.

۲. بعضی دیگر گفته اند: ماه های حج، دوماه و ده روز از ذی الحجة است. یعنی تا روز دهم هم می شود حج را درک کرد چون اگر وقوف در عرفات اضطراراً از انسان فوت شود و تنها به مشاعر روز دهم برسد، حجبش صحیح است. فلذا وقت حج تا روز دهم است.

۳. بعضی دیگر گفته اند ماه های حج هر سه ماه است یعنی تا آخر ذی الحجة. شارح می فرماید: که نزاع آنها بر سه قول، اختلاف لفظی است و برگشت نزاع، به تفسیر لفظ أشهر حج است چون اگر ماه های حج را تفسیر کنیم به آن زمانی که اگر درک نشود، حج فوت می شود و باطل می گردد پس بنابراین تفسیر، آن دو قول اول درست می شود (که بیست روز و یا ۲۱ روز آخر ذی الحجة جزء ماه های حج نیست) زیرا اگر روز نهم درک نشود عمداً، حج باطل است، و نیز اگر بعد از فوت روز نهم

اضطراراً، چنانچه اگر در روز دهم، تنها وقوف مشعر هم درک نشود حج باطل می شود هر چند باقی افعال را بعد از آن روز انجام دهد فایده ای ندارد.

و اما اگر ماه های حج را تفسیر کنیم به آن زمانی که افعال حج در آن واقع می شود، بنابراین تفسیر، قول سوم درست می شود (که ماه های حج، سه ماه بطور کامل است) چون ارکان حج (مثل وقوف عرفات و مشعر) تا روز دهم است ولی باقی افعال که رکن نیستند (مثل طواف زیارت و طواف نساء و سعی دوم و رمی جمرات و ذبح قربانی) را می توان در تمام ماه ذی الحجة (یعنی تا آخر ماه) انجام داد چنانکه این مطلب را همه فقهاء بالاتفاق قبول دارند.

و حاصل اینکه هر سه قول در واقع این معنی را بالاتفاق قبول دارند که زمان احرام حج و شروع به آن در آن سه ماه باید در زمانی باشد که باقی مناسک حج هر کدام را بتواند در وقت خود بجا آورد، یعنی وقوف عرفات را در روز نهم و وقوف مشعر را در روز دهم بجا آورد و باقی افعال را تا آخر ماه وقت دارد.

سپس شارح می فرماید که: ظاهر آیه قرآن - الحج اشهر معلومات - قول سوم را ترجیح می دهد چون در آیه لفظ - أشهر - بصیغه جمع است و گفته اند اقل جمع، سه تاست و شهر هم حقیقت در تمام ماه بطور کامل است پس آیه دلالت می کند که ماه های حج سه ماه کامل است و این همان قول سوم است.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَا يَقَعُ..** یعنی واقع نمی شود - و در یک نسخه دیگر از متن لمعه به جای لایقع، کلمه لایصح می باشد یعنی صحیح نیست - بستن احرام حج (تمتع - افراد - قرآن) و در عمره تمتع مگر در ماه های حج در همه انواع (که عبارتند از: شوال، ذی القعدة، ذی الحجة) شارح می فرماید مقصود این نیست که احرام و شروع به حج در پانزدهم ماه ذی الحجة هم مثلاً صحیح است واقع شود بلکه مقصود این است که احرام در آن سه ماه واقع شود (بطوری که باقی مناسک (از وقوف و غیره) هر

کدام در وقتشان درک شود (پس باید احرام قبل از روزنهم واقع شود تا وقوف عرفات در روزنهم و وقوف در مشعر در روز دهم واقع گردد) و بخاطر این قید است که بعضی از فقهاء (راجع به ماه‌های حج) رفته‌اند به سوی (قول دیگری و آن:؛ اینکه ماه‌های حج، دومه (شوال و ذی القعدة) و نه روز از ماه ذی الحجة است چون (یکی از مناسک، وقوف در عرفات است و وقت اختیاری آن روزنهم ذی الحجة است که اگر وقوف در این روز درک نشود) فوت می‌شود وقت اختیاری عرفه اختیاراً بعد از آن نه روز اختیاراً متعلق است به - فوات - یعنی اگر عمداً آن روز را وقوف نکند، وقوف از او فوت می‌شود و در نتیجه حج او باطل می‌شود. و این قید اختیار در مقابل اضطرار است چون اگر اضطراراً یعنی بجهت عذری مثل فراموشی، روزنهم تا غروب وقوف نکرد، می‌تواند شب عید را وقوف کند که این وقت اضطراری وقوف عرفات است و حج او صحیح است.

وقیل عشر.. یعنی و (نیز بخاطر همان قید است که) بعضی از فقهاء گفته‌اند (ماه‌های حج دومه و) ده روز (از ذی الحجة) است، زیرا (در حال اختیار) امکان دارد حج را در روز دهم درک کرد به اینکه فقط وقوف در مشعر را درک کند در جایی که (وقوف عرفات را درک نکند و) درک نکردن وقوف عرفات، اختیاری نباشد (بلکه بجهت اضطرار، وقوف فوت شده باشد، در اینجا اگر فقط وقوف در مشعر را روز دهم درک کند حج او صحیح است).

وَمَنْ جَعَلَهَا الثَّلَاثَةَ.. یعنی و اما آن کسی که (قول سوم اختیار کرده که) قرار داده ماه‌های حج را سه ماه تمام، نظر کرده به این جهت که آن ماه‌ها ظرف زمانند برای وقوع افعال حج در مجموع آن (و این به لحاظ این است که چون بعضی از افعال حج مثل طواف زیارت و طواف نساء و سعی را تا آخر ماه ذی الحجة می‌توان انجامش داد) جعلها ضمیر به أشهر حج بر می‌گردد کونها ضمیر به - ثلاثة - بر می‌گردد افعاله أفعال

حج في الجملة این کلمه در اینجا به معنای اجمالاً نیست بلکه به معنای مجموع است یعنی وقوع أفعال حج در مجموع آن ماه‌ها (یعنی تا آخر ذی الحجة به لحاظ بعضی از افعال حج که تا آخر ماه می‌توان انجامش داد چنانکه مکرر ذکر کردیم).

وفي جعل اشهر... یعنی و در قرار دادن وقت حج را چند ماه بصیغه جمع (که اشهر باشد) در آیه کریمه: ﴿الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾، ارشاد (و اشاره) است به ترجیح قول سوم و بذلك يظهر... (ذلك اشاره است به توجیه قول سوم) یعنی از این توجیه - که گفتیم نظر این قول به این است که افعال حج در مجموع سه ماه واقع می‌شود به لحاظ اینکه بعضی افعال آن را تا آخر ماه ذی الحجة می‌توان انجام داد - معلوم می‌شود که نزاع بین فقهاء (که به سه قول قائل شده اند) نزاع لفظی است (و نزاع آنها به تفسیر لفظ - اشهر الحج - بر می‌گردد، چون از توجیه قول سوم استفاده می‌شود که صاحب آن قول، ماه‌های حج را تفسیر می‌کند به زمانی که افعال حج در آن واقع می‌شود و معلوم است که بعضی از افعال حج را تا آخر ماه ذی الحجة هم می‌توان واقع ساخت و این معنی را صاحبان قول اول و دوم هم در واقع قبول دارند).

و از قول اول و دوم، در تعلیلشان استفاده می‌شود که آنها ماه‌های حج را به معنای آن زمانی می‌گیرند که حج فوت می‌شود به درک نکردن آن زمان، و معلوم است که به فوت شدن روز نهم عمداً، حج نیز فوت می‌شود و باطل می‌گردد. و همچنین به فوت شدن روز دهم عمداً (در صورتی که روز نهم اضطرراً فوت شده باشد) حج نیز فوت می‌شود و این معنی را صاحب قول سوم هم قبول دارد پس نزاعی در واقع بین آن سه قول نیست و همه در این جهت متفقند که باید احرام در وقتی بسته شود که باقی مناسک هر کدام در وقتشان بجا آورده شوند (که در صدر مسأله شارح ذکر کرد) و نیز اتفاق دارند بر اینکه بعضی از افعال حج مثل طواف نساء و طواف زیارت و سعی و ذبح را تا آخر ماه ذی الحجة می‌توان انجام داد.

و بقي العمرة المفردة... یعنی مصَنَّف وقت عمره تمتع را ذکر کرد اما وقت عمره مفرده باقی ماند و آن را بیان نکرد و ما الآن وقت آن را ذکر می‌کنیم و آن دوره سال است (البته به استثنای سه ماه حج) که هر روزی باشد می‌تواند انجامش دهد پس برای آن وقت مخصوصی نیست.

(ویشترط فی التمتع جمع الحج والعمرة لعام واحد) فلو أخر الحج عن سنتها صارت مفردة، فیتبعها بطواف النساء. أما قسیماه فلا یشترط إیقاعهما فی سنة فی المشهور، خلافا للشیخ حیث اعتبرها فی القرآن کالتمتع.

شرایط صحت حج تمتع

(ویشترط فی التمتع... توضیح: دو چیز در صحت حج تمتع شرط می باشد:

شرط اول - اینکه باید عمره و حج آن هر دو را در یک سال انجام داد پس اگر عمره تمتع را انجام داد و حج آن را در آن سال انجام نداد و به سال دیگر انداخت، آن عمره تبدیل به عمره مفرده می شود و باید بعد از آخرین عمل عمره تمتع که سعی باشد، طواف النساء انجام دهد زیرا این طواف، در عمره مفرده واجب است.

و اما در حج افراد و قران، شرط نیست با عمره مفرده (در صورتی که براو واجب شده باشد) در یک سال انجام داده شوند بنابر قول مشهور، ولی شیخ طوسی مخالفت کرده و فرموده در حج قران همانند حج تمتع باید با عمره مفرده در یک سال بجا آورده شوند یعنی عمره مفرده را در همان سال پس از حج انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: ویشترط.. یعنی شرط است در تمتع اینکه جمع کند بین حج و عمره آن در یک سال پس اگر چنانچه تأخیر اندازد حج را از سال عمره (یعنی از سالی که عمره تمتع را انجام داده) هر آینه آن عمره (از عمره تمتع بیرون می آید و) عمره مفرده می شود پس باید به دنبال آن، طواف نساء نیز به جای آورد (چون طواف نساء در عمره مفرده واجب است).

اما قسیماه.. یعنی (آن شرط، در حج تمتع معتبر بود) و اما در دو قسیم آن (که حج افراد و قران باشند) پس شرط نیست واقع ساختن حج و عمره (مفرده) با هم در یک

سال بنا بر قول مشهور، برخلاف شیخ طوسی که شرط دانسته در یک سال بودن را در حج قرآن همانند حج تمتع.

(والإحرام بالحج له) أي للتمتع (من مكة) من أي موضع شاء منها (وأفضلها المسجد الحرام) (ثم) الأفضل منه (المقام، أو تحت الميزاب) مخيرا بينهما، وظاهره تساويهما في الفضل. وفي «الدروس»: الأقرب أن فعله في المقام أفضل من الحجر تحت الميزاب، وكلاهما مروى.

(والاحرام بالحج.. توضيح: شرط دوم - در صحت حج تمتع (نه عمره) این است که احرام آن باید از شهر مکه باشد (یعنی میقات حج تمتع، خود مکه است) از هر جای آن که بخواهد ولی بهترین جای مکه، مسجد الحرام است (پس افضل این است که احرام را از این مسجد ببندد) و بهترین جای مسجد الحرام، مقام ابراهیم و یا زیر ناودان (قسمتی از داخل حجر اسماعیل) است یعنی این دو مکان در فضیلت مساویند و احرام از هر کدام از این دو مکان بسته شود ثوابش یکی است.

ولی مصنف در کتاب «دروس» فرموده: اقرب در نظر ما این است که احرام در مقام ابراهیم افضل است از حجر اسماعیل زیر ناودان. سپس فرموده: و برای هر دو، روایت وارد شده است.

ترجمه و شرح عبارت: والاحرام... یعنی احرام - برای تمتع باید از مکه باشد از هر جای آن که بخواهد و أفضلها یعنی افضل مکه (یعنی افضل جای آن) الأفضل منه یعنی افضل جای مسجد الحرام، مقام حضرت ابراهیم و یا زیر ناودان کعبه (داخل حجر اسماعیل در آن قسمتی که زیر ناودان واقع شده) است در حالی که مخیر می باشد بین آن دو (و این تخییر از کلمه - او - در متن مصنف استفاده می شود) و ظاهر مصنف در اینجا این است که آن دو مکان مساویند در فضیلت (و ثواب).

المقام ما بین مشرق و شمال خانه کعبه، حجره کوچکی است چهار گوش با ضریح برنجی و گنبد کوچک که فاصله آن تا دیوار کعبه در حدود ۱۳ متر است و در داخل حجره مزبور سنگی است که بنابر مشهور حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام هنگام

بنای کعبه روی آن می‌ایستاد و یا بر روی آن اقامه نماز می‌کرد و عبادت می‌کرد و بقدرت پروردگار اثر انگشتان پا و قدم‌های حضرتش بر روی آن سنگ باقی مانده و یا هنگام اعلام و دعوت مردم به حج بالای آن ایستاده، و بقولی زمانی که آن حضرت برای دیدار فرزندش اسماعیل از کنعان (فلسطین) رهسپار مکه گردید از اسب پیاده نشد و پای خود را روی آن سنگ نهاد که اثرش در آن ظاهر شده، این را «مقام ابراهیم» نامند.

مقام ابراهیم از آثار قدیمی مسجد الحرام و یادگار زمان ابراهیم خلیل الرحمن است که در این آیه ذکر شده: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ»^۱ (یعنی در خانه خدا نشانه‌های روشن است که جایگاه عبادت ابراهیم از آن جمله می‌باشد).

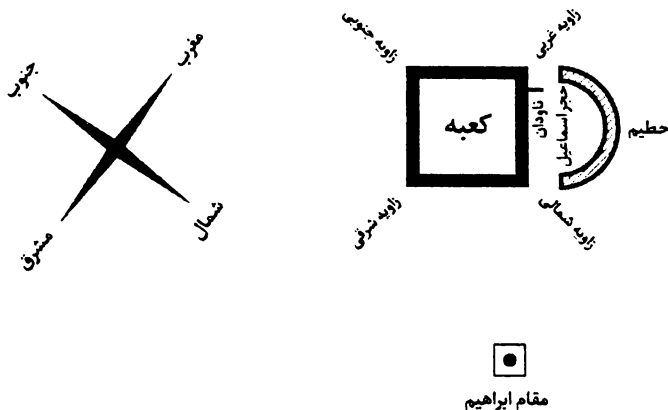
تحت المیزاب میزاب یعنی ناودان و در اینجا مقصود ناودان خانه کعبه است که بین دوزاویه شمالی و غربی بام کعبه نصب شده و آب باران بام خانه خدا از این ناودان به حجر اسماعیل می‌ریزد. (و حجر اسماعیل را بعد از این توضیح خواهیم داد).

انَّ فعله.. یعنی انجام احرام الحجر تحت المیزاب یعنی افضل است از (احرام بستن در) حجر اسماعیل که زیر ناودان قرار گرفته.

حجر (به کسر اول و سکون دوم) به معنای پناه و دامن است، و فضا و محوطه‌ای میان دیوار کعبه و حطیم را، که در کنف و پناه کعبه می‌باشد حجر اسماعیل گویند و حطیم دیواری است به شکل نیم دایره سنگی ما بین دوزاویه شمالی و غربی کعبه که ارتفاع آن ۱/۳۱ متر و عرض آن از بالا ۱/۵۲ متر و از پایین ۱/۴۴ متر می‌باشد و فاصله دو

^۱ سوره آل عمران، آیه ۹۷.

سر نیم دایره مزبور تا دوزاویه شمالی و غربی خانه خدا دو مترونیم می باشد و مسافت وسط نیم دایره تا دیوار خانه کعبه در حدود ده متر است .
 و می گویند در آن محوطه مدفن حضرت اسماعیل و مادرش هاجر و بسیاری از انبیاء علیهم السلام است . نقشه زیر را ببینید :



و کلاهما ضمیر به مقام و حجر بر می گردد . تا اینجا عبارت «درس» است .
 ناگفته نماند که مرحوم مصنف در کتاب «درس»^۱ درس ۱۰۷ عبارتش به همینجوری است که در این کتاب لمعه فرموده ، ولی در جای دیگر درس چنین فرموده است : «و میقات حج التمتع اختیاراً مکه والافضل المسجد و افضله المقام او تحت المیزاب»^۲ .

^۱ الدروس، ج ۱، ص ۴۱۶ .

^۲ الدروس، ج ۱، ص ۳۴۱ .

وفقهاء این عبارت دروس را دیده‌اند و در کتب فقهیه، قول به تخییر را به دروس مصتّف نسبت داده‌اند و اما این عبارتی که شارح از دروس نقل کرده، در جای دیگر دروس است و عین عبارتش همان است که شارح نقل کرده.

(ولو أحرم) المتمتع بحجه (بغيرها) أي غير مكة (لم يجوز إلا مع التعذر المتحقق) بتعذر الوصول إليها ابتداء، أو تعذر العود إليها مع تركه بها نسياناً أو جهلاً لا عمداً. ولا فرق بين مروره على أحد المواقيت وعدمه.

(ولو أحرم) المتمتع بحجه... توضیح: گفته شد که میقات حج تمتع (نه عمره) از خود مکه است، حالا می‌فرماید که اگر حاجی بخواهد عمداً احرام حج را در خارج مکه ببندد کافی نیست مگر اینکه احرام از مکه ممکن نباشد.

و ممکن نبودن یا به این است که ابتداء نتواند خودش را تا روز نهم به مکه برساند تا از آنجا احرام ببندد و به سوی عرفات رود (مثل اینکه بعد از آنکه در ماه ذی القعدة اعمال عمره تمتع را تمام کرد از مکه خارج شد برای کاری، و قصد هم داشت تا روز نهم به مکه بیاید و احرام حج را ببندد ولی مانعی پیش آمد مثل دشمن یا غیر آن، که نتوانست تا آن روز خودش را به مکه برساند) در این صورت می‌تواند در همان خارج مکه احرام ببندد و از آنجا به عرفات رود.

و یا اینکه ممکن نبودن به این است که روز نهم در مکه بود اما به واسطه فراموشی یا ندانستن مساله، در مکه احرام نبست و از مکه بیرون رفت به سوی عرفات تا مناسک بجا آورد سپس در خارج مکه یادش آمد و یا آگاهی به مساله پیدا کرد، و نتوانست به مکه برگردد برای احرام بجهت وجود دشمن و یا تنگ بودن وقت (که اگر بخواهد آن روز به مکه برگردد برای احرام، دیگر برای اول ظهر نمی‌تواند خودش را به عرفات برساند در حالی که وقوف عرفات باید از اول ظهر تا غروب باشد) در این صورت کافی است در همان خارج از مکه احرام ببندد تا به عرفات برسد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو أحرم..** یعنی اگر کسی که حج تمتع می‌خواهد انجام دهد، احرام ببندد برای حج تمتع از غیر مکه (عمداً) کافی نخواهد بود مگر در صورت ممکن نبودن احرام از مکه که این عدم امکان احرام، تحقق می‌یابد به ممکن نشدن

رسیدن به مکه ابتداء (یعنی قبل از روز نهم جهت بستن احرام حج فقط) و یا به ممکن نشدن برگشتن به مکه در صورتی که ترک کرده احرام را در مکه (روز نهم) از روی فراموشی و یا ندانستن مساله، نه از روی عمد بحجه متعلق است به - أحرم - نه به تمتع، و ضمیر آن به تمتع برمی گردد لم یجز یعنی مجزی و کافی نیست التذری یعنی تعذر احرام از مکه المتحقق صفت است برای تعذر الیها به مکه مع ترکه.. این قید مربوط است به - تعذر العود - و ضمیر ترکه برمی گردد به احرام بها در مکه لا عمدا این ردّ است بر بعضی از اهل سنت که جایز دانسته اند برای کسی که عمداً در مکه احرام نبسته، اینکه در یکی از میقات ها احرام ببندد. **ولا فرق بین مروره..** (این مطلب دیگر است مربوط به اصل مسأله) یعنی بعد از آنکه احرام در خارج مکه بست، فرق نمی کند چه عبورش به یکی از میقات هایی که خارج مکه است بیفتد و چه نیفتد، احرام مذکور در خارج مکه کافی نیست و آن عبور، مصحح احرامش نمی شود، و گویا در مقابل آن بعضی گفته اند که اگر بعد از احرام در خارج مکه، عبورش از یکی از مواقیت بیفتد احرامش صحیح است و اگر مرورش نیفتد احرامش مجزی نیست.

(ولو) تلبس بعمرة التمتع (وضاق الوقت عن إتمام العمرة) قبل الإكمال وإدراك الحج (بحيض أو نفاس أو عذر) مانع عن الإكمال بنحو ما مر (عدل) بالنية من العمرة (المتمتع بها (إلى) حج (الافراد) وأكمل الحج بانيا على ذلك الإحرام (وأتى بالعمرة) المفردة (من بعد) إكمال الحج، وأجزأه عن فرضه كما يجزئ لو انتقل ابتداء للعذر.

(ولو) تلبس بعمرة التمتع... مساله ديگراست راجع به عدول از حج تمتع به حج افراد در اثناء عمل چنانکه سابقاً مساله ديگری که راجع به عدول در ابتداء بود گذشت.

توضیح مساله اینجا: اگر انسان شروع به عمره تمتع کرد و در اثناء، مانعی مثل حیض یا نفاس یا عذر ديگری پیش آمد کرد که نتوانست عمره را به پایان برساند تا به حج تمتع در وقتش برسد مثل اینکه قبل از روزنهم، در حین انجام طواف قبل از دور چهارم طواف، زن حیض شود که نتواند طوافش را تکمیل کند چون طواف شرطش طهارت است. و اگر بخواهد صبر کند تا پاک گردد هر آینه روزنهم که وقت اختیاری وقوف عرفات است فوت می شود، در اینجا باید از عمره تمتع به حج افراد عدول کند و به سوی عرفات رود تا اعمال حج افراد را به جای آورد.

و نیت عدول در آن به این کیفیت است که بنا بگذارد بر همان احرام عمره تمتع (و لازم نیست احرامش را تجدید کند) و نیت عمره را تبدیل به نیت حج افراد کند قربه الی الله. و بعد از انجام حج افراد، عمره مفرده بجا آورد. و این عمل کفایت از حج تمتع می کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تلبس**.. یعنی اگر انسان شروع کرد به عمره تمتع و پیش از آنکه عمره را تکمیل کند، وقت تنگ شد از اینکه آن را به پایان برساند (تا از احرام بیرون آید که پس از آن احرام ديگر ببندد) و به اعمال حج (که از روزنهم شروع می شود) برسد.

(وتنگ شدن وقت:) به سبب حیض یا نفاس یا عذر دیگری که مانع از اكمال عمره باشد با کیفیتی که سابقاً گذشت (که مانع طوری بود که وقت اختیاری عرفات فوت می شد) در اینجا باید برگرداند نیتش را از عمره تمتع به حج افراد (و به سوی عرفات رود) و حج را کامل کند در حالی که بنایش را بر آن احرام بگذارد (و لازم نیست احرام دیگری از نو برای حج افراد ببندد) و سپس عمره مفرده بعد از اكمال حج بجا آورد و این عمل کفایت می کند او را از حج واجب او (که تمتع بود).

قبل الاكمال متعلق است به - ضاق - یعنی قبل از اكمال عمره و **ادراك الحج** (عطف است به اتمام عمره) یعنی وقت تنگ شود از اینکه بتواند عمره را به پایان ببرد بطوری که به مناسک حج هم در وقتش برسد (و گرنه اگر ادراک حج در کار نبود عمره را می شد به پایان برساند بعد از پاک شدن از حیض مثلاً) **أو عذر** مثل اینکه مرد پس از شروع عمره تمتع، آنچنان بیمار شد که نتوانست خودش آن را تکمیل کند و کسی را هم برای نیابت یا مناسب نیابت نیافت، در اینگونه موارد، عمره تمتع بایستی تبدیل به حج افراد شود **بنحو مأمور سابقاً آن را در ذیل - الالضرورة -** (که در متن مصتف راجع به عدول از تمتع به افراد و یا بالعکس در مورد ضرورت بود) بیان کرد که فرمود: «بخوف الحیض المتقدم علی طواف العمرة بحیث یفوت اختیاری عرفه قبل اتمامها». **عدل بالنیة..** این جواب است برای - لو - شرطیة در عبارت مصتف و باء در - بالنیة - باء تعدیه است یعنی عدول دهد نیتش را **ذلک الاحرام** یعنی احرام تمتع.

كما یُجزی لو انتقل.. یعنی همانطوری که در مسأله عدول از نوع حج به نوع دیگر در ابتداء (قبل از شروع به عمل) بجهت ضرورت، کفایت می کند آن نوع دیگر عوض نوع واجب براو، همچنین در مسأله اینجا که عدول از نوع حج به نوع دیگر است در اثناء (بعد از شروع) بجهت ضرورت کفایت می کند آن نوع دیگر عوض نوع واجب براو **لو انتقل ابتداء..** این همان مسأله ای است که سابقاً مصتف در - الالضرورة - بیان کرد.

وكذا يعدل عن الأفراد وقسيمه إلى التمتع للضرورة. أما اختياراً فسيأتي الكلام فيه. ونية العدول عند إرادته قصد الانتقال إلى النسك المخصوص متقرباً.

وكذا يعدل من الأفراد.. توضيح: مصتّف در مساله بالا، فقط عدول از حج تمتع به افراد را ذكر فرمود، حالا شارح می فرماید در حج افراد و یا قران نیز اگر چنانچه ضرورتی در اثناء حج پیش آید باید عدول به حج تمتع کند.

مثال آن چنین است که: چنانکه بعداً بحثش جداگانه خواهد آمد یکی از مسائل حج افراد این است که اگر حاجی که وظیفه اش حج افراد است و از یکی از مواقیت احرام بست، در صورتی که داخل مکه شود (درحالی که می توانست به مکه نیاید و از میقات به عرفات رود برای انجام اعمال حج) گفته اند می تواند طواف و سعی حج را (که جایش بعد از وقوف عرفات و مشعر است) جلو بیندازد و بعد از انجام آنها به عرفات و مشعر و باقی اعمال حج برود.

حالا اگر فرض کنیم زن بعد از انجام طواف و سعی حج در مکه، بداند یا گمان کند که او بعد از کوچ کردن از منی به مکه برای انجام عمره مفرده (که آن هم بر او واجب شده) حایض خواهد شد و فرض هم این است که بجهت مانعی برای او امکان این نیست که عمره اش را تأخیر اندازد تا وقتی که پاک شود. در اینجا آن زن می تواند بعد از طواف و سعی حج که در مکه است، نیت حج افراد را تبدیل به عمره تمتع کند و طواف و سعی ای که انجام داده را به حساب عمره تمتع بگذارد و سپس احرام ببندد برای اعمال حج تمتع و پس از وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منی، برای طواف و سعی آن حج نایب بگیرد بجهت حیض بودنش.

ترجمه و شرح عبارت: وقسيمه که حج قران باشد إما اختياراً.. یعنی و اما عدول (از افراد یا قران به تمتع) در حال اختیار (نه ضرورت) پس بحث در آن بزودی خواهد آمد (در مسأله اول از مسائل چهارگانه ای که مصتّف بعداً بیان خواهد کرد) و نية

العدول.. یعنی نیت عدول - زمانی که اراده عدول کرد - چنین است که قصد کند انتقال (از نوع حج قبلی مثلاً تمتع) به نوع عبادت مخصوص (مثل افراد) برای تقرب به خدا (یعنی قربۀ الی الله) النسک بضم نون و سکون سین یعنی عبادت و در اینجا مقصود حج است.

(ویشترط فی) حج (الإفراد النیة) والمراد بها نية الإحرام بالنسك المخصوص. وعلى هذا يمكن الغنى عنها بذكر الإحرام، كما يستغنى عن باقي النيات بأفعالها. ووجه تخصيصه أنه الركن الأعظم باستمراره ومصاحبته لأكثر الأفعال وكثرة أحكامه. بل هو في الحقيقة عبارة عن النية، لأن توطین النفس على ترك المحرمات المذكورة لا يخرج عنها، إذ لا يعتبر استدامته. ويمكن أن يريد به نية الحج جملة، ونية الخروج من المنزل كما ذكره بعض الأصحاب، وفي وجوبها نظر أقرببه العدم. والذي اختاره المصنف في «الدروس» الأول.

شرایط حج افراد وقران

(ویشترط فی) حج (الإفراد، النیة)... توضیح: در حج افراد، نیت شرط است.

و در اینکه مقصود از نیت در اینجا چیست، سه احتمال است:

۱. اینکه مقصود نیت احرام باشد، شارح می فرماید اگر مقصود این باشد، اشکالی بر آن وارد می آید و آن اینکه در اینجا احتیاجی نبود نیت احرام را ذکر کند چون بعداً مبحث احرام را ذکر کرده و از ذکر احرام، نیت آن نیز استفاده می شود (چون احرام عبادت است و هر عبادتی نیت لازم دارد) همانطوری که وقتی باقی افعال حج ذکر می شود، از ذکر نیت آنها بی نیاز هستیم و فقهاء هم وقتی باقی افعال حج مثل طواف و سعی و غیر آنها را ذکر کرده اند دیگر نیت آنها را ذکر نکرده اند چون از ذکر خود افعال، نیت آنها نیز استفاده می شود.

سپس شارح از طرف مصنف، از اشکال مذکور جواب می دهد و توجیهی برای کار مصنف ذکر می کند و آن اینکه:

چون احرام رکن مهم حج است، بدین جهت علاوه بر ذکر خود احرام، نیت آن را هم ذکر کرده بخلاف باقی افعال که به اهمیت احرام نمی باشند و لذا نیت آنها را ذکر نکرده.

و مهم بودن احرام بخاطر دو چیز است:

۱. اینکه احرام با بیشتر افعال حج همراه است یعنی بیشتر افعال حج را باید با حال احرام انجام داد.

۲. اینکه احکام و مسائل احرام بیش از احکام باقی افعال است.

بلکه اصلاً احرام در حقیقت همان نیت است و چیز دیگری مغایر نیت نیست چون احرام عبارت از آماده ساختن خود بر ترک محرمات سی گانه است و این معنی با نیت یکی است و چیز دیگری نیست، زیرا همچنانکه در نیت، قصد اول در ابتداء عبادت برای انجام آن کافی است و لازم نیست لحظه به لحظه، آن قصد را در ذهن تجدید کند، همچنین آماده ساختن نفس بر ترک محرمات، در همان ابتداء حج کافی است و لازم نیست لحظه به لحظه آن را تا آخر حج در ذهن تجدید نماید. بنابراین وقتی نیت همان احرام بود، پس مقصود مصتف از نیت در اینجا همان احرام خواهد بود پس گویا مصتف فرموده: شرط است در حج افراد، بستن احرام. و در عبارت بعدی متن که می فرماید: «واحرامه من المیقات...» مقصود بیان محل احرام است.

آری اگر تجدید توطین نفس بر ترک محرمات، لحظه به لحظه در ذهن لازم بود هر آینه احرام مغایر با نیت می بود چون تجدید نیت لحظه به لحظه لازم نیست.

۲. احتمال دوم در مقصود از نیت، این است که نیت مجموع اعمال حج کند یعنی در ابتداء حج، قصد کل اعمال کند علاوه بر نیت هر عملی جداگانه.

۳. احتمال سوم اینکه مقصود نیت خروج از منزل به سوی حج باشد.

شارح می‌فرماید که وجوب این دونیت یعنی نیت مجموع و یا نیت خروج از منزل در نظر ما مورد اشکال است و اقوی عدم وجوب آن است. و مصنف در کتاب «دروس» احتمال اول یعنی نیت احرام را اختیار کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **ویشترط..** یعنی شرط است در حج افراد، نیت کند و مقصود از نیت در اینجا نیت احرام به عبادت مخصوص (حج افراد) می‌باشد.

(شارح می‌فرماید:) بنابراین (وقتی که مقصود از نیت، نیت احرام بود) می‌شد بی نیاز شویم از ذکر نیت به واسطه ذکر احرام (یعنی وقتی که مصنف بعداً مبحث احرام را ذکر کرده دیگر احتیاجی نبود نیت آن را در اینجا ذکر کند چون معلوم است که در احرام، نیت واجب است) همانطوری که بی نیاز می‌شویم از ذکر باقی نیت افعال حج، به ذکر خود آن افعال (یعنی وقتی خود افعال ذکر شوند احتیاجی نیست نیت آنها هم ذکر شود و فقهاء هم وقتی خود افعال را ذکر می‌کنند اکتفاء به آن کرده و دیگر نیت آنها را ذکر ننموده‌اند چون معلوم است که در افعال نیت واجب می‌باشد).

و علی هذا یمكن الغنى... ناگفته نماند که آنچه در توضیح این عبارت قبلاً ذکر کردیم، از عبارت شارح در کتاب «مسالك» نیز استفاده می‌شود.

و احتمال دارد مقصود شارح این باشد که: اگر مصنف در اینجا به جای نیت احرام، خود احرام را ذکر می‌کرد کافی بود، زیرا از ذکر احرام، نیت آن هم استفاده می‌شود همانطوری که در باقی افعال حج، وقتی خود افعال را ذکر می‌کنند دیگر نیت آنها را ذکر نمی‌کنند چون نیت آنها از ذکر خود افعال استفاده می‌شود.

و بنابراین توضیح، شارح دو عذر برای کار مصنف ذکر کرده: یکی اینکه چون احرام اعظم ارکان حج است لذا نیت آن را ذکر کرده بخلاف باقی افعال حج که به اهمیت احرام نمی‌باشند، دوم اینکه چون احرام چیزی غیر از نیت نیست لذا به جای احرام، نیت را ذکر کرد پس نیت در اینجا همان احرام است.

بعض محشین عبارت را طور دیگر توضیح داده، و آن اینکه:

وقتی مصتف بعداً مبحث احرام را ذکر کرده دیگر احتیاجی نبود نیت آن را در اینجا ذکر کند چون در آن مبحث بعد از آنکه احرام را ذکر کرده، نیت آن را هم ذکر نموده همانطوری که فقهاء وقتی باقی افعال حج را از قبیل طواف وسعی و غیر آن را ذکر می کنند نیت آنها را هم بعد از ذکر هر فعلی از آن افعال ذکر می نمایند.

بذکر الإحرام نظر شارح در اینجا یا به عبارت بعدی متن مصتف است که می فرماید: «واحرامه من المیقات...» و یا نظرش به آن مبحث احرام است که بعد از چند صفحه خواهد آمد که مصتف می فرماید: «القول فی الاحرام...».

ووجه تخصیصه.. (این عذر شارح است از طرف مصتف و جواب از اشکال می باشد) یعنی وجهت اینکه مصتف احرام را (از بین افعال حج) اختصاص داده (که فقط نیت آن را در اینجا ذکر کرده نه نیت باقی افعال را) این است که چون احرام، رکن اعظم حج است (به دو سبب: یکی) به سبب استمرار آن و همراه بودنش با بیشتر افعال حج، و (دوم بسبب) زیاد بودن احکام آن (نسبت به احکام باقی افعال حج).

لاکثر الافعال اینکه فرموده: احرام با بیشتر افعال حج مصاحبت دارد چون در بعضی از افعال حج مثل طواف حج (یعنی طواف زیارت) و طواف نساء، احرام شرط نیست، زیرا این دو عمل بعد از اعمال منی می باشند و چنانکه بعداً خواهد آمد، وقتی در منی سر تراشیده شد از احرام خارج می شود و همه محرمات احرام برای او حلال می شود بجز زن و بوی خوش و شکار که این سه هم بعد از طواف زیارت و طواف نساء برای او حلال می شود **بل هو فی الحقیقه..** یعنی بلکه اصلاً احرام در حقیقت عبارت از همان نیت است، زیرا آماده ساختن خود بر ترک محرمات سی گانه که معنای احرام می باشد خارج از نیت نیست (یعنی معنایی مغایر با نیت نمی باشد و نیت هم چیزی غیر آن نمی باشد، و اگر کسی گوید که مگر در احرام شرط نیست که تا

آخر مدت احرام، آن توطین را همیشه داشته باشد یعنی لحظه به لحظه، قصد بر ترک محرمات را در ذهن تجدید کند که اگر این معنی در احرام شرط باشد، هر آینه احرام مغایر با نیت خواهد بود، چون در نیت تجدید قصد لحظه به لحظه در ذهن شرط نمی باشد، در جواب این سؤال شارح جواب می دهد که چنین نیست) زیرا شرط نیست استدامه (حقیقی یعنی همیشه داشتن لحظه به لحظه) آن توطین (بلکه همان توطین اول در ابتدای احرام کافی است همانطوری که در نیت، استدامه حقیقی قصد تا آخر وقت عبادت شرط نیست) و **یمکن أن یرید...** (این عطف است بر- والمراد بها نية الاحرام-) یعنی واحتمال دارد اینکه مصتف قصد کرده باشد به آن نیت، نیت مجموع حج (یعنی در ابتداء، نیت کند کل افعال حج را) و (نیز احتمال دارد مقصود مصتف) نیت خروج از منزل باشد چنانکه این احتمال را بعضی فقهاء ذکر کرده اند و (شارح در ردّ این دو احتمال می فرماید که) در وجوب نیت مجموع حج و یا نیت خروج از منزل، اشکال است (یعنی دو وجه است: وجوب وعدم وجوب) که نزدیکترین آن به ذهن، عدم وجوب است (اما اولی که نیت مجموع حج باشد بجهت اینکه شکی نیست در اینکه برای هر یک از افعال حج، نیت مستقل واجب است و دیگر دلیلی نداریم که در ابتدای حج، یک نیت هم برای کل افعال کند، و اما دومی که نیت خروج از منزل باشد بجهت اینکه اگر نیت خروج برای خاطر خروج باشد گوئیم که وجوب خروج از باب مقدمه حج می باشد و مقدمه بر فرض وجوب، احتیاج به نیت ندارد. و اگر نیت خروج برای خاطر حج باشد گوئیم که این نیت مقارن با حج نیست تا واجب باشد).

والذي اختاره المصنّف.. یعنی چیزی که مصتف در کتاب «دروس» اختیار کرده، احتمال اول است یعنی نیت احرام.

وعبارت دروس چنين است: «شروط التمتع اربعة: النية والاحرام بالعمرة والحج في الاشهر في سنة والاحرام بالحج من مكة، والمراد بالنية نية الاحرام ويظهر من سلا ر انه نية الخروج الى مكة»^١.

(وإحرامه) به (من المیقات) وهو أحد الستة الآتية وما في حكمها (أو من دویرة أهله، إن كانت أقرب) من المیقات (إلى عرفات) اعتبر القرب إلى عرفات لأن الحج بعد الإهلال به من المیقات لا يتعلق الغرض فيه بغير عرفات بخلاف العمرة، فإن مقصدها بعد الإحرام مكة. فینبغي اعتبار القرب فيها إلى مكة، ولكن لم يذكره هنا. وفي «الدروس» أطلق القرب، وكذا أطلق جماعة والمصرح به في الأخبار الكثيرة هو القرب إلى مكة مطلقاً فالعمل به متعين، وإن كان ما ذكره هنا متوجهاً.

(وإحرامه) به (من المیقات)... توضیح: شرط دوم حج افراد این است که باید از میقات احرام ببندد (و میقات عبارت از یکی از شش جایی است که بعداً در مبحث میقات ذکر خواهد شد) و یا از منزلش در صورتی که منزلش نسبت به عرفات نزدیکتر از میقات باشد.

شارح می‌فرماید که در احرام عمره مفرده گفته‌اند که یا باید از میقات ببندد و یا از منزلش در صورتی که منزلش نسبت به شهر مکه نزدیکتر از میقات باشد که دیگر برگشتن به یکی از میقات‌ها لازم نیست.

و جهت اینکه در عمره مفرده، نزدیکتر بودن به مکه را ملاک قرار داده‌اند ولی در حج افراد، نزدیکتر بودن به عرفات را ملاک قرار داد، این است که چون در حج افراد بعد از بستن احرام، مقصد همانا عرفات است و به سوی آن باید رفت ولی در عمره بعد از بستن احرام، مقصد مکه است و به سوی مکه باید رفت جهت طواف و غیر آن از اعمال عمره.

و در کتاب «دروس»، نزدیکتر بودن را مطلق آورده یعنی تقیید به عرفات نکرده پس ظاهر اطلاق این است که فرق نمی‌کند چه به عرفات نزدیکتر باشد یا به مکه، در هر صورت از منزلش می‌تواند احرام ببندد.

سپس شارح می‌فرماید که: آنچه در روایات آمده این است که ملاک، نزدیک‌تر بودن به مکه می‌باشد چه در حج و چه در عمره.

ترجمه و شرح عبارت: **واحرامه به...** (احتمال دارد این عطف بر - النية - در عبارت قبلی مصتف باشد پس مقصود بیان شرط دوم خواهد بود یعنی شرط دوم حج افراد این است که احرام به آن حج ببندد از میقات).

و احتمال دارد که ابتدای کلام باشد، نه عطف، پس کلمه - احرامه - مبتدا می‌باشد و خبرش - من المیقات - است و بنابراین، مقصود بیان اصل احرام نیست بلکه بیان مکان احرام است پس معنای عبارت این می‌شود که: (یعنی بستن احترام به حج افراد باید یا از میقات باشد - که میقات عبارت از یکی از شش موضعی است که بعداً در مبحث مواقیع خواهد آمد (که این جاها را شارع مقدس از برای بستن احرام تعیین نموده و این مواضع باختلاف راه‌های مکه معظمه مختلف است **الاستة الاتية** ظاهراً می‌بایست شارح به جای - ستة - خمسة می‌فرمود، چون عدد میقات‌ها برای حج افراد (چنانکه بعداً خواهد آمد) اگر با دویره اهل، حساب شوند شش تا می‌شوند و در اینجا چون مصتف دویره اهل را جدا ذکر کرده پس مقصود از میقات، پنج موضع خواهد بود نه شش. تأمل شود.

وما فی حکمها یعنی و یا عبارت از آن مکانی که در حکم آن شش موضع است (یعنی از مکانی که محاذی با یکی از آن شش موضع باشد چون در صورتی که حاجی از راهی برود که به هیچ یک از میقات‌ها تصادف ننماید باید از جایی که نسبت به او مقابل نزدیک‌ترین میقات‌هاست، احرام خود را ببندد) **او من دویره اهل..** یعنی و یا باید احرامش از محل مسکونی خانواده‌اش (یعنی از منزلش) باشد در صورتی که منزلش نزدیک‌تر از میقات نسبت به عرفات باشد **دُويرة تصغیر** - دار - به معنی خانه

است و تاء آن برای تأنیث است، زیرا دارای مؤنثات سماعی است که به واسطه تصغیر، تاء آن ظاهر شده چون تصغیر، کلمات را به اصل خودشان برمی گرداند.

اعتبر القرب الی عرفات.. شارح می فرماید: چرا مصتّف نزدیک بودن به عرفات (نه به مکه) را شرط کرد، زیرا حج افراد بعد از شروع به آن (یعنی بعد از بستن احرام آن) از میقات، غرض وی تعلق نمی گیرد در آن به غیر عرفات (یعنی بعد از احرام در آن، مقصد عرفات است و به سوی عرفات باید آمد پس سزاوار است نزدیک بودن به عرفات، معتبر باشد) بخلاف عمره که چون مقصد آن بعد از احرام همانا مکه است (و به سوی مکه باید آمد) پس سزاوار است نزدیک بودن به مکه را در عمره شرط کرد (نه عرفات) الغرض فیه یعنی فی الحج القرب فیها یعنی فی العمرة ولكن لم يذكره هنا یعنی ولی مصتّف مسأله قرب به مکه در حرام عمره مفرده را در اینجا مطرح نکرده بلکه فقط قرب در احرام حج را ذکر نموده و فی الدروس اطلق.. یعنی و در کتاب «دروس»، مطلق گذاشته نزدیک بودن را (یعنی نزدیک بودن را تقیید به عرفات نکرده و عبارت کتاب «دروس» چنین است که: «ومن كان منزله دون الميقات فميقاته منزله»^۱ پس چنانکه ملاحظه می فرمائید جمله «دون الميقات» را تقیید نکرده به الی عرفات، برخلاف این کتاب لمعه که قرب را تقیید به آن نموده) و همچنین جماعتی از فقهاء مطلق گذاشته اند، و آنچه که تصریح به آن شده در بسیاری از روایات همانا نزدیک بودن به مکه است مطلقا چه در حج و چه در عمره پس عمل به آن باید کرد هر چند چیزی که مصتّف ذکر کرده در این کتاب، نیکوست و بی وجه نیست.

^۱ الدروس، ج ۱، ص ۳۴۱.

وعلی ما اعتبره المصنف من مراعاة القرب إلى عرفات فأهل مكة يحرمون من منزلهم، لأن دويرتهم أقرب من الميقات إليها. وعلى اعتبار مكة فالحكم كذلك، إلا أن الأقربية لا تتم لاقتضائها المغايرة بينهما. ولو كان المنزل مساويا للميقات أحرم منه. ولو كان مجاورا بمكة قبل مضي سنتين خرج إلى أحد المواقيت، وبعدهما يساوي أهلها.

و علی ما اعتبره المصنف... توضیح: بنابر قول مصنف که ملاک، نزدیک بودن به عرفات است باید اهل مکة، از منزلشان احرام ببندند چون منزلشان نزدیکتر از میقات به عرفات است.

و اما بنابر قول آنهایی که نزدیک بودن به مکة را ملاک قرار داده اند، بنابراین نیز اهل مکة باید از منزلشان احرام ببندند و لکن دیگر تعبیر به اقرب در باره اهل مکة معنی ندارد، زیرا اقرب در جایی گفته می شود که منزل با مکة فاصله داشته باشد و معلوم است که اهل مکة با خود مکة متحد می باشند پس تعبیر به اقرب شامل خود اهل مکة نمی شود.

ترجمه و شرح عبارت: و علی ما اعتبره.. یعنی بنابر آنچه که مصنف آن را شرط دانست و آن اینکه رعایت نزدیک بودن به عرفات بشود پس اهل مکة باید احرام ببندند از منزلشان، زیرا محل مسکونی آنان نزدیکتر از میقات است به عرفات.

و اما بنا بر شرط بودن نزدیکی به مکة پس حکم در این نیز چنین است (که اهل مکة باید از منزلشان احرام ببندند) ولی دیگر تعبیر اقریبیت (نسبت به اهل مکة) تمام نخواهد بود (یعنی وقتی گفته شود: او من دویرة اهله ان كانت اقرب من الميقات الى مكة - این جمله شامل اهل مکة نمی شود) زیرا اقریبیت (مفهومش) اقتضا می کند مغایرة بین منازل و بین مکة را (و در اینجا اهل مکة فاصله ای بین منزلشان و خود مکة نیست چون در خود مکة سکونت دارند).

ولو كان المنزل مساوياً... توضیح: اگر چنانچه منزل از نظر فاصله تا عرفات، مساوی با میقات باشد باید از میقات احرام ببندد نه منزل.

ولو كان مجاوراً بمكة.. توضیح: کسی که از اهل آفاق است یعنی منزل او ۱۶ فرسخ و یا بیشتر، از مکه دور است اگر چنانچه در مکه اقامت کند، تا قبل از دو سال وظیفه‌اش آن است که به میقات برود و از آنجا احرام ببندد و اما بعد از دو سال، وظیفه‌اش با اهل مکه مساوی است یعنی می‌تواند از خود مکه احرام ببندد.

زیرا چنانکه در مسأله سوم از مسائل آینده خواهد آمد: کسی که از اهل آفاق است اگر بخواهد مجاور مکه شود و اقامت در آن کند، تا قبل از دو سال اقامت اگر در آنجا مستطیع شود وظیفه‌اش حج تمتع است پس باید از میقات، احرام ببندد. و اما بعد از دو سال اقامت اگر در سال سوم مستطیع شود وظیفه‌اش حج افراد و یا قرآن است و لذا مثل اهل مکه خواهد بود که می‌تواند از منزل، احرام ببندد **قبل مضي سنتین** یعنی قبل از گذشتن دو سال و **بعدهما** یعنی بعد از دو سال **أهلها** اهل مکه.

(و) يشترط (في القران ذلك) المذكور في حج الأفراد (و) يزيد (عقده) لإحرامه (بسياق الهدى، وإشعاره) بشق سنامه من الجانب الأيمن، ولطخه بدمه (إن كان بدنة، وتقليده إن كان) الهدى (غيرها) غير البدنة (بأن يعلق في رقبته نعلًا قد صلى) السائق (فيه ولو نافلة، ولو قلد الإبل) بدل إشعارها (جاز).

شرایط حج قران

(و) يشترط (في القران... توضیح: در حج قران، همان دوچیزی که در حج افراد شرط بود (یعنی نیت احرام، واحرام از میقات و یا منزل) شرط می باشد، وعلاوه بر آن یک چیز دیگر شرط می باشد و آن اینکه احرامش را به همراه داشتن قربانی ببندد (و این فارق بین حج افراد و حج قران می باشد) و این قربانی اگر شتر باشد باید طرف راست کوهان آن را بشکافد و آنجا را خون آلوده نماید، و اگر غیر شتر (یعنی گوسفند و گاو) باشد باید آن را تقلید نماید یعنی کفش هایی که در آن، نماز خوانده به گردن آن قربانی آویزان کند.

ترجمه و شرح عبارت: ويشترط.. یعنی شرط است در حج قران، همانی که در حج افراد ذکر شد باضافه اینکه بستن احرام، با همراه بردن قربانی و اشعار آن به این گونه که بشکافد کوهان آن را از جانب راست و آن جانب را آلوده کند به خون آن - اگر قربانی شتر باشد، و تقلید آن قربانی اگر غیر شتر باشد، مقارن گردد و تقلید بدینگونه است که در گردن قربانی، لنگه کفشی که برنده قربانی در آن نماز خوانده هر چند (یک نماز، آن هم) نماز نافله باشد بیاویزد.

ویزید عقده... مخفی نباشد که ظاهراً این عبارت (به قرینه اینکه مصنف در مقام بیان شرایط حج قران می باشد) این است که در حج قران حتماً باید احرامش را به

همراه بردن قربانی ببندد (و آن را اشعار و یا تقلید کند) که اگر چنین نکنند قرآن نخواهد بود.

و حال اینکه شارح در بیان انواع سه گانه حج در مقام فرق بین حج قرآن و افراد در مباحث سابقه فرمود: که در حج قرآن، حاجی مخیر است بین اینکه احرامش را به همراه بردن قربانی ببندد و یا به گفتن تلبیه (لبیک گفتن) و اما در حج افراد، فقط باید به تلبیه احرامش را ببندد. و عین عبارت شارح در آنجا این بود که فرمود: «وینفرد القرآن بالتخیر فی عقد احرامه بین الهدی والتلبیه، والافراد بها».

و شاید هم مقصود مصتف وجوب تعیینی سوق هدی نیست بلکه وجوب تخیری است پس بنابراین، مقصود این می شود که در حج قرآن، می تواند احرامش را به همراه بردن قربانی ببندد (یعنی و می تواند نیز به تلبیه، احرامش را ببندد) پس اشکال بر مصتف وارد نمی آید.

إشعاره (به کسر همزه) و این اشعار برای نشان کردن قربانی است که دیگر کسی بر پشت آن سوار نشود و اگر گم شد هر کس آن را دید بداند که آن شتر، اشعار شده و باید در منی قربانی شود بشق سنامه.. این جمله تفسیر می کند اشعار را و لطحه مقصود آلوده کردن همان طرفی است که شکافته شده ان کان بدنة قید است برای - اشعاره - و ضمیر مقدر که اسم کان است بر می گردد به - هدی - و معنای بدنه، شتر است و تقلیده عطف است بر - اشعاره - بان یعلق... این جمله تفسیر می کند تقلید را و لو قلد الابل.. فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر به جای اشعار کردن شتر، آن را تقلید کند همانند گوسفند، جایز است.

چند مسأله

(مسائل، الأولى: يجوز لمن حج ندبا مفردا العدول إلى) عمرة (التمتع) اختيارا وهذه هي المتعة التي أنكرها الثاني (لكن لا يلي بعد طوافه وسعيه) لأنهما محلان من العمرة في الجملة، والتلبية عاقدة للإحرام فيتنافيان ولأن عمرة التمتع لا تلبية فيها بعد دخول مكة.

(فلو لبى) بعدهما (بطلت متعته) التي نقل إليها (وبقي على حجه) السابق، لرواية إسحاق ابن عمار عن الصادق عليه السلام ولأن العدول كان مشروطا بعدم التلبية ولا ينافي ذلك الطواف والسعي، لجواز تقديمهما للمفرد على الوقوف. والحكم بذلك هو المشهور، وإن كان مستنده لا يخلو من شيء.

مسأله اول: عدول از حج افراد به عمره تمتع

(مسائل: الأولى (يجوز لمن حج.. توضيح مساله اول: کسی که حج افراد مستحبی می خواهد انجام دهد، بعد از احرام اگر داخل مکة شد، می تواند عدول کند به عمره تمتع اختیاراً پس در مکة طواف وسعی و تقصیر کند و آن را عمره تمتع قرار دهد.

ولی شرط صحت این عدول این است که: نباید بعد از طواف وسعی، تلبیه گوید (بعنوان اینکه تلبیه ذکر است از اذکار و بوسیله آن تاکید کند احرام سابقش را) و دلیل آن دو چیز است:

۱. اینکه وقتی طواف وسعی بجا آورد تقریباً نیمه محل می شود و اجمالاً آن دو، از احرام عمره انسان را خارج می کند (گرچه بطور کامل از احرام خارج نمی کند چون یک عمل مختصری که تقصیر باشد باقی مانده) و اگر بخواهد تلبیه بگوید، احرام دوباره بسته می شود، چون تلبیه برای بستن احرام است پس تلبیه با طواف وسعی، با هم منافات دارند.

۲. اینکه چون فرض این است که عدول به عمره تمتع می کند و عمره تمتع بعد از دخول مکه، تلبیه ندارد.

پس به این دو علت، نباید بعد از طواف وسعی تلبیه بگوید و بنابراین اگر تلبیه گفت، عمره تمتع او باطل می شود و او بر حج افراد قبلی اش باقی می ماند به دو دلیل: اول: بجهت روایتی که اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده.

دوم: برای اینکه صحت عدول به عمره، مشروط به نگفتن تلبیه بود پس وقتی عمل به شرط نشد، مشروط هم (که عدول باشد) باطل خواهد شد.

اگر کسی اشکال کند به اینکه حاجی که طواف وسعی به جای آورده چگونه برای حج افراد می تواند محسوب شود در حالی که در حج افراد بعد از احرام، ابتدا باید به سوی عرفات رفت و وقوف انجام داد و طواف وسعی بعد از وقوفین می باشند؟

جواب می فرماید که این اشکال وارد نمی شود، زیرا در مسأله دوم بعداً خواهد آمد که کسی که می خواهد حج افراد (و یا قران) به جای آورد اگر بعد از احرام قبل از رفتن به عرفات، داخل مکه شود، جایز است بر او که طواف وسعی حج را مقدم بر وقوف عرفات انجام دهد.

پس ضرر ندارد بر حج افراد، باقی باشد و طواف و سعی که به قصد عمره به جای آورده، برای حج افراد محسوب گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **يجوز لمن حج..** یعنی جایز است برای کسی که حج افراد مستحبی بجا می آورد (یعنی احرام بسته برای حج مستحبی افراد) عدول کردن به عمره تمتع، اختیاراً (و اما بجهت اضطرار، شکی نیست جواز عدول برای آن) ندباً این قید برای خارج کردن کسی است که حج افراد بر او واجب باشد اگر داخل مکه شد، جایز نیست اختیار عدول به تمتع کند ولی بعضی از فقهاء فرق نگذاشته اند بین کسی که حج افراد بر او واجب باشد یا نباشد، در هر دو عدول جایز است چنانکه بعداً مصتف ذکر خواهد کرد.

وهذه هي المتعة التي أنكرها الثاني یعنی آن حج تمتعی که عمر بن الخطاب منکر شد و آن را تحریم کرد همین عدول از حج افراد به عمره تمتع بوده (چه افراد واجب بوده باشد و چه مستحب).

اخبار و روایات بحدّ تواتر و مسلم است نزد عامه و خاصه که عمر بن الخطاب، دو مُتَعَه (متعة النساء و متعة الحج) را تحریم نمود و گفت:

«متعتان كانتا في عهد رسول الله حلالين وأنا أحرمهما وأعاقب عليهما،

متعة النساء و متعة الحج»

یعنی دو متعه در زمان پیغمبر حلال بود و من هر دو را حرام می کنم و مرتکبین آنها را به سختی تأدیب می نمایم، متعه زنان و متعه حج.

ولی چنانکه معلوم است حج تمتع، گاهی ابتدایی است یعنی وظیفه اش آن است که ابتدا کند به عمره تمتع و محرم گردد و داخل مکه شود و مناسک عمره را به جای آورد و پس از آن از احرام خارج گشته و دوباره احرام ببندد به احرام حج و گاهی

تمتع به این گونه است که از حج افراد، عدول به آن کند چنانکه مساله مورد بحث ماست.

بین علماء محل خلاف است که آیا عمر بن الخطاب هر دو قسم را تحریم کرده (یعنی مطلق حج تمتع چه تمتع ابتدایی و چه عدولی که ابتدا قصد افراد کرده سپس عدول به تمتع نماید) یا اینکه تنها قسم دوم یعنی عدول از افراد به تمتع را منع کرده، گروهی از فقهاء و محدثین (مثل مرحوم مجلسی اول در کتاب روضة المتقین^۱ و مرحوم مجلسی دوم در کتاب هایش مثل مرآة العقول^۲ و حق الیقین) بر آنند که عُمَر مطلقاً حج تمتع را تحریم کرده.

اما جمعی از فقهاء در کتب فقهی بر آنند که عُمَر فقط عدول از افراد به تمتع را تحریم کرده نه اصل تمتع را، و شهید ثانی هم بر همین عقیده است، و بعضی از محشین شرح لمعه گفته است عمر در ابتدا، عدول را منکر شد و در آخر که زمان حکومت او بود مطلق حج تمتع را تحریم کرد.

و در تفسیر تبیان^۳ قسم اول را بیان نموده پس می نویسد: «قال البلخی ان هذا الضرب کرهه عمر ونهی عنه» و راجع به قسم دوم می نویسد: «وکذلك يقولون ان عمر انکر هذه المتعة»، و از اطلاق کلام خود عمر که در بالا ذکر شد مطلق منع فهمیده می شود، و از اخبار کثیری که در «کنز العمال» نقل شده بخوبی این مطلب استفاده می شود.

وما در اینجا تفصیل حکایت انکار او را ذکر می کنیم که در مباحث بعدی مورد نیاز خواهد بود: در سال دهم هجری پیغمبر اکرم ﷺ به امر خدای متعال مأمور گشت که

^۱ روضة المتقین، ج ۴، ص ۳۱۴.

^۲ مرآة العقول، ج ۱۷، ص ۱۱۳.

^۳ تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۵۹.

حج بیت الله الحرام آورد و تمام مناسک حج را عملاً به یاد مردم دهد و لذا حضرت امر فرمود تا اینکه در مدینه و نواحی آن بلکه در تمام بلاد اسلامی اطلاع دادند که مردم مهیای حج گردند و به آنها بگویند که پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید مرگ من نزدیک گردیده و دیگر بغیر از امسال، من موفق به حج نخواهم گشت و لذا مردم مدینه و نواحی آن قریب به هفتاد هزار یا یکصد هزار و زیاده تر مهیای حج گردیدند و در طی راه جمعی افزون ملحق گردیدند که قافله مسلمین به یکصد و بیست و چهار هزار نفر رسید و حضرت رسول ﷺ شصت و شش شتر (و به نقلی صد شتر) قربانی برداشتند و روز دوشنبه بیست و پنجم ذیقعد از مدینه حرکت نمودند و حضرت علی را به طرف یمن فرستادند تا اینکه جزیه نصارای نجران را گرفته در مکه به او ملحق گردد و چون حضرت رسول ﷺ به ذوالحلیفه (مسجد شجره) که میقات است رسیدند پیاده گشتند و فرمودند هر کس شتر قربانی یا گوسفند قربانی برداشته، شتران را اشعار کنند و گوسفندان را تقلید نمایند، و کسانی که قربانی همراه دارند به احرام حج افراد، مُحَرِّم گردند و آنها که هدی ندارند می خواهند به احرام حج افراد و می خواهند به احرام عمره محرم گردند و همه مردم در ذی الحلیفه مُحَرِّم گشتند، و حضرت امیر ائمه علیت نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا، و پیغمبر اکرم صد شتری که با خود آورده بود حضرت امیر را شریک در قربانی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصه آن حضرت است که در مقامات متعدده بیان فرموده، پس بعد از احرام همه حرکت نمودند و روز چهارم ذی الحجه وارد مکه معظمه گشتند و طواف خانه و سعی صفا و مروه را به جای آوردند، منادی پیغمبر اکرم ندا داد که هر کسی قربانی همراه دارد از احرام بیرون نیاید و در احرام خود باشد تا پس از اعمال حج که قربانی خویش را در منی قربانی کرد آن وقت از احرام بیرون آید و اما کسانی که قربانی همراه ندارند تقصیر

کنند و از احرام بیرون آیند (و این عدول از حج افراد به عمره تمتع است) و روز هشتم ذی الحجة از مکه مُحرّم به احرام حج تمتع شده به طرف عرفات حرکت نمایند.

و فرمود من هم اگر قبلاً می دانستم این دستور از طرف حضرت حق بتوسط جبرئیل به من می رسد قربانی همراه نمی آوردم و از احرام بیرون می آمدم و مسلمان ها بدانند در ایام حج ماه ذی القعدة و ذی الحجة عمره تمتع جایز است کسی بجا آورد و پس از اعمال عمره تقصیر کند و از احرام بیرون آید سپس در روز ترویبه (روز هشتم ذی الحجة) از مکه احرام ببندد و به طرف عرفات حرکت نماید و این قانون برخلاف ایام جاهلیت و قبل از اسلام است که در ایام حج می گفتند عمره جائز نیست، بلکه هر کس می خواهد مکه مشرف شود باید احرام حج ببندد و پس از اعمال حج از احرام بیرون آید و لکن اکنون از طرف خداوند به من وحی رسیده که عمره را هم در ایام حج می شود به جای آورد.

سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود، حضرت انگشت های یک دست مبارک خود را در انگشت های دست دیگر داخل کرد و فرمود عمل عمره در حج داخل شد چنانچه انگشتان من درهم فرو رفت و تا روز قیامت با هم خواهند بود.

و حضرت امیر چون احرام خود را تابع احرام آن حضرت کرده بود فرمود تونیز بر احرام خود باقی باش و همه مسلمان ها آنهایی که قربانی همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند مگر عمر بن خطاب، حضرت فرمودند مگر تو قربانی همراه داری گفت نه، حضرت فرمود پس چرا از احرام بیرون نیامدی گفت من چگونه از احرام بیرون آیم در حالیکه شما در لباس احرام باشید حضرت فرمود بر من چون قربانی همراه دارم جائز نیست از احرام بیرون آیم و لکن چون تو قربانی همراه نداری از احرام بیرون شو، گفت یا رسول الله من امروز محل گردم و با زنان خود مباشرت نمایم و غسل جنابت کنم و در

حالیکه آب غسل از سرو صورت من می ریزد محرم به إحرام حج گردم، حضرت فرمود باشد چه اشکال دارد هر چه خدا و رسول او دستور داد باید اجرا شود و لکن تو این امر را قبول نخواهی کرد تا مردن، و عُمَر از احرام بیرون نیامد بلکه از آن روز تصمیم گرفت که اگر روزی قدرت پیدا کرد این دستور خدا و رسول را لغو گرداند تا اینکه روزگار چنین روزی را برای او پیش آورد و او کنار قبر پیغمبر بر روی منبر آن جناب در کمال صراحت گفت: «متعتان کانتا فی عهد...».

أنکرها الثانی یعنی منکر آن شد خلیفه دوم **لکن لا یلبی..** یعنی ولی (بشرط اینکه) تلبیه نگوید بعد از آنکه طواف وسعی کرد، زیرا طواف وسعی، اجمالاً انسان را از احرام عمره خارج کننده اند **فی الجملة** یعنی اجمالاً نه بطور کامل، زیرا هنوز یک عمل مختصری باقی مانده بعد از طواف وسعی، که آن کوتاه کردن مقداری از موی ناخن باشد، و خروج از احرام بطور کامل بعد از آن است **والتلبیه** یعنی واما تلبیه، می بندد احرام را پس طواف وسعی با تلبیه منافات دارند **ولان عمره..** علت دوم است برای نگفتن تلبیه یعنی و برای اینکه عمره تمتع، تلبیه ندارد بعد از دخول عمره **فلولبی بعد هما..** یعنی اگر تلبیه بگوید بعد از طواف وسعی، باطل می شود عمره تمتع او که عدول به آن کرده بود، و باقی می ماند بر حج قبلی اش (که افراد باشد) و این به دلیل روایت اسحاق بن عمار از امام صادق است (و روایت این است که: اسحاق بن عمار از ابوبصیر نقل می کند که او گفت از امام صادق علیه السلام سؤال کردم درباره مردی که به قصد حج افراد احرام می بندد و به مکه می آید طواف می کند خانه خدا را وسعی بین صفا و مروه انجام می دهد سپس به ذهنش می آید که این عمل را عمره قرار دهد (آیا این عدول جایز است) حضرت در جواب فرمود اگر چنانچه بعد از سعی قبل از آنکه تقصیر (مورا کوتاه) کند تلبیه گفته باشد، عمره تمتع او صحیح نیست (یعنی نمی تواند عدول به آن کند).

ولان العدول کان مشروطا.. (علت دوم است برای بطلان متعه بعد از تلبیه) یعنی و برای اینکه عدول (از افراد به عمره تمتع) مشروط بود به نگفتن تلبیه (و وقتی عمل به شرط نشد، مشروط هم باطل می شود) **ولا ینافی ذلک، الطواف..** یعنی منافات ندارد با باقی ماندن بر حج افراد، انجام دادن طواف وسعی (که طواف وسعی که انجام داده، برای حج افراد محسوب گردد) زیرا جایز است مقدم داشتن طواف وسعی برای کسی که حج افراد به جای می آورد، بر وقوف عرفات (یعنی آنها را بر وقوف عرفات مقدم دارد چنانکه در مساله دوم خواهد آمد) **والحکم بذلک هو المشهور..** یعنی حکم به آنچه ذکر شد، مشهور بین فقهاست هر چند دلیل آن (که روایت اسحاق بن عمار باشد) خالی از اشکال نیست (زیرا اسحاق بن عمار از نظر مذهب، فطحنی بوده و عقیده فاسد داشته).

(وقیل) والقائل ابن ادریس (لا اعتبار إلا بالنية) اطراحا للرواية وعملا بالحكم الثابت من جواز النقل بالنية، والتلبية ذكر لا أثر له في المنع.

(ولا يجوز العدول للقارن) تأسيسا بالنبي ﷺ حيث بقي على حجه لكونه قارنا، وأمر من لم يسق الهدى بالعدول.

(وقیل) والقائل ابن ادریس.. توضیح: ابن ادریس در مقابل قول مصنف فرموده که به واسطه گرفتن تلبیه، عمره تمتع باطل نمی شود، چون آنکه اعتبار دارد همانا نیت اول اوست که نیت عدول به عمره تمتع باشد و تلبیه که بعد از آن واقع می شود، چون ذکر است اثری ندارد که جلوگیری از آن عدول گردد و عمره او را باطل کند و او را به حج افراد برگرداند.

و روایت اسحاق بن عمار را رد کرده بجهت اینکه خبر واحد است بعلاوه اینکه راوی آن که اسحاق بن عمار است مذهبش فطحی است و عقیده اش فاسد می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: وقیل.. یعنی گفته شده و گوینده آن ابن ادریس است - که اعتباری نیست مگر به نیت (یعنی آنکه اعتبار دارد همانا نیت است و تلبیه اعتباری ندارد).

ناگفته نماند که شارح در کتاب «مسالك» فرموده: در تفسیر مقصود ابن ادریس از نیت، دو احتمال است:

۱. اینکه مقصودش این باشد که آنکه اعتبار دارد همانا قصد اول اوست که قصد عدول به عمره تمتع باشد و تلبیه که بعد از آن واقع می شود چون ذکر است اثری ندارد که جلوگیری از آن عدول گردد و عمره او را باطل کند و او را به حج افراد برگرداند.

۲. اینکه مقصودش این باشد که آنکه اعتبار دارد همانا قصد بستن احرام بوسیله تلبیه است و اما تلبیه تنها اعتباری ندارد یعنی اگر قصد بستن احرام حج اولش (حج افراد) کند به گفتن تلبیه، این قصد اعتبار دارد که عمره تمتع او را باطل می‌کند و او را به همان حج افراد سابقش برمی‌گرداند و اما بدون آن قصد، تلبیه تنها، عمره او را باطل نمی‌کند و او را به حج افراد سابق بر نمی‌گرداند.

از عبارت شارح در این کتاب (شرح لمعه) استفاده می‌شود که مقصود ابن ادریس را به احتمال اول تفسیر کرده.

إطراحاً للرواية.. یعنی بجهت رد کردن روایت (اسحاق بن عمار) چون ابن ادریس بطور کلی به خبر واحد عمل نمی‌کند مخصوصاً اگر در خبر واحد یک ضعف دیگری هم بوده باشد که در اینجا هست و آن فساد عقیده راوی است و عملاً بالحکم.. یعنی و برای اینکه عمل می‌کنیم به آن حکمی که ثابت است (و اعتبار دارد) و آن اینکه جایز است نقل (و عدول از افراد به عمره تمتع) با نیت، و تلبیه ذکر است، تأثیری ندارد در اینکه جلوگیری از عدول شود فی المنع یعنی منع از عدول و نقل به عمره.

ولا يجوز العدول للقارن.. توضیح: آنچه گفته شد راجع به عدول از حج افراد به عمره تمتع بود، و حالا می‌فرماید: در حج قران، عدول به عمره تمتع جایز نیست به دلیل اینکه رسول اکرم ﷺ (چنانکه در حکایت حج پیغمبر در حجة الوداع ذکر شد) باقی بر حجش ماند و عدول نکرد بجهت آنکه حجش قران بود (که به همراه خود قربانی آورده بود) و امر فرمود به کسانی که به همراه خود قربانی نیاورده بودند عدول به عمره تمتع کنند.

ترجمه و شرح عبارت: ولا يجوز.. یعنی جایز نیست عدول کردن برای کسی که حج قران بجا می‌آورد (و احرام به حج قران بسته است) به دلیل متابعت کردن از

مسأله اول: عدول از حج افراد به عمره تمتع ■ ۳۶۳

پیغمبر که باقی ماند بر حج خود، زیرا وی قارن بود (واحرام به حج قران بسته بود) و امر فرمود به کسانی که سوق هدی نکرده بودند، عدول کنند (به عمره تمتع).

(وقیل) لایختص جواز العدول بالإفراد المندوب (بل يجوز العدول عن الحج الواجب أيضا) سواء كان متعينا أم مخيرا بينه وبين غيره، كالناذر مطلقا، وذی المنزلین المتساویین، لعموم الأخبار الدالة على الجواز (كما أمر به النبي ﷺ من لم يسق من الصّحابة) من غير تقييد بكون المعدول عنه مندوبا أو غير مندوب (وهو قوي).

(وقیل) لایختص جواز... توضیح: چنانکه در اول مساله گذشت: مصنّف حج افراد را تقييد به مستحبی کرد و حالا می فرماید: بعضی از فقهاء فرموده اند جواز عدول، اختصاص به حج افراد مستحبی ندارد بلکه در حج افراد واجب نیز جایز است عدول به عمره تمتع کند، خواه افراد بطور معین بر او واجب باشد (مثل کسی که منزلش کمتر از ۱۶ فرسخ از مکّه فاصله دارد و یا کسی که نذر حج افراد کرده) و خواه بطور تخییر بر او واجب باشد مثل کسی که بطور مطلق نذر کرده حج بجا آورد و نذرش را تقييد به افراد نکرده، که در این صورت این شخص مخیر است هر کدام از انواع سه گانه حج را که بخواهد اختیار کند پس اگر حج افراد را اختیار کرده باشد می تواند عدول به عمره تمتع کند، و یا مثل کسی که دو منزل دارد یکی در کمتر از ۱۶ فرسخ به مکّه، و دیگر در بیشتر از آن مسافت، و در هر دو منزل بطور مساوی در دوره سال اقامت می کند، این شخص مخیر است بین وظیفه افراد و تمتع، پس اگر افراد را اختیار کرده باشد می تواند از آن عدول به عمره تمتع کند.

و دلیل این قول این است که روایاتی که دلالت بر جواز عدول می کند مطلق است مثل آن روایتی که درباره حج پیغمبر است که حضرت امر کرد آن کسانی که احرام به حج افراد بسته بودند عدول به عمره تمتع کنند، و دیگر در آن روایات تقييد نشده به اینکه حج افراد مستحبی باشد یا واجب، پس اطلاق آن روایات شامل هر دو قسم (مستحب و واجب) می شود.

ترجمه و شرح عبارت: وقیل.. یعنی وگفته شده که اختصاص ندارد جواز عدول، به حج افراد مستحبی (بر خلاف مصتف که در صدر مساله، اختصاص داد به حج افراد مستحبی) بلکه جایز است عدول کردن از حج افراد واجب نیز، خواه واجب تعیینی بر او باشد و خواه واجب تخیری بین آن و بین نوع دیگر حج، مثل کسی که نذر حج کرده بطور مطلق (یعنی نذرش را تقیید به یکی از انواع سه گانه حج نکرده که در این صورت مخیر است در انجام هر کدام از انواع سه گانه که بخواهد چنانکه سابقاً مساله اش گذشت در آنجا که مصتف فرمود: «ولو اطلق الناذر تخیر فی الثلاثة») و ذی المنزلین.. یعنی و مثل کسی که صاحب دو منزل است که بطور مساوی در هر دو اقامت می کند، که این شخص نیز مخیر است در انجام هر کدام از انواع سه گانه حج که بخواهد چنانکه بعداً در مساله سوم خواهد آمد در آنجا که مصتف می فرماید: «ولو کان له منزلان بمکه وبالأفاق... ولو تساویا فی الإقامة تخیر فی الأنواع الثلاثة» لعموم الاخبار.. دلیل است برای جواز عدول از حج واجب نیز، و گویا مقصود از عموم، اطلاق است کما امر به... یعنی چنانکه رسول اکرم ﷺ امر فرمود به عدول، آن کسانی از اصحاب را که سوق هدی نکرده بودند (یعنی قربانی به همراه نبرده بودند) مَنْ لَمْ.. این مفعول است برای - امر - مَنْ غیر تقیید.. یعنی (آن اخبار، مطلق است) بدون اینکه تقیید شده باشد به اینکه حج افرادی که از آن عدول شده، مستحبی باشد یا غیر مستحبی و هو قوی یعنی قول آن قیل، قوی است.

لكن فيه سؤال الفرق بين جواز العدول عن المعين اختياراً وعدم جوازه ابتداءً، بل ربما كان الابتداء أولى، للأمر بإتمام الحج والعمرة لله، ومن ثم خصه بعض الأصحاب بما إذا لم يتعين عليه الأفراد وقسيمه كالمندوب والواجب المخير، جمعاً بين ما دل على الجواز مطلقاً، وما دل على اختصاص كل قوم بنوع، وهو أولى إن لم نقل بجواز العدول عن الأفراد إلى التمتع ابتداءً.

لكن فيه سؤال الفرق... توضيح: شارح می فرماید: بر مصنف که تقویت قول مذکور را کرده، این اشکال وارد می شود که چرا در اینجا در جایی که حج، واجب معین بر او باشد، جایز می داند اختیاراً در اثناء، عدول کند به عمره تمتع ولی آن عدول را ابتداء جایز نمی دانست، چون سابقاً از مصنف گذشت که فرمود کسی که بر او نوعی از حج بطور معین واجب باشد نمی تواند در ابتداء، عدول به غیر آن نوع کند یعنی از ابتداء، احرام ببندد به نوع دیگر از حج، نه آن نوعی که بر او بطور معین واجب بوده، ولی در اینجا تقویت کرده که در اثناء، جایز است عدول کند از آن نوع معین بر او که افراد باشد.

در حالی که سزاوار این بود که عدول ابتدایی را جایز بداند نه عدول در اثناء را چون در آیه قرآن امر شده که حج و عمره را تمام کنید ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ یعنی آن را ناقص نگذارید که عدول کنید به غیر آن.

ترجمه و شرح عبارت: **لكن فيه سؤال..** یعنی ولی بر این قولی که مصنف تقویت کرده، این سؤال پیش می آید که چرا فرق می گذارد و جایز می داند عدول از حج واجب معین را (در اثناء) اختیاراً ولی جایز نمی داند آن عدول را در ابتداء (اختیاراً، چنانکه سابقاً مصنف در بیان اقسام حج فرمود: «ولیس لمن تعین علیه نوع، العدول الی غیره، علی الاصح»، اما در اینجا تقویت کرده قول به جواز عدول در اثناء را) بلکه چه بسا عدول ابتدایی سزاوارتر است (که جایز باشد) چون در آیه قرآن امر شده به تمام

کردن حج و عمره برای خدا (پس عدول در اثناء، برخلاف این امر قرآن است اما عدول ابتدایی مشمول آیه نیست)

و من ثم خصه بعض... توضیح: وبخاطر همین اشکال است که بعضی فقهاء برای فرار از آن، عدول را در جایی که افراد، واجب معین بر او بوده باشد جایز ندانسته‌اند مطلقاً نه در ابتدا و نه در اثناء (تا اینکه کسی بر آنها اشکال نکند که چرا عدول در اثناء را جایز می‌دانید و در ابتداء را جایز نمی‌دانید) بلکه آنها جواز عدول را اختصاص داده‌اند به جایی که حج افراد (و یا قرآن) بطور معین بر او واجب نبوده باشد مثل اینکه حج مستحبی باشد (چنانکه مصنف در صدر مسئله اختصاص به آن داد) و مثل اینکه حج افراد به طور تخییر بر او واجب باشد (چنانکه در نذر مطلق و کسی که صاحب دو منزل باشد).

و دلیل این قول این است که تا سازش دهند بین آن دلیلی که بطور مطلق عدول را جایز کرده (که شامل می‌شود واجب معین و غیر معین را) و بین آن دلیلی که می‌گوید هر قومی، اختصاص به یک نوع حج دارند و نوع دیگر نمی‌توانند انجام دهند.

و توضیح سازش بین آن دو دلیل اینکه: آن دلیلی که می‌گوید هر قومی اختصاص به یک نوع حج دارند، مربوط به آنجایی است که حج، واجب معین بر او بوده باشد که در این صورت، نه ابتداء و نه در اثناء، جایز نیست عدول به غیر آن نوع کند، و اما آن دلیلی که بطور مطلق می‌گوید عدول جایز است، مربوط به آنجایی است که حج، واجب معین بر او نبوده باشد که در این صورت جایز است عدول کند چه در اثناء و چه در ابتداء.

و خلاصه این قول این است که در افراد واجب معین، عدول جایز نیست نه در ابتداء و نه در اثناء و اما در افراد واجب غیر معین، عدول جایز است هم در ابتداء و هم در اثناء.

شارح این قول را ترجیح می دهد بر قولی که مصتّف تقویت کرده، و می فرماید این قول بعض فقهاء خوب است اگر در واجب معین، عدول از افراد به تمتع را ابتداء جایز ندانیم چون سابقاً در مبّحثش گذشت که محل خلاف است آیا عدول در ابتداء از افراد به تمتع جایز است یا نه، مصتّف فرمود اصح این است که جایز نیست، ولی یک قول دیگری بود که آن جایز است. شارح می فرماید که اگرما در آنجا قول اصح را اختیار کرده باشیم، در اینجا قول بعض فقهاء خوب است تا اینکه آن اشکال سابق بر ما وارد نیاید که چرا بین عدول از افراد در ابتداء و عدول از افراد در اثناء فرق می گذارید و اما اگر در آنجا قول دیگر را اختیار کنیم، قولی که مصتّف تقویت کرده بهتر است یعنی قائل شویم به جواز عدول از افراد به تمتع در اثناء حتی در واجب معین و بنابراین، حاصل نظر شارح این می شود که در حج افراد واجب معین، عدول جایز است مطلقاً چه در ابتدا و چه در اثناء، همانطوری که در غیر واجب معین نیز مطلقاً عدول جایز است.

ترجمه و شرح عبارت: **ومن ثمّ خصه..** یعنی و بخاطر اینکه این سؤال پیش نیاید، اختصاص داده است جواز عدول (چه در ابتداء و چه در اثناء) را بعضی از فقهاء، به جایی که معین نباشد بر او حج افراد و قسیمش (حج قران) مثل حج افراد مستحبی، و یا مثل حج واجب تخییری (مانند حج نذر مطلق، و حج صاحب دو منزل) **جمعاً بین..** (این دلیل قول آن بعض اصحاب است) یعنی بجهت اینکه سازش دهد بین آن دلیلی که دلالت می کند بر جواز عدول مطلقاً (چه واجب معین و چه غیر معین) و دلیلی که دلالت می کند بر اینکه هر طائفه ای اختصاص به یک نوع حج دارند **وهو اولى..** (این نظر شارح است که می فرماید:) این قول بهتر است از قولی که مصتّف تقویت کرده، در صورتی که جایز ندانیم عدول از افراد به تمتع را ابتداء (و اما اگر جایز بدانیم عدول از افراد به تمتع را ابتداء، پس در اینجا که مساله عدول در اثناء است قول تقویت شده، بهتر می باشد).

(الثانية: يجوز للقارن والمفرد إذا دخلا مكة الطواف والسعي)، للنص على جوازه مطلقاً، (إما الواجب أو الندب) يمكن كون ذلك على وجه التخيير، للإطلاق، والترديد، لمنع بعضهم من تقديم الواجب، والأول مختاره في «الدروس»، وعليه فالحكم مختص بطواف الحج، دون طواف النساء، فلا يجوز تقديمه إلا لضرورة كخوف الحيض المتأخر.

مسأله دوم: تقدیم طواف و سعی در افراد و قرآن

(الثانية: يجوز للقارن والمفرد... توضيح: کسی که احرام به حج افراد و یا قرآن بسته اگر داخل مکه شد (یعنی از میقات یکسره به عرفات نرود بلکه داخل مکه شود) جایز است برای او اینکه، طواف و سعی بجا آورد، چه طواف و سعی واجب باشد (که آن را پیش از رفتن به عرفات انجام دهد در حالی که محل طواف و سعی واجب بعد از وقوف عرفات و مشعر است) و چه طواف و سعی مستحب باشد، و نیز چه در حال اختیار و چه حال اضطرار، به دلیل روایتی که بطور مطلق دلالت بر جواز آن می‌کند.

اما الواجب أو الندب یعنی یا طواف و سعی واجب و یا طواف و سعی مستحب، شارح می‌فرماید: این عبارت مصنف احتمال دوم معنی دارد:

احتمال اول: اینکه مقصودش تخيير بين آن دو باشد یعنی اختیار با اوست، می‌خواهد طواف و سعی واجب خود را مقدم بر عرفات بجا آورد یا اینکه طواف مستحب بجا آورد.

احتمال دوم: اینکه مقصودش تردید بین آن دو باشد یعنی اشاره به خلافی است که بین فقها می‌باشد چون بعضی، تقدیم طواف و سعی واجب را جایز نمی‌دانند پس

- اما الواجب - اشاره به یک قول است و - والندب - اشاره به قول دیگر، و مقصود این است که جایز است طواف وسعی واجب را مقدم بر عرفات بجا آورد چنانکه مشهور فقها قائلند و یا جایز است طواف وسعی مستحب (نه واجب) چنانکه قول بعضی دیگر فقهاست.

و مصنف در کتاب «دروس»، تخییر را اختیار کرده، و بنابراین وقتی جایز شد تقدیم طواف واجب، معلوم باشد که این مخصوص طواف حج است نه طواف نساء پس تقدیم طواف نساء جایز نیست مگر در حال ضرورت مثل اینکه بترسد اگر طواف را بعد از وقوف بجا آورد هر آینه حیض شود و طواف نساء از او فوت گردد، در این صورت می تواند طواف نساء را نیز قبل از وقوف بجا آورد چون اگر برای وقوف، حیض شود اشکال ندارد زیرا طهارت از حدث شرط طواف است نه وقوف.

ترجمه و شرح عبارت: **یمكن کون ذلک..** یعنی احتمال دارد آن عبارت مصنف (که با کلمه - اما - و - أو - آورده) بوجه تخییر باشد (که مقصود مصنف این است که می خواهد طواف وسعی واجب بجا آورد پیش از وقوف عرفات، و می خواهد طواف وسعی مستحب بجا آورد) و این به دلیل اطلاق روایت (که تقیید به طواف مستحب نکرده بلکه در بعضی روایات تصریح دارد به اینکه در حج افراد واجب، می شود طواف وسعی آن را مقدم بجا آورد) و **التردید** عطف است بر - التخییر - یعنی و ممکن است آن عبارت مصنف بوجه تردید باشد (یعنی اشاره به دو قول باشد یکی قول مشهور و دیگر قول غیر مشهور) زیرا بعضی از فقهاء جایز ندانسته اند تقدیم طواف وسعی واجب را (و فقط طواف وسعی مستحبی را جایز دانسته اند) و **الاول** یعنی تخییر در واجب و ندب، مختار مصنف است در کتاب «دروس» (و عبارتش در درس چنین است: «ویجوز للقارن والمفرد اذا دخلا مكة، الطواف ندبا و تقدیم طواف الحج وسعیه علی

المضی الی عرفات»^۱ وعلیه فالحکم... یعنی بنا برتخییر (که طواف واجب را می تواند مقدم بروقوف عرفات بجا آورد) پس این حکم اختصاص به طواف حج فقط دارد نه طواف نساء (گرچه آن هم واجب می باشد) پس جایز نیست تقدیم طواف نساء مگر بجهت ضرورت مثل ترس از حیض که بعداً می شود.

و کذا یجوز لهما تقدیم صلاة لطواف یجوز تقدیمه كما یدل علیه قوله (لکن یجددان التلبیة عقیب صلاة الطواف) یعقدان بها الإحرام لئلا یحلا.

(فلو ترکاها أحلا علی الأشهر)، للنصوص الدالة علیه. وقیل: لا یحلان إلا بالنية، وفي «الدروس» جعلها أولى، وعلی المشهور ینبغی الفوریة بها عقیبها، ولا یفتقر إلى إعادة نية الإحرام، بناء علی ما ذکره المصنف من أن التلبیة کتکبیرة الإحرام لا تعتبر بدونها، لعدم الدلیل علی ذلك، بل إطلاق هذا دلیل علی ضعف ذاک. ولو أخلا بالتلبیة صار حجهما عمره وانقلب تمتعا ولا یجزئ عن فرضهما، لأنه عدول اختیاری.

و کذا یجوز تقدیم... همانطوری که تقدیم طواف حج جایز است همچنین تقدیم نماز آن هم جایز است چنانکه عبارت بعدی مصنف دلالت بر آن دارد.

ترجمه عبارت: و کذا یجوزه.. یعنی و همچنین جایز است برای مفرد و قارن، اینکه مقدم بدارد نماز آن طوافی که تقدیمش جایز است (یعنی طواف حج نه طواف نساء) چنانکه دلالت می کند بر جواز تقدیم نماز آن، این قول مصنف که می فرماید: لکن یجددان التلبیة عقیب صلوة الطواف یجوز تقدیمه این جمله صفت است برای - طواف -.

لکن یجددان التلبیة... توضیح: گفته شد که برای قارن و مفرد جایز است تقدیم طواف وسعی، اکنون می فرماید که جواز آن یک شرط دارد و آن اینکه بایستی بلافاصله بعد از نماز طواف، مجدداً تلبیه بگویند که با این تلبیه احرامشان را ببندند تا اینکه به واسطه طواف وسعی، از احرام بیرون نروند پس اگر چنانچه تلبیه نگویند هرآینه از احرام بیرون خواهند رفت بنابر قول أشهر (و حج آنها به عمره تمتع منقلب می شود چنانکه بعداً شارح خواهد فرمود).

و دلیل آن روایاتی است که بر این حکم دلالت می کند.

ولی بعضی از فقهاء گفته‌اند که اگر تلبیه نگویند، از احرام بیرون نمی‌روند یعنی طواف و سعی، آنها را از احرام بیرون نمی‌آورد و آنکه انسان را از احرام حج بیرون می‌آورد همانا نیت عدول به عمره است و بدون نیت، خروج از احرام حج حاصل نمی‌شود پس تجدید تلبیه واجب نیست و ترک تلبیه، سبب انقلاب حج به عمره تمتع نخواهد بود. و مصنف در کتاب «دروس» همین قول را اختیار کرده و لذا فرموده گفتن تلبیه شرط نیست بلکه بهتر است.

ترجمه و شرح عبارت: **لکن یجددان..** یعنی (مفرد و قارن جایز است طواف و سعی را مقدم بر عرفات بجا آورند) ولی بشرط اینکه تلبیه را تجدید کنند به دنبال نماز طواف که به سبب آن احرام خود را ببندند تا اینکه (به واسطه انجام طواف) از احرام خارج نشوند پس اگر تلبیه را ترک کنند، محل می‌شوند بنابر قول أشهر به دلیل روایاتی که دلالت بر آن می‌کند **و قیل لایحلان..** یعنی گفته شده که (به ترک نمودن تلبیه، محل نمی‌شوند و طواف و سعی موجب تحلیل نمی‌شود بلکه) آنها محل نمی‌شوند مگر به نیت (یعنی تحلیل همانا فقط به سبب نیت حاصل می‌شود و مقصود از نیت، بعضی گفته‌اند یعنی نیت عدول به عمره تمتع چون آنهایی که می‌گویند محل می‌شود به ترک تلبیه، گفته‌اند حج آنها تبدیل به عمره تمتع می‌گردد ولی صاحب آن قول می‌گوید که تا نیت عدول نکند از احرام حج خارج نمی‌گردد، و بعضی نیت را تفسیر کرده‌اند به نیت تحلیل و خروج از احرام) و **فی الدروس..** یعنی و در کتاب «دروس»، گفتن تلبیه را (واجب و شرط ندانسته بلکه) اولی و بهتر قرار داده.

و علی المشهور.. شارح می‌فرماید: بنابر قول مشهور (که گفتن تلبیه شرط است) سزاوار است که آن را فوراً بلافاصله بعد از نماز طواف بگوید و دیگر احتیاجی نیست نیت احرام را هم تجدید کند (بلکه فقط تجدید تلبیه لازم است).

بناءً علی ما ذکره.. بعضی از فقهاء گفته‌اند که در وقت تجدید تلبیه باید نیت احرام را نیز تجدید کند، به دلیل اینکه تلبیه همانند تکبیره الاحرام نماز می‌باشد در اینکه همانطوری که تکبیره الاحرام بدون نیت نماز اعتبار ندارد همچنین تلبیه بدون نیت احرام اعتبار ندارد.

شارح می‌فرماید این قول مردود است به دو جهت:

اولاً گوئیم: ما دلیلی بر اعاده نیت نداریم، وثانیاً گوئیم دلیلی که آن قول برای خود آورده ضعیف است بجهت اینکه روایتی که تجدید تلبیه را واجب کرده مطلق است و در آن تقییدی به اعاده نیت احرام نشده پس این اطلاق، دلیل است بر اینکه تلبیه همانند تکبیره الاحرام از نظر عدم اعتبار بدون نیت، نمی‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **بناءً علی ما ذکره...** (این دلیل است برای اعاده نیت احرام نه برای - لایفتقر-) یعنی وجوب اعاده نیت بنا بر آنچه که مصنف در کتاب هایش ذکر کرده و آن اینکه چون تلبیه همانند تکبیره الاحرام نماز می‌باشد در اینکه اعتبار ندارد بدون نیت (یعنی همانطوری که تکبیر بدون نیت نماز اعتبار ندارد، همچنین تلبیه بدون نیت احرام اعتبار ندارد) **لایعتبر بدونها** ضمیر - بدونها - بر می‌گردد به نیت، و این جمله احتمال دارد قید باشد برای - تکبیره الاحرام - و احتمال دارد قید باشد برای تلبیه و در هر صورت، مقصود روشن است **لعدم الدلیل...** این دلیل است برای - لایفتقر- یعنی احتیاجی به اعاده نیت احرام نیست، چون دلیلی بر اعاده آن نداریم (و اگر گوئید که پس آن دلیلی که مصنف ذکر کرده چه می‌شود، گوئیم: بلکه اطلاق دلیل تجدید تلبیه (که روایات بود و در آنها تقیید به اعاده نیت احرام نشده) دلیل است بر ضعف دلیل مصنف (که تلبیه مثل تکبیره الاحرام باشد).

ولو أخلأ.. یعنی اگر مُفَرِّد و قارن، اخلال کردند به تلبیه (و آن را ترک کردند) حج آنها عمره می‌گردد و منقلب می‌شود حج آنها به حج تمتع، و این حج کفایت از حج

مسأله دوم: تقدیم طواف و سعی در افراد و قرآن ■ ۳۷۵

واجب آنها (که افراد و یا قرآن باشد) نمی‌کند، زیرا نگفتن تلبیه، عدول اختیاری است (از حج افراد یا قرآن به تمتع، و عدول اختیاری از حج واجب معین، در اثناء جایز نیست در نظر شارح).

واحترز بهما عن المتمتع فلا يجوز له تقديمهما على الوقوف اختياراً، ويجوز له تقديم الطواف وركعتيه خاصة مع الاضطرار كخوف الحيض المتأخر، وحينئذ فيجب عليه التلبية، لإطلاق النص، وفي جواز طوافه ندباً وجهان فإن فعل جدد التلبية كغيره.

واحترز بهما.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: مصتّف مساله مورد بحث را اختصاص داد به حج افراد وقران، خواست خارج کند حج تمتع را پس در حج تمتع، بعد از تمام شدن عمره که نوبت به حج آن می‌رسد، جایز نیست در حال اختیار، طواف و سعی آن را قبل از وقوف عرفات بجا آورد.

آری اگر ضرورتی باشد می‌تواند طواف و نماز آن را فقط، قبل از وقوف عرفات بجا آورد، و ضرورت مثل اینکه زن بترسد اگر طواف را بعد از وقوف انجام دهد، در موقع طواف برخورد به حیض کند پس در این صورت جایز است طواف و نماز آن را مقدم بر عرفات بجا آورد زیرا شرط طواف، طهارت از حدث است، و در این صورت باید تلبیه را بعد از نماز طواف تجدید کند همچنانکه در حج افراد وقران واجب بود، به دلیل اینکه روایت تجدید تلبیه، مطلق وارد شده شامل حج تمتع هم می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **واحترز بهما..** یعنی احتراز و دوری کرد مصتّف به سبب قارن و مفرد، از متمتع (یعنی کسی که حج تمتع بجا می‌آورد) پس جایز نیست برای او تقدیم داشتن طواف و سعی (که برای حج تمتع است) بر وقوف عرفات، در حال اختیار (بدون ضرورت) و **یجوز له..** یعنی و جایز است برای او مقدم داشتن طواف و دو رکعت آن (یعنی نماز طواف) فقط (نه سعی) در صورت اضطرار مثل ترس بر حیض که بعداً می‌شود و **حينئذ فيجب..** یعنی در این زمان (که بخاطر اضطرار، تقدیم طواف و نماز آن جایز می‌شود) واجب است بر او تجدید تلبیه کند، زیرا روایت، مطلق است (شامل حج تمتع نیز می‌شود).

لاطلاق النص مثل روایتی که زرارة از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من طاف بالبيت وبالصفا والمروة، أحلّ، أحبّ أو كره»^۱ یعنی کسی که طواف خانه خدا کند و سعی صفا و مروه نماید، مُحَل می شود (و از احرام بیرون می رود) چه بخواهد و چه نخواهد (یعنی خواه ناخواه از احرام بیرون می رود بعد از طواف و سعی اگر تجدید تلبیه نکند).

پس اطلاق این روایت، شامل حج تمتع نیز می شود و باید تجدید تلبیه کند تا از احرام بیرون نرود.

وفي جواز طوافه ندباً.. مطلب دیگر: آیا طواف مستحبی در حج تمتع را نیز جایز است تقدیم بر عرفات بدارد یا نه؟ دو احتمال است و اگر مقدم داشت باید تلبیه را تجدید کند مثل طواف واجب آن.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي جوازه..** یعنی و در اینکه آیا جایز است (تقدیم در) طواف مستحبی تمتع، دو احتمال است (احتمال دارد جایز نباشد چنانکه قول اُشهر است به دلیل روایتی که شیخ طوسی نقل کرده و آن این است:

«عن الحلبي قال سألته عن الرجل يأتي المسجد الحرام وقد أزمع بالحج، يطوف بالبيت؟ قال نعم مالم يُحرم»^۲

یعنی حلبی می گوید سؤال کردم از امام علیه السلام درباره مردی که داخل مسجد الحرام می شود و تصمیم به انجام حج دارد، آیا می تواند طواف خانه خدا نماید حضرت فرمود: آری در صورتی که احرام نبسته باشد.

^۱ کافی، ج ۴، ص ۲۹۹ و تهذیب، ج ۵، ص ۴۴، من لا یحضر، ج ۲، ص ۳۱۲.

^۲ تهذیب، ج ۵، ص ۱۶۹ و نیز کافی، ج ۴، ص ۴۵۵.

این روایت را حمل بر طواف مستحبی کرده‌اند پس مفهوم جوابی که حضرت داده این است که اگر احرام بسته باشد (برای حج تمتع) جایز نیست طواف (یعنی طواف مستحب قبل از رفتن به عرفات).

فان فَعَلَ.. یعنی پس (بنابر اینکه تقدیم طواف مستحبی تمتع جایز باشد) اگر چنانچه آن را مقدّم انجام داد، باید تلبیه را تجدید کند مثل غیر مستحبی.

(الثالثة: لو بعد المكي) عن الميقات (ثم حج على ميقات أحرم منه وجوبا)، لأنه قد صار ميقاته بسبب مروره كغيره من أهل المواقيت إذا مر بغير ميقاته، وإن كان ميقاته دويرة أهله.

مسأله سوم: احرام مکی از میقات دیگر

(الثالثة: لو بعد المكي)... توضیح: کسی که اهل مکه است اگر از میقات خود (که یکی از میقات‌های پنجگانه و یا منزل خودش می‌باشد) دور شود مثل اینکه مسافرت رفته و در موقع مراجعت از سفر به یکی از میقات‌های دیگر عبور کند و بخواهد از آنجا حج کند باید از آنجا احرام ببندد چون وقتی که عبورش از آنجا افتاد همانجا میقات او می‌شود بجهت اینکه گفته‌اند جایز نیست کسی که به طرف مکه می‌آید بدون احرام از میقات بگذرد.

و این حکم نه فقط مخصوص اهل مکه است بلکه اهالی شهرهای دور نیز که هر کدام میقات مخصوصی دارند اگر از میقات خود دور شوند و عبور از میقات دیگر کنند باید از آن میقات دیگر، احرام ببندند.

ترجمه و شرح عبارت: **لو بعد المکی**.. یعنی اگر دور شود مکی از میقات خودش (گرچه منزلش باشد) سپس (بخواهد) حج کند از میقاتی (دیگر از میقات‌های پنجگانه که عبورش به آن افتاده) واجب است از همان میقاتی که عبور بر آن کرده احرام ببندد زیرا این میقات، میقات او می‌شود به واسطه عبورش همچنانکه غیر مکی از اهل میقات‌های پنجگانه (یعنی کسانی که از مکه دورند و میقاتشان یکی از آن میقات‌هاست) اگر عبور کنند به غیر میقات خود (باید از همانجا احرام ببندد) و **ان كان ميقاته...** (این جمله مربوط است به مکی) یعنی هر چند مکی، میقاتش (یعنی میقات اصلی اش) منزلش بوده باشد.

(ولو) كان له منزلان بمكة، أو ما في حكمها، وبالأفاق الموجبة للمتعم و (غلبت إقامته في الأفاق تمتع)، وإن غلبت بمكة، أو ما في حكمها قرن، أو أفرد. (ولو تساويا) في الإقامة (تخير) في الأنواع الثلاثة.

کسی که دو منزل دارد

(ولو) كان له منزلان... توضیح: کسی که دو منزل دارد یکی در مکه (و یا نزدیکی های مکه بفاصله کمتر از شانزده فرسخ که این در حکم مکه است) و منزل دیگر در جای دور از مکه (بیشتر از شانزده فرسخ) که موجب وظیفه تمتع می گردد، در این مسأله اگر اقامتش در منزل دور از مکه، بیشتر از اقامتش در مکه باشد پس وظیفه اش حج تمتع است، و اگر اقامتش در مکه و جایی که در حکم مکه است بیشتر باشد پس وظیفه اش افراد و یا قران است، و اگر اقامتش در دو منزل بطور مساوی باشد مخیر است بین سه نوع حج، هر کدام را بخواهد می تواند اختیار کند.

سپس شارح می فرماید: آنچه گفتیم که وظیفه او تابع غلبه اقامت است و در صورت تساوی اقامت، تخیر است، مربوط به جایی است که اقامت او در مکه طوری نبوده باشد که وظیفه او را عوض کند هر چند اقامتش در منزل دور از مکه، بیشتر بوده باشد و این مثل اینکه در منزل دور از مکه سه سال اقامت کرده و در منزل مکه، دو سال پی در پی اقامت کند و استطاعت او هم در مکه حاصل شود، در این صورت وظیفه او تابع غلبه اقامت نیست بلکه تابع اقامت در مکه است و باید حج افراد و یا قران بجا آورد (هر چند اقامتش در منزل دور از مکه بیشتر بوده) و این به دلیل مسأله ای که مصنف بعد از این بیان خواهد فرمود که کسی که مجاور مکه شود دو سال پی در پی، در سال سوم وظیفه اش منتقل به حج افراد و قران می شود پس وقتی که کسی که

منزل در مکه ندارد وظیفه‌اش این باشد، کسی که در مکه منزل داشته باشد، بطریق اولی وظیفه‌اش چنین خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان له...** یعنی اگر برای حاجی دو منزل باشد یکی در مکه - و یا جایی که در حکم مکه است (مثل منزلی که در حوالی کمتر از شانزده فرسخ از مکه فاصله دارد) - و منزل دیگر در جایی دور از مکه که سبب حج تمتع می‌شود، چنانچه اقامت او در جای دور غلبه داشته باشد (بر اقامتش در مکه) باید حج تمتع کند، و اگر اقامتش در مکه و یا جایی که در حکم مکه است غلبه داشته باشد (بر اقامتش در جای دور) باید حج قرآن و یا افراد بجا آورد، و اگر دو منزل یکسان بودند از نظر اقامت در آن، مختیر است در سه نوع حج.

هذا إذا لم يحصل من إقامته بمكة ما يوجب انتقال حكمه كما لو أقام بمنزله الآفاقي ثلاث سنين، وبمكة سنتين متواليتين، وحصلت الاستطاعة فيها فإنه حينئذ يلزمه حكم مكة، وإن كانت إقامته في الآفاق أكثر لما سيأتي.

ولا فرق في الإقامة بين ما وقع منها حال التكليف وغيره ولا بين ما أتم الصلاة فيها، وغيره، ولا بين الاختيارية والاضطرارية ولا المنزل المملوك عينا ومنفعة، والمغصوب، ولا بين أن يكون بين المنزلين مسافة القصر، وعدمه، لإطلاق النص في ذلك كله، ومسافة السفر إلى كل منهما لا يحتسب عليهما. ومتى حكم بالالحوق بأحد المنزلين اعتبرت الاستطاعة منه، لو اشتبه الأغلب منه تمتع.

هذا إذا لم يحصل.. يعني آنچه ذکر کردیم از غلبه و تساوی، در صورتی است که حاصل نشود از اقامتش در مكة، چیزی که موجب انتقال وظیفه او شود مثل اینکه اقامت کند در منزل دور از مكة، سه سال و اقامت کند در منزل مكة دو سال پی در پی، و استطاعت او در مكة حاصل شود (و خلاصه اینکه: تبعیت در غلبه مربوط به جایی است که اقامت او در مكة دو سال پی در پی نباشد و اگر چنین باشد) پس لازم می‌گیرد در این صورت او را وظیفه مكة (که حج افراد و یا قران باشد) هر چند اقامتش در منزل دور از مكة بیشتر بوده (یعنی سه سال در مثال مذکور) و این به دلیل است که خواهد آمد (در متن مصنف در آنجا که می‌فرماید: «والمجاور بمكة سنتين ينتقل فرضه في الثالثة الى الأفراد والقران»).

ولا فرق في الإقامة.. (این برگشت به اصل مسأله است) یعنی فرقی نیست در اقامت، بین آن اقامتی که در حال تکلیف و بلوغ بوده باشد یا در غیر آن (یعنی قبل از بلوغ) **ولا بین ما أتم...** یعنی و نیز فرقی نیست بین اقامتی که موجب تمام خواندن نماز بوده و اقامتی که موجب قصر و شکستگی نماز بوده باشد (مثل اینکه هروقتی که می‌آمده، ده روز قصد اقامت نمی‌کرده و بطور مردد تا ۲۹ روز می‌مانده و از آنجا دوباره

می‌رفته و هر وقت بر می‌گشته به همان حالت تردد می‌مانده، و اینکه ۲۹ روز می‌گوئیم بخاطر اینکه اگر کسی روز بماند هر چند بطور مردّد باشد باید نماز را تمام بخواند چنانکه در کتاب الصلوة گذشت) **ولا بین الاختيارية والاضطرارية** یعنی و نیز فرقی نیست بین اقامتی که اختیاری بوده یا اضطراری (مثل اینکه از ترس دشمن در آنجا اقامت کرده و یا در آنجا زندانی شده) **ولا بین المنزل المملوک..** یعنی و نیز فرقی نیست بین اینکه منزل او ملکی و یا اجاره‌ای باشد یا اینکه غصبی باشد **ومنفعة** یعنی مالک منفعت منزل باشد یعنی منزل اجاره‌ای **ولا بین أن یکون..** یعنی و نیز فرقی نیست بین اینکه فاصله بین دو منزل، مسافت شکسته شدن نماز باشد (یعنی چهار فرسخ و بیشتر) و یا آن مسافت نباشد (مثل اینکه منزل مکّه اش در اواخر مسافت ۱۶ فرسخ تا مکّه باشد و منزل دور از مکّه اش دو فرسخ دور از آن باشد) **لا طلاق النص..** یعنی فرق نبودن بین همه آنچه ذکر شد به دلیل اطلاق روایت است که در آن تقیید به هیچ یک از مذکورات (اقامت در حال تکلیف - تمام خواندن نماز در آن - اختیاری بودن اقامت - مملوک بودن منزل - مسافت قصر بین دو منزل) نشده است.

ومسافة السفر الى کل منهما.. فرع دیگر است توضیحش اینکه انسان آن زمانی را که در سفر از منزل اول به منزل دوم و یا به عکس، می‌گذراند جزء اقامت در یکی از آن دو منزل حساب نمی‌شود بلکه این زمان سفر همانند اقامت در منزل سوم مثلاً می‌ماند و یا همانند سفر به منزل دیگری ماند که ربطی به اقامت در منزل اول و دوم ندارد پس اگر فرض کنیم در منزل اول، ۵ ماه اقامت کرده و در منزل دوم ۴ ماه و فرض کنیم از منزل اول که فعلاً در آنجا است قصد سفر به منزل دوم دارد و این سفر دو ماه طول می‌کشد، این دو ماه روی ۴ ماه منزل دوم حساب نمی‌شود که بگوئیم اقامت او در منزل دوم شش ماه شده تا او ملحق به منزل دوم شود بلکه او ملحق به منزل اول است که ۵ ماه در آن اقامت کرده **الى کل منهما** یعنی مسافت سفر از یکی به دیگری حساب

نمی‌شود بر آن دو منزل (بلکه آن مسافت همانند اقامت در منزل سومی و یا سفر به منزل دیگر می‌باشد).

و متی حکم بالحق.. مطلب دیگر: توضیحش اینکه: بعد از آنکه شخص ملحق به یکی از دو منزلش شد به سبب غلبه اقامت در آن، و وظیفه او مشخص گردید، گوئیم میزان در استطاعت او، از نظر مالی برای توشه و مرکب، استطاعت از همان منزل است **منه ضمیر به - احدا المنزلین - بر می‌گردد و ولوا شتبه الاغلب تمتع..** یعنی اگر منزلی که در آن، بیشتر اقامت کرده مشتبه گردد یعنی معلوم نباشد که در کدامیک بیشتر اقامت کرده، باید حج تمتع بجا آورد.

(والمجاور بمكة) بنية الإقامة على الدوام، أو لا معها من أهل الآفاق سنتين (ينتقل) فرضه (في الثالثة إلى الأفراد والقران، وقبلها) أي قبل الثالثة (يتمتع). هذا إذا تجددت الاستطاعة في زمن الإقامة، وإلا لم ينتقل ما وجب من الفرض. والاستطاعة تابعة للفرض فيهما إن كانت الإقامة بنية الدوام، وإلا اعتبرت من بلده.

کسی که مجاور مکه شود

(والمجاور بمكة) بنية... توضیح: کسی که از اهالی شهر دوراست و در مکه مانده (چه به قصد ماندن همیشگی در آنجا و چه بدون آن قصد) اگر دو سال در آنجا بماند، بعد از دو سال، وظیفه او در سال سوم به حج افراد یا قران برمی گردد و اما قبل از سال سوم یعنی در دو سال، وظیفه او تمتع است چون فرض این است که از اهالی شهر دوراست.

ترجمه و شرح عبارت: **والمجاور..** یعنی کسی که مجاور مکه شود - چه به نیت ماندن همیشگی و چه بدون آن نیت (که اصلاً هیچ نیتی ندارد و یا نیت رفتن از آنجا دارد) - که از اهالی شهرهای دور می باشد، مدت دو سال، منتقل می شود وظیفه واجب او، در سال سوم به حج افراد و قران و اما قبل از سال سوم باید حج تمتع بجا آورد.

هذا إذا تجددت.. یعنی این حکم انتقال، در جایی است که در زمان اقامتش در مکه (بعد از دو سال) استطاعت برای او حاصل شود و گرنه (اگر پیش از اقامتش در مکه، استطاعت برای او حاصل شده بود) وظیفه سابق او (یعنی تمتع) که بر او واجب است، منتقل به افراد و قران نمی شود.

والاستطاعة تابعة.. مطلب دیگر است توضیحش اینکه: شکی نیست که شرط وجوب حج، استطاعت است، حال ببینیم درمسأله مورد بحث آیا حکم استطاعت از شهرش، نیز منتقل به استطاعت از مکه می شود یا نه؟

می فرماید: اگر چنانچه مجاورت او در مکه به قصد ماندن همیشگی بوده باشد، استطاعت، تابع وظیفه حج اوست، هم در خود دو سال و هم در سال سوم یعنی اگر در سال سوم، استطاعت پیدا کند، میزان، استطاعت او از مکه است (هر چند بعد از استطاعت، از مکه به شهر دور که شهر خودش می باشد رفته باشد یعنی اگر نسبت به شهر دورش، استطاعت برای او حاصل نباشد اما در شهر مکه استطاعت حاصل بوده، براو حج واجب است) چون بمجرد اقامت مذکور، وظیفه او منتقل به افراد و قران شد و استطاعتی که در وجوب افراد و قران معتبر است همانا استطاعت از مکه می باشد.

و اگر استطاعت او قبل از سال سوم باشد، میزان در استطاعت، استطاعت او از شهر خودش می باشد چون وظیفه اش تمتع است و استطاعتی که در وجوب تمتع معتبر است استطاعت از شهرش می باشد.

این تفصیلی که داده شد در صورتی است که مجاورت به قصد ماندن همیشگی باشد و اما در صورتی که به آن قصد نباشد دیگر استطاعت، تابع وظیفه واجب او نیست بلکه میزان، استطاعت او از شهرش می باشد چه در دو سال و چه در سال سوم (هر چند این استطاعت در محل اقامتش یعنی مکه حاصل شود).

ترجمه و شرح عبارت: **والاستطاعة..** یعنی (بعد از آنکه دانستی که مجاور در مکه از اهل شهرهای دور، مدت دو سال وظیفه اش تمتع است و بعد از دو سال وظیفه اش در سال سوم منتقل به افراد و قران می شود، شکی نیست که وجوب حج هم مشروط به استطاعت است، این) استطاعت، تابع وظیفه واجب اوست، در سال سوم و در

قبل از آن (پس وقتی که در دو سال وظیفه اش حج تمتع بود، استطاعت نیز تابع وظیفه تمتع است و معلوم است که تمتع در وقتی واجب می شود که استطاعت از شهرش را داشته باشد پس استطاعت از مکه برای او کافی نیست، و وقتی که در سال سوم وظیفه اش حج افراد و یا قران بود، استطاعت نیز تابع وظیفه افراد و قران است و معلوم است که افراد و یا قران در وقتی واجب می شود که استطاعت از مکه را داشته باشد) **ان کانت الاقامة..** یعنی (تبعیت استطاعت از فرض) در جایی است که اقامت او در مکه به قصد همیشگی باشد و گرنه (اگر اقامتش به قصد همیشگی نباشد، استطاعت او تابع فرض و وظیفه اش نیست بلکه) باید استطاعت از شهرش باشد (چه در دو سال و چه بعد از دو سال، هر چند افراد و یا قران بر او واجب است پس در این صورت بین وظیفه او و بین استطاعتش فرق گذاشته می شود که وظیفه او افراد و یا قران است اما استطاعتش بحال خود باقی است که از شهر باید باشد).

ولو انعكس الفرض بأن أقام المكي في الآفاق اعتبرت نية الدوام وعدمه في الفرض والاستطاعة، إن لم تسبق الاستطاعة بمكة كما مر، كما يعتبر ذلك في الآفاقي لو انتقل من بلد إلى آخر يشاركه في الفرض. ولا فرق أيضا بين الإقامة زمن التكليف وغيره، ولا بين الاختيارية والاضطرارية، للإطلاق.

ولو انعكس الفرض... توضيح: تا حال فرض مسأله در مجاورت اهل آفاق، در مكه بود و حالا می فرماید: اگر مسأله به عكس شود یعنی اهل مكه، در آفاق (شهرهای دور) مدت دو سال مجاورت و اقامت كند، در اینجا اگر اقامت او به قصد همیشگی باشد، هم فرض و هم استطاعت او بعد از دو سال منتقل می شود یعنی وظیفه او حج تمتع می شود و میزان در استطاعتش نیز استطاعت شهر دور که در آن اقامت کرده، می شود (البته در صورتی که استطاعت او قبلاً در مكه حاصل نشده باشد بلکه در شهر دور حاصل شود).

و اگر اقامت او به قصد همیشگی نباشد، نه فرض او منتقل می شود به تمتع، و نه استطاعت او منتقل به استطاعت شهر دور می شود یعنی باید افراد و یا قران بجا آورد و میزان در استطاعتش نیز استطاعت مكه است یعنی در آن شهر دور اگر برای وی آن مقدار مالی که اهل مكه با آن مستطیع می شوند، حاصل شود واجب می شود براو حج از آن شهری که اقامت در آن کرده هر چند آن مقدار مال کفایت او را از آنجا تا مكه نمی کند.

و فرق این مساله با مساله قبل، این است که در مساله قبل: اهل آفاق وقتی مدت دو سال در مكه مجاورت كرد، وظیفه او در سال سوم منتقل به وظیفه دیگر می شود و اما استطاعتش اگر اقامتش به قصد همیشگی باشد استطاعتش نیز منتقل می شود به استطاعت دیگر، و اما اگر به قصد همیشگی نباشد منتقل نمی شود.

ولی در مساله مورد بحث: اهل مکه وقتی که مدت دو سال اقامت در آفاق کرد بعد از دو سال آن وقتی وظیفه اش منتقل به وظیفه دیگری می شود که اقامتش به قصد همیشگی باشد و همچنین استطاعتش، و اما اگر به قصد همیشگی نباشد، نه وظیفه اش منتقل می شود و نه استطاعتش.

پس حاصل فرق بین دو مساله، در مورد انتقال وظیفه (فرض) می باشد که در مساله اول، فرضش منتقل می شود چه اقامت به قصد همیشگی باشد و چه نه ولی در مساله دوم، فرضش در صورت اقامت به قصد همیشگی فقط منتقل می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو انعکس** .. یعنی اگر فرض مساله بعکس شود به اینکه اهل مکه در شهرهای دور (مدت دو سال) اقامت کند، در اینجا معتبر است نیت همیشگی اقامت و عدم آن نیت، هم در وظیفه حج و هم در استطاعت (که اگر نیت همیشگی اقامت داشت، بعد از دو سال، هم وظیفه و هم استطاعت او منتقل می شود و اگر نیت همیشگی اقامت نداشت، بعد از دو سال نه وظیفه او منتقل می شود و نه استطاعت او) البته (در صورت انتقال هم) بشرط اینکه استطاعت قبلاً در مکه حاصل نشده باشد (وگرنه اگر در مکه حاصل شده باشد، حکم مکه را دارد و وظیفه اش قرآن و یا افراد است) **کما مر** در چند سطر پیش در آنجا که فرمود: «اذا تجددت الاستطاعة فی زمن الاقامة والالم ینتقل ما وجب من الفرض».

کما یعتبر ذلک .. فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر انسان از شهر خودش به شهر دیگر برود که آن هم مثل شهر خودش دور از مکه است که وظیفه در آن تمتع است، در اینجا نیز اگر ماندنش در شهر دوم به قصد همیشگی باشد، استطاعت آن شهر دوم شرط است نه شهر خودش و اگر ماندنش در شهر دوم به قصد همیشگی نباشد، استطاعت شهر خودش معتبر است.

ترجمه و شرح عبارت: **کما یعتبر...** یعنی همانطوری که نیت دوام وعدم آن، معتبر است در کسی که اهل شهر دور است اگر منتقل شود از شهری به شهر دیگر که آن هم مثل شهر اول است در وظیفه (که تمتع است) **ولا فرق ایضا..** یعنی در مساله مجاور نیز (چنانکه در کسی که دو منزل دارد چنین بود) فرقی نیست بین اقامتش در زمان تکلیف (یعنی بلوغ) یا اقامتش در غیر آن زمان، و نیز فرقی نیست بین اختیاری بودن اقامتش و بین اقامت اضطراری، و همه اینها به دلیل اطلاق روایت است که در آن تقیید به اختیاری بودن و یا اقامت در زمان تکلیف نشده.

(ولا يجب الهدي على غير المتمتع) وإن كان قارنا، لأن هدي القران غير واجب ابتداء وإن تعين بعد الإشعار أو التقليد للذبح.

(وهو) أي هدي التمتع (نسك) كغيره من مناسك الحج - وهي أجزاؤه من الطواف، والسعي، وغيرهما - (لا جبران) لما فات من الإحرام له من الميقات، على المشهور بين أصحابنا. و (للشيخ رحمه الله) قول: بأنه جبران. وجعله تعالى من الشعائر، وأمره بالأكل منه يدل على الأول.

وتظهر الفائدة فيما لو أحرم به من الميقات، أو مر به بعد أن أحرم من مكة، فيسقط الهدي على الجبران، لحصول الغرض، ويبقى على النسك. أما لو أحرم من مكة وخرج إلى عرفات من غير أن يمر بالميقات وجب الهدي على القولين وهو موضع وفاق.

مسأله ای درباره قربانی حج

(ولا يجب الهدي على غير المتمتع)... توضیح: قربانی در حج تمتع فقط واجب است نه در غیر آن.

اگر کسی گوید پس قربانی که در حج قران است چیست؟ در جواب می فرماید: قربانی که در حج قران با آن احرام بسته می شود و با خود برده می شود واجب ابتدایی نیست چون کسی که می خواهد حج قران کند، ابتداء مخیر است احرامش را با تلبیه ببندد یا با قربانی (که آن را اشعار کند و یا تقلید نماید) پس اگر قربانی را اختیار کرد (و آن را اشعار و یا تقلید نمود) واجب می شود آن را در قربانگاه ذبح نماید پس قربانی در حج قران، ابتداء واجب نیست بخلاف حج تمتع.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يجب**.. یعنی واجب نیست قربانی بر غیر حج کننده تمتع گرچه حج کننده قارن باشد، زیرا قربانی حج قران، واجب نیست ابتداء (بلکه

در ابتدا مخیر است بین اینکه احرامش را با قربانی ببندد یا با تلبیه) هر چند معین می شود آن قربانی - بعد از اشعار کردن آن و یا تقلید آن - بری ذبح کردن.

(و هو) آی هدی التمتع.. توضیح: محل خلاف است که آیا قربانی حج تمتع عبادتی است خاص مثل باقی مناسک حج (یعنی همانطوری که طواف و سعی و غیر آنها هر کدام جزئی از اجزاء حج و بالاصالة واجب است و عبادت خاص می باشد همچنین قربانی، جزء حج است و عبادت خاص می باشد) یا اینکه عبادت خاص نیست بلکه مانند کفاره است بجهت اینکه وقتی که شرعاً مقرر شده که حج تمتع احرامش از مکه باشد نه از میقات، در عوض برای فوت شدن احرام از میقات، شارع مقدس قربانی را واجب کرده تا آن نقیصه را جبران کند و گویا کفاره آن است؟ دو قول است: قول اول مشهور است، و قول دوم قول شیخ طوسی است.

و فایده این خلاف در دو مورد ظاهر می شود و آن اینکه اگر فرض کنیم احرام حج تمتع را بجهت اضطراب از میقات ببندد (چون در موقع ضرورت جایز است از غیر مکه، احرام حج ببندد چنانکه سابقاً مساله اش گذشت) و یا اگر احرامش را در مکه ببندد ولی عبورش از میقات بیفتد، در این دو فرض اگر قول شیخ طوسی را قائل شدیم، دیگر قربانی واجب نیست زیرا غرض (که احرام از میقات باشد) حاصل شده پس محلی نیست برای جبران آن به واسطه قربانی. و اما بنابر قول مشهور که قربانی خودش واجب و عبادت خاصی است، و جوب آن ساقط نمی شود و باید انجام دهد. و اگر فرض کنیم که احرام از مکه ببندد و یکسره به عرفات برود بدون اینکه عبورش از میقات بیفتد، در این صورت، هم بنابر قول مشهور و هم بنابر قول شیخ طوسی قربانی واجب است چنانکه واضح است.

و برای قول مشهور، شارح دلیلی ذکر کرده که بعداً توضیح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **وهوأي هدي التمتع**.. یعنی قربانی حج تمتع، عبادت است مثل غیر قربانی از مناسک (عبادات) حج که این مناسک، اجزاء حج می باشند از قبیل طواف و سعی و غیر اینها **لاجبران لمافات**.. یعنی نه اینکه قربانی جبران کننده آن چیزی باشد که فوت شده (از حاجی) که احرام برای حج از میقات باشد (و این برای اینکه شرعاً مقرر شده احرام حج تمتع از مکه باشد نه از میقات پس او چون محروم از احرام میقات شده لذا شارع مقدس برای جبران آن محرومیت، قربانی قرار داده) **علی المشهور** یعنی مشهور آن است که قربانی، عبادت خاص است نه جبران کننده (یعنی کفاره) **وللشیخ قول**.. یعنی و برای شیخ، قولی هست (بر خلاف مشهور) به اینکه قربانی، جبران کننده است نه عبادت.

وجعله تعالی من الشعائر.. توضیح: شارح دلیل برای قول مشهور می آورد از آیه قرآن و آن آیه: **﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا﴾**^۱ یعنی شتران تنومند گردانیدیم آنها را برای شما از شعائر خدا (یعنی از عبادت هایی که خداوند به سبب آنها پرستش می شود) و چون به پهلو بر زمین افتادند بخورید از آنها -

آیه مذکوره از دو جهت دلالت بر قول مشهور می کند:

اول اینکه فرموده: شتر قربانی را از شعائر قرار دادیم و شعار به معنای عبادت است پس قربانی عبادتی است مثل عبادات دیگر.

دوم اینکه فرموده: از آن بخورید، و معلوم است که اگر قربانی کفاره بود جایز نبود از آن خورده شود چنانکه از بقیه کفارات حج جایز نیست خورده شود مثل کفاره شکار

^۱ سوره حج، آیه ۲۹.

که واجب شده بجهت جبران احرام، زیرا به واسطه شکار، احرام او نقصی پیدا می‌کند، ازاین کفاره جایز نیست خورده شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وجعله..** (این کلمه مبتدا است و خبرش - یدل - می‌باشد) یعنی و قراردادن خداوند متعال (قربانی را) از شعائر (یعنی عبادات حج) و امر نمودن خداوند به خوردن از آن قربانی، (این دو جهت) دلالت می‌کند بر قول اول (که قول مشهور است یعنی قربانی عبادت است نه کفاره) و **تظهر الفائدة..** یعنی فایده آن دو قول، ظاهر می‌شود در جایی که احترام ببندد به حج از میقات (در حال ضرورت، چون در حال اختیار جایز نیست از میقات احرام ببندد بلکه از مکه باید ببندد) و یا در جایی که عبور کند از میقات بعد از آنکه احرامش را از مکه بسته پس (در این دو مورد) ساقط می‌شود وجوب قربانی بنا بر قول به جبران (یعنی کفاره بودن قربانی که قول شیخ طوسی است) زیرا غرض حاصل شده (که احرام از میقات باشد) ولی بنا بر قول به عبادت بودن آن، باقی است وجوب قربانی.

و اما اگر احرام ببندد از مکه و به سوی عرفات رود بدون اینکه عبورش از میقات بیفتد، در این صورت واجب است قربانی بنا بر هر دو قول و این مورد اتفاق فقهاست.

(الرابعة: لا يجوز الجمع بين النسكين) الحج والعمره (بنية واحدة) سواء في ذلك القران، وغيره على المشهور (فيبطل) كل منهما للنهي المفسد للعبادة كما لو نوى صلاتين. خلافا للخلاف حيث قال: ينعقد الحج خاصة، وللحسن حيث جوز ذلك وجعله تفسيراً للقران مع سياق الهدى.

مساله چهارم: جمع بین حج و عمره به یک نیت

(الرابعة: لا يجوز الجمع... توضيح: جایز نیست عمل حج و عمره را با یک احرام برای هر دو بجا آورد یعنی مثلاً در حج تمتع، احرامی که برای عمره آن بسته، با همان احرام، حج آن را بعد از عمره بجا آورد بدون اینکه بعد از عمره، از احرام بیرون رود و احرام دیگری برای حج ببندد، و همچنین جایز نیست در قران و افراد، با احرامی که برای حج آنها بسته، عمره مفرده را هم بجا آورد.

این قول مشهور است و بنابراین اگر آن کار را کند و جمع بین دو عمل نماید، هر دو باطل می شود، چون در روایات نهی از جمع بین آن دو عمل به یک نیت شده و نهی در عبادت دلالت بر فساد و بطلان آن می کند چنانکه در اصول ثابت شده، و آن مثل این است که دو نماز (مثل ظهر و عصر) را به یک نیت یک دفعه بخواند بدون اینکه برای نماز دوم، نیت جداگانه کند.

ولی شیخ طوسی در کتاب «خلاف» فرموده: اگر هر دو عمل را به یک نیت بجا آورد، هر دو باطل نمی شود بلکه عمل حج، صحیح واقع می شود و عمل عمره باطل می شود.

و ابن ابی عقیل که یکی از فقهاست جمع بین دو عمل به یک نیت را جایز دانسته و فرموده: حج قران عبارت از همین معنی است که حج و عمره را مقرون به یکدیگر

سازد به یک نیت، بعلاوه اینکه در آن، قربانی همراه بردن نیز واجب است (که آن را در وقت احرام، اشعار و یا تقلید کند) و بنابراین قول، بعد از تمام شدن هر دو عمل، از احرام بیرون می‌آید.

ترجمه و شرح عبارت: **لایجوز الجمع..** یعنی جایز نیست جمع کردن بین دو عبادت - حج و عمره - به یک نیت (یعنی یک نیت کند و با یک احرام، هر دو عمل را انجام دهد) و فرقی نیست در آن بین حج قرآن و غیر آن، و این قول مشهور است پس (اگر جمع کند) باطل می‌شود هر یک از آن دو، به دلیل نهی (از جمع کردن بین آن دو) که نهی دلالت بر فساد عبادت می‌کند (چنانکه در علم اصول ثابت شده) و این همانند این است که دو نماز را به یک نیت بجا آورد **خُلَافاً لِلْخِلَافِ** یعنی در اینجا کتاب خلاف (که تألیف شیخ طوسی است) مخالفت کرده با مشهور، زیرا فرموده (درست است که جایز نیست جمع کردن بین حج و عمره به یک نیت ولی اگر این کار را کرد، هر دو باطل نمی‌شود بلکه) حج تنها (نه عمره) صحیح واقع می‌شود **والحسن** (یعنی و خُلَافاً لِلْحَسَنِ) یعنی و نیز حسن (ابن ابی عقیل) مخالفت کرده که ایشان اصل جمع کردن را جایز دانسته و این معنی را تفسیر حج قرآن قرار داده (یعنی فرموده حج قرآن آن است که مقرون سازد بین حج و عمره به یک نیت) علاوه بر وجوب همراه بردن قربانی با خود (و این قول را سابقاً در بیان اقسام حج نیز ذکر فرمود در آنجا که شارح فرمود: «وقیل: القرآن أن یقرن بین الحج والعمرة بنية واحدة فلا یحل الاّ بتمام افعالهما مع سوق الهدی»).

(ولا إدخال أحدهما على الآخر) بأن ينوي الثاني (قبل) كمال (تحلله من الأول) وهو الفراغ منه، لا مطلق التحلل، (فيبطل الثاني إن كان عمره) مطلقاً حتى لو أوقعها قبل المبيت بمنى ليالي التشريق، (أو) كان الداخل (حجاً) على العمرة (قبل السعي) لها. (ولو كان) بعده و (قبل التقصير وتعتمد ذلك فالمروي) صحيحاً عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام (إنه يبقى على حجة مفردة) بمعنى بطلان عمره المتمتع، وصيرورتها بالإحرام قبل إكمالها حجة مفردة فيكملها ثم يعتمر بعدها عمره مفردة.

إدخال عمره در حج و به عکس

(ولا إدخال أحدهما على الآخر)... توضیح: همچنین جایز نیست داخل کردن یکی از حج و عمره را در دیگری به این معنی که هنوز بطور کامل از احرام عمل اول بیرون نیامده (یعنی از جمیع افعال آن فارغ نگردیده) نیت احرام برای عمل دوم کند هرچند اجمالاً تحلل برای او حاصل شده باشد اما باز هم نیت احرام برای عمل دوم جایز نیست (فرق نمی‌کند که بعد از احرام دومی، باقی افعال عمل اول را تمام کند یا نکند).

مثلاً قبل از فارغ شدن از عمره تمتع، نیت احرام برای حج آن کند (مثل اینکه وقتی سعی عمره تمام شد، قبل از تقصیر، نیت احرام برای حج کند جایز نیست هرچند به واسطه تمام شدن سعی اجمالاً از احرام بیرون می‌آید).

و یا مثلاً قبل از فارغ شدن از تمام افعال حج در حج افراد، نیت احرام برای عمره مفرده کند (مثل اینکه وقتی در منی قربانی کرد و سرش را تراشید، قبل از آنکه به مکه برگردد برای انجام طواف زیارت و طواف نساء و سعی، نیت احرام برای عمره مفرده کند، جایز نیست هرچند بعد از قربانی و تراشیدن سر، اجمالاً از احرام بیرون می‌آید و

اکثر محرمات احرام برا و حلال می شود چنانکه مصتف در جای خود تصریح به آن خواهد کرد.

و یا حتی اگر به مکه برگردد و طواف زیارت و نساء را هم انجام دهد که از احرام، خارج می شود ولی قبل از برگشتن به منی برای بیتوته کردن در شب های تشریق (شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) که یکی از واجبات حج است، نیت احرام برای عمره مفرده کند جایز نیست).

پس وقتی که ادخال یکی در دیگری جایز نبود، اگر داخل کند می فرماید: چنانچه حج او اگر قرآن و یا افراد بود که عمره را داخل در حج کند، گفته اند مطلقاً عمره او باطل می شود چه قبل از سعی حج باشد و چه بعد از آن حتی قبل از برگشتن به منی برای بیتوته کردن در شب های تشریق.

و اما اگر حج او تمتع بود که حج را داخل در عمره نماید، در اینجا تفصیل داده می شود بین اینکه اگر قبل از سعی عمره، حج را داخل کند، در این صورت حج او باطل می شود. و بین اینکه اگر بعد از سعی و قبل از تقصیر (کوتاه کردن موی ناخن) باشد در این صورت یک روایتی هست به اینکه عمل اول یعنی عمره باطل می شود و اما عمل دوم یعنی حج او صحیح است منتها حج او منقلب به حج افراد می شود و پس از آن عمره مفرده بجا آورد. و بعضی از فقهاء در این صورت نیز دومی را باطل دانسته اند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا ادخال..** یعنی و نیز جایز نیست داخل ساختن یکی از حج و عمره را در دیگری به اینکه نیت عمل دومی کند قبل از تحلیل کامل از عمل اول که مقصود از تحلیل کامل، فارغ شدن از اولی است **لا مطلق التحلل..** توضیح این جمله این است که مصتف در عبارتش - قبل تحلله - دارد و این ظاهرش هر نوع تحلیل است، و به عبارت دیگر ظاهرش مطلق تحلیل است ولو تحلیل اجمالی که

بنابراین، مفهوم عبارت مصتف این می شود که اگر بعد از تحلل اجمالی ازاولی، نیت عمل دوم را کند، جایز است و حال اینکه جایز نیست و لذا شارح کلمه - اکمال - را اضافه به عبارت مصتف کرده که مقصود این باشد که قبل از تحلل کامل یعنی قبل از فراغت از تمام افعال عمل اولی، به هیچ وجه نیت احرام برای عمل دوم جایز نیست هر چند بعد از تحلل اجمالی باشد.

و به عبارت دیگر: مقصود مصتف از قبل تحلل، همان تحلل کامل است که فراغ از عمل باشد نه اینکه مقصودش مطلق تحلل باشد، زیرا مطلق تحلل، تحلل اجمالی را هم شامل است که تحلل بعد از طواف وسعی باشد، زیرا به واسطه این دو، تحلل اجمالی حاصل می شود گرچه تقصیر نکرده باشد اما تحلل کامل حاصل نمی شود، مگر بعد از فراغ از تمام افعال.

فیبطل الثانی.. یعنی پس (اگر داخل کند) باطل می شود عمل دومی اگر عمل دومی، عمره بوده باشد (یعنی در حج قران و یا افراد که عمره بعد از حج می باشد) و بطلان آن مطلقاً است (چه قبل از سعی حج باشد و چه بعد از آن) حتی اگر نیت عمره را (بعد از سعی در مکه که از احرام خارج می شود و) قبل از (برگشتن به منی برای) بیتوته کردن در منی شب های تشریق (شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) کند، نیز باطل است **أو کان الداخل..** یعنی و نیز (باطل می شود دومی) اگر (دومی یعنی) آنکه داخل شده، حج بر عمره باشد (در حج تمتع) قبل از سعی برای عمره.

ولو کان بعده.. یعنی و اگر چنانچه دخول حج بر عمره، بعد از سعی عمره و قبل از تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو) باشد و عمداً این دخول را انجام دهد، در این فرض، روایتی که هست بسند صحیح از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام این است که شخصی باقی می ماند بر حج افراد به این معنی که عمره تمتع او باطل می شود و حج تمتع او - به سبب احرام بستن او قبل از تکمیل عمره - حج مفرد می گردد (یعنی چون قبل از

تکمیل عمره، احرام حج را داخل کرده و بسته است فلذا عمره تمتع او باطل می شود ولی حج او صحیح است و منقلب به حج افراد می شود) پس باید حج افراد را تکمیل کند سپس بعد از آن، عمره مفرده بجا آورد **فالمروی**.. وروایت این است:

«عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المتمتع اذا طاف وسعى ثم لبى قبل أن يقصّر، فليس له أن يقصّر وليس له متعة»^۱

یعنی کسی که وظیفه اش تمتع است، اگر طواف و سعی عمره تمتع را انجام داد سپس قبل از اینکه تقصیر کند (که آخرین عمل عمره است) تلبیه حج تمتع را بگوید (یعنی نیت احرام برای حج تمتع کند) دیگر واجب نیست بر او تقصیر کردن و عمره تمتع او هم باطل است.

وصیرورتها ظاهراً ضمیر به حجة تمتع بر می گردد به قرینه مقام إكمالها یعنی اکمال عمره حجة مفردة خبر است برای - صیرورة - فیکملها ضمیر به - حجة مفرده - بر می گردد.

^۱ تهذیب، ج ۵، ص ۱۵۹.

ونسبته إلى المروي يشعر بتوقفه في حكمه من حيث النهي، عن الإحرام الثاني، وبوقوع خلاف ما نواه إن أدخل حج التمتع، وعدم صلاحية الزمان إن أدخل غيره، فبطلان الإحرام أنسب. مع أن الرواية ليست صريحة في ذلك، لأنه قال: "التمتع إذا طاف وسعى ثم لبى قبل أن يقصر فليس له أن يقصر وليس له متعة".

ونسبته الى المروي.. توضيح: مصنف در فرض مورد بحث، حکم صحت احرام دوم را نسبت به روایت داد و بطورفتوی ذکر نکرد، از این نسبت استفاده می شود که نظر خود مصنف، حکم مذکور نیست و توقف در آن دارد بلکه ایشان در فرض مزبور نیز، احرام دومی را باطل می داند و عمره تمتع را صحیح، و دلیل ایشان دو چیز است:

۱. اینکه چون در روایت دیگر، بطور مطلق نهی شده از ادخال احرام دوم، و نهی در عبادت دلالت بر فساد و بطلان می کند.

۲. اینکه چون وقتی که فرض این است که وظیفه او حج تمتع می باشد و او قبل از اتمام عمره، حج را به نیت تمتع، احرام بسته پس اگر این حج منقلب به مفرد شود مناسب نیست، زیرا لازمه اش این است که آنچه را که قصد کرده واقع نشده و آنچه واقع شده، منوی او نبوده.

و اگر هم بخواهد حجبی را که داخل می کند، حج افراد قصد کند تا حج افراد واقع شود، گوئیم: این هم درست نیست، زیرا وظیفه اش حج تمتع است پس آن زمان زمانی است که فقط صلاحیت برای حج تمتع را دارد نه غیر آن.

پس به این دو دلیل، مناسب این است که احرام دومی باطل باشد.

اگر گوئید که پس روایت ابوبصیر را چه می کنید؟ در جواب گوئیم که: روایت بطور صریح دلالت بر مسأله مورد بحث نمی کند، زیرا چنانکه قبلاً روایت را ذکر کردیم کلمه - ثم لبى - صریحاً دلالت نمی کند که مقصود، تلبیه احرام به حج باشد و بر فرض

مقصود تلبیه احرام به حج باشد، گوئیم: جمله - لیس له متعة - معنایش بطلان عمره می باشد و دیگر دلالت بر این نمی کند که حج او منقلب به حج افراد می شود.

بدین جهت مرحوم مصتَف در کتاب «دروس» فرموده که ممکن است مورد روایت، مسأله دیگری باشد که سابقاً در ذیل مسأله اول بحث شد و آن مسأله این بود که کسی که قصد کرده حج افراد بجا آورد اگر داخل مکه شد می تواند عدول به عمره تمتع کند به اینکه طواف سعی نماید و تقصیر کند و آن را عمره تمتع قرار دهد بشرط اینکه بعد از سعی، تلبیه نگوید و اگر تلبیه گفت عمره تمتع او که به آن عدول کرده باطل می شود و دوباره به حج سابقش که افراد بود بر می گردد پس: روایت ابوبصیر مربوط به همین صورت بطلان عمره تمتع خواهد بود چنانکه در روایت دیگری که در ذیل مسأله اول گذشت تصریح به آن بطلان شده و آن روایت اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام است.

ترجمه و شرح عبارت: **ونسبته الی المروی..** یعنی نسبت دادن (مصتَف) بقاء بر حج افراد را به روایت، می فهماند که ایشان توقف دارند در حکم مروی (از دو جهت: یکی) از جهت اینکه نهی شده از احرام دومی (قبل از اكمال عمل اول) و (دیگر) بجهت اینکه خلاف آنچه که نیت کرده واقع می شود اگر حج تمتع را داخل کند (که وظیفه او هم تمتع است یعنی او حجی را که داخل می کند قصد حج تمتع کرده پس اگر حج او حج افراد واقع شود، برخلاف منوی او خواهد بود) و **عدم صلاحیه..** یعنی و زمان، صلاحیت ندارد (برای نوع دیگر حج) اگر بخواهد غیر حج تمتع را داخل کند (یعنی بخواهد به آن حجی که داخل می کند قصد حج افراد کند، زمان صلاحیت وقوع آن را ندارد چون وظیفه او تمتع است و آن زمان اختصاص به حج تمتع دارد) پس (به این دو دلیل) باطل بودن احرام دومی مناسبتراست.

مع أن الرواية.. یعنی بعلاوه اینکه روایت (ابوبصیر) صریح در مساله مورد بحث، و انقلاب حج تمتع به افراد نیست، زیرا در روایت مذکوره چنین فرموده: «التمتع اذا طاف وسعى ثم لبى قبل أن يقصر فليس له أن يقصر وليس له متعة» (و بیان عدم صراحت این روایت را در توضیح سابق ذکر کردیم).

قال المصنف في «الدروس»: يمكن حملها على متمتع عدل من الأفراد ثم لبي بعد السعي، لأنه روي التصريح بذلك في رواية أخرى، والشيخ رحمته الله حملها على المتمتع، جمعا بينهما، وبين حسنة عمار المتضمنة "أن من دخل في الحج قبل التقصير ناسيا لا شيء عليه".

وحيث حكمنا بصحة الثاني وانقلابه مفردا لا يجزي عن فرضه، لأنه عدول اختياري ولم يأت بالمأمور به على وجهه، والجاهل عامد.

قال المصنف... (عبارت مصنف در «دروس» را نقل می‌کند برای تأیید اینکه روایت ابوبصیر صراحت در مسأله مورد بحث ندارد و احتمال دارد مربوط به مسأله دیگر باشد که توضیحش داده شد و حالا ترجمه عبارت:) مصنف در «دروس» فرموده: ممکن است حمل شود روایت مذکوره بر حج تمتع بجا آورنده‌ای که عدول از حج افراد به آن کرده سپس تلبیه گفته بعد از سعی (که به این تلبیه، عمره‌اش باطل می‌شود و به حج سابقش بر می‌گردد که افراد باشد، زیرا شرط عدول از افراد به تمتع، نگفتن تلبیه است چنانکه در مسأله اول گذشت) زیرا در روایت دیگری تصریح به این مضمون شده است (که آن روایت اسحاق بن عمار است که در مسأله اول گذشت).

(و بنا بر این حمل مصنف، ترجمه روایت ابوبصیر چنین خواهد بود: کسی که تمتع بجا می‌آورد (که عدول از افراد به آن کرده) اگر طواف کرد و سعی نمود سپس تلبیه گفت (با اینکه شرط عدول به تمتع این است که بعد از سعی، تلبیه نگوید) قبل از اینکه تقصیر کند پس جایز نیست برای او تقصیر کند (که از احرام عمره تمتع بیرون رود بلکه نباید تقصیر کند چون به واسطه گفتن تلبیه، عمره تمتع او که به آن عدول کرده باطل می‌شود و دوباره به حج سابقش که افراد باشد بر می‌گردد و باید آن حج سابق را تمام نماید یعنی به عرفات رود و باقی اعمال را بجا آورد) و برای او نیست

عمره تمتع (یعنی باطل می شود به گفتن تلبیه بعد از سعی، و برمی گردد به حج افرادی که اول نیت کرده بوده).

والشیخ حَمَلَهَا عَلٰی.. توضیح: چنانکه در روایت ابوبصیر ملاحظه می شود بنابر اینکه مربوط به مسأله مورد بحث باشد، روایت مطلق است و در آن تصریحی به صورت عمد یا فراموشی نشده یعنی تصریح نشده که حکم مذکور در جایی است که عمداً حج را داخل در عمره کند یا از روی فراموشی، و مصنّف در متن آن را حمل بر صورت عمد کرده که فرمود - وتعمد ذلك - و قبل از ایشان شیخ طوسی حمل بر عمد کرده، و این بجهت این است که آن روایت را سازش دهند با روایت دیگری که در صورت فراموشی وارد شده، زیرا در آن روایت دیگر تصریح کرده به اینکه اگر احرام حج را قبل از تقصیر از روی فراموشی داخل در عمره کند، صحیح است و چیزی براو (مثل کفاره) واجب نیست پس برای اینکه جمع و سازش دهیم بین این روایت و روایت ابوبصیر (که می گوید حج تمتع او منقلب به حج افراد می شود و عمره اش باطل می شود) باید بگوئیم که روایت ابوبصیر مربوط به صورت عمد می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **والشیخ..** یعنی شیخ طوسی حمل کرده روایت ابوبصیر را بر کسی که عمداً داخل کرده باشد حج را بر عمره و این بجهت اینکه جمع کند بین آن روایت و بین روایت حسنه عمار که در آن این مضمون است که: کسی که داخل در حج شود قبل از تقصیر عمره از روی فراموشی، براو چیزی واجب نیست ناسیاً.. ناگفته نماند که حکم صورت فراموشی بعد از این در متن مصنّف خواهد آمد **لاشیء علیه** چنانکه بعداً مصنّف خواهد فرمود، مستحب است اینکه جبران شود فراموشی، به گوسفند کشتن، و این واجب نیست چنانکه در روایت عمار فرموده: «لا شیء علیه». و **حيث حکمنا بصحة..** توضیح: بنابر اینکه ما حکم به صحت احرام دومی و انقلاب آن به حج افراد کنیم (چنانکه مصنّف در متن، نسبت به روایت دادند) این

حج کفایت از حج واجب او که تمتع است نمی‌کند، زیرا او عمداً حج را داخل کرده که سبب انقلاب به حج افراد شده پس در حقیقت عدول او از تمتع به افراد، اختیاری است و در عدول اختیاری، نوع معدول الیه کفایت از معدول عنه نمی‌کند و از طرفی دیگر، وظیفه واجبش را بر آن وجهی که از او خواسته شده شرعاً که حج تمتع باشد انجام نداده پس تکلیف خود را بجا نیاورده.

والجاهل عامد یعنی کسی که از روی ندانستن مساله اش، حج را داخل کند حکم عمد را دارد.

(ولو كان ناسيا صح إحرامه الثاني) وحجه، ولا يلزمه قضاء التقصير لأنه ليس جزء، بل محلا، (ويستحب جبره بشاة)، للرواية المحمولة على الاستحباب جمعا، ولو كان الإحرام قبل إكمال السعي بطل ووجب إكمال العمرة.

واعلم أنه لا يحتاج إلى استثناء من تعذر عليه إتمام نسكه، فإنه يجوز له الانتقال إلى الآخر قبل إكماله، لأن ذلك لا يسمى إدخالا، بل انتقالا وإن كان المصنف قد استثناه في «الدروس».

(ولو كان ناسيا صح... توضیح: تا حال فرض مسأله مورد بحث در صورت عمد بود و حالا فرض مساله در صورتی است که از روی فراموشی، حج را داخل در عمره کند قبل از تقصیر، در این صورت عمره اش صحیح، و احرام حجتش نیز صحیح است (و دیگر منقلب به حج افراد نمی شود چنانکه در صورت عمد بود) و بر او واجب نیست تقصیری که از عمره اش فوت شده قضا نماید، زیرا تقصیر گرچه از افعال عمره می باشد ولی جزء عمره نیست (چون هر فعلی لازمه اش جزء بودن نیست بلکه ممکن است از افعالی باشد متعلق به عمره) بلکه محلل است یعنی به واسطه آن انسان از احرام بیرون می آید، و در اینجا وقتی که احرام دوم را بسته، دیگر لزومی نیست به اینکه تقصیر کند تا از احرام عمره بیرون رود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو كان..** یعنی اگر بوده باشد (دخول احرام حج بر عمره قبل از تقصیر) در حال فراموشی، صحیح است احرام دومی او و حج او، و لازم نیست او را قضاء تقصیر عمره را کند چون تقصیر جزء نیست بلکه محلل (یعنی خارج کننده از احرام) است.

ويستحب جبره.. مستحب است که نسیان را جبران کند به کشتن گوسفند چون روایتی در این مورد وارد شده به ریختن خون گوسفند و از طرفی دیگر روایاتی وارد شده بر عدم وجوب آن، پس جمع بین آن دو دسته روایات اقتضا می کند که حمل کنیم

روایت اول را بر استحباب **لِلرَّوَايَةِ**.. یعنی به دلیل روایتی که حمل شده بر استحباب بجهت جمع کردن آن (با روایاتی که دلالت بر عدم وجوب می‌کنند).

ولو كان الاحرام.. فرع دیگر است توضیحش اینکه: آنچه گفته شد در صورت فراموشی، مربوط به قبل از تقصیر بود، و حالا فرض در این است که اگر احرام حج را قبل از اكمال سعی عمره از روی فراموشی داخل کند، می‌فرماید احرام حج باطل است و باید عمره‌اش را تکمیل نماید.

و اعلم انه لا يحتاج.. توضیح: اینجا شارح اعتراضی بر عبارت مصنف در کتاب «دروس» دارند و آن اینکه مصنف در آن کتاب فرموده: جایز نیست ادخال حج بر عمره مگر برای کسی که نتواند عمره‌اش را تمام کند. شارح اشکالش این است که کسی که نتواند عمره‌اش را تمام کند (مثل اینکه نتواند سعی عمره‌اش را انجام دهد) برای او جایز است که سعی را انجام نداده منتقل به حج تمتع شود و احرام حجش را ببندد و این را دیگر ادخال نمی‌گویند بلکه انتقال است پس استثناء کردن مصنف بی‌جاست، زیرا انتقال، داخل در ادخال که مستثنی منه است نیست تا استثناء از آن صحیح باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **واعلم**... یعنی بدانکه احتیاجی نیست به استثناء کردن کسی که ممکن نیست بر او تمام کردن عبادتش (مثلاً عمره تمتع) که برای او جایز است منتقل شود به عبادت دیگر (مثلاً حج تمتع) قبل از اكمال عبادت اول، **لان ذلك**.. (تعلیل است برای - لا یحتاج -) یعنی زیرا آن را ادخال نمی‌نامند (یعنی ادخال عمره در حج) بلکه انتقال است گرچه مصنف آن را استثناء از ادخال کرده در کتاب «دروس».

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پایان بخش اول از کتاب الحج